قیامت نامه

«اسرار واژگونسالاری بشر»

The secrets of human reversality

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

«آنکه بدی کرد واژگون شد.»

«سوره نمل – ۹۲»

عنوان کتاب: قیامت نامه

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: بهار ۱۳۹۲

تعداد صفحه: ۱۳۳

به نام خدا

پیشگفتار

ابلیس با به انکار کشانیدن بشر نسبت به مقام خلافت اللهی آدم موجب واژگونسازی روح الهی در انسان شد که این واژگونسازی موجب وارونه ساختن جوهر اسماء و کلمات خدا در نفس ناطقه بشر گردید زیرا نفس ناطقه همان حضور روح خدا در بشر است و این اساس واژه سازی کلمات و واژگونسازی مفاهیم و ارزشهاست که حاصل کفر و انکار انسان نسبت به مقام خلافت اللهی خویش است که بنایش را ابلیس نهاد و این کفر و انکار مقام خلافت اللهی و هویت الهی همان واقعه منی کردن این روح هوئی است. یعنی خداوند و امام حیّ را علت و منشأ این روح و هویت الهی ندانستن و خود را علت آن نمودن جهت اطاعت نکردن از منشأ روح! ولی خداوند بواسطه نزول و القای دگرباره روحش در انبیاء و اولیای خود، بشر را به توبه از کفر و انکار ابلیسی دعوت فرمود تا با تبعیت از این روح، بتوانند بر واژگونی خود فائق آیند و این همان توبه و انابه و نجات و رستگاری است که اگر این بار هم آن کفر و انکار و منیت و طغیان تکرار شود سقوط در دوزخ درک اسفل حتمی خواهد بود. «خداوند هر کسی را که بخواهد هدایت کند بر او منت می نهد.» قرآن- در حقیقت این من و منت الهی را انکار نمودن و به من و منت ابلیسی دچار شدن! «ای اهل ایمان به یادآورید که قبلاً وجود نداشتید و خدا شما را آفرید.» قرآن- مجموعه آثار ما و خاصه این اثر تبیین و ترویج و القای عرفانی این روح دوباره به بشر مدرن است. در این کتاب اسرار و علل و چگونگی این واژگونی ها و راه نجات از آن آشکار شده است. و این عرفان نجات از واژگونی و دریافت دگرباره روح الهی و رجعت به صدق و عدل وجود است. شناخت هر نوع از واژگونی عین شیطان شناسی در انواع و درجات است و شیطان جز از این طریق شناخته نمی شود. اهمیت نقش این کتاب در میان مجموعه آثارمان، مثل اهمیت نقش کلمه در قلمرو زبان و بیان است. بنابراین اگر قرار باشد برای ورود به مجموعه آثارم کتابی به عنوان درب ورود معرفی شود، جز رساله حاضر نیست. زیرا اصطلاح واژگونی و واژگونسالاری یکی از شاه واژه های کلیدی مجموعه آثار ماست که در این کتاب به تمام و کمال تعریف شده است. و اما از منظر اهمیت معرفت نفس و توبه و تطهیر نفس کتابی بنیادی تر و خلاقتر از این نه در مجموعه آثار ما و نه در کل ادبیات عرفانی یافت نمی شود. و اگر کسی فقط همین یک کتاب را سرمشق مادام العمر تفکر و اخلاق عملی خود قرار دهد او را تا لقاء الله به پیش می برد. بنابراین به عزیزان خواننده توصیه می کنیم که این کتاب را همواره، همچون ذکری عرفانی پیش روی خود داشته باشند و از مطالعه هزارباره آن نیز اباء نداشته باشند. همانطور که این کتاب برای خود بنده جامع و اکمل ذکر و یقین و خودشناسی و خداشناسی و مردم شناسی را به همراه داشته است. و نکته آخر اینکه هر که وجهی از واژگونی خود را در این کتاب دید و تصدیق کرد بر مقعد صدق و عدل وجود قرار گرفته است و این سرآغاز قیامت نفس است و نجات و رستگاری. و بدان که تا زمانی که بر مقعد صدق و عدل وجود قرار نگیریم قادر نخواهیم بود که از یاران ناجی موعود باشیم. پس این کتاب قدرتمندترین یار برای رسیدن به مقام یاری امام زمان است. والسلام

علی اکبر خانجانی

۱۳۹۲/۰۲/۲۳

بسم الله المبدی

۱- حدود ده سال پیش کتاب «سرّ واژه» را آغاز و جلد اولش به اتمام رسید و بر این نیت بودم که زان پس قلم خود را بر همین محور به کار گیرم و مجموعه آثارم به مثابه یک دائرة المعارف عرفانی الفاظ و واژه ها باشد که ظاهراً چنین نشد. ولی اینک که می نگرم از آن زمان تاکنون بیش از دویست رساله به رشته تحریر آمده است که عملاً بر همان مقصود عمل کرده است، یعنی هر اثری به مثابه کشف و کالبدشکافی یک واژه و معنای خاص بوده است همچون عشق، ایثار، زمان، خدا، شیطان، علم، تقوا، ایمان، امام، زمین، آسمان، انسان، آزادی، عصمت، وجود، هدایت، دین و امثالهم.

۲- به برکت جلد اول «سرّ واژه» یک اندیشیدن نو، فهمیدن نو، احساس کردن نو، معنی کردن نو، زیستن و بودن نو و خلقت نوینی آغاز شد هم در خودم و هم در ذات قلم من. و این قیامت اندیشه و قلم من بود و قیامت زندگی من. و عجبا که بتدریج مواجه با قیامت جهانی شدم که در آن می زیستم و در مقابل روی داشتم.

۳- خداوند این قدرت و خلاقیت و بدعت را به این بنده اش اعطا نمود تا به هر واژه و پدیده ای بگونه ای بنگرد و مورد اندیشه قرار دهد که گوئی برای نخستین بار با آن روبرو شده است همچون یک کودک، منتهی کودکی حدود پنجاه ساله! و این مصادف با بروز تب عظیمی در جان و مغز من بود پس از افول یک دل درد پنج ساله ای که با نگارش کتاب «هستی بایستی» تسکین یافت که عین زایمان خودم بود.

۴- محوری ترین کشف جلد اول «سرّ واژه» همان کشف ماهیت لغت «واژه» بود و بدینگونه بود که این کتاب واقعاً هم سرّ خود لفظ واژه را برملا ساخت که همه کلمات در نزد بشر تاکنون واژگون بوده اند به لحاظ معنا! و این واژگونی را در آثار پس از این کتاب بتدریج آشکار کردم که مثلاً آنچه که در نزد بشر «عشق» نامیده می شود عین عداوت و شقاوت است و آنچه که «آزادی» فهمیده می شود عین اسارت و بندگی است و آنچه که «خدا» خوانده می شود همان شیطان است و الی آخر! و لذا در مجموعه آثارم واژه ها را دوباره واژگون کردم تا بر مقعد صدق خود قرار گیرند و حقشان آشکار شود. و این بمعنای حقیقی قیامت واژه ها و مفاهیم و فرهنگ بشر بود.

۵- اینک که پس از حدود ده سال از آن تألیف می گذرد و نظری اجمالی به آثارم می اندازم با حیرتی وصف ناشدنی اعتراف می کنم که براستی خداوند بواسطه قلم من، دست به خلقتی جدید در قلمرو الفاظ و مفاهیم و فرهنگ و ادراک بشری زده است و تمدن و معنویت و فهمیدن نوینی را بدعت نهاده است. «و در آنروز خواهید دانست که چه کرده اید و چه می گفته اید و چه می پنداشته اید...» و این «آنروز» در قرآن همین طلوع آثار من است که به ظهور موعود می انجامد که مظهر جمالی و جلالی همه اسمای الهی است.

۶- و اما اینکه چرا و چگونه و طی چه فرآیند منطقی و روانی بوده که مفاهیم واژه ها در اندیشه و نفوس بشری وارونه شده است یعنی کلمات تبدیل به واژه (وارونه کننده معانی) گشته اند.

۷- می دانیم که هر کلمه و اسمی، سمت و سوی پدیده ای در جهان است و کل روح و معنا و حقیقت و صفات آن پدیده در نامش متمرکز شده است و لذا با ورود بر هر اسمی گوئی بر باطن مسمّای آن رسوخ کرده ایم تا آن پدیده را به خدمت خود گیریم و این همان حقیقت رابطه انسان با جهان و جهانیان است که کل جهان و هر آنچه در آنست مسخّر وجود انسان است. این تسخیر بواسطه اسماء و صفات ممکن می شود. به همین دلیل تا چیزی دارای اسمی در نزد انسان نباشد از دسترس انسان خارج است و اصلاً آدمی قادر به توجه کردن به آن پدیده نیست. و می دانیم که جهان هستی در ازل کلمات خدا بودند و خداوند آن کلمات را امر به وجود نمود و جهان هستی موجود شد. و نیز می دانیم که خود خداوند هم در ازل یک کلمه بود طبق روایات دینی.

۸- و خداوند با خلق آدم، همه اسماء و صفات و کلماتش را در وی نهاد بهمراه روحی که از خود در او دمید. و انسان از طریق توجه به جهان هستی بتدریج نامهایش را در خود به یاد آورد یا بواسطه نامهائی که در او بود اصلاً متوجه جهان هستی شد و آنرا دریافت!

۹- و اما چرا و چگونه بجای اینکه جهان بخدمت و تسخیر انسان درآید انسان بنده آن شد و پرستنده اش؟ این همان واقعه «واژگونسالاری» انسان در جهان است. در معنای ظاهری این اصطلاح نیز کل حقیقت این وارونه شدن انسان در جهان آشکار است. یعنی انسان بواسطه این کلمات، واژگون شد. به بیان دیگر کلمات در نزد انسان تبدیل به واژه شدند و انسان را هم واژگون کردند «کافران واژگونه اند.» قرآن- و این آیه در قرآن بارها آمده است. و لذا علی(ع) می فرماید «کلمات در نزد عارف، زیر و رو می شوند.» یعنی بر سر جای خود و بر مقعد صدق قرار می گیرند مثل چیزی که پا به هوا و بر سر خودش ایستاده بود و اینک بر پاهایش قرار گرفته است. به همین دلیل است که معارف حقه عرفانی موجب زیر و رو شدن و وارونه گشتن انسانها می شود و انسانها هم که پا به هوا بودند در این وارونه شدن تازه بر پاهایشان قرار می گیرند و اینست معنای عدل و عدالت و تعادل! به همین دلیل افراد و جریانات واژگونسالار خصم خونین عارفانند! زیرا حاکمیت و قدرت و سیطره شان بر مردمان بدلیل واژگون بودن مردمان است که هیچ تعادل و قراری ندارند.

۱۰- «شاعران گمراهانند و هر که پیرویشان کند گمراه می شود می گویند آنچه که نیستند و نمی کنند و در هر وادی سرگردانند الا اینکه توبه نموده و اهل ذکر بسیار شوند و از ظلمی که بر آنان رفته زیر و رو گردند.» قرآن- بدان که شاعران در رأس مردمانی قرار دارند که بطور حرفه ای مشغول بازی با الفاظ و کلمات هستند و لذا واژگونسالارترند و موجب واژگونسالاری پیروان خود می شوند مگر اینکه اهل ذکر (معرفت نفس) شوند و خدای را در خود به یاد آورند و از این تاریکی و ظلمت بیرون آیند و زیر و رو شوند. و بدان که شاعران فقط قافیه پردازان نیستند بلکه شعاردهندگان و آرمان سازان و آرزوپردازان جامعه هستند از فلاسفه و معلمین و ادبا و سیاستمداران و واعظان دینی و امثالهم. و مستمراً مقادیری خاص از الفاظ و کلمات را که مربوط به قلمرو تخصصی آنهاست بر زبان می رانند و شعار می دهند به نثر یا نظم!

۱۱- پس سؤال اینست که چگونه و چرا کلمات خدا در انسان تبدیل به واژه و موجب واژگونی انسان در جهان شده و انسان را به اسارت جهان کشانیده اند و تسخیرش کرده اند. پس این مسئله ای حیاتی است زیرا اساس همه فلاکتهای بشر است. و نجاتی هم جز از طریق کشف این معما ممکن نیست. پس این علم نجات است یعنی آن علمی که زمینه و بستر ظهور ناجی موعود است.

۱۲- نخستین جلد سرّ واژه را با تبی عظیم آغاز کردم در زمستانی آنچنان برفی و طوفانی و یخبندان که در کل آن منطقه بی سابقه بود که همزمان با نگارش کتاب آغاز شد و تا پایان کتاب حدود لااقل یکماه ادامه داشت و من با لباس خواب نیمه شب به حیاط می رفتم و گاه تا ساعتی در میان آن کولاک برف و سرمای سی درجه زیر صفر می نشستم تا اندکی خنک شوم که در یکی از شبهای نخست این واقعه بناگاه آسمان صاف شد و ماه را دیدم که به صورت گلوله ای برف بر سرم افتاد و در چشمانم جاری شد. از این واقعه در حیرت و افسون بودم به داخل خانه بازگشتم و به محض نشستن دیدم در مقابل نگاهم نقطه ای درخشید و بتدریج همچون گردابی از آب و نور جوشید و بتدریج به شکل موجودی بالدار درآمد و به سویم آمد و بر چشمانم وارد شد و همان دم خودش را در قلبم معرفی کرد که من نورالیقین هستم و بدینگونه کتاب سّر واژه آغاز شد.

۱۳- در حقیقت همه مجموعه آثارم از آن پس تاکنون مولود آن کتاب و آن واقعه محسوب می شود. چند شب بعد در رؤیائی پروردگارم را دیدم که در گهواره ای نوری در مهتاب آسمان شب آرمیده و بیمار است که بناگاه سر بلند کرد و رخسارش را دیدم که او خود من بود.

۱۴- هنوز هم پس از سالها در اسرار حقیقت آن وقایع و مشاهدات حیرانم و به مرور زمان هر چه که بیشتر می فهمم فقط بر حیرتم افزوده می شود که به قول علی(ع): خدای را از آن روی شناختم که نشناختم.

۱۵- اینک پس از پنجاه و هشت سال عمر چون به پس می نگرم براستی بر روی زمین و در کل تاریخ بشر انسانی رنج کشیده تر و داغ دیده تر و بلادیده تر و مظلومتر از خودم نمی یابم ولی با همه این حال جز شکر بر زبان دلم جاری نمی شود و هرگز نتوانسته ام حتی لحظه ای هم خواستار زندگانی و سرنوشتی غیر از این باشم حتی اندکی. و بعد از همین احساس خودم نیز در شگفت می مانم که من چرا اینقدر راضی هستم؟ در حالی که حتی نزدیکترین دوستانم از من می گریزند تا بیش از این شاهد این همه رنج من نباشند و گویی از این شهادت احساس نابودی می کنند.

۱۶- در حقیقت باید بگویم که کل وقایع زندگی من چیزی جز وقوع واژگون شدن من و بر پای خود ایستادن نبوده است به مصداق آخرین آیات سوره شعراء که ذکرش گذشت. یعنی در لحظه به لحظه زندگانیم همه ذرات من و جانم و روح و روانم در حال واژگون شدن و رجعت به عدل وجود و قائم به ذات شدن بوده است و این یعنی قیامت. نه فقط قیامت من در خودم بلکه واژگون شدن کل بشریت از آغاز تا پایان جهان در وجود من بوده است یعنی وجودم محل وقوع قیامت عالم و آدم بوده است تا هر چیزی و هر کسی در وجودم همان شود که باید باشد. و این همان معنای «واقعه» در قرآن است که نام دیگر قیامت است: وقوع واقعیت!

۱۷- حال خود من نیز بهتر می فهمم که چرا در همه کتابهایم و لا به لای همه موضوعات به طرز اجتناب ناپذیری حضوری آشکار دارم زیرا وجود من کارگاه این مکاشفات است که لحظه به لحظه در آن رخ می نماید و این اجتناب ناپذیر است هر چند که متهم به عجب و خودستایی شوم. زیرا یکی از بزرگترین مسائل خوانندگان آثارم این است که آیا مرجع این همه مکاشفات و حرفهای عجیب و غریب چیست و کجاست. زیرا اکثر غریب به اتفاق مکاشفات و مفاهیمی که در آثارم نقش بسته اند در حین نگارش و فی البداعه پدید آمده اند پس من ناچارم که مرجع و منبع و چگونگی پیدایش این مفاهیم نو را مستمراً خاطرنشان کنم پس این امر اگر از ایثار و از خودگذشتگی من نباشد از خودپرستی من نیست و اینست که اینک مورد تهاجم این همه تهمت و عداوت و دسیسه هستم بی هیچ سپری و عریان و تک و تنها.

۱۸- در حقیقت همه مجموعه آثارم اسرار واژه هاست و نشان دادن واژگونسالاری واژه ها و نیز واژگون ساختن واژه ها و برپایی قیامت واژه ها و تحقق عدل واژه ها و بهمراه آن قیامت همه کاربران این واژه ها و پرستندگانش و واژگون شدگانش. و براستی که: «سوگند به قلم و هر آنچه می نویسد که صاحب تو مجنون نیست و بزودی خواهند دانست که چه کسی مجنون است...» و بیهوده نیست که خداوند در دفاع از صاحبان این قلم بدترین فحشها و پلیدترین صفات را به دشمنان این قلم نسبت می دهد که در هیچ جای قرآن مشابهش مشاهده نشده است.

۱۹- و بیهوده نبوده که نابترین و بنیادی ترین مکاشفاتم یعنی قدرتمندترین واژگونسازی این واژگونسالاری واژه ها در شدیدترین تبها واقع شده است و گوئی خداوند با نور نظرش ظلمت تاریخ ظلم این واژگونسالاری را در جانم می سوزاند تا نگاهم را بر حقیقت قیامت قامت اسماء و کلماتش بگشاید و بینا سازد و این همان قرة العین است به معنای نور چشم. و دو قره (دو نور) قرآنش را در جانم می افکند و مرا زیر و رو می کند تا بر پاهایم بایستم تا بتوانم واقعیت جهان و انسان را همانگونه که هست ببینم و گزارش دهم.

۲۰- از آنجا که من نه امام بوده ام و نه امامزاده و نه سیّد و ملّا و بلکه خود نیز متعلق به شجره ای ظالم، پس این نور قرآنی در ظلمات جانم مشتعل شده تا جانم را پاک نموده و لایق اسرار قرآنی شوم که: «جز پاکان به قرآن دست نمی یابند.» قرآن-

۲۱- و این آتش هزاران بار شعله ورتر و سوزانتر می شود بواسطه انبوه هیزمهایی که در جانم متحصن شده اند. «جهنمی که هیزمش مردمانند.» قرآن- حال بار دگر به یاد می آورم آن واقعه حیرت آور و آن موت عظیمی را که به سال ۱۳۶۵ در آلمان بر من واقع شد که در آن موت در حالی که با سرعت نور در جاده ای به اعماق آسمان می رفتم در دو جانب آن جاده آسمانی صفوفی از مردمان را دیدم که بدلیل رفتن من از میانشان چه ضجه ای می کشیدند که بالاخره مرا از رفتن منصرف ساختند ولی من با خود گفتم که دیگر دیر شده است و نمی توان بازگشت که بناگاه سروشی غیبی به من گفت بگو یاهو. و

من گفتم که ناگاه ابری سفید مرا در آغوش کشید و چشم که گشودم دیدم دوستان آلمانیم بر بالای سرم ایستاده و بر مرگم گریه می کنند که یکی از آنان یک پزشک بود که مرگم را قطعی یافته بود.

۲۲- این کار و قیامت عظیم الفاظ و واژه ها و معانی حدود سی سال پیش از این در «آیا است است؟» در اعماق جان و اندیشه ام نطفه اش بسته شده بود زیرا با تمام وجودم احساس می کردم که همه مفاهیم و ارزشهای موجود در نزد بشر، دروغین و بیمارند. این تردید عظیم با پیدایش انقلاب در کشور عزیزمان دو صد چندان شدیدتر شده بود و لذا همه عمرم مشغول رصد و نظارت بر جامعه انقلابی از این منظر بودم. چون می دیدم که اصلاً این شعارها هستند که ذاتاً بیمار و واژگونه هستند که شعاردهندگان و پیروانشان را دیوانه کرده و بجان هم انداخته اند. چون خوب نگریستم دیدم که این یک واژگونسالاری جهانی و تاریخی است.

۲۳- و نیکوتر که نگریستم دیدم که این واژگونسالاری امری وجودی و سرشته جان آدمی است و رسالت انبیای الهی و حکیمان الهی هم جز مبارزه با این وارونگی نبوده است. و اینست ذات ظلم ستیزی و جهل ستیزی مردان خدا!

۲۴- یعنی آدمی با روشی حیرت آور و مکری بس لطیف و شیطانی، در اندیشه و روانش، کلمات و مفاهیم را وارونه می سازد و بکار می گیرد، همانطور که رسول اکرم(ص) می فرماید که شیطان همچون خون در رگها جاریست این همان جریان واژگونسازی مفاهیم و ارزشها و حکمت ها و احکام الهی در نفس خویشتن است و این همان جریان کفر در نفس انسان است که فرمود: کافران واژگونه اند! قرآن-

۲۵- و این شیطنت و کفر و واژگونسازی از انکار وجود آغاز شده و سپس وجود را نسبت بخود مدیون و دریوزه ساخته و این همان منّت عدم است نسبت به وجود که همان منّت «خود» بر خداست. این همان عدم پرستی است و ایثار کردن وجود و پس دادنش به خدا! که این واژگونسازی در اندیشه و احساس و خاصّه روابط بین انسانها به فعل می آید و عرصه پیدایش فریب و ظلم و دروغ و ریا می گردد. این همان مقوله ایثار به خدا و خلق است که ما آنرا فلسفه ابلیس در بشر خوانده ایم که محور همه مکاشفات ماست.

۲۶- برخی افراد مغرض یا جاهل مدعی شده اند که ما با ایثار و فداکاری مخالف هستیم که این جماعت را بایستی بیش از حد بیمار دانست که از خداوند برایشان طلب شفای عاجل داریم.

۲۷- ما در مجموعه آثارمان مکرراً نشان داده ایم که چگونه آدمی، پیچیده ترین مکرها و مظالم و مفاسدش را در لباس ایثار و با توجیه ایثاری اعمالش مرتکب می شود در حالیکه از انجام حداقل وظایف واجبش گریزان است. حتّی در قلمرو عبادات شاهدیم که بسیاری از انجام عبادات واجب اکراه دارند و عاشق مستحبّات هستند زیرا در آنجا احساس ایثار نسبت به خدا دارند که در این نوع مستحبّات فقط شیطان حاصل می آید و پرستیده می شود.

۲۸- ایثارگریهای عامّه بشری درست در نقطه مقابل شکر قرار دارد. یعنی نعمتی را انکار می کنند تا شاکر و متعهد نباشند و بلکه آنرا بصورت ایثار، تباه می کنند. و این تبهکاری، ایثار نامیده می شود.

۲۹- بنگرید همه تبهکاران و جنایتکاران در زندانها چه احساس عشق و ایثاری می کنند و همه اهل حال و فدائی جلوه می کنند.

۳۰- آنچه که تقوا نامیده می شود گذشتن از عدمیّت و فعل و انفعالات عدم گرایانه است و نه وجود! و از خودگذشتگی حقیقی و دینی عین گذشتن از منیّت عدمی و عاریه ای است. گذشتن از گناه و فسق عین گذشتن از ابطال وجود است. یعنی ایثار به معنای گذشتن از وجود و عناصر وجودی، مطلقاً محال و عین دروغ و فریب است و یک مکر و اندیشه ابلیسی است. و لذا آنانکه تن به وظایف واجب وجودی خود نمی دهند دست به ایثارگریهای فاسقانه و تبهکارانه می زنند! یعنی انسان فقط می تواند از عدمیت خود ایثار کند یعنی از چیزی بگذرد که ذاتاً وجود ندارد ولی از بابتش بر دیگران منّت می نهد. و این منّت (ایثار) بر دیگران موجب کینه و عداوت می شود زیرا معدوم کننده است این هدیه عدمی و ایثار ابلیسی!

مثل اینکه عقربی را بجان کسی بیندازی و از بابتش احساس ایثار کنی و منّت بگذاری و طرف مقابل را به بندگی خود بکشانی! و بسیاری هم در قبال چنین هدیه ابلیسی چه بسا منّت هم می پذیرند و بندگی می کنند که البته عاقبت، عداوت و کینه سر باز می کند و بسوی ایثارگرش بازمی گردد.

۳۱- مثلاً کسی که نیاز عاطفی و جنسی اش نسبت به همسرش را انکار نموده و به اصطلاح ایثار می کند و در عوض با خدمات غیرضروری و کاذب به همسرش، او را مدیون خود ساخته و منّت نهاده تا او با منت کشی، نیازش را برآورده سازد. این نوع رابطه که در زناشوئی یک امر جهانی است منشأ همه عداوتها و پیدایش شیطان در رابطه است که این رابطه بظاهر عاشقانه و ایثارگرانه را بتدریج به سمت کینه و حقارت و عداوت می کشاند و در جنون فرومی پاشد و عاقبت هر دو حیرانند از اینکه چه کسی طلسمشان کرده و باعث نابودی زناشوئی آنها شده است.

۳۲- نیازهای آدمی نقاط و علائم عدمیّت هستند که آدمی را در جهت ارضایشان بسوی وجود می کشانند ولی انسان متکبّر و شیطان زده این نیازها را انکار می کند یعنی عدمیّت خود را انکار می کند و تظاهر به وجودی می کند که ندارد و لذا این وجودِ نداشته و عدمیت خود را ایثار می کند. و در این مسیر همه ارزشها و مفاهیم و صفات خود را به همین ترتیب وارونه می سازد همانطور که در خودش جای وجود و عدم را عوض کرده است. و این قلمرو و مکانیزم واژگونسازی و واژگونسالاری بشر است و بدینگونه است که شیطان پدید می آید که توجیه کننده و تبدیل کننده این ارزشهاست که عدم را وجود می نماید ولی انسان واژگونسالار این شیطان را خدا می خواند و می پرستد. حال چنین آدمی اگر مذهبی باشد همه ارزشهای دینی را هم وارونه می سازد و اگر عالم و فیلسوف و هنرمند باشد این ارزشها را وارونه می کند و در قلمرو عواطف هم چنین می کند. و این جریان خود- دیوانه سازی بشر است. «در آنروز ملائک می گویند که خدایا اکثر این مردمانی که خود را خداپرست می خوانند که جن را می پرستند.» قرآن- و می دانیم که شیاطین هم از جنس جن هستند.

۳۳- در حدیث قدسی خداوند می فرماید که: «ای فرزند آدم تو را سه چیز داده ام: تن و روح و نفس (خود). تن و روح امانتی است که با مرگت از دستت می رود. تنت به خاک می رود و روحت بسوی من بازمی گردد و اما نفس توست که توئی که سراسر نیاز است (یعنی عدمیت است) و رابطه تو با من بدینواسطه است که از من بخواهی و من اجابت کنم.» و این نفس که همان قلمرو احساس خودیت و موجودیت است در میان تن و روح قرار دارد که این احساس خودیت و وجود از همین بابت است که بین صورت و سیرت (ظاهر و باطن) وجود قرار دارد که وجودی جز خداوند نیست زیرا صورت آدمی از او و روحش نیز از اوست!

۳۴- و کل این واژگونسازی و واژگونسالاری بشر در نفس او رخ می دهد که قلمرو کلمات و اسماء الهی است که عناصر ذاتی خلقت هستند و ذات وجودند که کلمه الله در رأس همه این کلمات قرار دارد. «کلمه الله، عالیترین کلمات است.» قرآن-

۳۵- یعنی نفس آدمی که همان قلمرو احساس خودیت است همان عرصه عدمیت است که حاوی کلمات و اسمای الهی است که عناصر وجودند. و آدمی بواسطه این کلمات است که عدمیت خود را بوجود می آورد و می آفریند. ولی عامه بشری این کلمات را تبدیل به واژه می سازد یعنی وارونه می کند تا عناصر پدیدآورنده وجود را نابود کرده باشد و این عین عدم پرستی بشر است که به یاری شیطان صورت می پذیرد زیرا شیطان دشمن وجود انسان بعنوان جانشین خداست که حامل صورت و روح خداست. و این همان دشمنی انسان با خود می باشد که همان کفر اوست که نمی خواهد بوجود آید و وجودی الهی داشته باشد و خلیفه باشد! «بدان که کافران کلمات و نشانه های خداوند را تبدیل می کنند.» قرآن-

۳۶- نفس همان نفس ناطقه است و انسان تنها حیوانی است که دارای نفس ناطقه می باشد و مابقی موجودات عالم هر یک حداکثر حاوی یک یا چند کلمه اند که صوتشان است. و این نطق نفس کارگاه آفرینش ویژه انسان بعنوان خلیفه خداست که انسان بواسطه کفرش این کارگاه را وارونه می سازد تا آن حد که حتی صورت و روح الهی خود را هم از خود طرد و بیگانه می سازد و گاه در همین حیات دنیا مسخ می شود به سگ و خوک و میمون. همانطور که خداوند در کتابش می فرماید. و این سیر پیدایش بشر ضد انسان است و ضد خدا و ضد وجود! و همه این عناصر وجود یعنی کلمات و اسماء و معانی را در خود واژگون و تبدیل به ضد خود می سازد زیرا عدمیت خود یعنی نیازها و ضعفهایش را تصدیق ندارد و

انکارشان می کند تا طلب وجود نکند. و لذا عدم خود را وجود می انگارد و این معنای حقیقی یک موجود نیهیلیست (نیست انگار- عدم پرست- پوچی پرست) است که در عمل، ضد وجود و ضد ارزش از آب درمی آید و ضد دین و مکارم اخلاقی! و اشد این ضدیتش آنگاه رخ می نماید که همین ضدیتش را در لباس و الفاظ دینی و فلسفی و عشقی و عرفانی مرتکب می شود یعنی نفاق که اشد کفر است.

۳۷- کلمات وسیله ارتباط انسانها با یکدیگرند. پس امر آفرینش و وجود یافتن یا از دست دادن ارکان وجود و بکلی نابود شدن هم در رابطه با دیگر انسانها رخ می دهد در بستر نطق و دیالوگ و دیالکتیک الفاظ و معانی در روابط بشری و نیز رابطه با خود خداوند!

۳۸- سقراط معتقد بود که بزرگترین و بلکه تنها مشکل انسان اینست که معانی کلماتی را که بر زبان می راند نمی داند و لذا بایستی لااقل کلمات کلیدی زندگی بشر را از نو تعریف کرد. بدین لحاظ ما وارث و وصی سقراط حکیم نیز هستیم، زیرا خودش مجال این کار را نیافت. همانطور که قبلاً نیز گفته ام در سال ۱۳۶۰ بود که سقراط حکیم را در بیداری روز دیدار کردم و از آن لحظه در دلم نور حکمت یافتم.

۳۹- دیالکتیک به لحاظی بمعنای ازدواج کلمات و معانی بین دو انسان در قلمرو دیالوگ و رابطه است. از این ازدواج است که خلق جدید و آفرینش عرفانی و وجود الهی بین انسانها آغاز می شود که کانون اصلی و مرکزیش رابطه و دیالوگ و دیالکتیک زناشوئی است. و عجبا که مرکزیت این کارگاه خلقت الهی انسان عموماً دچار تشنج و عداوت است و بندرت در این رابطه نطفه خلقت جدید نهاده می شود الا در شجره و نژادپرستی که خلقت ضد خلقت است و سیطره شیطان!

۴۰- دیالکتیک که در لغت هم بمعنای گفتگوی بین دو انسان است و در حکمت بمعنای وحدت اضداد می باشد کاملترینش در رابطه آدم- حوائی رخ می نماید که دیالوگ بین ظاهر و باطن انسان است زیرا حوا، مظهر باطن آدم است.

۴۱- گفتیم که نفس ناطقه که همان نفس انسانی بشر است حائل بین تن و روح اوست همانطور که در قرآن آمده که خداوند حائل بین ظاهر و باطن انسان است و بقول امام باقر(ع) نفس ناطقه قلمرو الوهیت خدا در بشر است. پس دیالوگ آدم- حوائی که دیالوگ بین ظاهر و باطن انسان است عرصه ظهور نفس ناطقه و بلکه عرصه ظهور خداوند است همانطور که در سوره بقره، حتی در رابطه جنسی هم وعده به دیدار خدا شده است که کاملترین رابطه و دیالوگ آدم- حوائی می باشد. همانطور که از رسول اکرم(ص) آمده که چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خداوند دیدار می شود که این حاصل ازدواج نفس ناطقه این دو مؤمن است که عرصه ظهور خداست. در این معنا تا ابد بمان و تأمل کن!

۴۲- فاصله بین تن و روح همان فاصله بین عرش تا فرش است که در آدمی جمع آمده است بواسطه نفس ناطقه. رابطه و دیالوگ آدم- حوائی، قلمرو رابطه بین تن و روح و عرش با فرش است که بواسطه کلمات خدا ممکن می شود بشرط آنکه به این کلمات علم و معرفت داشته باشیم. و اینست که دیالوگ زناشوئی خصمانه ترین دیالوگهاست بدلیل عدم فهم درست از الفاظی که مبادله می شوند.

۴۳- تضاد و عداوت در رابطه آدم- حوائی نشانه حضور شیطان واژگونساز کلمات و معانی است که هر کلمه و معنائی را در میانه راه مبادله بین زن و مرد، واژگون و متضاد می سازد و آن دو را بجان هم می اندازد و خصم یکدیگر می کند تا در این رابطه هستی الهی نیابند و خدای را درک و دیدار نکنند. که اشد این حضور شیطانی در رابطه جنسی رخ می دهد که اگر ندهد او دیدار می شود.

۴۴- اصلاً نخستین و مهمترین کارگاه تبدیل کلمات و معانی و واژگونسازی الفاظ و مفاهیم در رابطه آدم- حوائی صورت می گیرد و از آنجا وارد همه عرصه های حیات اجتماعی می شود، همانطور که خانواده هسته مرکزی و دائمی مدنیت است. و لذا شیاطین فعال در حیات اجتماعی هم مولود روابط آدم- حوائی در خانواده می باشند.

۴۵- رابطه و دیالوگ بین آدم و حوا همان رابطه و دیالوگ بین تن و روح، خود و خدا و فیزیک و متافیزیک و زمین و آسمان است.

۴۶- و این رابطه دیالوگی کارخانه خلقت جدید و الهی انسان است که دشمنی جز شیطان ندارد که کارش هم جز تبدیل و وارونه سازی مفاهیم و معانی کلمات نیست.

۴۷- همانطور که بقول قرآن کریم فرق و تضاد بین کافر و مؤمن همان فرق و تضاد بین ارزشهای آنهاست، یعنی معنائی که هر یک، از کلمات خود منظور دارند. و لذا همه جنگها، جنگ بین کلمات و معانی تبدیل شده است و لذا همه جنگها را شیطان تدارک می بیند که واژگونساز مفاهیم کلمات در نفس ناطقه بشر است.

۴۸- می دانیم که تا نیاز و جاذبه شدید جنسی بین زن و مرد حضور دارد کلمات مبادله ای هم متحد و موافق می نمایند ولی بمیزانی که این نیاز و جاذبه کاهش می یابد تفاوت و نهایتاً تضاد بین مفاهیم کلمات، بین آنها آشکار می شود. چرا؟

۴۹- اتفاقاً هر چه که رخ می دهد در همان روابط شدید جنسی است که شیطان بذر واژگونسازی را در آن رابطه ظلمانی می پاشد و بتدریج به بار می نشیند. یعنی تضاد بین کلمات و واژه ها در همان قلمرو شدید نیاز عاطفی و جنسی در تاریکی کاشته می شود.

۵۰- در روابط شدید جنسی چه می گذرد که نفس ناطقه طرفین شیطان زده می شود؟

۵۱- در آن محفل وصال جان چه گذشت که آن جنایت حاصل گشت؟ زیرا جنایت چیزی جز ابتلای به جن جان نیست و رابطه معنائی و وجودی سه کلمه جن و جان و جنایت بسی قابل تأمل است.

۵۲- اگر نفس ناطقه انسان حضور الوهیت خداوند در عالم ارض است، پس دیالوگ دو انسان که اساس روابط انسانهاست که کاملترینش بین زن و مرد است گویا رابطه خدای این دو می باشد همانطور که خودشناسی به خداشناسی می رسد و به قول علی(ع) خداوند همان خود خود انسان است و این ظهور در صورتی ممکن می شود که کلمات مبادله ای بین زن و مرد و یا هر دو انسان دیگری حامل معانی حقیقی و کامل باشند.

۵۳- و اما گفتیم که اتفاقاً ورود جن شیطانی در روابط زن و مرد در شدیدترین ارتباطشان یعنی رابطه جنسی رخ می دهد که موافقترین روابط است ولی ظلمانی است زیرا رابطه ای ناطق نیست، همانطور که بسیار بندرت زن و شوهری حاضرند درباره مسائل رابطه جنسیشان با هم سخن بگویند یعنی می خواهند که این حیات بخش ترین رابطه تاریک و ظلمانی بماند تا هر دیو و ددی بتواند در آن ایمن باشد.

۵۴- آنچه که رابطه آدم- حوائی و خاصه رابطه جنسی را که مقدس ترین و الهی ترین روابط است شیطانی می سازد فقدان حضور نفس ناطقه و نطق در رابطه است.

۵۵- در حقیقت به میزانی که زن و مرد با یکدیگر حرف نمی زنند و نفس ناطقه شان با یکدیگر مربوط نمی شود رابطه شان ظلمانی و شیطانی و به همان میزان فقط شهوت آلوده است و پائین تنه ای. و اتفاقاً حرف زدن و درد دل کردن درباره خود رابطه جنسی مهمترین جنبه از رابطه زناشوئی است زیرا رابطه پائین تنه ای را به سمت بالاتنه کشانده و قلبی و عقلی می سازد یعنی انسانی و الهی می سازد.

۵۶- پس می توان گفت شرم و حیای موجود در سخن گفتن و درد دل کردن درباره مهمترین انگیزه ازدواج و همزیستی یک القای شیطانی است زیرا از این ابهام و ظلمات فقط شیطان است که سود می برد.

۵۷- وعجبا که زن و شوهرها درباره کم و کیف رابطه جنسیشان با هر کس و ناکسی درد دل و مشورت می کنند الا با همدیگر.

۵۸- و اما آنان که ما را متهم می کنند که چرا درباره اسرار زندگی زناشوئی در قلمرو دین و معرفت سخن رانده ایم و حیطه مقدس دین خدا را با این حرفها آلوده کرده ایم یکبار دیگر در این باره با خود تأمل کنند تا دریابند که گوئی از خود خدا هم مقدسترند زیرا خود خداوند در کتابش آشکارا در این باب سخن نموده است و رسولش بسیار بیشتر.

۵۹- خود خداوند آشکارا در کتابش می فرماید که: چون چند نفر صادقانه و باتقوا راز دل کنند خدا آنجاست و آنان را هدایت خواهد کرد. و چه رازی حیاتی تر و پیچیده تر و مرموزتر از رابطه جنسی که اساس مدنیت و راز بقای بشر بر روی زمین است و اصلاً نفس ناطقه بشر در انسان ارزش و رسالتی جز بیان و عیان کردن رازهای وجود انسان ندارد و خداوند نیز در عرصه این مکاشفه است که حاضر و هادی است و بلکه دیدار می شود. پس خداوند بر عرفات روابط بین انسانها شناخته و پرستیده می شود که این عرفات همان قلمرو ارتباط نفوس ناطقه انسانهاست که اوجش نطق درباره مهمترین مسائل و اسرار است و امروزه بیش از هر زمانی در تاریخ اهمیت رابطه جنسی بشر آشکار شده است و در عصر علم و آموزش و رسانه هنوز هم جادوئی ترین و مجهول ترین معمای بشری است در حالی که همه شبانه روز مشغول آن هستند و همّ و غمّی جز آن ندارند، درباره اش هیچ نمی دانند و این جهل جهانی بشر مدرن قدرتمندترین قلمرو ظهور و فعالیت شیاطین است. از همین منظر اهمیت آثار ما و رسالت جهانی این معارف آشکارتر می شود. زیرا به میزانی که بشر بین پائین تنه و بالاتنه نفاق افکنده، خود را از خدا دور کرده و این فاصله را به شیطان سپرده است.

۶۰- این را بدان که دریائی مطالعه و مشاوره در باب مسائل جنسی و زناشوئی کمترین کمکی به ماهیت رابطه زناشوئی نمی کند که خود گمراه کننده است و فقط بر عداوت و طلاق دامن می زند. بلکه بایستی زن و شوهر صداقت و شهامت و تقوا پیشه نموده و خود در این باب با هم سخن و درد دل کنند که شاهراه نجات از شیطان و جهل و جهنم زناشوئی می باشد.

۶۱- این شیطان است که با القای غرور، مانع مبادله سخن و درد دل کردن بین زن و شوهر درباره حیاتی ترین و اساسی ترین جنبه از رابطه شان می شود تا در این رابطه بماند و شناخته و طرد نگردد.

۶۲- امام صادق(ع) صورت انسان را بزرگترین حجت خدا بر کائنات و عصاره حکمت و امّ الکتاب می خواند. پس رابطه آدم و حوائی که بر اساس جاذبه جمال بنا می شود بزرگترین دانشگاه گشایش امّ الکتاب خداست که بر اساسش جهان و انسان را آفریده است. و رابطه جنسی یک رابطه تماماً جمالی است در جامعترین حدش که اگر ناطق شود و بالاتنه ای گردد موجب نطق روح شده و وصال روحانی را موجب می گردد و لقاء الله را سبب می شود.

۶۳- بدان که رابطه و راه از پائین تنه تا بالاتنه همان راه بین درک اسفل السافلین تا عرش اعلی العلیین است که بواسطه ارتباط معرفتی و مبادله نفس ناطقه با همسر طی می شود. موفق ترین این ارتباط را در پیامبران بزرگ بصورت اسوه در تاریخ شاهدیم که مثلاً حضرت ابراهیم با همسرانش چه رابطه عرفانی عظیمی برقرار نمود و نیز رابطه حیرت آور پیامبر اسلام با همسرش خدیجه که مشاور و حامی نبوّت و وحی او بود تا آنجا که رسول خدا را از تردیدهای اولیه اش درباره ماهیت وحی و نبوتش رهانید، زیرا فاصله بین نخستین وحی و دومین آن حدود سه سال بطول انجامید که خداوند در کتابش فرمود: «آیا پنداشتی که تو را فراموش کرده ام...» بدان که رسالتهای الهی محصول درجه والائی از رابطه آدم- حوائی در قلمرو نفس ناطقه است که از این دیالوگ صدای خدا رخ می نماید و نطق هوئی به گوش می رسد، همانطور که در رازگوئی بین مؤمنین در قرآن ذکرش آمده است و این کلام که چون دو نفر همدل شوند سومین خداست. و این همدلی ناطق و عرفانی است که محصول صدق و شهامت و تقوای عظیمی است که سخت ترین و بزرگترینش در رابطه آدم- حوائی قرار دارد. و بدان که قرآن کریم بزرگترین و کاملترین ظهور این نطق هوئی حق از رابطه دیالکتیکی و عرفانی بین محمد و علی و خدیجه آغاز گردید. و لذا قرآن بزرگترین کارگاه اسرار واژه هاست و قیامت واژه ها.

۶۴- بدان که قیامت هم جز قیامت واژه ها نیست «روز آشکار شدن اسرار» قرآن- زیرا حقیقت و تجلّی جمال باطن پدیده هاست و پدیده ها هم جمله تجلّی کلمات خدایند که در نزد عامه بشری وارونه شده اند. و چون این واژه ها دوباره واژگون شده و بر سر جای خود قائم شوند، قیامت جهان هم برپا شده و جهان هم بر سر جای خودش قائم می شود و آنچه که باید

باشد رخ می نماید. و به بیان دیگر از این قیامت واژه ها اندیشه و قلوب بشری بینا می شود و جمال حقیقت را می بیند. پس اصل و اساس قیامت همان نفس ناطقه انسان است که باید برپا و قائم شود تا شنوا و بینا گردد، یعنی بقول قرآن، نفوس بشری باید زیر و رو گردد.

۶۵- دیالوگ صادقانه و تقوائی بین زن و شوهر درباره همه معضلات و معماهای رابطه بخصوص رابطه جنسی، واقعه آفرینش عرفانی است که جنبش غرایز حیاتی را تأویل به حکمت و علم لدنّی می کند که این حقایق دریافت شده متقابلاً در کیفیت رابطه اثر می نهد تا آنجا که این رابطه را عرفات حق و شهود می سازد.

۶۶- در واقعه دیالکتیک مؤمنانه و صادقانه بین دو انسان است که دل تاریک واژه ها منور شده و این نور نفس طرفین را روشن می سازد و کم و کیف رابطه را نیز ارتقاء می دهد و آدمی را از تضاد عرصه صفات بسوی ذات رهنمون می سازد.

۶۷- اگر سفارش شده که زن و شوهر در رابطه جنسی بایستی خداوند را یاد کنند این یاد طبق قول قرآن، موجب بخودآئی خود انسان شده و نفس ناطقه را به نطق می آورد و رابطه جنسی را ناطق و روشن و عرفانی می سازد یعنی بالاتنه ای می سازد و این همان سیر الی الله است از درک اسفل تا عرش اعلای وجود که عقل و دل است.

۶۸- اگر رابطه آدم- حوائی از قلمرو پائین تنه بواسطه گفتگوی صادقانه و درد دل متقیانه به بالاتنه ارتقاء یابد به عشق جمالی می رسد یعنی به فتح باب امّ الکتاب می انجامد و دفتر معرفت حق خوانده و نوشته می شود چرا که جمال انسان نقش روی جلد امّ الکتاب است. فتبارکَ الله اَحسَنُ الخالقین!

۶۹- اگر جمال انسان عصاره حکمت و علم الهی و جامع کتاب خدا در خلقت هستی است پس عشق جمالی عین عشق به معرفت و علم و حکمت و اسرار حق است، یعنی عشق عرفانی است و عشق عرفانی نیز همان عشق به عرفات حق است. پس سراسر عشق به معانی و مفاهیم کلمات خداوند و اسمای اوست. پس این عشق نیز تماماً حاصل قیامت واژه ها و ارزشها و معانی است یعنی حاصل زیر و رو شدن محتوای کلمات و صفات است در اندیشه و احساس و جان آدمی.

۷۰- و این زیر و روئی و قیامت الفاظ و مفاهیم حاصل گفتگوی همدلانه درباره معماها و اسرار مگوی درونی بین دو انسان مؤمن است که خداوند را در آن رابطه حی و حاضر می سازد زیرا این گفتگو قلوب طرفین را منقلب و زنده می کند و نور این انقلاب باطنی جمال انسان را منور و مشهود می کند به تجلّی خداوند. و بی تردید مگوترین اسرار آدمی مربوط به روابط آدم- حوائی و عشق جنسی است که عشق جنسی را در عرصه رازگشائی منقلب و زیر و رو ساخته و عشق روحانی و تجلّی الهی را موجب می گردد از صورت آدمی! و این تجلّی جهان را نیز روشن و قیامتی می سازد. «و آنروز زمین به نور خداوند متجلّی می گردد.» قرآن- و خلقت جدید رخ می نماید و جهان های برتر از هفت زمین و آسمان پدید می آید آنگونه که امام علی(ع) در خطبه بیان و تطنجیه می فرماید. «و در آنروز کلمات حق به حقشان محقق می گردند.» قرآن- و با ظهور عدالت واژه ها، عدالت انسانی هم رخ می نماید و هر چیزی همان می شود و می نماید که باید باشد و در نزد خدا بوده است.

۷۱- در حقیقت صورت آدمی، تجلّی جمال و کمال خدا توأمان است یعنی جمال کمال خداست و صورت واحده جامع علم و حکمت و عرفان و اسرار اوست. این سخن امام صادق(ع) عالیترین حد بیان حق در تاریخ بشر است و اگر جز این سخنی نگفته بود به تنهائی حجت کاملی بر کمال و امامت او می بود و هست.

۷۲- عصمت امام و انسان کامل هم حاصل کمال علم و معرفت او درباره حقیقت عالم وجود است زیرا همه ناپاکیها از جهل و واژگونسالاری بشر است. و اصلاً کار محوری و خاص امامان و عارفان واصل در تاریخ جز این نبوده تا حق مفاهیم و ارزشها و واژه ها را ادا کنند و این عدالت قلمرو فرهنگ و زبان و معانی است. به یاد آوریم که بزرگترین مشکل امام علی(ع) با مردم و مؤمنان و شیعیانش همین جهل آنها نسبت به معارف حقیقی اسلام بود که فرمود: خانه جهل خراب باد!

۷۳- وقتی علی[ع] می فرماید که کلمات در نزد اهل معرفت زیر و رو می شوند در نزد خود امام چه قیامتی برپا بوده است. و علت شهید کردن امامان اساساً نابود کردن این قیامت ارزشها و مفاهیم بوده است زیرا آنان کار دیگری نمی کردند و ادعائی نداشتند جز چند تن شاگرد و مرید را بر این اساس تعلیم می دادند که اکثرشان هم برده بودند که توسط امامان خریده شده و آزاد شده بودند. و این آزادی زمینه روحی دریافت حقایق الهی بود و لذا این بردگان آزاد شده نخستین ناشران قیامت امام بودند.

۷۴- بدان که امامت همان قیامت است زیرا امام برپا کننده قیامت تاریخ واژگونسالاری بشر است و لذا امام سرچشمه علم و عرفان حق است و علمی جز در نزد او و تابعان او نیست. و اینست که علم موسوم به علم حروف و کلام و جفر و ابجد و امثالهم که موسوم به علوم خفیه شده، اساس کل علومی است که از امامان صادر شده است که متأسفانه این علوم به اصطلاح خفیه در دست شیطان صفتان و سوداگران تبدیل به خرافات و جنون و مالیخولیا شده و آنانرا رسوا و تباه کرده است و بدان که عرفان حق را با این مسائل کاری نیست و بلکه اینها به مثابه دجالیت این علم هستند یعنی واژگون شده این علم قیامت!

۷۵- و بیهوده نیست که اکثر شاگردان و مریدانی که در نزد ائمه اطهار[ع] تعلیم می دیدند از نظر معاندان و منافقان و حکام وقت متهم به جادوگری بودند زیرا حقایق نوری این علوم و اسمای الهی موجب پیدایش کرامات و انقلابات روحانی در آنان و روابطشان بوده است که از مشهورترینشان ابوالخطاب و ابن میمون از شاگردان طراز اول امام باقر[ع] و امام صادق[ع] در زمینه علم حروف و اسماء بودند که جلوه ای از آن در کتاب «امّ الکتاب» از منابع شیعیان اسماعیلیه باقی مانده ولی مهجور و ممنوع تلقی می شود.

۷۶- اصلاً آنچه که بنام علم کلام در حوزه های دینی ما تدریس می شود مهمترین باقی مانده علم امامان ماست که مهد همه علوم اسلامی و قرآنی است که متأسفانه در تاریخ جامانده و از حرکت و خلاقیت افتاده و تبدیل به علمی عتیقه و موزه ای شده است و در فرهنگ جاری مسلمین هیچ ورود و فعالیتی ندارد. و ما فقط با نگاهی گذرا در دوره ای کوتاه از آن به اقیانوسی از معرفت و عرفان نفس دست یافتیم زیرا آنرا وارد حیات انسان مدرن نمودیم. بنابراین آنچه که می گوئیم مطلقاً بدعت نیست بلکه احیاء شده همان معارف و علوم است.

۷۷- اگر یک نگاه حیات بخش و به روز و عرفانی در حوزه های دینی ما وارد شود این حوزه ها تبدیل به بزرگترین کارگاههای انقلاب علمی و فرهنگی در جهان خواهد شد و قیامتها برپا خواهد نمود و زمینه ظهور موعود را فراهم خواهد کرد زیرا عدالت فرهنگی و فکری را فراهم خواهد نمود که اساس عدالت اجتماعی و اقتصادی است.

۷۸- در حقیقت باید گفت که بشر مدرن مبتلا به الفاظ و اصطلاحات و واژه هائی است که ابزار همه مظالم و مفاسد و تبهکاریهای اویند که جهان را به جهنم مبدّل ساخته اند. این واژه های ظالم و ظلمانی زمینه روانی ستمگری و ستم بری بشر مدرن هستند که در رأس آنها عبارتند از: عشق، آزادی، برابری، دموکراسی، حقوق بشر، توسعه، پیشرفت، مدرنیزم، علم و تکنولوژی. این واژه های ظالم و ظلمانی در جهان اسلام عبارتند از: خود واژه اسلام، تشیع، امامت، عفت، حجاب، تقوا، قرآن، سنت و عترت!؟ و این همان معنای مهجوریت قرآن و اسلام و همه معارف دینی در جهان اسلام است. پدیده موسوم به اسلام هراسی و شیعه هراسی و حجاب هراسی و دین هراسی هم برخاسته از این مهجوریت است. اینست که امروزه هر کسی بخصوص در خارج از قلمرو حکومتها بخواهد از اسلام و دین و تشیع و امام زمان و امثالهم سخن گوید تا حقیقت را بیان کند بایستی از جانب دوست و دشمن به یک اندازه از جان و خانمان و امنیت و ناموس و آبروی خود پیشاپیش بگذرد که این وجهی از عرفان و سفینه نجات حسینی است که در کتاب از «خود تا خودآ» ذکرش رفت. و این وضعی است که ما همه عمر دچارش بوده ایم و جز خود خداوند هیچ حامی و یاوری نداشته ایم! و او خوب مولا و یاوری است و سربازان علم و عرفانش را تنها نمی گذارد و حفظشان می نماید، حتی اگر همه مردمان جهان متحداً به دشمنی برخیزند، زیرا او اراده کرده است که حق کلماتش را محقق سازد. قرآن-

۷۹- پس سربازان امام زمان در عصر غیبت او، سربازان تحقق حق کلمات خدایند. و اینست که فرموده علمای امت من وارثان انبیاء هستند و مرکب قلمشان از خون شهیدان برتر است. و اینان علمای ربّانی و عارفان امت هستند که سربازان عدالت واژه هایند! زیرا انسان با واژه هائی که باور دارد زندگی می کند و روح و حیاتش را رهبری و هدایت می نماید. هر آدمی تحقق و تجلّی و تجسم حقایق و واژه هائی است که در دل و سر می پروراند. در این معنا بمان و بسیار تأمل کن!

۸۰- و این سخن مولانا را می توان تکمیل نمود به این که: ای برادر تو همه خود واژه ای! و آنانکه به راست یا دروغ، اینگونه نیستند و با واژه های خاص خود زندگی نمی کنند براستی از حیوانات هم پست ترند زیرا هر حیوانی هم با یکی دو واژه زندگی می کند که ذکر و صدای اوست. مثل عرعر، واغ واغ، جیک جیک و... .

۸۱- در رأس و محور زندگانی و روان اکثر انسانهای اهل سواد و کتاب، یک واژه کلیدی حضور دارد که شاه کلید ترجمان سائر واژه های ذهن و نفس اوست و بدان وسیله زندگی و هویت خود را رهبری می کند. مثلاً برای برخی این شاه واژه «عشق» است، برای برخی هم «تقوا» است، برخی دیگر هم بر واژه علم و فن یا پیشرفت فرمانروائی می کنند و... ولی اکثراً دچار واژگونی و واژگونسالاری این واژه هایند و لذا در سلطه عشق خود غرق در فسق و جفا و شقاوت هستند و در سیطره تقوای خود غرق در گناه می باشند و در قلمرو علم و فن خود به اشد جهل و حماقت دچارند و... .

۸۲- آیا براستی آدمی چگونه و طی چه مکانیزم و فرآیندی کلمات را در ذهن خود اینسان وارونه و واژه می سازد؟ این بزرگترین مسئله و معمای فرهنگی بشر در کل تاریخ است که امروزه به اوج خود رسیده است و لذا شاهد جهانی واژگونسالاریم! انسانهائی واژگون که جمله کوس انالحق می زنند و در آنچه که هستند و می کنند تردیدی هم ندارند. قرآن-

۸۳- حضرت ادریس(ع) را نخستین کسی دانسته اند که قبل از حضرت نوح مبعوث شد و رسالت تعلیم مفاهیم و معانی الفاظ و کلمات به مردم را برعهده داشت و او را بارها شکنجه و به قتل رسانیدند که به اذن الهی نجات یافت و به رسالتش ادامه داد. و این نشان می دهد که چگونه مردمان از آغاز پیدایش بشر، با فهمیدن حقایق کلمات چه عداوتی داشتند. و زان پس ملایان شرک به تحریف و واژگونسازی حقایق کلمات پرداختند و آنچه که ادریس(ع) و دیگر اولیای الهی تعلیم دادند را در اذهان مردم وارونه ساختند. «آیات الهی را تبدیل کردند.» قرآن-

۸۴- و حکیمان و عارفان و علمای ربّانی هم به احیای علوم و معارف انبیای الهی همت گماشتند و لذا ملایان شرک بر علیه شان مردم را شوراندند و فتوای کفر و الحادشان را صادر کردند و متهم به بدعت نمودند.

۸۵- اگر دقت کنیم همه جدالها و جنگهای بین افراد و گروهها و حکومتها و تمدنهای بشری بر سر تفسیر الفاظ و مفاهیم کلیدی فرهنگ و اخلاق و دین بوده است زیرا هر فرد یا گروهی تبدیل و وارونگی خاص خودش را با این مفاهیم کلیدی انجام داده است و از آن یک من و منیت ویژه خود پدید آورده است و منیت ها و استکبار و سلطه جوئی ها بواسطه و حربه این واژه ها به میدان نبرد آمده است. و هر کسی، معنای خودش از واژه ها را برحق می داند و تفسیر دیگران را باطل و بدعت می خواند. هر کسی مدعی است که عشق من عشقتر است، دین من دینتر است، آزادی من آزادی تر است و... و حق من حقتر است و نهایتاً خدای من خداتر است و خدای حقیقی مال من است و بس!

۸۶- پس درک می کنیم که پروسه واژگونسازی مفاهیم در قلمرو من سازی و خصوصی سازی کلمات و معانی رخ می دهد و مولّد و حامی و منبع تغذیه استکبار و سلطه فرد بر دیگران است بواسطه واژه های من شده که فقط مال من است و لاغیر!

۸۷- که نخستین و دائمی ترین کارخانه واژگونسازی و من سازی مفاهیم همانا خانواده و روابط زناشوئی است و نبرد بین زن و شوهر جهت سلطه بر دیگری و خاندان! و حتی استکبار اجتماعی و اقتصادی و علمی و فنی و سیاسی و هنری هم نهایتاً در خدمت این سلطه زناشوئی و نژادی است.

۸۸- پس خانواده غلیظ ترین ظلمات واژگونسازی مفاهیم است. و لذا نهضت انبیای بزرگ هم واضح تر نشان دهنده انقلاب در بطن خانواده و رابطه زن و شوهر است که رسالت ابراهیمی و محمدی از سائر رسالتها از این جهت آشکارتر است. تا آنجا که نخستین و شدیدترین اتهامی که قریش به محمد(ص) می زدند این بود که آمده تا بواسطه خدایش، خانواده و زن و شوهرها را بجان هم اندازد و زنان را از سلطه مردانشان برهاند و زن را بر مرد مسلط سازد.

۸۹- پس واژگونسازی همان من سازی کلمات و مفاهیم است. ولی سؤال اینست که چگونه در جریان من سازی و خصوصی سازی کلمات و مفاهیم، محتوایش وارونه و ضد حقیقت آن می شود.

۹۰- آدمی بطور آگاهانه قصد وارونه سازی مفاهیم را ندارد ولی در جریان من سازی خود بخود وارونگی رخ می دهد. و این وقوع امپریالیزه کردن کلمات است و یا ابلیسی نمودن آن!

۹۱- آدمی بقصد مصادره کردن کلمات و مفاهیم صرفاً برای خودش دچار وارونه سازی مفاهیم در ذهن خود شده و بدینگونه در حالیکه احساس استکبار و برتری بر دیگران دارد در خود واژگون شده است.

۹۲- برای درک و دیدن چگونگی این وارونگی توأم با احساس برتری بهتر است قدری درباره حقیقت و ماهیت ذاتی کلمات تأملی عمیق تر کنیم.

۹۳- کلمات، اتم های ازلی پیدایش و خلق عالم و آدم هستند در نزد خداوند که خود در ازل همان کلمة الله است.

۹۴- و اما کلمات قلمرو فرهنگ و زبان و اندیشه های بشری، مختص خود بشرند و ذاتاً انسانی هستند که هویت انسانی بشر را پدید آورده اند و او را خلیفه خدا نموده اند. و همه دعواها و من سازی واژه ها مربوط به این کلمات ویژه اند که عناصر خلافت اللهی انسان را دارا می باشند، مثل عشق، تقوا، فضیلت، کرامت، قدرت، عقل، علم و غیره.

۹۵- پس همه دعواها و تلاش برای من سازی این مفاهیم برای جانشین خدا شدن و خدائی شدن است ذاتاً!

۹۶- یعنی انسان می خواهد این مفاهیم و اسماء و صفات الهی را برای خودش مصادره و منی کند که واژگون می شود در حین احساس ابلیسی استکبار و برتری!

۹۷- یعنی در جریان خودی کردن خداست که آدم بواسطه این مفاهیم واژه شده، واژگون می شود. «کافران واژگونند.» قرآن-

۹۸- در حالیکه خداوند بواسطه این کلمات و صفات و اسمای خود است که جهان لامتناهی و خاصه انسان را آفریده است یعنی خودیت ازلی منحصر بفرد خود را به غیر خود بخشیده است و غیر خود یعنی انسان را بر جای خود قرار داده است و از خود گذشته است. پس منی کردن مفاهیم عین مصادره کردن دربست خدا برای خود است.

۹۹- پس این کلمات و اسماء ذاتاً ایثاری و از خود گذشته اند در عرصه خلقت عالم و آدم. حال اگر کسی بخواهد این کلمات و اسمای از خود گذشته و عاشق و ایثارگر را به بند منیت خود کشد و خودی کند و بواسطه این خودی کردن کلمات بر کل عالم و آدمیان سلطه داشته باشد در حقیقت مرتکب عملی ضد ماهیت این کلمات و مفاهیم شده و آنها را در خود تبدیل به ضد معنای حقیقی شان نموده و واژه ساخته و لذا خودش هم که بواسطه همین کلمات و اسماء الهی است که انسان و موجودی الهی شده، ضد ذات الهی خود می شود یعنی واژگون می شود و ابلیسی! زیرا ابلیس تنها دشمن وجود انسان و مقام خلافت اللهی اوست. و لذا در این منی کردن مفاهیم و کلمات جز ابلیس حامی و مشاوری ندارد و عاقبت هم ابلیسی و شیطان صفت می گردد و از اولیای او می شود.

۱۰۰- این حقیقت مذکور که بطور شهودی بیان و عیان گردید به تنهائی جامع همه حقایق مجموعه آثار بنده است و بلکه از جمعشان هم برتر است و بلکه عظمت تبیین و شهود این حقیقت کبیر در تاریخ معرفت و مکاشفات عرفانی بشر بی سابقه

و بدیع است که قدرتمندترین چاشنی انفجار قیامت واژه ها و فرهنگها و معرفت دینی در کل تاریخ بشر است که زمینه ظهور موعود است. فتبارک الله احسنُ الخالقین!

۱۰۱- اگر این مکاشفه و حتی فقط بند ۹۹ آن برای تمام عمر روزی یکبار خوانده و فهم شود از هر فکر و ذکر و عبادتی برتر است و نجات بخش تر! دعائی که حامل اجابت خویش است.

۱۰۲- پس بوضوح دیدیم و فهمیدیم که چرا و چگونه مفاهیم و کلمات الهی در بشر واژگونه شده و بشر را واژگون می کنند در حالیکه این بشر غرق در احساس استکباری- ابلیسی خود کوس اناالحق می زند.

۱۰۳- پس روش برقراری رابطه انسان با الفاظ و مفاهیم قدسی و روحانی چگونه باید باشد که منجر به واژگونسازی محتوای آن نشود؟

۱۰۴- در نقطه مقابل منی کردن یا خودی ساختن و خصوصی نمودن ارزشها و مفاهیم الهی در خویشتن همانا مائی کردن و جهانی ساختن معانی قرار دارد.

۱۰۵- همه ارزشهای نهاده در فطرت بشر، الهی هستند همانطور که فرموده: «خداوند از فطرت خودش به مردم فطرت بخشیده است.» پس همه ارزشها و صفات عالی و جاودانه در نهاد بشری جز تجلی اسمای الهی و کلمات خدا نیستند که دارای هویتی ایثاری می باشند یعنی هویتی خلافتی هستند و این بیان عشق خدا به بشر است. پس اگر بشر هر یک از این ارزشها و صفات را در نفس خودش، خودپرستانه کند آن ارزش و صفت را وارونه و ضد خود آن ارزش ساخته و لذا فطرت الهی خود را واژگونه ساخته است. «کافران واژگونه اند.» قرآن-

۱۰۶- پس کفر همان منی کردن و خصوصی ساختن ارزشهای الهی در خویشتن است و این همان استکباری نمودن خدا در خویش است و جریان ابلیسی شدن هویت انسان!

۱۰۷- یعنی هر معنا و ارزش برحقی که انسان در خود می یابد و بواسطه جهادش، احیاء می کند بایستی برای دیگران و در خدمت به دیگران باشد و دیگران را هم لایق این ارزش بداند و کمتر از خود نخواهد و بلکه بهتر از خودش هم بخواهد در همه ارزشهای مادی و معنوی و روحانی که موجب عزّت و شرف و افتخار و تعالی انسان است و این همان رسالت و ولایت و امامت است که در امر صدقه و انفاق و تعلیم و تربیت بی مزد و منت ممکن می شود.

۱۰۸- بنابراین آنانکه اهل قدرت و شوکت مادی یا معنوی و علمی و روحانی هستند اگر این قدرت را بی مزد و منت به مردم انفاق نکنند بتدریج ابلیسی و سرنگون می شوند.

۱۰۹- و هر که از امکانات الهی خویش جهت کسب و تولید قدرت فردی خود در جامعه بهره گیرد ابلیسی و سرنگون می شود چه قدرت اقتصادی و سیاسی باشد و چه معنوی و سیطره روحانی و علمی و هنری و امثالهم.

۱۱۰- چرا چنین است؟ زیرا همه انسانها، نفس واحده ای هستند و لذا هر فردی بمیزان ارتباط و انفاقش با مردم است که رشد می یابد و به نفس واحده خود می رسد و الهی می شود. و هر که فقط یک جنبه و ارزش از کل نفس واحده حق را جدا نموده و برای خودش مصادره و منی کند از کل روح الهی خود منقطع شده و از حق جدا می گردد و بتدریج در قبال حق قدعلم می کند و سرنگون می شود. هر که در قبال دیگران، من شد سرنگون شد و شیطانی!

۱۱۱- حتی خداوند نیز در دین محمد(ص) و خطاب به رسولش هرگز خودش را «من» خطاب نمی کند بلکه «ما» (نحن) می خواند. فقط ابلیس است که «من» است.

۱۱۲- به همین دلیل است که بقول علی(ع)، هر که می گوید من می خواهم عارف، عالم، هنرمند، متقی، پاک و... شوم نمی شود و بلکه موجودی شیطانی می شود.

۱۱۳- هر که می خواهد بواسطه علم، هنر، دین، عرفان و امثالهم برتر از دیگران شود، ذلیل تر از دیگران می شود یعنی سرنگون و شیطان زده می شود.

114- امر هدایت در سوره حمد هم مائی است نه منی. «خدایا ما را به راه راست هدایت فرما». یعنی هدایت امری جمعی است نه خصوصی و فردی! و بلکه فرد شدن غایت راه هدایت است و آن مقام تفرید و توحید در وحدت وجود است و پیدایش انسان کامل و امام که خلیفه خدا و خلق است و مظهر نفس واحده! او جمعترین فرد است و همه هست جز خودش. او فنای از خود و بقای در خداست که مای کلی و مطلق وجود است. ولذا بقول قرآن کریم همه موجودات عالم متحصّن در وجود او هستند زیرا او «من» نیست بلکه او است.

۱۱۵- یعنی اگر مقام تفرید و تجرید و توحید در معنا و واقعه وحدت وجود نباشد ابلیسیت محض است که بصورت زهد ریائی رخ می نماید که قصد سلطه بر مردم دارد.

۱۱۶- پس بدون درک حق وحدت وجود و حرکت بسوی آن هیچ رشد و هدایتی در دین نیست الا در ابلیسیت و استکبار!

۱۱۷- یعنی اگر انسان اهل ایمان و معرفت و هدایت، بتدریج به کشف عالم و آدمیان در خود نائل نیاید در سمت شیطان رشد می یابد و ضلالت محض و سرنگونی در درک اسفل!

۱۱۸- پس بعنوان یک فلسفه و جهان بینی باید گفت که وحدت وجود تنها فلسفه و جهان بینی دینی است که انسان را به خدا می رساند.

۱۱۹- انسان اهل هدایت یعنی انسان مائی، چون به فردیت خود می نگرد منی نمی یابد بلکه او (هو) را می یابد و او جز امامش نیست که خود یک انسان مائی بزرگتر و جامعتر است. پس هیچ اثری از منیت در درون و برون خود نمی یابد. زیرا انسان مؤمن اهل هدایت، کل حیات بیرونیش مرهون جمع مؤمنان است و بدون یاری آنان امکان حیات ایمانی ندارد و در درون هم جز امامش نیست که او هم یک مای جامعتر و وحدت وجودی است. پس «من» یک شیطان و خناس و موجودیت مجازی و خیالی است.

۱۲۰- هوئی کردن خود (امامی کردن) در درون و مائی کردن خود (مردمی کردن) در برون تنها راه نجات از واژگونسازی ارزشها و ابلیسیت نفس است. و این دو روی سکه توحید نفس است.

۱۲۱- و اما جریان هوئی کردن نفس حاصل اطاعت بی چون و چرا از امام حیّ است و چون امام، موجودی وحدت وجودی و خلیفه مردم است لذا در بیرون هم واقعه مائی شدن تحقق می یابد.

۱۲۲- زیرا همه اسماء و صفات و ارزشهای الهی در انسان، دارای ذاتی مطلق و بی چون و چرایند همانطور که جهان هستی و پیدایش عالم و آدم را نمی توان بواسطه منطق علیّت که منطق چون و چراست درک نمود که مخلوق خداست. یعنی خلقت عالم و آدم به اراده خداوند بواسطه منطق علیّت و چون و چرا درک و تصدیق نمی شود.

۱۲۳- یعنی فقط در جریان اطاعت بی چون و چرا از هو (امام) می توان به حق مطلق ارزشهای الهی در خود رسید و حکیم و علیم و حلیم و عظیم و علی و ولی و بصیر و قادر و صبور و عزیز و کریم و حمید و خلّاق شد و احد و صمد گردید در درجات تجلی! و این همان جهانی و جمعی و وحدت وجودی شدن است زیرا جمله این اسماء و صفات در قلمرو خلقت عالم و آدمیان به عرصه ظهور و تحقق رسیده است که تجلی نفس واحده حق است.

۱۲۴- و بدان که اطاعت از امام همان پیروی دقیق و کامل و خالصانه از حکمت ها و معارف امام در همه امور زندگی و در همه مسائل مادی و معنوی است. و تقوائی جز این ممکن نیست که به معنای پرهیز کامل از خودخواهی و خودپرستی است و اینست که تقوا عصاره شرعیت است که در آخرالزمان جز از طریق اطاعت عاشقانه از امام حیّ ممکن نیست یعنی کسی

که کافیست فقط یک درجه در ایمان و تقوا و معرفت از تو برتر باشد. زیرا طبق کلام خدا مؤمنان حقیقی اولیای یکدیگرند و این اساس ولایت و امامت شیعی می باشد که به امام مطلق می رسد.

۱۲۵- می دانیم که سرمایه داری و مکتب لیبرالیزم که همان مذهب اصالت فرد است مکتب حاکم بر جهان مدرن است و لذا امروزه شاهد بروز اشد واژگونسالاری در کل تاریخ بشر هستیم که این واژگونسالاری در قلمرو دین و اسلام و شیعه ای که در سیطره امپریالیزم و سرمایه داری و ارزشهای آن یعنی تکنوسالاری، عمل می کند هزار چندان شدیدتر است زیرا خدائی ترین ارزشها تبدیل به منی ترین قدرتها می شود و لذا شدیدترین استکبارها و ستمها و نفاقها رخ می نماید که در جهان اسلام شاهد بوده ایم. و لذا شاهدیم که امروزه همه آحاد و اقوام بشری در سودای جهانسالاری و جهانخواری هستند تحت عنوان نجات جهان که این امر در اقوام مسلمان دوصد چندان شدیدتر است، مثل جریان طالبان و القاعده و بعث و امثالهم.

۱۲۶- و باید دانست که استکبار و منیت مادی و اقتصادی و سیاسی در قبال استکبار معنوی و روحانی و عرفانی بسیار ناچیز است. زیرا استکبار دینی و روحی و عرفانی میل به تملک روح مردم را دارد ولی استکبار اقتصادی به تملک مال و تن مردم بسنده می کند. و این خود ابلیس است که سلطه بر دل و روح بشر را جستجو می کند و لذا دجال آخرالزمان هم که مظهر ابلیس است هویت شدیداً معنوی و روحانی و عرفانی از خودش بروز می دهد.

۱۲۷- از آنجا که عالم هستی و خاصه انسان، مخلوق از خودگذشتگی ازلی خداست و همه ارزشهای معنوی و روحانی موجود در انسان محصول این از خودگذشتگی است، پس خودی کردن این ارزشها همانا واقعه معدوم ساختن وجود خویشتن است و معدوم ساختن این ارزشها. زیرا آنگاه که خداوند خود خودش بود عالم و آدمی نبود و چون خداوند از خود ازلیش گذشت جهان و انسان پدید آمد. پس منی کردن همان معدوم کردن است زیرا عالم هستی تجلی خود ازلی خدا در غیر است.

۱۲۸- پس همه ارزشهای الهی انسان در سمت و برای غیر متجلی و محقق می شود و این سرّ عشق است. این ایثار نیست بلکه عین عدالت است که از عشق است.

۱۲۹- پس عشق، سرّ واژه هاست و واژه ها در وجود آدمی بقدرت عشق از حقشان متجلی می شوند و در غیر اینصورت واژگونه اند و موجب واژگونی انسان هستند و هر واژه ای محل ظهور و بروز ضد معنای خودش می شود و همه واژه ها مظهر شقاوت و عداوت و رذالت و ستم می گردند یعنی ضد عشق می شوند و ضد وجود!

۱۳۰- اگر حقایق نهان واژه ها از وجود عارفان رخ می نماید اینست که عاشقان حقند یعنی از خود فنا شدگانند و مظهر جمعیت خلق و هویت پروردگارند! همانطور که مثلاً درباره بایزید بسطامی آمده که: در هفت زمین و آسمان ندای بایزید بود و بایزیدی در میان نبود!

۱۳۱- در هر گفت و شنود و دیالوگی از جمله زناشوئی نیز بمیزانی که طرفین مکالمه مشغول اثبات خود و منیت خویشند کلمات و مفاهیم تبدیل به واژه شده و تفاهم را نابود ساخته و جز بخل و انکار و عداوت پدید نمی آید و این واقعه دعوت از ابلیس در رابطه است.

۱۳۲- در هر رابطه ای که هوئی ندارد یعنی امام حیّ ندارد نیز هر گفتگوئی موجب سوء تفاهم و انتقال واژگونه مفاهیم می شود و عداوت می آفریند زیرا مولّد منیت است و دعوت کننده شیطان!

۱۳۳- اینست که گفته شده که زن و شوهری که امام زنده ندارند بر هم حرامند زیرا خصم یکدیگرند و رابطه شان تحت فرمان شیطان است و حلقه اتصالشان در رابطه جنسی هم خناسانند که صور بشری شیطانند! «ای مؤمنان اگر در رابطه جنسی تقوای الهی را رعایت کنید او را دیدار می کنید...» قرآن-

۱۳۴- و اصلاً امر تقوا چیزی جز امر به مهار منیّت در رابطه نیست که کمالش اخلاص است که امحای «من» است و مخلصین مظهر اراده پروردگارند. قرآن-

۱۳۵- اینست که به نور معارف وحدت وجودی از جمله مجموعه آثار ما، شیطان نفس هر کسی رخ می نماید و قیامت نفس برپا می گردد که برخی تصدیق و توبه می کنند و برخی انکار نموده و از شیطان نفس خود حمایت نموده و شیطان پرستی آگاهانه پیشه می سازند و به دجالیت روی می کنند. و آنانکه شیطان نفس خود را به شیطنت و عداوت با عقل و ایمان خویش می شناسند و لعن و توبه می کنند رستگار و سعادتمند می شوند.

۱۳۶- اینست که از مطالعه آثار و معارف ما دو نوع انسان رخ می نماید: انسان رستگار و عارف و انسان شیطان پرست و دجّال! این دو نوع انتخاب است در آگاهی کامل شهودی! زیرا تحت الشعاع این معارف، شیاطین و خناسان از دخمه های نفس بیرون می آیند همچون خرس و گرگی که در غاری پنهان شده و با نوری که در غار تابانده می شود به برون می آیند. که عده ای شیطان را طرد و لعن می کنند و عده ای هم دوباره به خانه نفس خود بازمی گردانند و این بار آگاهانه می پرستند و او را اله خود می سازند: اولیاء الله و اولیاء شیطان!

۱۳۷- پس هوئی کردن الفاظ و مفاهیم در درون و مائی کردنشان در برون، راه و رسم فائق آمدن بر ابلیس در قلمرو منطق و علم و معرفت و ارتباطات است. و این بدون اطاعت بی چون و چرا از امام حیّ و معرفت و حکمتش، ممکن نیست. زیرا در این اطاعت است که شیطان به عرصه ظهور و رسوائی می رسد.

۱۳۸- یک انسان واژگونسالار و شیطان زده چنین می اندیشد و احساس می کند و می گوید که: من عارف هستم، من عالم هستم، من فقیه هستم، من صاحب کرامت هستم، من هنرمند هستم، من پاکم، من عاشقم و... و من هستم! من خودم هستم! که این «من» شیطان است.

۱۳۹- ولی یک انسان حقاً عارف و الهی چنین می اندیشد و احساس می کند و می گوید که: او عارف است، او عالم است، او حکیم و کریم و حلیم و عزیز و رئوف و لطیف است و اصلاً اوست که هست! من، اوست! که این «او» برای امام معصوم، خداوند خالق است ولی برای سائر عارفان، خود امام است.

۱۴۰- یک انسان من- منی در جهان برون جز رقیب و دشمن نمی بیند و انسان من- اوئی در جهان برون دشمنی نمی بیند. و لذا انسان من- منی در جهان بیرون موجودی ایزوله و محبوس در خویشتن است و عین تن خویش است. ولی انسان من- اوئی در جهان برون، کل جامعه بشری و کل کائنات است یعنی موجودی وحدت وجودی است.

۱۴۱- آنکه من شد تن شد و آنکه او شد روح شد! اولی اهل فن است و دومی اهل محبت!

۱۴۲- کل احکام شریعت برای تبدیل من به اوست که از تقوا آغاز شده و به اخلاص می رسد.

۱۴۳- پس کل دین برای رسیدن به حقیقت کلمات و اسمای الهی در فطرت خویشتن است و تجلّی نور حقیقت این کلمات و اسماء و صفات از وجود انسان تا ظهور کلمة الله از انسان کامل! و این انسانی علوی و از علیین است.

۱۴۴- الفاظ و کلمات در زبان یک انسان واژگونسالار و ظلمانی، پدیده هائی مرموز و رازوارند و به مانند سخن گفتن در خواب است همانطور که در فرهنگ مناطقی از کشورمان حرف زدن در خواب را «سرّواژه» گویند. و اینست که روح حاکم بر روابط کلامی بین این نوع انسانها سراسر غرق در ابهام و سوء تفاهم است که نیازمند عمری تفسیر و تعبیر است که مثلاً منظور تو از آن حرف چه بود. همه جدالها و جنگها حاصل این ظلمات کلام در اندیشه انسانهاست.

۱۴۵- کلمات یا واژه ای هستند که ظلمانی و سرنگونند و یا روحانی هستند و یا نوری.

۱۴۶- سخن روحانی از آن انبیای الهی بوده و وارثان انبیاء. ولی سخن نورانی از آن اولیاء و عرفای حقه می باشد که قلب کلام انبیاء را می شکافند که این همان وقوع حق کلمات است که در دل مؤمنان موجب مکاشفات شهودی می شود.

۱۴۷- «واژه» یک لغت پهلوی به معنای نگون بختی و سیاهی و ثقل و تاریکی و شوم است و به معنای کلمه نیز می باشد. این لفظ در زبان لاتین هم به معنای مبهم و ناروشن و سربسته است: Vague.

۱۴۸- یک انسان واژگونسالار و ظلمانی در قلمرو اندیشه و ذهنش کمترین اراده و احاطه ای بر الفاظ و مفاهیمی که در سرش دارد، ندارد و بلکه روانش بازیچه واژه هائی سرگردان است که او را بهر ظلمتی می کشانند و حاصل آنچه که اندیشه گری اوست جز سرگردانی بمعنای حقیقی کلمه نیست یعنی دَوَران به دور خویشتن! و این همان معنای خودپرستی و ابتلای به تن است و تن شدن محض بر محور من!

۱۴۹- انسان واژگونسالار در روانش تحت فرمان شیطان است که بر واژه ها فرمان می راند و روان آدمی را بدنبال این واژه ها بهر سو که بخواهد می کشاند. و بعد می گوید که من فکر کردم و به این نتیجه رسیدم! در حالیکه او فکر نکرده است بلکه کورکورانه بدنبال واژه هائی سرنگون و شیطانی رفته و به خیالات و امیال و قضاوتهای باطل رسیده است که در عمل هم به پوچی و رسوائی و خسران می انجامد و نام این ناکامی را بدشانسی می گذارد. این واژه های واژگون پیروان خود را هم در هر عملی به سرنگونی می کشانند. و اینست که غایت این نوع اندیشه گری واژه ای در تاریخ به فلسفه نیهیلیزم رسیده است یعنی مذهب اصالت پوچی مفاهیم و ارزشها.

۱۵۰- بندرت آدمی علت ناکامیها و خسرانهای زندگانیش را جریان اندیشه اش می داند و به مفاهیم ذهن خود تردید می کند و واژه ها را باعث واژگونی سرنوشت خود می داند. واژه هائی که در سیطره ظلمت شیطان ذهن انسان خودپرست را هدایت می کنند. زیرا «من» نقطه عدمیت وجود است و هر واژه من شده حامل یک معنای عدمی است که پیروانش را به نابودی می کشاند و به دوزخ می برد که قلمرو تجربه نابودی است.

۱۵۱- هنگامی که واژه عشق، حامل معنای شقاوت و تجاوز و سلطه و تملک باشد و واژه دین حامل اراده به جبر و زور باشد و واژه حق حامل اراده به اثبات منیت فرد باشد این واژه ها در قلمرو اندیشه چه نتیجه منطقی و عملی را عاید فرد می کنند.

۱۵۲- از زمان سقراط تا به امروز کل بشریت در قهقرای واژگونسالاری در حال سقوط بوده است و مدرنیزم نمایش این سقوط در درک اسفل السافلین است. و سقراط که خود شهید این واژگونسالاری واژه هاست که برعلیه آن قیام کرده بود که محاکمه و شهید شد، در سال ۱۳۶۰ به دیدارم آمد و رسالتش را به بنده منتقل نمود و مجموعه آثارم سرآغاز قیامت واژگونسالاری تاریخ زبان و فرهنگ و اندیشه و روان بشر است از رساله «آیا است است؟» تا «سرّ واژه» جلد اول و تا به رساله ای که اینک در حال نگارش هستم.

۱۵۳- با کشتن سقراط، حکمت و معرفت در تمدن غرب به قتل رسید و تمدن واژگونسالار غرب آغاز شد و جالبتر اینکه محاکمه سقراط یک محاکمه بظاهر دموکراتیک و جهت دفاع از دموکراسی یونان بود که مقرش در آتن قرار داشت و به بیان دیگر این دموکراسی نوپای یونانی بود که سقراط را به قتل رساند که اتهامش فریفتن مردم و خاصه جوانان بواسطه الفاظ و کلمات بود که سقراط بدینگونه مردم را با خودشان روبرو می کرد و این سرآغاز معرفت نفس بود که هنوز آغاز نشده خونش جاری شد و در نطفه نابود گشت.

۱۵۴- و با کشته شدن سقراط، افلاطون و ارسطو، مذهب واژگونسازی مفاهیم و حکمت سقراطی را بنا نهادند و تبدیل به مکتبش نمودند که همان «مدرسه» یا اسکول بود و مکتب اسکولاستیزم که امروزه حاکم بر کل تمدن مدرن است که تمدن مدرسه ای می باشد که قیامتش در حال برپا شدن است.

۱۵۵- یعنی کارگاه اصلی واژگونسازی واژه ها و مفاهیم و واژگونسالاری ارزشها و ابلیسیت اندیشه گری بشری همانا مدرسه بوده است و تمدن اسکولاستیک (مدرسه سالار) که پیامبرانش افلاطون و ارسطو بوده اند که آکادمی افلاطون نخستین دانشگاه واژگونسازی مفاهیم و ارزشها بوده است که در سرلوحه این آکادمی نوشته شده بود: هر که ریاضیات نمی

داند وارد نشود! یعنی هر که هنر مساوی سازی ارزشها را نمی داند وارد نشود. چرا که اول باید خیر و شر را برابر ساخت و سپس طبق نفس اماره، شر را بر خیر ترجیح داد و این اساس کار واژگونسازی ارزشها و مفاهیم و کلمات است.

۱۵۶- زیرا وقتی همه ارزشها و مفاهیم برابرند پس به نفع نفس اماره بشر است که از شر پیروی کند و شر را خیر سازد و خیر را شر!

۱۵۷- درست است که در ریاضیات، ارزشهای انسانی مبادله و محاسبه و معادله نمی شود، بلکه ذات ارزیابی و منطق است که تبدیل به فرمولهای جاودانه می شود و ذهن و نفس ناطقه را تبدیل و واژگون می کند تا ارزشهای انسانی را طبق این منطق ارزیابی کند. همانطور که اندیشه بشر مدرن تماماً ریاضیاتی شده است و ریاضیاتی می فهمد و قضاوت می کند.

۱۵۸- نیهیلیزم اخلاقی و فکری که غایت فلسفه و تمدن غرب است حاصل ریاضیاتی شدن اندیشه و احساس بشر است که خیر و شر را بطور کامل مساوی نموده است ولی در نفس اماره بشری این تساوی عمل نمی کند و خود بخود شر بر خیر و دروغ بر راست غلبه می کند و این همان واژگونسالاری ارزشهاست.

۱۵۹- می دانیم که سقراط حکیم ریاضیات را بزرگترین خصم حکمت می دانست و افلاطون بر سر همین مسئله با استادش در جدال بود و پس از شهادت سقراط به واژگونسازی حکمت پرداخت و این واژگونسازی را در مدرسه اش تبدیل به مکتب نمود.

۱۶۰- و اما آنچه که در فلسفه های اسلامی موسوم به مکتب اشراق است که بانی اش را افلاطون می خوانند یک خطای بزرگ تاریخی است زیرا بانی مکتب اشراق نه افلاطون بلکه فلوطین است و این تشابه اسمی در ترجمه از زبان یونانی به عربی موجب این غلط مصطلح شده است.

۱۶۱- بدان که علوم و معارف حقیقی فقط نصیب کسانی می شود که در نزد خدا جایگاهی رفیع داشته باشند و لذا همه علما و عرفای حقه از اولیای الهی و از متقین و مخلصین در دین خدا می باشند و مپندار که هیچ علم و معرفتی در نزد کافران یافت شود الا اینکه علوم و معارفی واژگونه اند. و لذا دریافت کنندگان این علوم و معارف هم جز مؤمنان حقیقی و متقین نیستند. یعنی از خودگذشتگان راستین و نه ایثارگران آدمخوار!

۱۶۲- از میان همه علوم و معارف و مکاشفات، علم حروف و کلام و اسماء و صفات، اساسی ترین هستند و لذا بانیان این علوم از اولیاء و مقربین الهی می باشند که امامان معصوم ما در رأس این بانیان قرار دارند که امام باقر(ع) و امام صادق(ع) از مشهورترینشان هستند که فنای در امر و اراده پروردگارند، یعنی این علوم و اسرار محصول اطاعت بی چون و چرا هستند و مریدان خالص این امامان هم این علوم و اسرار را به ارث برده اند.

۱۶۳- اطاعت بی چون و چرا چه ربطی به علم و معرفت حقیقی دارد؟ زیرا در اطاعت بی چون و چراست که کارگاه من سازی و خودپرستی از کار می افتد و نور هویت حق از دل تابان می شود و چشم و گوش و هوش حق را زنده می کند. درحالیکه در بولهوسی و اعمال خودپرستانه است که مفاهیم در اندیشه واژگون می شوند و شعور آدمی سرنگون می گردد و به اسارت شیطان درمی آید و در حالیکه گم شده می پندارد که در هدایت است و در اعمال خود هم هیچ تردیدی ندارد.

۱۶۴- اینست که بقول رسول اکرم(ص) کسی که بی اطاعت از امامی زنده همه شریعت را به تمام و کمال رعایت کند تازه کافری منافق از دنیا می رود. زیرا عبادات و اذکار یک آدم خودپرست بی اطاعت، از جنس عبادت ابلیس است و جز بر ابلیسیت نمی افزاید و همه اسماء و اذکار الهی در نفس او موجب واژگونی فطرت می شود و لذا موجب عمیق ترین کفر و ضلالت است که از کفر و گمراهی کافران بی دین و عبادت بمراتب شدیدتر است و مولد مذهب ضد مذهب می شود!

۱۶۵- چه بسا کسی که شبانه روز مشغول ذکر اسمای الهی است و خدا خدا می کند و عملاً شیاطین را فرامی خواند و با شیاطین محشور است. این بدلیل واژگون شدن اسماء و صفات الهی در نفس بشر است در جریان منی کردن این اذکار و خودی ساختن خدا!

۱۶۶- «هر که خود را شناخت خدای را شناخت و هیچکس خود را نشناخت الا به هدایت ربّی.» رسول اکرم(ص)- این ربّ همان امام یا هوی رابطه بین خود و خداست که این رابطه را هوئی می کند و نه منی که آدمی خود را خدا پندارد و خودپرست شود. زیرا امام حقیقی بهر درجه از ولایت حق که باشد جلوه ای از هویت الهی بر روی زمین است و مظهر خودآئی!

۱۶۷- انسان مؤمن یک انسان هوئی است و انسان کافر هم انسان منی است در درجات!

۱۶۸- انسان هوئی انسان اهل رابطه است که رابطه من- توئی را هوئی یعنی الهی می کند در حالیکه انسان منی هر رابطه ای را به نفع نفس خصوصی خودش مصادره می کند و این همان ظلم است.

۱۶۹- ممکن است پرسیده شود آیا کسی که هنوز به امام زنده ای نرسیده از کجا باید اطاعت بی چون و چرا کند. از حکمتها و معارفی که از کتاب خدا و بزرگان دینی و ائمه اطهار آموخته ایم. مثلاً علی(ع) می فرماید که هرگز دروغ مگو حتی اگر می پنداری که جانت در خطر است. انسان بمیزانی که همین حکم را بی چون و چرا در زندگیش جاری می سازد بسوی امامی زنده هدایت می شود در درون یا برون! زیرا اگر قرار باشد راستگوئی به چون و چرا کشیده شود ناممکن می گردد و دروغ مصلحتی پدید می آید که مذهب ابلیس است.

۱۷۰- مصلحتی کردن دین و اخلاق و ارزشهای انسانی همان واقعه منی کردن و شیطانی کردن است و واژگون ساختن مفاهیم!

۱۷۱- اطاعت بی چون و چرا از معارف امامان است که انسان را به امام یا امامت وجودی می رساند.

۱۷۲- حق اساسی تر اطاعت بی چون و چرا از احکام الهی برخاسته از حق خلقت انسان است که خلقتی فوق علیّتی و بی چون و چراست زیرا آدمی هرگز بواسطه علل و دلایل و چون و چراهای فلسفی به انگیزه هستی خود نمی رسد و بلکه بواسطه اطاعت بی چون و چرا از احکام الهی و اولیای الهی است که به ذات ازلی هستی خود ملحق می شود و از این الحاق است که حقیقت اسماء و کلمات و صفات از دل برمی تابد و سرّ وجود رخ می نماید!

۱۷۳- انبیاء و اولیای الهی مظاهر اسماء و صفات الهی بوده اند، پس همه مذاهب و فرقه های دینی بر روی زمین مظاهر بشری و اجتماعی این ظهور و بروزند در درجات تجلی.

۱۷۴- ولی محمد و آل محمد(ص) مظاهر کل اسماء و صفات الهی هستند و لذا امّت محمد(ص)، قلمرو ظهور انسان کامل است که مظهر کلمة الله می باشد. این حقیقت را برای نخستین بار در تاریخ اسلام شیخ اکبر ابن عربی به تمام و کمال تبیین و اثبات علمی و عقلی نمود.

۱۷۵- و بدان که هر هویت الهی که در انسانی به هر درجه ای به عرصه ظهور می رسد گروهی از مردم را محل تجلّی خود قرار می دهد و بدین طریق این «او» را «ما» می کند و این راز پیدایش فرقه های حقه مذهبی است که مستضعفین روی زمین می باشند که وارثان اسمای الهی محسوب می شوند آنگونه که قرآن کریم می فرماید.

۱۷۶- مثلاً همانطور که قرآن کریم می فرماید که حضرت مسیح(ع) مظهر کلمه ای از هویت خدا بود پس مؤمنان مسیحی هم مظهر مائی این هویت عیسوی محسوب می شوند که در طول تاریخ این هویت را تدریجاً به عرصه ظهور می رسانند که در رجعت مسیح در آخرالزمان این ظهور به کمال می رسد.

۱۷۷- اولیای امّت محمدی هم هر یک مظهر یک یا چند فقره از اسمای الهی هستند و پیروانشان در تاریخ هم تدریجاً این اسماء را از خود آشکار می سازند که کمال این ظهور در ظهور نهائی مهدی موعود(عج) رخ می نماید که ظهور کلمة الله است که جامع کل اسماء می باشد.

۱۷۸- پس هر عارف واصلی نیز محل تجلی یک یا چند تا از اسمای خدا بر روی زمین است که پیروان او نیز وارث این ظهور در تاریخ محسوب می شوند که طبعاً از مستضعفین جامعه هستند که محل ظهور جلوه هائی از اقتدار خداوند می باشند.

۱۷۹- وقتی مستضعفترین افراد و گروههای بشری لایقترین مردمان برای درک و تجلی اسمای الهی محسوب می شوند بدین معناست که بی من ترین انسانها مستحق ظهور هویت حق هستند، بشرط آنکه حق این استضعاف را دریافته و شاکر باشند وگرنه فقر و فلاکت صرفاً جبری نمی تواند مشمول این استحقاق گردد. و بدان که انسان کامل مستضعفترین انسان روی زمین است که مظهر کل قدرت خدا گشته است که خشنود و شاکر از این استضعاف است و بلکه آنرا طلب کرده است و مصداق الفقر فخری می باشد.

۱۸۰- و عمیق ترین استضعافها، استضعاف عاطفی و قلبی است که همان فقدان محبت است که تنها غذای دل آدمی می باشد. و آدمی بجای اینکه اولاً این نیاز ذاتی خود را درک و تصدیق و اقرار کند انکار می کند و بجای اینکه دلش را به نزد خدا یا اولیای او که چشمه های محبت هستند ببرد و طلب محبت کند برای سائر آدمها نقش عشق و عاشقی را ایفا می کند. در حالیکه خودش در قحطی محبت و عشق می سوزد ولی فیلم ایثارگری را بازی می کند و این اساسی ترین زمینه خود- وارونه سازی و خود- دیوانه سازی و واژگونسالاری واژه عشق در بشر متکبر و کافر است.

۱۸۱- انسانی که نیازش را لباس ایثار می پوشاند و بجای اینکه بگوید «بده» می گوید بیا بدهم، خودش را واژگون و دیوانه و شیطان صفت کرده است. این انسان کارگاه واژگونسازی الفاظ و مفاهیم می شود که بنیادی ترین این واژگونی از تبدیل کردن نیاز محبت است به دعوی عشق و ایثار! بجای اینکه بگوید «به من محبت کن» می گوید «بیا تا به تو محبت کنم». یعنی آنچه که ندارد را ایثار می کند و این همان عدم پرستی و عدم پراکنی و نابودسازی است یعنی واژگونی! این همان عدم را بر جای وجود قرار دادن است پس این وارونگی امری وجودی است. زیرا آدمی جز به نور محبت احساس وجود نمی کند و وجود جز عشق نیست. به جای اینکه عدم خود را اقرار و نور وجود یعنی محبّت را طلب کند عدم را یعنی شقاوتش را تحت عنوان عشق، نثار می کند و اینست که همه ماجراهای عشق و عاشقی به جنون و خیانت و انتقام می رسد.

۱۸۲- اینست که می گوئیم عشق، سرّالاسرار واژه ها و معانی و نیازهای بشر است همانطور که نور وجود است. پس همه الفاظ و معانی و واژه ها، شرح و بسط و تجلی کلمه عشق هستند! و هر که عشق را فهم کند همه کلمات و معانی را فهمیده است و هر که حق عشق را ادا کند همه حقوق را ادا نموده است.

۱۸۳- ولی آنچه که درک و فهمش مقدم بر فهم عشق است دروغی به نام عشق است که بخود گفته ایم که همان فسق است و عداوت! یعنی ما فسق و عداوتهای خود را عشق نامیده ایم! یعنی عدم را وجود می خوانیم و نقش وجود را برای دیگران بازی می کنیم.

۱۸۴- و اما چگونه و چرا عدم خود را وجود می خوانیم و فسق و عداوت و شقاوت خود را محبت و عشق می پنداریم. زیرا همه این بدبختی ها و واژگونی ها از همین نامیدن و خواندن و پنداشتن است یعنی همین لفظ و معنای عشق که در اندیشه و بر زبانمان جاریست که لفظ و معنائی واژه ای و واژگونساز و کذاب است و شیطانی که ما را از هستی تا ابد محروم می سازد و اینست معنای عذاب خُلد که همان نابودی ابدیست!

۱۸۵- فهم این نکته بسیار ساده است که انکار نیازهای خویشتن از خویش و اطرافیان عین دعوی خدائی است و انکار مخلوقیت خویش. و این اساس شرک بعنوان ظلم عظیم است بقول قرآن. و این اساس ظلم به دیگران است جهت به بندگی کشانیدن آنان! و بازی عشق و ایثار هم برای تحقق همین ظلم و شرک است که در صفت «ناز» جلوه گری می کند که در طول تاریخ عموماً مختص زن بوده و امروزه به مردان هم سرایت کرده است و بلکه امروزه مردان ناز می کنند و زنان ناز می خرند. این هم از واژگونسازیهای عصر مدرن است که نخست به برابری زن و مرد رسید و سپس به زن سالاری که روی دیگر سکه مردسالاری است. پس باید تصدیق کنیم که کارخانه اصلی این واژگونسازی و واژگونسالاری، ریاضیات پرستی و ریاضیاتی شدن شعور بشر است که همسان سازی ارزشهاست.

۱۸۶- جاذبه و جادوی واژه ها از جاذبه کرات و سیاهچاله ها هم شدیدتر است و بلکه کرات و کهکشانها هم صورت و تجلی باطن واژه ها هستند.

۱۸۷- و بدان که مغز ذاتی هر جاذبه و جادوئی در عالم صورت و سیرت و ماده و معنا، از لفظ و معنای عشق و محبت است. چرا که جهان هستی، تجلی عشق است و وجود هم جز نور عشق نیست و خداوند هستی هم همین نور است و اولیای او هم جمال این نورند! یعنی کسانی که عاشق بر عشقند!

۱۸۸- و همانطور که عشق بی علت و بی چون و چراست، وجود هم چنین است. اینست که پس از هزاران سال فلسفه بافیهای بشر هنوز فلسفه وجود پدید نیامده است یعنی معلوم نیست که چرا چیزی هست بجای اینکه نباشد! و اصلاً چرا عالم هستی، هست. این راز شامل حال همه موجودات و معانی و صفات می شود. یعنی همه مفاهیم و جلوه ها و صفات دارای ذات بی علت و بی چون و چرایند و فقط اهل اطاعت بی چون و چرا به ذات هستی ملحق می شود و هستی مند می گردد و صاحب وجود و وجودفهم و حکیم و عارف و رازدان!

۱۸۹- «چرا مرا دوست می داری؟» شیطانی ترین سؤال بشر است، همانطور که «چرا چیزی وجود دارد؟» هم بی پاسخترین مسئله اندیشه است و این دو امری واحد است.

۱۹۰- اگر آدمی نمی داند و هرگز نخواهد دانست که چرا هست پس از کجا خواهد دانست که چگونه باید باشد. الا اینکه براستی در ذات هستی خود مقیم و بر آن واقف و بینا شده باشد که آن هم ممکن نیست الا از طریق اطاعت بی چون و چرا و غیرعلیّتی از احکام الهی و اولیای او. هر چند که برای حق چنین اطاعتی هزاران دلیل و حکمت عقلی و تجربی عرضه کرده ایم. پس این بی چون و چرایی متّکی بر دریایی از خرد و حکمت است.

۱۹۱- محبت و عشق حقیقی بزرگترین مکاشفه انسان است و این مکاشفه نیز اجر اطاعت از امام حیّ و پیرطریقت است. انسان تا امامش را نشناسد محبت را نخواهد شناخت و آنگاه اعتراف خواهد کرد که آنچه را که تاکنون عشق و محبت می نامیده جز شقاوت و ستم و تجاوز و آدمخواری و بی وجودی نبوده است. یکی از بزرگترین حجت های این ادعا مریدی علی[ع] از محمد[ص] است و مولوی از شمس! زیرا هرکجا که دوست داشتن بی مزد و منّت و توقع باشد خدا هست و از همان کانون به آدمی سخن می گوید و هدایتش می کند زیرا خدا وجود بی علت و بی چون و چراست درست مثل دوست داشتن. دوست داشتنی بی هیچ توقع و تملک. یعنی دوست داشتن چیزی یا کسی فقط بخاطر اینکه وجود دارد زیرا وجود جز خدا نیست پس دوست داشتن شاهراه خداشناسی و خدابینی است. به طور مثال بنده عاشق طبیعت و زیبایی های آن هستم و لذا اکثر دیدارهای من با تجلّیات پروردگار از منظره طبیعت بوده است و اتفاقاً محبوبترین مناظر. همانطور که از کودکی عاشق طبیعت زادگاهم دازگاره بوده ام و خداوند از همین قلمرو با بنده ارتباط برقرار نمود. همین اواخر که به دیدار قله دماوند رفته بودم که یکی از محبوبترین نشانه های خداوند در کشور ماست که در اساطیر ما نیز همان کوه قاف است بناگاه دماوند را با چشمانی گشاده یافتم که براستی نگاه خداوند بود هرچند که این چشم دقیقاً چشم خود من بود. که خداوند این شهود عرفانی را چنان در دامنه دماوند تجسم بخشید که دیگر همراهیانم نیز با کمال حیرت آن را دیدند. هرچند که چنین وقایع ای در این دوره دال بر خبر بسیار بزرگی است و آن ظهور امام است.

۱۹۲- آنکه طالب و تشنه عشق و محبت و وجود است می پندارد که عاشق و موجود است، این امر مشتبه اساس مالیخولیائی به نام عشق است.

۱۹۳- آدمی از هر چیزی همان اندازه اش را دارد تا بداند که نداردش از جمله وجود و عشق! این مسئله از چه روست؟ زیرا انسان در فطرتش در خلقت ازلی حامل همه اسمای الهی می باشد ولی این اسماء فقط اسماء هستند مثل اینکه آدمی از سیب فقط کلمه سیب را بداند بی آنکه آنرا دیده و چشیده باشد. و در جریان اطاعت از خدا و رسول و امام زنده است که بتدریج این اسماء در جانش تبدیل به صفات و افعال می شوند و نهایتاً در جمالش رخ می نمایند.

۱۹۴- براستی که بقول شیخ بهائی از بانیان فقه شیعه جعفری، علم نبود غیر علم عاشقی – مابقی تلبیس ابلیس شقی! از این کلام شیخ بوضوح این معنا برمی آید که وجود همان عشق است که وجودشناسی که قلمرو علم است جز عشق شناسی نیست.

۱۹۵- یعنی عشق همان معنای وجود است.

۱۹۶- محوری ترین القای ابلیس در نفس بشر بواسطه واژه عشق است که شقاوت و فسق و ستم را تقدیس و لطیف می سازد و از این واژه همه خناسان بر آدمی راه می یابند که هر یک حاوی و حامل یک شیطان هستند در صورت افراد بشری. که این شیطانهای بشر صورت در قالب هنرپیشه ها، خوانندگان، دولتمردان فاسق و امثالهم بر باطن بشر راه می یابند که بزرگترین کارخانه تولیدش در عصر ما هالیوود است و هنر سینما!

۱۹۷- این خناسان که نفس و اراده بشر را اشغال کرده اند میزان هر انتخاب و سلیقه و احساسی در بشرند آگاه و ناخودآگاه! اینان در واژه عشق پیچیده شده اند.

۱۹۸- مثلاً وقتی کسی بخاطر شباهت به یک هنرپیشه، عاشق دیگری می شود و با وی ازدواج هم می کند چه اتفاقی می افتد؟ این پایان کار یک خناس با سرنوشت بشر است. در این باب بسیار تأمل کنید تا دریابید که چگونه شیاطین در صور بشری نفوس انسان را اشغال کرده و کل حیات اجتماعی و زناشوئی انسان را هم مصادره می کنند بواسطه واژه عشق یا عشق واژه شده!

۱۹۹- انسان بواسطه فقط یکی از این خناسان می تواند کل جهان درون و برونش را شیطانی و توهمی و مالیخولیائی سازد و نسبت به واقعیت جهان کور و کر و دیوانه شود.

۲۰۰- بدان که همه خناسان عاشق پیشه اند چه از نژاد باشند یا غیرنژاد.

۲۰۱- اینست که شیطان پرست ترین و خناسی ترین آدمها بیشترین ادعا و احساس عشق و ایثار و فداکاری را دارند که بر حقیقتی استوار است زیرا براستی هم کل وجود خود را وقف شیطان کرده و نابود شده اند ولی این نابودی را به حساب اطرافیان می گذارند که گوئی خود را فدای دیگران کرده اند و لذا در حیرت هستند که چرا کسی قدرشان را نمی داند و بندگی آنان را نمی کند، لذا از همه متنفرند و در حد توان انتقام می گیرند و مظهر شقاوت و خشم و نفرت می شوند از اینکه هیچ اراده ای از خود ندارند چون به تسخیر درآمده اند. یعنی بولهوس ترین آدمها خود را ایثارگرترین آدمها می دانند زیرا آدمی در بولهوسی و بی تقوائی است که بدام شیطان می افتد.

۲۰۲- وقتی آدمی خود را عاشق می خواند اجازه و امکان هر رفتار و اقدامی را بخودش می دهد حتی به قتل رسانیدن معشوق خود! این واقعیت ثابت می کند که این واژه و معنائی ابلیسی است که هر تقوا و حیا و عقلانیتی را نابود می کند: عشق به همسر، فرزند، نژاد، ملت، عدالت، مساوات، آزادی و... در چنین عشقی، عاشق بر واقعیت معشوق کاملاً کور و کر و مدهوش است. او در تسخیر یک شیطان به صورت معشوق است که معشوق را تحقق همه امیال و آرزوهای خودش می بیند. در اینجا معشوق، تجلی تمامیت منِ عاشق است منِ کافر و کذاب و بولهوس! در اینجا معشوق یک موجود کاملاً

مجازی و خیالی است و چون عاشق در این آرمان خود ناکام و رسوا شد از معشوق انتقام می گیرد. این خناس است که باید نابود شود نه معشوق! ولی عاشق کاملاً دیوانه است و این حقیقت را درنمی یابد و معشوق را خیانتکار می داند نه شیطان نفس خودش را.

۲۰۳- بقول فلوطین، جهان طبیعت و مادیت هستی چیزی جز صورت عدم نیست. و آنچه که این صور عدمی را برای انسان، هستی می بخشد و هستی بخش انسان می سازد عشق است. و شیطان مأمور است که مانع این واقعه شود تا انسان هستی نیابد و مظهر هستی حق نشود و اتفاقاً واژه و معنای عشق را وسیله این عداوت و دسیسه ساخته است و این دسیسه همان تبدیل عشق به واژه است که این واژه موتور همه واژگونسازی های اسماء و صفات و کلمات است.

۲۰۴- یعنی بواسطه دعوی عشق است که همه مفاهیم در اندیشه و احساس بشری واژگون می شود و بشر را واژگون می کند.

۲۰۵- پس بدان که برپائی قیامت واژه عشق، قلب قیامت همه واژه ها و ارزشهای واژگونه است و آغاز برپائی عدالت و براندازی ظلم از نفوس بشری و حیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی ما که نخستین جایگاه ظهور این قیامت خانواده ها و روابط زناشوئی می باشد. و این همان آماده سازی برای ظهور ناجی موعود است که ظهور عشق الهی می باشد و تجلی جمال عشق!

۲۰۶- زیرا همه مظالم و مفاسد بشری با اتکاء به واژه عشق صورت می گیرد. پس واژگون ساختن واژه عشق به مثابه واژگون ساختن نظام واژگونسالار حاکم بر تمدن مدرن است. و اینست بنیانگزاری عدالت که از اندیشه و احساس بشر آغاز می شود و در حیات اجتماعی جاری می گردد و این تحقق آیه آخر سوره شعراء است: اَیّ منقلب ینقلبون!

۲۰۷- و می دانیم که در رأس و محور همه شعارها و شعرهای ظالمانه بشری، عشق قرار دارد: عشق به خدا و خلق و عدالت و آزادی و خانواده و... و مخصوصاً عشق به برابری و دموکراسی که اساس واژگونسازی ارزشهاست همانطور که قبلاً نشان دادیم که همان ریاضیاتی کردن ارزشهاست.

۲۰۸- پس طبق آیات آخر سوره شعراء، این شعراء هستند که باید پیشگام این توبه انقلابی در قلب شعرها و شعارها و آرمانها باشند تا با انقلابی در انقلاب ریشه ظلم را برکنند.

۲۰۹- آنکه دعوی عشق می کند به یاری شیطان، غایت و اوج منیّت و خودپرستی خود را در معشوق می یابد و خود را در معشوق می پرستد تا معشوق را برده و بنده و پرستنده خود کند و ظرف تحقق منیت خود سازد که همواره به ناکامی و فروپاشی و خیانت و جنایت می رسد. و آنگاه که این معشوق، یک جامعه باشد شاهد بروز اشد استبداد و ستم و مالیخولیا هستیم که یک مثال تاریخی اش جامعه آلمان هیتلری است که متکی بر ایدئولوژی سوسیالیزم و ناسیونالیزم بود، یعنی فلسفه برابری و نژادپرستی آریائی!

۲۱۰- به تجربه و مشاهدات اجتماعی آشکارا درمی یابیم که خودپرست ترین آدمها دعوی عشق و عاشقی و ایثار دارند و ایثارگران حقیقی بندرت از این الفاظ استفاده می کنند و ادعایش را دارند زیرا می دانند که بسیار برتر و بیشتر از آنچه که از دست نهاده اند به دل آورده اند.

۲۱۱- دعوی عشق و عاشقی تلبیس ابلیس به خودپرستی و خود- شیفتگی آدمهای مستکبر و سلطه گر است آنگاه که می خواهند دیگران را به پرستش و بندگی خود بکشانند و این آشکارا واژگونسازی واقعیت وجودی نفس مستکبرین است بدست و زبان ابلیس! کسی که می خواهد دیگری را ببلعد و بنده خود سازد به او اظهار عشق می کند و نمایشات ایثاری برپا می نماید. پس دعوی عشق، لطیف ترین مکر و دام ابلیس است در نفس بشر مستکبر و خودپرست!

۲۱۲- بر هر نیاز شدیدی نام عشق نهادن عین وارونه سازی نفس و اندیشه و احساس خویشتن است و عین وجود نامیدن عدم است و این استکبار و انکار و کفر بشر است.

۲۱۳- روح نیازهای هر انسانی همان نیازش به وجود یافتن است. این روح همان عشق عدم به وجود است که برخاسته از اسماء و صفات الهی در نهاد بشر است. و چون آدمی این نیازها را به محضر حق و اولیای حق ببرد این اسماء و صفات شروع به خلاقیت می کنند و خلق جدید آغاز می شود و این اسماء از وجود آدمی بصورت افعال و صفات رخ می نمایند و عاقبت جمالی می شوند. این حاصل برخورد صادقانه و عارفانه انسان با خویشتن است.

۲۱۴- آدمی عاشق ارضای نیازهای وجودی خویشتن است نه عاشق دیگران! دعوی عشق و عاشقی نسبت به دیگران بزرگترین القای ابلیس و نجوای شیطان در نفس بشر است و اساس همه دروغها و واژگونسالاریها و مظالم بشر است. و این بنیاد شرک است زیرا کسی که خود را عاشق و فدائی و ناجی دیگران می داند در واقع خدای دیگران می خواند و دیگران را پرستنده خود می خواهد.

۲۱۵- اسمای الهی بذرهای وجود در سرزمین عدم است. این کشتزار الهی در عدمیت آدمی نیازمند آب و نور و شخم و وجین است تا برداشت وجود که همان تجلی این اسماء است از عرصه فعل و صفات و کمال و جلال تا جمال!

۲۱۶- نور این کشتزار الهی در عدمیت آدمی همانا بخودآئی و معرفت نفس و نظر کردن بر باطن خویشتن است تحت الشعاع نگاه انسانی که دارای نور و قرّه قرآنی است. و آبیاریش اطاعت بی چون و چراست. شخم و بیل زدنش هم جهاد مستمر است، و کندوکاو دائمی در لایه های نفس هم وجین کردن علفهای هرز و شیطانی است تا بذرهای اسماء و کلمات خدا در جان آدمی به بار بنشیند و میوه دهد و درخت طیبه وجود سر به آسمان جاودانگی کشد و جمال رضوان خدا را متجلی کند.

۲۱۷- در جائی نوشته شده بود که «این دکتر خانجانی علناً مخالف عشق و ایثارگری انسان است و همه را دعوت به خودپرستی می کند و می گوید همه خدا هستند و...» و من هم به یاد آن سخن امام حسین(ع) در کربلا افتادم که «خدای را سپاس که دشمنان ما را از احمق ترین مردمان قرار داده است.» و نیز نوشته شده بود که «این آقا اینقدر خودپرست است که می گوید من بهترین انسان همه زمانها هستم.» اشاره به کتاب «هستی بایستی» که چنین ادعائی کرده بودم که: بهترین انسان همه مکانها و زمانها هستم و این ادعای من بخودی خود حجت لازم و کافی برای درستی آن است. بهترین انسانم چون راستگوترین انسانم. نخستین، بهترین انسان برحسب ادعا، علی مرتضی(ع) است. و من این را از او دارم به میزانی که او را در دل دارم و علوی هستم. و خود او در خطبه بیانش گفته که در هر کجا و هر زمانی که بخواهد از هر یک از شیعیانش رخ می نماید و هر بار هم بی تا و غیر تکراری و برتر است. «من ابداً جدیدم» علی(ع).

۲۱۸- مجموعه آثارمان واضح ترین تعین صراط المستقیم به معنای کوتاهترین راه هدایت و سعادت هستند و بلکه صراط المستقیم هزار و چهارصد سال پیش را باز هم هزاران بار مستقیم تر و راه هدایت و تعالی را کوتاهتر ساخته اند، چرا که قیامت کبرٰی را به حیات دنیا و الساعه آورده اند و این آشکارترین مصداق کوتاهترین راه نجات و تعالی است. و این از برکت نور قرآن است که قیامت را الساعه (هم اکنون) ساخته است. و این قیامتِ واژهِ قیامت است که این واژه را از واژگونسالاری رهانیده است و بر جبر زمان و تاریخ هستی فائق آمده است و راهی را که تا قیامت کبری می بایست طی می شد به آنی ممکن نموده است. و این به معنای فائق آمدن بر همه جبرهاست زیرا زمان، مادر همه جبرها و خسرانهاست.

۲۱۹- آدمی اول زنا می کند و بعد برای تقدیس و استمرار زنا تصمیم می گیرد تا عاشق شود. اول جنایت می کند و بعد برای توجیه و تقدیس جنایتش تصمیم می گیرد خدمتگزار و ناجی شود. اول دروغ می گوید و بعد تصمیم می گیرد که مصلح باشد (دروغ مصلحتی). خلاصه اینکه اینقدر گناه و شیطنت می کند که عین شیطان می شود و بعد برای تقدیس این شیطان کوس انالحق می زند. این فرزند آدمی جهت انکار نیازهایش مجبور می شود خدا شود منتهی خدائی دیوانه!

۲۲۰- پس انکار عدمیت خویش است که آدمی را وامیدارد تا الفاظ و معانی را واژگون سازد. الفاظ و اسماء و ارزشهائی که جملگی وجودبخش انسان هستند معدوم کننده می شوند در نزد انسان متکبر و کافر! «ای مؤمنان بیاد آورید که قبلاً وجود نداشتید و خداوند شما را بوجود آورد.» قرآن- «آیا از عدم آفریده شدند یا خودشان آفریننده اند.» طور۳۵-

۲۲۱- آدم، عدم است و این تجسم عدم در عالم خاک آمده تا امکان به وجود آمدن داشته باشد. پس اول باید عدمیت خود را درک و تصدیق کند تا طالب وجود گردد. و اینست کل مسئله واژگونسالاری بشر!

۲۲۲- این واژگونسازی و واژگونسالاری کل واقعیت کفر و جهل و جنون و ظلم بشر است. و هرگز در تاریخ اندیشه بشری، این حقیقت بدین وضوح و عمق و روشنی تبیین نشده بوده است. یعنی انسان کافر، عدمی است که دعوئی وجود دارد و تلاش می کند که عدم را بر عرش وجود بنشاند. بشر تکنولوژیکی و تمدن تکنولوژیستی اوج و غایت این عدم پرستی بشر است، زیرا تکنولوژی ماشین معدوم سازی بشر عدم پرست است و ماشین واژگونسازی و واژگونسالاری بشر به رهبری شیطان است.

۲۲۳- پس انسان کافر و منکر عدمیت خویش، اسماء و ارزشهای وجودی و وجودبخش را وارونه می کند تا بتواند آنرا بخدمت عدمیت و عدم پرستی خود آورد. اینست که عشقش، نفرت است، محبتش، شقاوت است، دوستی اش، عداوت است، تقوایش، فسق نهان است، آزادیش، اسارت و بندگی اشیاء است، برابریش، تجاوز و سلطه است، دینش، نخوت و جبر و جهنم است، راستگوئی اش، وقاحت است و بالاخره وجودش نابودکننده است زیرا خدایش شیطان است و شیطان را می پرستد. «آنانکه شیاطین را می پرستند و می پندارند که خدا را می پرستند و در هدایت خود تردیدی هم ندارند.» قرآن- در حالیکه انبیاء و اولیاء چون بید بر سر ایمان خود می لرزند و نام خدا رعشه بر جانشان می افکند و به درگاه خدا از فرط احساس گناه بیهوش می شوند همچون علی(ع).

۲۲۴- در رساله «نیستی شناسی» نشان داده ایم که نیستی شناسی مقدم بر هستی شناسی است همانطور که شیطان شناسی مقدم بر خداشناسی است زیرا شیطان حامی عدم انسان است و معلم عدم پرستی اوست به اسم وجود!

۲۲۵- اصل عداوت و انکار کافران نسبت به عشق حق از همان عدم پرستی آنان است زیرا هستی بخشی به انسان از عشق خدا به انسان است بعنوان خلیفه اش. پس با مسخ و وارونه سازی معنای عشق به اسم عشق است که خدا را بطرزی مکارانه انکار می کنند از طریق انکار دین رسولانش و می گویند ما با خدا رابطه مستقیم داریم و بخود ما هم وحی می شود و دین رسولان برای سفیهان است و ما خود عالمانیم. اینست که امروزه همه منکران دین خدا و دشمنان تقوا متوسل به واژه عشق هستند و غوغای Love گوش فلک را کر کرده است. آنهم عشقی که یک رویش مکتب اصالت زناست و روی دیگرش مکتب اصالت جهانخواری است به اسم آزادی و نجات بشریت!

۲۲۶- گفتیم که آدمی در عالم خاک از وجود همان اندازه داراست که فقط بداند که وجود ندارد تا طالب وجود شود کل دین خدا و احکام شریعت انبیاء برای درک این حقیقت و طلب وجود است.

۲۲۷- چند نوع انسان است: کسی که وجود ندارد و نمی داند که وجود ندارد. آنکه وجود ندارد و می داند که وجود ندارد و طالب وجود است. و آنکه وجود دارد و می داند که وجود دارد. و این سومی انسان کامل است و اولیای او. و دومی مؤمنان تحت ولایت انسانی صاحب وجودند و اولی هم کافرانند.

۲۲۸- مسئله اینست که آن کس که وجود ندارد پس چگونه خواهد دانست که وجود ندارد. درک این نکته از امّ المسائل معرفت دینی و انسان شناسی عرفانی است. آنکس که می داند که نیست، کیست؟

۲۲۹- در اینجا رازی از یکی از آیات قرآن را به یاد می آوریم که: «ما مؤمنان را امتحان می کنیم تا او بداند که چه کسی در ایمانش صادق است.» این او کیست که نمی داند و بدون امتحان علمی ندارد.

۲۳۰- بی تردید اگر وجود همان حضور مادی و عینی باشد باوجودترین پدیده ها سیاهچاله های فضائی هستند که وزن یک عدس از آنها هم وزن کره زمین است و اگر به زمین اصابت کند آنرا منهدم می سازد. پس وجود چیزی جز نور معرفت و قدرت اراده و آفرینش نیست که خداوند کانون اصلی آنست.

۲۳۱- آنکس که می داند که نیست کیست؟ عدم چگونه برعدمیت خود آگاهی می یابد. بواسطه حضور اسماء و کلمات الهی در خویشتن! یعنی این اسماء الله در فطرت بشر است که عدمیت آدم را به وی خاطرنشان می کنند. بمیزانی که این اسماء واژگون نشده اند. انسان از چشم این اسمای الهی است که چون بخود می نگرد عدمیت خود را درمی یابد. از منظر هر یک از این اسماء وجهی از عدمیت خود را درک می کند: عدمیت ارادی، علمی، رحمانی، ارتزاقی، حیاتی، حبّی، کرامتی و غیره!

۲۳۲- ولی آدمی تحت الشعاع محبت مردان خداست که متوجه خویشتن شده و عدمیت خود را می یابد و طالب وجود می گردد بشرط آنکه از سرچشمه این محبت، اطاعت کند در غیر اینصورت دچار احساس وجودی کاذب شده و مدعی صاحب محبت می شود. آدمی از منشأ هر یک از اسماء الهی در فطرتش درک می کند که آن صفت وجودی را ندارد. زیرا هر یک از اسماء الهی وجهی از وجود را می نمایانند و اسمای وجودند!

۲۳۳- پس محبت، نور است که اسمای الهی را در جان آدمی منور و گویا و مفهوم می سازد و آدمی عدمیت خود را درک می کند یعنی می بیند که صاحب اراده و علم و قدرت و خلاقیت نیست و تماماً مفعول و معدوم است. پس این خداوند و نظر او بر آدم است که عدمیت آدم را به او خاطرنشان می کند از طریق اسمایش! و این مکاشفه برای نخستین بار در قلمرو معرفت عرفانی تبیین گردیده است.

۲۳۴- پس اطاعت از کانونهای محبت است که به آدمی اینقدر احساس وجود و معرفت می بخشد تا عدمیت خود را درک و طالب وجود شود و از واژگونسالاری برهد.

۲۳۵- پس آنکه می داند که نیست خود خداوند در انسان است. روح خدا در انسان که قلمرو اسمای اوست. پس این خودآگاهی الهی است که همان نظر خدا به انسان است. و این نظر در آن واحد مولد احساس وجود و عدم است: بودِ نبود!

۲۳۶- بودِ نبود بیانگر معنای وحدت وجود بین انسان و خداست. ولی این وجود وحدانی حاصل عدم- آگاهی انسان است که آگاهی جوهری است نه خبری!

۲۳۷- خداوند در آیات آخر سوره شعراء تنها راه نجات از واژگونسالاری شعارها و واژه ها را ذکر کثیر می خواند. آیا ذکر کثیر چیست؟ ذکر کثیر خداوند! خدای را فراوان یاد کردن! چگونه؟

۲۳۸- آیا براستی چگونه می توان خداوند را یاد کرد؟ زیرا سخن از یاد نمودن خداست و نه خداوند را به اسمایش خواندن. سخن از ذکر است و نه ورد!

۲۳۹- «شعاردهندگان گمراهند و هر که هم از آنان پیروی کند گمراه می شود زیرا سرگردانند و اعمالشان غیر حرفهایشان است مگر آنانکه ایمان آورده و اعمالشان را به صلح آورند و خدای را بسیار یاد کنند و ظلمی را که بر آنان رفته جبران نموده و بزودی ظالمان خواهند دانست که چگونه زیر و رو می شوند.» شعراء- جالب اینکه در آیه قبل از این سخن بر سر کسانی است که شیاطین بر آنان نازل می شود. یعنی شاعران و شعاردهندگان دائماً با شیاطین محشورند.

۲۴۰- آدمی هنگامی کسی را می تواند به یاد آورد که قبلاً دیده باشد. پس چگونه خدای نادیده را می توان یاد کرد آنهم فراوان و دائماً! و اما در قرآن کریم شاهدیم که خداوند یاد خودش را مترادف یاد خود آدمی قرار داده و می فرماید هر که از یادم غافل شود از یاد خودش می رود. این بیانی دگر از ترادف خودشناسی با خداشناسی است. پس هر که خود را یاد کند

خداوند را هم به یاد می آورد بشرط آنکه براستی خودش را به یاد آورد و نه دیگرانی که در حافظه اش هستند و در دل و نفس او حضور دارند از جمله خناسان و شیاطینی که دل را محاصره نموده اند.

۲۴۱- به یاد آوردن و درک و شناخت خودِ مِنهای دیگر آدمها و چیزها همان عدمیت است و مترادف با عبث و هیچی و نبودن است. بر این آستانه عدمیت خویش است که وجود رخ می نماید که همان خداوند است. و اینست که یاد خود به یاد خدا و شناخت خود به شناخت خدا می انجامد! در این معنا بمان!

۲۴۲- و بدینگونه است که ذکر کثیر خداوند که حاصل رویاروئی با عدم خویشتن است موجب نجات انسان از شعار و ریا و کذب و گناه و شیطان زدگی و واژگونسالاری مفاهیم و واژه هاست آنگونه که در آیات آخر سوره شعرا ذکرش رفت.

۲۴۳- نشان دادیم که درک خودیت محض آدمی همانا درک بود نبود است که «نبود» آدم است و «بود» هم خداست که این دو در جان آدم قرین و بلکه یگانه است و لذا رسیدن به عبث و عدم خود عین رسیدن به وجود خداست. و بدینگونه ذکر حق حاصل می آید که از آن اهل معرفت نفس و عارفان حقیقی است که از واژگونی نجات می یابند در واژگون ساختن کل نظام واژگونسالار نفس خویشتن. و باز هم این کلام علی(ع) که واژه ها در نزد اهل معرفت زیر و رو می شوند! و چون یکی بدینگونه عارفانه بر حق وجود خود قرار یافت کل ظالمان در جامعه نیز زیر و رو می شوند! اَیّ منقلب ینقلبون!

۲۴۴- و بدان که این عدمیت انکار شده نفس انسان منکر و کافر است که قلمرو رسوخ و سیطره اجنه و شیاطین و خناسان می شود که همه کلمات و اسماء و ارزشها را در روان آدمی واژگون می سازند تا آنجا که عدم را وجود می نمایند. و اینست آن انسانی که بقول قرآن سرنگون است.

۲۴۵- مجموعه آثار ما جز تبیین و تعریف حسی و عقلی و تجربی الفاظ و واژه های کهن قلمرو فرهنگ و مذهب و اخلاق نیست که: ایمان چیست؟ کفر چیست؟ نفاق چیست؟ خود چیست؟ خدا چیست؟ هستی چیست؟ نیستی چیست؟ و... .

۲۴۶- از میان همه شعرها و شعارهای جهانی بشر، عشق در رأس و محور قرار داشته است که امروزه هزار چندان شدیدتر است.

۲۴۷- دیوانگانی که خود را نابغه می دانند. فاسقان و خودفروشانی که خود را هنرمند می خوانند. اشقیاء و آدمخوارانی که خود را عاشق و ایثارگر می پندارند. ظالمانی که خود را برپاکنندگان عدل می دانند. کذابانی که از خود صادقتر سراغ ندارند. دزدانی که از خود زحمتکش تر نمی شناسند. ناپاکانی که فقط خود را پاک می دانند. کافرانی که جز سدکردن راه خدا کاری ندارند و خود را شارحان و مبلغین دین می خوانند و... اینست معنای واژگونسالاری و انسانهای واژگون!

۲۴۸- «و تمام شد کلمه پروردگارت به صدق و عدالت و نیست هیچ تبدیل کننده ای کلماتش را و اوست شنوای دانا. و اگر اکثریت مردم روی زمین را پیروی کنی تو را گمراه می کنند از راه خدا. پیروی نمی کنند مگر گمانهای خود را...» انعام ۱۱۶-۱۱۵- صدق و عدالت واژه ها همان تحقق انقلابی است که در قلمرو کلمات در مجموعه آثارمان بخصوص از کتاب سرّ واژه آغاز شده و در این رساله به نقطه عطفی رسیده است. در اینجا سخن از ظلم واژه ها و واژه های ظالم و گمراه کننده است که اکثریت مردم روی زمین به آن مبتلایند و راز گمراهیشان از همین روست. و اینکه هیچکس نمی تواند کلمات خدا را تبدیل و وارونه سازد الا اینکه خودش را واژگون می کند و گمراه! و در این رساله براستی که صدق و عدالت کلمات خدا به تمام و کمال می رسد به فضل خودش! گوئی آیه مذکور در مجموعه آثارمان و خاصه در این رساله مصداق و تحقق دگرباره ای یافته است. «و حق از کلماتش محقق شد.» انفال۷-

۲۴۹- «و هیچکس نمی تواند کلمات خدا را تبدیل کند.» قرآن- زیرا هر که بخواهد کلمات خدا را به لحاظ معنا تبدیل کند خودش تبدیل و مسخ و رسوا شده و آن کلمات از وی جدا می گردند و تبرّی می جویند. مثل منافقان که هیچکس آنان را اهل سخنانی که ادعایش می کنند نمی داند.

۲۵۰- صدق و عدل کلمات همان واقعه ای است که در آثارمان رخ نموده است که الفاظ و مفاهیم کلیدی را بر مقعد صدق و عدلشان مستقر نموده ایم و این همان قیامت واژه هاست. زیرا انسانها بواسطه ظلم و کذب کلماتی که در ذهن و بر زبان دارند گمراه می شوند و گمراه می کنند و ظلم می کنند و فریب می دهند.

۲۵۱- امروزه بواسطه تعلیم اجباری و سواد همگانی همه مردمان جهان در جرگه شاعران و اهل شعارند، یعنی می گویند آنچه را که خود نیستند و نمی کنند و لذا هیچ راه نجاتی جز منقلب ینقلبون نیست که قیامت واژه ها و شعارها در اندیشه شان است. و اکثر مردمان گمانهای خود را پیروی می کنند و خود را در گمانهای خود جستجو و ارزیابی می کنند. و اینان در گمانها و خیالات خود واژگونند و سرگشته. و از خود موجوداتی برزخی و هیولائی در ذهن خود آفریده اند که مصداق همه واژه های بزرگ و مقدس و معظم است: ایثارگر، نابغه، برتر، آسمانی، عاشق و امثالهم. و این در حالی است که در جهان واقعیت بیرونی و اعمالشان، غیر از این و بلکه کاملاً معکوس هستند: خودپرست، احمق، پست، لجنی، فاسق، متجاوز و... چون حق این کلمات خدا را ادا نکرده اند و از حقوق آن اطاعت ننموده اند واژگون شده اند به قدرت موجود در این کلمات. «مؤمنان کسانی هستند که از خدا و رسول و کلماتش پیروی می کنند.» قرآن- و اما آنانکه حق این کلمات و ارزشها را درمی یابند و درباره شان حجت هائی می بینند و باز هم اطاعت نمی کنند زودتر و شدیدتر واژگون می شوند و این قیامت واژه ها در نفس این منکران است.

۲۵۲- هر مقام و درجه معنوی و روحانی در آدمی بواسطه درک و اطاعت از کلمه ای خاص است و تحقق حق آن کلمه در نفس اهل معرفت و اطاعت! یعنی وجود آدمی محل ظهور و تحقق حق کلمات خداست برای اهل معرفت و اطاعت. و محل ظهور ابطال و واژگونی حق این کلمات هم وجود کافران و متکبران است. «و خداوند توبه حضرت آدم را پذیرفت و به او کلماتی آموخت.» قرآن-

۲۵۳- هویت الهی انسان حاصل تحقق حق کلمات و اسمای الهی در نهاد بشری است که اجر معرفت و اطاعت از حق این کلمات و اسماء می باشد.

۲۵۴- در حقیقت هر توبه ای چیزی جز توبه از یک کلمه و معنای واژگون شده در ذهن خود نیست و رجعت به حق و عدل و صدق این کلمه و اطاعت از آن.

۲۵۵- «و تمام و کمال یافت کلمه پروردگارت به صدق و عدل.» این کمال در وجود محمدی و حقیقت محمدی است و آل محمد! و لذا محمد و آل محمد، مظهر تجلی همه کلمات پروردگارند به صدق و عدل!

۲۵۶- یعنی کلمات خدا از وجود اولیای محمدی اوست که به جلال و جمال تجلی می یابد و مخلص در دین محمد(ص) محل جلال و جمال کلمه صدق و عدل و رحمت و محبت و کرامت و سلامت و عظمت و خلقت و عصمت و قدرت و ابدیت می شود.

۲۵۷- و بدان که کارخانه اصلی این واژگونسازی کلمات خدا همانا نژاد و نژادپرستی از پس و پیش است. و لذا آئین ابراهیم حنیف تنها راه و رسم بازگشت به صدق و عدل و حق کلمات در خویشتن است.

۲۵۸- و اولین و قدرتمندترین فرد واژگونساز کلمات و ارزشهای الهی در نژاد، شخص مادر است که خود را خالق می داند و سعی می کند همه ارزشها را خودی و منی کند و این است اساس واژگونسازی کلمات خدا.

۲۵۹- بمیزانی که زن سر جای خودش قرار نمی گیرد دچار احساس قحطی و نابودی و پوچی می شود و برای نجات از این وضع دست به خودی کردن و منی ساختن همه کلمات و ارزشها و احساسات و افکار و اعمال اعضای خانه خود می زند و اینست اساس خودپرستی دروغین و واژگونسازی کلمات و نژادپرستی! و لذا نژادپرستی ریشه در زن سالاری دارد!

۲۶۰- و اما جای زن کجاست؟ باطن مرد! زیرا زن (حوا) از باطن مرد آمده است و تحت الشعاع نگاه محبت مرد احساس وجود می کند، پس باید از ولایت مرد پیروی نموده و اطاعت کند تا سر جای خودش قرار گیرد و قحطی زده و برزخی نشود و کافر و وارونه کار نگردد و ادعای خدائی نکند.

۲۶۱- و این زن سالاری یا مادرسالاری در خانه ها به چند روش صورت می گیرد بر حسب شرایط و امکانات! به روش زر، زور، تزویر و نهایتاً زار! و زار، آخرین روش ابلیسی زن در واژگونسازی ارزشها و کلمات خدا در خانواده است و حیله عظیمش بواسطه انواع نازها!

۲۶۲- آنچه که به زن احساس وجود حقیقی می بخشد محبت مرد است و این محبت که یک لطف الهی در رابطه زناشوئی است وقتی در دل و جان زن می نشیند و عمل می کند که زن ولایت شوهرش را جداً پذیرا شود و در قلمرو شرع، اطاعت کند. در غیر اینصورت نازها و زارها و تزویرهای زن و واژگونسازی و واژگونسالاریش اجتناب ناپذیر است.

۲۶۳- سلطه و سالاری زن در خانواده نیز بغایت وارونه و مالیخولیائی است و صورت بیرونی آن همان مردسالاری است که پوششی بر زن سالاری می باشد. و لذا مردسالاری و زن سالاری دو روی سکه ابلیس سالاری و واژگونسالاری در خانواده است.

۲۶۴- در روابط بشری حقی اساسی تر و برتر از حق محبت نیست. و انسان بایستی از کانونهای محبت اطاعت کند در سلسله مراتب انواع و درجات محبت. که برترین و خالص ترین آن در نزد امامان و اولیای حق است.

۲۶۵- زن (مادر) بمیزانی که از شوهرش اطاعت می کند قلباً مُحبّ می شود و قدرت محبت ورزی به بچه هایش را دارد و در غیر اینصورت بچه هایش را هوو و خصم خود می یابد و از این نوع مادران بسیارند که کانونهای نژادپرستی و ظلم و واژگونسالاری می شوند.

۲۶۶- چرا باید از کانونهای محبت اطاعت کرد تا بتوان حق کلمات خدا را دریافت و در خود محقق ساخت و متجلی نمود و واژگون نشد!

۲۶۷- انسان مُحبّ به درجه محبتی که از خداوند یافته است مظهری از محبت و از خودگذشتگی خدا در میان خلق است، پس اطاعت از او، اطاعت از کلمات خداست و اطاعت از حق واحده ای که در ذات این کلمات و اسماء حضور دارد. و این اطاعت بستر رسیدن به صدق و عدل کلمات است، زیرا کلمات خدا در بشر، عین از خودگذشتگی خدا به بشر است که انسان را جانشین خود ساخته است. پس جز آنکه از صاحبان این کلمات (اولیاء و خلفای الهی) اطاعت بی چون و چرا می کند به صدق و عدل و حق این کلمات نمی رسد و صاحب علم و حکمت نمی شود حتی اگر عمرش محصل علم باشد!

۲۶۸- و خداوند مرد را محبّ زن نموده و لذا اطاعت زن را از مردش واجب ساخته است و این واجبی وجودی است زیرا زن فقط تحت الشعاع این محبت احساس وجود می کند و اگر تن به اطاعت ندهد بتدریج این احساس وجود را از دست و دل داده و دچار قحطی و نابودی می شود و خیانت آغاز می گردد.

۲۶۹- وجود، ظهور کلمات است. انسان بمیزانی که روح و نور کلمات خدا را در خود درمی یابد احساس وجود می کند: رحیم، حکیم، کریم، عزیز، عظیم، رزاق، خلاق و... که رحمان و رحیم در رأس و محور همه این اسماء قرار دارند که قلمرو محبت الهی به بشرند که این حقیقت را در رساله «فلسفه بسم الله الرحمن الرحیم» نشان داده ایم.

۲۷۰- پس اطاعت از کانونهای محبت عین اطاعت از خدا و کلماتش می باشد.

۲۷۱- «ای کسانی که ایمان آورده اید از رسول اطاعت کنید تا شما را حکمت و کتاب آموزد و از شرّ نجواهای شیطان برهاند و از تاریکی به روشنائی هدایت کند.» قرآن- زیرا آدمی بواسطه تکبر و انکارش از اطاعت اهل محبت دچار القاء و نجوا و آموزه های شیطان شده و کلمات و مفاهیم را واژگون کرده و خود واژگون می شود و در تاریکی گم می گردد.

۲۷۲- پس بدان که علم و عرفانی جز علم و عرفان کلمات خدا نیست از ادراک و احساس تا جلال و شهود! و حکمت و علم کتاب هم حاصل اطاعت از رسولی است که تماماً اطاعت از کلام رسول نبی است تا اطاعت از رسولان ولی و امامان حیّ که کانونهای تجلی رحمان و رحیم هستند و مصادیق و تعیّن عرش رحمان هستند در درجات!

۲۷۳- اطاعت باچون و چرا و فلسفی از کلمات همان جریان منی کردن و واژگونسازی ماهیت کلمات است و لذا حاصلش هم واژگون شدن نفس و ظلمات است. ولی راز و حکمت و حق کلی این اطاعت بی چون و چرا و خالصانه بایستی پیشاپیش درک و تصدیق شده باشد و مجموعه آثارمان این پیش شرط واجب را محقق نموده است.

۲۷۴- تا وجودی که بواسطه رحمت و محبت بی چون و چرا به آدمی اعطاء شده بواسطه اطاعت بی چون و چرا تبدیل به علم و حکمت و معرفت نشود خودی و قلبی و ذاتی نمی شود و آدمی در قحطی و هراس نابودی باقی می ماند و به یاری شیطان دست به مکر و واژگونسازی زده و عدم را لباس وجود می پوشاند و اینست سقوط در درک اسفل السافلین!

۲۷۵- بنده اصلاً اصطلاح و معنای «وحدت وجود» را نمی پسندم زیرا آشکارا بیانگر تفرقه و کثرت است. بلکه بجای آن اصطلاح «احدیت وجود» را توصیه می کنم که بایستی به نور معرفت کشف و درک و تصدیق شود.

۲۷۶- در جان و روان آدمی، بود و نبود خلیفه یکدیگرند یعنی آن احساس وجودی که در آدمی هست از خدا و ولی مطلق اوست و بلکه خود اوست نه خود فرد آدمی! و بلکه آن احساس نابودن است که خود فرد است. بمیزانی که این خلافت در خویشتن درک و تصدیق می شود مقعد صدق پدید می آید و عدل رخ می نماید و آدمی به صدق و عدل کلمات خدا می رسد و عارف می گردد و عابد و پرستنده حق! و این نوع معرفت است که برترین عبادات است و اصلاً انسان برای آن خلق شده است. و هدف نهائی از عبادات هم جز این نیست که آدمی بر آستانه عشق و ایثار الهی در خویش قرار گیرد و این آستانه خودبخود قلمرو عبودیت و فنای در ذات محبت خداست که منجر به حصول وجود ذاتی و خودی می شود و اینست معنای انسان کامل! «و تمام شد کلمات خدا به صدق و عدل...» این اتمام و اکمال جز انسان کامل مخاطبی ندارد.

۲۷۷- انسان کامل مظهر صدق و عدل کلمات خداست و اینست که مثلاً علی مرتضی(ع) را صدیق اکبر و سلطان عدل گویند چرا که فرمانروای وادی ارادت و مریدی مطلق بود نسبت به رحمت مطلقه خدا یعنی محمد مصطفی(ص). یعنی مرید و بنده عشق و حقیقت محمدی بود و خود فرمود: «بنده ای از بندگان محمدم».

۲۷۸- صدق هر کلمه ای آنست که معنا و مبدأ و معادش را بدانی در درجات ادراک و شهود. و عدلش آنست که جایگاه وجودیش را بدانی و ببینی و در مقامش مستقرش کنی و در آن مقیم گردی و عین آن شوی!

۲۷۹- شعارهائی که آدمها در جامعه سرمی دهند و الفاظ و مفاهیمی را که تبلیغ و اشاعه می کنند و از آن دم می زنند در سرنوشتشان بطرز حیرت آوری دخیل و تعیین کننده اند، بمیزانی که خود نیز تلاش می کنند که صادقانه و عادلانه از شعارهای خود پیروی کنند و مصداق آن باشند یا نباشند. آنانکه فقط بر منبرها جلوه می کنند این شعارها و مفاهیم را در جامعه تبدیل به خطوات شیطان نموده و موجب ظلمت می شوند و بستر ظلم را فراهم می سازند به مصداق کلام خدا در سوره شعراء. ولی بیش و پیش از هر کسی موجب ظلمت و واژگونی خودشان می شوند و به اشد ظلم ها مبتلا می گردند و مجرای ظلم پذیری در جامعه هستند. درست به همین دلیل در سوره شعرا سخن بر سر توبه از این ریا و نفاق است و نیز برداشتن بار این ظلم از وجود خودشان که موجب انقلابی در انقلاب است: اَیّ منقلب ینقلبون! و بدان که همه انقلابهای اجتماعی حاصل چنین توبه و تحول فکری و ارزشی در آحاد آن است که بی تردید تعدادی در رأس این انقلاب فکری و واژوی قرار دارند که این احیاگری صدق و عدل الفاظ و ارزشها را رهبری می کنند.

۲۸۰- در حقیقت رهبران حقیقی انقلاب کسانی جز مصادیق عینی صدق و عدل واژه ای معین نیستند از جمله واژه آزادی و عدالت و عزت و عصمت و استقلال!

۲۸۱- هر که به صدق واژه ای در خود رسید و جایگاه وجودیش را در خود یافت و عدلش در او مستقر شد به نور آن واژه، وجود می یابد و رهبر آن واژه در روابط اجتماعیش می شود و رسول آن واژه در مردم است و نیز امامش!

۲۸۲- همه انقلابات اجتماعی، انقلاب واژه هایند. و همه واژگون شدنهای نظامهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی حاصل واژگون شدن واژه هائی واژگونه در فرهنگ جامعه هستند.

۲۸۳- همه موجودات محسوس و مادی در طبیعت (اعیان ثابته – ماهیات) ظهور کلمات خدا هستند و خاصه ستارگان و سیارات جمله جایگاههای وجودی حروف و الفاظ و کلمات و معانی و مفاهیم نفس ناطقه بشرند و اینست که علی(ع) انسان را جهان صغیر و کائنات را انسان کبیر نامیده است. یعنی «مواقع نجوم» همان حروف و کلمات هستند. یعنی نور متصاعد از نجوم منشأ حروف و کلمات در نفس ناطقه بشرند. یعنی همه نورها در آسمان نجوم، نور کلمات و مفاهیم می باشند. اینست که مثلاً زحل را قلم، زهره را عشق و ماه را امامت نامیده اند و خورشید را مظهر حقیقت محمدی. در باب این اسرار هیچ حکیمی چون شیخ اکبر محی الدین عربی به تفصیل سخن نگفته است که متأسفانه دارای روحی از معرفت دینی و عرفان نفس نیست که بکار سالکان آید و بیشتر ماهیتی فلسفی- نجومی- ارسطوئی دارد و گوئی وصله ای ناچسب به عرفان اسلامی است که منشأ یکی از بزرگترین کارخانه های تولید خرافات عرفانی در تاریخ اسلام شده است. فقط در مجموعه آثار ما برای نخستین بار در تاریخ، حکمت و عرفان اسلامی به بیان و منطق معرفت نفس و ذکر تبیین شده که همان منطق قرآن است در حالی که تقریباً همه ادبیات عرفانی و حکیمانه ما در تاریخ پس از ائمه اطهار(ع) به منطق فلسفی و یونانی است که منطق قیاس می باشد که منطقی ابلیسی است که اساس شرک و نفاق و التقاط در فرهنگ حاکم بر فلسفه اسلامی می باشد همچون آثار فارابی، ابن سینا، ابن عربی، سهروردی و ملاصدرا!

۲۸۴- در سرآغاز دوره نزول روح رویائی دیدم که بعدها تأویلش را یافتم. دیدم که زحل که معروف به دبیر فلک است بر زمین فرود آمد و چون تخم مرغی ترک برداشت و از آن پیرزالی بصورت نوزادی متولد شد که خودم بودم. و سالها بعد رؤیای دیگری دیدم که سرآغاز مرحله نوینی از خلقت و قیامت قلمی من بود و آن اینکه خوشه پروین را دیدم که آنقدر پائین آمده بود که براستی چون خوشه انگوری بود که حبّه ای از آنرا کندم و خوردم. و باز دیدم که در کهکشان راه شیری قدم می زنم که ستارگان همچون پلکانی در مسیر راهم هستند و به نوعی ردپایم محسوب می شوند که دانستم راه شیری براستی همان شاهراه علی(ع) و علیین است و جاده ای آسمانی که سالکان سیرالی الله را به مقصود می رساند. و اینها مفاهیم رمزی و استعاره ای و مثالی نیستند بلکه عین حقیقت وجودی می باشند و براستی جهان هستی لامتناهی و هر آنچه در آنست در تسخیر وجود انسان است اگر بداند. و اینک بهتر درمی یابیم که چرا یکی از علائم قیامت آخرالزمان و ظهور انسان کامل، ریزش و بارش نجوم و ستارگان و کواکب است. این همان نزول و صعود و عروج کلمات و قیامت واژه هاست.

۲۸۵- به یقین می توانم اعتراف کنم که آن نیرو و پیام غیبی که مرا در سال ۱۳۶۰ از آمریکا به دازگاره کشاند و مرا در دازگاره به امام و امامت وجود ملحق نمود و حیات روحانی و خلقت جدیدم را باعث گردید ماه بود که روح مرا بکلی منقلب ساخت و همه اندیشه و آرمانهایم را دگرگون کرد در واقعه نزولش در حین رانندگی در اتوبانهای شهر هوستون درست یک هفته قبل از پروازم به آلمان جهت ادامه تحصیل در رشته مذاهب تطبیقی در دانشگاه برلین. این دانشگاه برای من در کلبه گلی پدرم در دازگاره در انتظارم بود که استادش هم امام زمان بود.

۲۸۶- به یاد می آورم که آن نخستین نزول ماه در راه بازگشت به خانه ام از منزل یکی از دوستان آمریکائی ام رخ نمود که در آن شب نشینی برای نخستین بار با تلخترین و کشنده ترین حقیقت زندگی آدم- حوائی روبرو شده بودم که رابطه زناشوئی دو دوست آمریکائی من بود. و من در آخرین روزهای اقامتم در آمریکا با یک خانواده آمریکائی به طرز عجیبی پیوند خورده بودم و گویا خداوند قبل از ترک آمریکا به عنوان مهد مدرنیزم و همه ارزشهای مدرن، روح زندگی آمریکائی را بر من آشکار نمود تا ببینم که در پس پرده این بهشت آمریکائی چه فاجعه مرگباری در جریان است که قلب همه مفاهیم آخرالزمانی است. مردی به سن کمال با تحصیلات عالیه و روشنفکری تمام عیار که در همه مسائل فکری و اجتماعی و هنری صاحب نظر بود و استاد مسلمی در ادبیات انگلیسی و آلمانی محسوب می شد و با زن جوانی که حدود ده سال از او

کوچکتر بود زندگی می کرد که این زن نیز یک کشیش زاده و روانکاوی خبره بود که دفتر مشاوره داشت و براستی در اوج تفاهم می زیستند و عاشق یکدیگر می نمودند، ولی بناگاه در آخرین ایام اقامتم در آمریکا در همان شب مذکور که ماه بر من فرود آمد متوجه حقیقت وحشتناکی شدم که در همان جا و در منزلشان از فرط حیرت و درد و اندوه مُردم و آن حقیقت این بود که این رابطه زناشوئی کاملاً تباه شده و بر آستانه انهدام و جنایت قرار داشت و این زن و شوهر در چنان عداوتی با یکدیگر می زیستند که مشابهش را هرگز ندیده و نشنیده بودم و این دو به دلیل عادت و ابتلای شدید حاصل از حدود ده سال از زندگی توان جدا شدن از هم را نداشتند در حالی که حتی ازدواج رسمی هم نداشتند و تنها ترفند ادامه زندگیشان وارد کردن افراد دیگری به رابطه زناشوئی شان بود و در حقیقت بنده برای این دو در حکم یک طعمه بودم که به زبان شرعی شاید بتوان آن را محلل نامید. به زبان دیگر این دو دچار جنون و مالیخولیای جنسی نیز شده بودند که در جامعه غرب فراوان است که امروزه به کل جهان سرایت کرده است. و در آن شب من بناگاه متوجه این فاجعه یا دسیسه شیطانی شدم که بناگاه بدنم یخ کرد و من براستی مُردم و این دو مرگ مرا قطعی یافته بودند و از هراس به خود می لرزیدند که خداوند به من زندگی دوباره بخشید. در حقیقت این سرآغاز بیداری آخرالزمانی و رسالت عرفانی من بود که ساعاتی بعد در راه بازگشت به خانه واقعه نزول ماه رخ نمود که شرحش گذشت. و می دانیم که طبق صدها روایات اسلامی بزرگترین نشانه آخرالزمان انهدام رابطه آدم- حوائی در سراسر جهان می باشد.

۲۸۷- قابل ذکر است که این زناشوئی جنایت بار آخرالزمانی در آمریکا در آخرین ساعات اقامتم در آن کشور نجات یافت و من اینک پس از حدود سی سال از آن واقعه یکبار دگر این سخن الهی را از خود امام دوازدهم به یاد می آورم که آن کسی که امامی زنده ندارد بر همسرش حرام است و این کل راز انهدام خانواده و بلکه انهدام هویت بشری در عصر ماست چرا که به خوبی با هر اعتقادی همه می دانند که بهشت و جهنمی و سعادت و شقاوتی در همین حیات دنیا نیست الا که کارخانه اصلی آن در خفا همان رابطه آدم- حوائی است.

۲۸۸- در رویاروئی با این زناشوئی بناگاه کل نظام فکری و عقیدتی و عاطفی در من فرو ریخت و هیچ و پوچ گشتم و براستی به آنی وجودم تبدیل به خرابات شد و پس از آن اصلاً میل به زندگی در من مرد که منجر به مرگ واقعی شد زیرا در کل زندگیم تا قبل از آن هیچ کسی و به خصوص هیچ زن و شوهری را تا آن حد دوست نمی داشتم و ارزش نمی نهادم در حقیقت این دل من بود که بناگاه منهدم شد و حقیقتاً اگر تا ساعتی بعد آن واقعه نزول ماه در راه منزل رخ نمی داد شاید من به محض ورود به خانه خودکشی می کردم.

۲۸۹- از این منظر یکبار دگر بهتر می توان درک نمود که ماه سیاره انسان کامل است همانطور که بارها متذکر شده ایم که بخصوص در قرص کامل ماه دو صورت آدم- حوائی دیده می شود که به طرزی حیرت آور از یکدیگر پدید آمده و رو در روی یکدیگر و مکمل یکدیگرند که یکی پیرزالی است و دیگری دختر جوانی.

۲۹۰- و نیز قبلاً نشان داده ایم که مرد کامل کسی است که به حوای باطن خود رسیده باشد و زن کامل هم آدم باطن خود را یافته و به آن در خویشتن ملحق شده باشد که البته این واقعه در صورت بیرونی هم می تواند واقع شود که نخستین و کاملترینش در تاریخ رابطه محمد(ص) و خدیجه و نیز علی(ع) و فاطمه می باشند.

۲۹۱- به بیان دیگر ماه سمبل و آیه آسمانی محبت حقیقی و ولایت الهی و امامت است همانطور که امام کسی را گویند که به امّ ذاتش ملحق شده باشد.

۲۹۲- و اینک در آخرالزمان معنای حقیقت شق القمر شدن را در قرآن درک می کنیم که نباء عظیم خوانده شده است که علی(ع) خود را این خبر بزرگ خوانده است. یعنی این دو شقه شدن ماه که از بزرگترین نشانه های آخرالزمان است تأویل انهدام رابطه آدم- حوائی در آخرالزمان است که هر کدام به تنهائی در درون خود آن نیمه گمشده اش را بیابد تا کامل شود که البته چنین کمالی حاصل از میان برداشتن نژادپرستی و عورت پرستی و شجره پرستی است و نه تخریب زناشوئی و انکارش. و این همان احیای آئین ابراهیم حنیف است که محور رسالت و حیات مؤمنان امت محمدی می باشد. همانطور که اهمیت این امر مکرراً در قرآن کریم آمده است. «ای مؤمنان خداوند شما را برگزیده تا پیرو آئین ابراهیم حنیف باشید تا

رسول شاهد بر شما و شما شاهد بر مردم شوید و بدانید که خداوند برای شما کافیست و بدانید که اکثر مردمان به لقای الهی شوق و باوری ندارند.» قرآن- یعنی انسان آخرالزمانی به میزانی که رابطه آدم و حوائی غیر شجره ای را بنا می کند اهل امامت است که بانی اش ابراهیم خلیل است و بسوی لقاء الله در حرکت است که امام حی مظهر زمینی آن است.

۲۹۳- و این سخن امام صادق(ع) که شیعیان ما با ماه (قمر) زندگی می کنند.

۲۹۴- پس در حقیقت باید اذعان کنم آن موتی که در آمریکا بواسطه رویاروئی با آن انهدام آدم- حوائی در من رخ نمود انهدام کل نظام واژگونسالاری واژه ها و ارزشها بود که جانم را مصداق خرابات مغان ساخت و سنگ زیربنای این کاخ عرفانی گردید که در طی این سی سال در حال پیدایش بوده است که مصداق قیامت واژه هاست که عین قیامت جهانی بشر مدرن است که پدر و مادرش غربی و آمریکایی می باشد. زیرا تمدن مدرن و همه اندیشه های جهانخوارانه عصر ما در لباس هر مذهب و مکتبی محصول این واژگونسالاری ارزشهاست که کارخانه پنهانش انهدام رابطه آدم- حوئی است. اینست که امپریالیزم به لحاظ وجودی و ایدئولوژیکی فرزند عداوت و خیانت و جنایت زناشوئی است و حامی جهانی آن.

۲۹۵- اینک بهتر درمی یابم که چرا همه مراحل و درجات نزول ماه بر بنده مصادف با رویاروئی با یکی از این انهدامهای زناشوئی و واژگونسالاریهای این رابطه بوده است در درجات فزاینده این انهدام. که قبلاً در سایر آثار به موارد آن اشاره شده است تا نزول کامل ماه در سال ۱۳۷۵ در مشهد مقدس در یکی از این خانواده های به تمام و کمال منهدم شده بر آستانه جنون و جنایت کامل که مصادف با بزرگترین کسوف هزاره اخیر جهان بود که برای بنده منجر به لقای جمال اعلای پروردگارم شد که عین جمال بشری خودم در آسمان بود که حدود چهل شبانه روز در این خانه مذکور مقیم بودم جهت شفاعت و اتمام حجت خدا و نجات این خاندان منهدم شده که روز چهلم بدون اطلاع قبلی با آن کسوف بزرگ و تجلیاتش روبرو شدم که شب قبلش نزول کامل ماه بر اینجانب واقع شد.

۲۹۶- در حقیقت نزول ماه هم به مثابه نصرت الهی برای مؤمنان اهل معرفت و جهاد فی سبیل الله است، و هم آئینه جمال باطن سالک در هر مرحله ای از راه است، و هم به معنای درجه ای از نزول امر الهی در دل و جان مؤمن است که خداوند اراده اش را در وجود مؤمنانش القاء و تدبیر می نماید. و هم نزول روح و محبت انسان کامل و امام مطلق در قلوب شیعیانش می باشد و آئینه دیدار با جمال امام مبین!

۲۹۷- پس باید دانست که ماه شناسی یکی از مهمترین و عالیترین مراحل عرفان نفس برای سالکان است زیرا آئینه تمام نمای خودشناسی و امام شناسی و خداشناسی است.

۲۹۸- پس بدین ترتیب ماه آئینه و ذره بین و تلسکوپی است که بواسطه آن کتاب وجود خوانده و فهمیده و شهود می شود پس حامل قلم و جوهر و مرکب قلم عرفانی است و مصداق «عَلّم بالقلم» است. پس ماه، معلم ولایت و امامت و محبت و هدایت برای علیین و اولیای امام زمان است.

۲۹۹- آیا می دانی شیطان بر چه کسی نازل می شود؟ بر هر متکبر خودپرست و تهمت زنی نازل می شود! و آیا می دانی ماه بر چه کسی نازل می شود؟ بر هر منی که ما می شود و از خود و نژادپرستی می رهد!

۳۰۰- یکی از تناقضات و معماهای آشکار در مجموعه آثار ما اینست که منطقی ترین و عقلانی ترین و استدلالی ترین و محسوس ترین مسائل به موازات متافیزیکی ترین و فوق عقلانی ترین مسائل در جریان است و تلاش برای برقراری رابطه ای عقلی- علمی بین این دو جریان متضاد. مثل همین واقعه ماه و نزولش از یک سو و مسائل زناشوئی و عاطفی و اجتماعی از سوئی دیگر!

۳۰۱- از یکسو ادعا داریم که بانی مذهب اصالت معرفت و عقلانیت در دین و عرفان هستیم و از سوئی دیگر متافیزیکی ترین وقایع و باورها را در متن زندگی محسوس و عقلانی قرار داده و رابطه ای عقلانی بین این فیزیک و متافیزیک را جستجو می کنیم. این همان نمایاندن متافیزیک در فیزیک است و ظهور ماورای طبیعت در طبیعت که از ویژگی آخرالزمان

است. و بدون تبیین عقلانی- علمی رابطه بین فیزیک و متافیزیک در آخرالزمان، نفاق حتمی است که عذابش روزافزون می گردد و لذا فرد مجبور به انکار معنویت و آخرت شده و کافر محض می شود تا روح خود را از دو شقه شدن برهاند.

۳۰۲- امروزه حفظ ایمان و حیات دینی بدون حکمت و عرفانی که بین فیزیک و متافیزیک رابطه و تعاملی عقلانی برقرار سازد محکوم به نفاق و کفر است. و مجموعه آثار ما تنها راه حفظ ایمان و حیات دینی است.

۳۰۳- بدین لحاظ نزول ماه و زحل و پروین مصداق آشکار نزول و ظهور متافیزیک در فیزیک است و نزول آسمان بر زمین!

۳۰۴- بشر جاهل مدرن تحت عنوان دین و عرفان و نیز علم و فن، بجای آنکه آسمان و متافیزیک را به زمین آورد و در حیات دنیوی خود بجوید به روشهای مصنوعی راهی معکوس را می پیماید بواسطه سفینه های فضائی یا داروهای روان گردان از واقعیت زمینی خود می گریزد. در حالیکه خداوند بشر را بر روی زمین جانشین مقامات متافیزیکی خود ساخته است نه در آسمان!

۳۰۵- و در قرآن کریم یکی از واضح ترین نشانه های مکرر قیامت و آخرالزمان، نزول نجوم و ستارگان است که این همان معنای نزول متافیزیک و آسمان در عالم فیزیک و ارض است. و انسان بمیزانی که به نور معرفت نفس در اعماق وجودش رسوخ می کند آسمان را هم بر زمین می آورد و اسرارش را می یابد. «خداوند هفت آسمان و هفت زمین از جنس آن آفریده و امرش را بین این دو فرود می آورد تا بدانید که خداوند قادر به هر امر محالی می باشد.» قرآن- و انسان با رسوخ در هر طبقه از وجود زمینی اش به همان طبقه از آسمان نائل می آید و این همان نزول آسمان و ستارگان بر اهل عرفان نفس است.

۳۰۶- در قرآن کریم همه مدارج و مقامات معنوی و روحی انسان حاصل نزول آسمان و متافیزیک بر زمین است مثل نزول روح، نزول ملائک، نزول ماه، نزول کتاب و حکمت و غیره. یعنی انسان به جائی نمی رود بلکه فقط باید جای خودش را پیدا کند و بر جای خودش بنشیند که این «جا» همان عرش مکین است و از این جایگاه است که خلیفه خداست و محل نزول متافیزیک و آسمان است. «هر چیزی در جهان هستی متحصن در وجود امام مبین است.» قرآن- امام مبین به معنای امام بیانگر و آشکارکننده بواسطه تبیین است که مقیم است بین زمین و آسمان که محل نزول امر خداست و این نزول منجر به ظهور بیّنات (معجزات و آیات متافیزیکی) می شود و امام هم این بینات را تبیین می کند و خلق را بدینوسیله هدایت می نماید.

۳۰۷- مگر نه اینست که خداوند کل کائنات را به تسخیر انسان آورده است؟ پس این تسخیر چگونه است؟ انسان اگر بر جای خویشتن مقیم باشد بر کل جهان هستی احاطه و فرمان می راند و در غیر اینصورت در تسخیر و اسیر جهان است.

۳۰۸- پس در حقیقت نزول کرات و نجوم بر آدمی به مثابه نزول روح و حقیقت حروف و الفاظ و کلمات و اسمای الهی است زیرا حقیقت ازلی جهان خلقت قبل از انسان در اجرام سماوی متجلی شده است که تجلی کلمات الهی از امّ الکتاب بوده که جمله زمینه خلق انسان است و برای انسان است.

۳۰۹- بسیاری از آیات و سور قرآنی دارای حروف مقطعه ای هستند که رمزهای ورود به اسرار و حقایق این آیات و سوره ها هستند که کلیدشان در دل کسانی است که محل نزول روح این حروف و کلمات از اجرام و سیارات سماوی می باشند. مثلاً همه آیات و اسرار مربوط به ولایت و امامت و قیامت بواسطه دریافت روح ماه قابل درک و بیان هستند در جریان نزول ماه در درجات نزول. «و به تحقیق که قرآن را رازگشائی کردیم برای اهل ذکر. آیا هیچ اهل ذکری هست.» قرآن- این آیه به کرّات در سوره قمر آمده است که با شق القمر شدن و الساعه (قیامت) آغاز می شود که می توان رابطه ماه و اسرار قرآنی را بوضوح دریافت.

۳۱۰- به یاد می آورم که حدود سه سال قبل از واقعه نزول روح که با نزول مکرر ماه توأم بود، شبی در بیداری بناگاه مولوی و شمس تبریزی را در مقابل رویم دیدم که مولوی با تاجی ملکوتی بر تختی نورانی نشسته بود و شمس هم چون پیرزالی پای تخت او چمپاتمه زده بود و صورتش در میان زلفانش پنهان بود که در دلم خطور کرد که ای کاش جمال شمس را می دیدم که در همان دم رخ نمود که قرص ماه بود که در همان دم از میان دوشقه شد، نیمی به شرق و نیمی به سمت غرب رفت. با این واقعه تحول روحی من آغاز شد که اندکی بعد مولا علی(ع) را در بیداری نیمه شب دیدار کردم که با این دیدار انفجاری در سرم رخ داد و گوئی سرم دو نیمه شد و غرق خون گشت و زان پس ساختار جمجمه و صورتم بکلی دگرگون شد، گوئی من نیز شقه شدم. در این واقعه که گویی به ذوالفقار علی(ع) کشته شدم آن حدیث قدسی تداعی می شود که: ...هرکه برمن عاشق شود بر او عاشق می شوم و هرکه را عاشق شوم او را به قتل می رسانم و هرکه را من به قتل برسانم دیه اش بر من واجب است و من خود دیه اویم!

311- بیان این حوادث حیرت آور و خارق العاده و افسانه وار که بارها در آثارم تکرار شده است در هر یادی منجر به مکاشفه جدیدی از کل زندگی روحی و عرفانی من شده است و نیز کشف رازی برتر از اسرار قرآنی. و این مکاشفات جز به نور ذکر عرفانی ممکن نیست: قرآن را برای اهل ذکر رازگشائی کردیم آیا اهل ذکری هست!؟

۳۱۲- همانطور که سوره قمر سوره رازگشائی اسرار قرآنی بواسطه ذکر عرفانی است نزول قمر و شق القمر هم که در قرآن ذکرش رفته است رابطه مستقیمی با قیامت و الساعه دارد که عرصه ظهور اسرار قرآن است همانطور که در صدها روایات اسلامی هم وارد شده که عمده اسرار قرآنی در آخرالزمان آشکار می شود که اسرار عالم و آدم است.

۳۱۳- «قیامت نزدیک شد و ماه دونیمه گشت. و اگر نشانه ای آشکار ببینند انکار نموده و آنرا سحر و جادو خوانند... به تحقیق که اخباری آمد که از شنیدنش احساس انزجار می کنند در حالیکه حکمتی کامل است...» سوره قمر- این آیات بیانگر جنبه ای از حکمتهای آثار ما و تقابل بسیاری از خوانندگان این آثار است.

۳۱۴- دو نیمه شدن ماه آیا مثال و استعاره است؟ نزول ماه نیز آیا یک معنای تصویری و شاعرانه است؟ بسیاری اصلاً این حقایق را منکرند در حالیکه خود را مسلمان می دانند و بسیاری دیگر آنرا مثال می دانند در حالیکه مفسر قرآن هستند.

۳۱۵- یکبار ماه کاملاً بطور واقعی فرود آمد بطوریکه تمام آسمان شب را فرا گرفت. یکبار دیگر همچون گلوله برفی بر من فرود آمد. چند بار هم نور ماه نازل شد. و یکبار هم ماه به همان اندازه ای که از زمین دیده می شود فرود آمد و بر تخت من قرار گرفت که فرد دیگری هم شاهد آن بود. این سه یا چهار کیفیت از نزول ماه است که هر یک معنا و ماهیتی ویژه دارد و باعث جنبش نوینی در زندگی و معرفت و بصیرتم بوده است و خلقت جدیدم را فراهم آورده است.

۳۱۶- واقعیت اینست که ماه در اطاق جای نمی گیرد و اگر هم تا این حد به زمین نزدیک شود قوه جاذبه اش زمین را از مدارش خارج می سازد و در این واقعیت علمی تردیدی نیست، پس مسئله چیست؟

۳۱۷- آیا این روح ماه است که نازل می شود و شاید هم اصلاً ماه دیگری است که مثالی از ماه آسمان است که بر گرد خورشید می چرخد که بقول شاعر میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است.

۳۱۸- شاید هم این نزول ماه و سائر ستارگان یک دیدار از پیش و پیش بینی شهودی قیامتی است که بعداً رخ خواهد داد. «روح خود را به هر کس که بخواهیم القاء می کنیم تا روز دیدار را هشدار دهد.» قرآن-

۳۱۹- این به لحاظی یک قیامت پیشرس است که مولد عرفان قیامت و آخرالزمان است جهت آماده سازی مؤمنان برای درک و پذیرش امام زمان که ظهورش آستانه قیامت کبرٰی می باشد.

۳۲۰- همانطور که دیدارم در عین بیداری و هوشیاری با مولانا و شمس و علی(ع) دیدار با هیکل نوری آنان بود، نزول ماه هم نزول نوری و روحی و جبروتی ماه بود و زحل و پروین. وگرنه ستاره ای از خوشه پروین که خوردنی نیست در حالیکه

من یکی از آنها را چون حبّه انگوری خوردم. خوشه پروین همان ثریا است که رسول اکرم(ص) فرمود: مردانی از قوم سلمان فارسی به علم آن دست خواهند یافت. زیرا هر یک از ستارگان منبع علمی الهی برای انسان هستند و تعلیم دهندگان متقین و مخلصین می باشند و ربوبیت خداوند برای اهل معرفت را برعهده دارند و خداوند بواسطه آنها اولیای خود را تعلیم می دهد و تربیت می کند.

۳۲۱- بنده برای طرح و بررسی و مکاشفه و اثبات حقایق نهفته در این آیات الهی چاره ای جز اعتراف به مکاشفات و مشاهدات خود ندارم زیرا خودم تنها حجت درستی این وقایع هستم و مشابه آنرا بطور مستند در هیچ اثر دیگری ندیده ام الا ابن عربی و روزبهان که دارای مشاهداتی متفاوت بوده اند که آنها نیز به جزئیات این مشاهدات نپرداخته اند و به تعریف و تحقق آن توجهی نداشته اند.

۳۲۲- طبق کلام خدا که اسرار قرآنی جز بواسطه ذکر گشوده نمی شود هر بار که این آیات و مشاهدات الهی را به یاد می آورم و در آن نظر می کنم دربی از مکاشفات جدید گشوده می شود و لذا در مجموعه آثارم هر بار که این آیات را به یاد می آورم حقایق نوینی حاصل شده است.

۳۲۳- ذکر بمعنای یاد خدا جز از طریق یاد آیات و نشانه ها و بینات الهی ممکن نیست زیرا خداوند بدینوسیله خود را به بنده اش معرفی می کند و حضورش را اعلان می نماید و نشانه های هدایتش را تعلیم می دهد و اولیای الهی و ائمه هدیٰ بزرگترین آیات الهی محسوب می شوند و لذا هر بار که دیدار با امام علی(ع) و امام زمان و خضر(ع) را به یاد می آورم کشف جدیدی حاصل می آید.

۳۲۴- پس از واقعه نزول و القای روح بطور ناخودآگاه کل هوش و حواسم بخصوص به هنگام نیمه شب به ماه بود تا آنگاه که آن دو صورت را در ماه یافتم که رویاروئی و تقارن یک پیرمرد با دختری جوان بود. این شقاق ماه پس از رؤیت صورت واحد خودم در قرص کامل ماه بود که برخی از دوستان هم می دیدند و همه این رؤیتها ناخودآگاه و اتفاقی بود.

۳۲۵- گوئی روح از ماه نازل شده بود و من اینک پس از دریافت روح ناخودآگاه متوجه منبع این روح شده بودم. و این نزول در طی سالها و تدریجاً رخ داده بود از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۵ که کامل شد که جغرافیای نزولش از آمریکا تا مشهد مقدس بود.

۳۲۶- و همه این مراحل نزول روح و ماه گام به گام و مرحله به مرحله به موازات تلاش من برای نجات زندگیهای در حال انهدام بود از آمریکا تا ایران. این تلاش در همه جا بهمراه درمان امراض لاعلاج و شفاعت رنجهای مردم بوده است. این تلاش و نجات در همه جا با دوستی و الحاق به زندگی و دردهای مردم نیز می باشد، یعنی تلاش برای ما شدن من و گذشتن از امیال و منافع شخصی خود در این دوستی و الحاق و نجات و هدایت.

۳۲۷- مجموعه آثارم به یک لحاظ چیزی جز گزارش این واقعه نبوده است. یعنی همه معارف دینی و توحیدی و عرفانی و قرآنی مرحله به مرحله حاصل این گزارش و درک و تبیین تجربه زندگیم با مردم است. پس مکتب و مذهبی که در آثارم رخ نموده تماماً تجربی و حسی و عملی بوده است.

۳۲۸- همانطور که آسمان بالای سر زمین است همه نیازهای مادی و معنوی اهل زمین را هم برآورده می سازد. پس آسمان یعنی سیارات و ستارگان تأویل موجودیت مادی- معنوی انسان است. و اینست که دست نیاز بشر همواره رو به آسمان است. و آسمان بمیزانی پاسخ این نیازها را می دهد که نیازها دارای بیانی قلبی و روحی و الهی باشند و آدمی از عمق ذات وحدانی و فطرت الهی خویش دست به آسمان بالا برد که در اینصورت مصداق این آیات است که: بخواهید تا اجابت کنم، اراده نمی کنید الا اینکه خداوند اراده می کند و... .

۳۲۹- حق پرستی، جستجوی انسان کامل و امام هدایت و جستجوی دوست، محور همه نیازها و تلاشهای همه عمر اینجانب بوده است. و این نیازها و دعاها در همه عمرم در حال اجابت بوده است و براستی خداوند را مرید خواسته های جدی و عمیق خود یافته ام که: اراده نمی کنید الا اینکه خدا هم اراده می کند!

۳۳۰- همه بدبختی های مردمان از بازیگری است و در بازی است که اراده آدمی مستهلک و نابود می شود و لذا هیچ خواسته و دعای جدی هم ندارد. و آدمهای بازیگر جز ناکامی و پوچی را تجربه نمی کنند. همه انسانهای صاحب قدرتهای مادی یا معنوی اهل بازی نبوده اند و اینانند که بر جهان ولایت دارند چه ولایت کافرانه و چه مؤمنانه! و اکثر مردمان بازیگرند و خیالباف که زیر یوغ صاحبان قدرت جان می کنند.

۳۳۱- در کتاب «کاتاچو» از انواع بازیهای روانی بشر نام برده ام! خدابازی، دین بازی، عرفان بازی، هنربازی، سیاست بازی، علم بازی، ریاست بازی و... و خداوند با بازیگران کاری ندارد و آنها را در بازیهایشان رها می کند تا جان بکنند.

۳۳۲- مدرنیزم، تمدن بازی است و حتی جنگهای بزرگ هم جنگ بازی و عاقبت بازیهاست. کل این تمدن هم تمدن- بازی است. پیشرفت بازی، آزادی بازی، دموکراسی بازی، برابری بازی و... و اینست که به احاطه شیطان درآمده است.

۳۳۳- تقوا و تعهد و قید و بندهای نفسانی تنها راه و روش مبارزه با بازیگری نفس و نفس بازیگر است. اراده آدمی در جریان بازیهایش تباه شده و بازیچه شیطان می شود. فریاد آزادی خواهی انسان مدرن حاصل انهدام اراده اش بواسطه سیطره شیطان است که حاصل بولهوسی می باشد که نتیجه آزادی بی قید و شرط است. و این نیز معنای واژگونی کلمه آزادی است یعنی این آزادی خواهی بشر مدرن نیز یک اراده ضد آزادی و حاصل بی ارادگی اوست.

۳۳۴- در جریان بازی با الفاظ و مفاهیم و شعارهاست که واقعه واژگونسازی رخ می دهد و ضدارزش مسلط می شود.

۳۳۵- بازیگری و شیطنت امر واحدی است.

۳۳۶- بازیگری نفس درست در نقطه مقابل تقوای نفس قرار دارد زیرا بازیگری ماهیتی ضدتعهد دارد. انسان بمیزانی که نمی خواهد در قبال واقعیات و اعمال و حجت هائی که می بیند متعهد باشد میل به بازی پیدا می کند و در اینجا شیطان وارد کار می شود و بازی با مفاهیم را تعلیم می دهد که همان واژگونسازی مفاهیم است.

۳۳۷- اینک بهتر حق و ارزش اطاعت بی چون و چرا را درمی یابیم بعنوان آخرین راه مبارزه با بازیگری و بازیچگی نفس تحت الشعاع القای شیطان! چون آدمی بواسطه چون و چراهای شیطانی است که ارزشها و امور را در ذهن خود به بازی می گیرد و واژگون می سازد و لذا اطاعت او هم بر نیت یک ارزش وارونه است و لذا حاصلی جز بطالت و گمراهی ندارد.

۳۳۸- پس وای بر آدم بولهوس و بی تقوائی که بخواهد با معارف توحیدی و عرفانی بازی کند. اشد جنون و جنایت حاصل از این عرفان بازیهای عصر ما حجت آشکاری بر این ادعاست.

۳۳۹- در حقیقت اولیای الهی جمله حامل ماه هستند. این نقش ماه در تمثال بزرگان دینی بالای سر و یا در اطراف سرشان، بیانگر سمبلیک این معناست که گاه به چشم مخلصین دیده می شود که در گزارشات تاریخی منقول است.

۳۴۰- در سوره واقعه شاهدیم که خداوند بزرگترین سوگندش را مخصوص «مواقع النجوم» ساخته است و شدت این سوگند آنقدر است که می فرماید: «به مواقع نجوم سوگند یاد نمی کنم که سوگندی عظیم است اگر بدانید و آن قرآن کریم است که جز پاکان به آن نمی رسند که نزولی از پروردگار عالم است.» یعنی قرآن از جایگاه ستارگان است که فرود می آید که مهمترین آنها ماه است که در قرآن کریم بارها به آن و فرود آمدنش سوگند یاد شده است و به شقه شدنش که نشان قیامت است. و این خلاصه همه سخنانم در باب نزول ماه و زحل و پروین است و اثرش بر آثارم!

۳۴۱- در گزارشات تاریخی منقول است که در شب تولد مسیح و نیز تولد پیامبر اسلام(ص) و شب مبعث آن حضرت، مردمان شاهد بارش ستارگان در آسمان بودند. این نزول نجوم از این دیدگاه دارای معنا و حقیقتی قابل درک است وگرنه یا موجب انکار است و یا باوری کودکانه و افسانه وار و خرافی.

۳۴۲- مواقع النجوم یعنی موقعیت های وجودی و ارزشهای انسانی ستارگان و جایگاههای آسمانی انسانهای الهی.

۳۴۳- «حقاً سوگند به ماه و شب و صبح که براستی امری بس بزرگ است و هشداردهنده آنکس را که خواهد سبقت جوید از زمان و به آخرت رسد.» سوره مدثر- «و سوگند به جمع شدن ماه و خورشید. و انسان گوید که کجاست جای فرار. و نیز پناهی جز سوی پروردگارت که در آن روز جای قرار اوست و به آدمی خبر داده می شود از گذشته و آینده اش. و سپس درباره خودش بینا می شود... در آن روز صورتهائی است که به سوی پروردگارش نظر می کند...» سوره قیامت- «خداوند تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیم نمودش بیان را. و آفتاب و ماه درکارند...» سوره رحمان- «و سوگند به ماه چون کامل شود.» انشقاق ۱۸- این آیات کل عصاره تجربه و معرفت بنده در قبال ماه و خورشید است که بارها ذکرشان در سائر آثارم آمده است و اینکه چگونه پس از این وقایع دلم به معارف الهی و اسرار قرآنی منور گردید و نیز واقعه لقای الهی در ماجرای کسوف بزرگ (جمع شدن ماه و خورشید). و رابطه تعلیم قرآن با خورشید و ماه! بقول حافظ مه و خورشید همین آئینه می گردانند!

۳۴۴- اگر ماه آئینه جمال حق و انسان کامل است پس عصاره علم و عرفان و حکمت حق و ام الکتاب هم هست همانطور که امام صادق صورت انسان را جامع همه اسرار و حکمت الهی می داند. پس دیدار با این جمال در آئینه ماه و یا در تجلی شکاف آسمانی و یا هر پدیده طبیعی منجر به دریافت درجه ای از قرآن و کتاب الله هم می گردد. و اینست رابطه سوگند خداوند به ماه و تنزیل کتاب در سوره واقعه!

۳۴۵- حال اگر کسی بخواهد این حقایق و اسرار عظیم الهی را تبدیل به تعدادی فرمول و فوت و فن عددی و حسابی و نجومی و عبادی سازد تا هر چه سریعتر به اسرار دست یابد به حاشیه رفته و دچار ضلالت این معارف عظیم شده است همانطور که در طول تاریخ چنین انحرافاتی همواره وجود داشته و تبدیل به فرقه های ضاله گشته است بنام تصوف و ورد و علوم غریبه و ابجد و جن گیری و گنج یابی و اسم اعظم و حروفیه و امثالهم.

۳۴۶- به یاد می آورم که در سرآغاز نزول ماه و روح بطرزی حیرت آور بطور طبیعی ذوقی شبانه روزی به هجّی و نوشتن حروف الفباء و برخی اسمای الهی پیدا کرده بودم و شاید حدود یک چله بلاوقفه مشغول این کار بودم و بدینواسطه نوعی خوشنویسی خاصی هم در بنده رخ نمود. گوئی برای نخستین بار با حروف و الفاظ و واژه ها روبرو شده بودم که نوشتن و تلفظشان مرا به نوعی مستی و خلسه عرفانی می کشاند که غیرقابل توصیف است که رساله «امّ الکتاب» یادگار آن تجربه است. از این منظر راز حروف مقطعه قرآنی بهتر درک می شود.

۳۴۷- این امر بدان معناست که گوئی با نزول و دریافت روح و ماه بتازگی حروف و کلمات خدا از اعماق فطرتم زنده شده و به نطق آمده بود و من هر کلمه ای را کشف می کردم و معنای کاملاً بکر و بدیعی را می یافتم و متحیر می شدم. حق نهفته در هر واژه و لفظی برایم محقق می شد و در جانم تبدیل به معنویتی جوهری و خلاق می گشت. «و خداوند حق کلماتش را محقق می سازد.» قرآن- در واقع این حروف و کلمات و اسماء برپاکننده خلقت جدیدی در من بودند و دیگر آن معانی قدیم و مسخ شده را نداشتند.

۳۴۸- آن روح و نزول ماه در جانم تماماً تبدیل و تحویل و تأویل به حروف و کلمات و معانی کاملاً جدید و بدیعی می شد که آثارم تبیین همین واقعه باطنی است.

۳۴۹- هر مرحله از نزول روح و ماه یا زحل و پروین در جان من محرک و مولد رساله ای جدید بوده است و موج نوینی از معرفت و مکاشفه را بهمراه داشته تا بالاخره قیامت و پایان جهان را آشکار کرده است. «حقاً سوگند به ماه که این سوگندی بس بزرگ است و هشدارکننده کسی است که از زمان سبقت جوید و به آخرت برسد...» قرآن-

۳۵۰- و کسوف بزرگ که همان جمع شدن ماه و خورشید و واقعه لقاء الله است همانطور که در سوره قیامت ذکرش رفت و تجربه اینجانب در کسوف سال ۱۳۷۵ بیانگر و عینیت این راز قرآنی می باشد که این لقای رب عین دیدار با جمال اعلای آسمانی خودم بود: «سوگند به جمع شدن ماه و خورشید... که آنروز جای قرار اوست و انسان بخودش بینا می شود.» قیامت-

۳۵۱- درباره جایگاه فلکی و آسمانی حروف و الفاظ و کلمات الهی بیش از این گفتن، هیچ خیری برای خوانندگان ندارد همانطور که دریائی از اخبار و معارف مربوط به این قلمرو در آثار ابن عربی تا به امروز کمترین کمکی به فرهنگ و معرفت و هدایت مسلمین نکرده که موجب رشد خرافات و باورهائی گمراه کننده هم بوده است زیرا منازل وجودی این حروف معلوم نشده است تا در هدایت و رشد مؤمنان اثری داشته باشد. مگر اینکه در ظهور امام زمان این اخبار مفید هدایت واقع شوند.

۳۵۲- حروف دارای روحی مختص بخود هستند که تا این روح در جان آدمی جاری نشود کلمات خدا و اسمای الهی در روان انسان روحانی نمی شود و لذا ادراکشان هم هدایت بخش نخواهد بود و بلکه عموماً دچار واژگونی و بازیچه شیطان در گمراهی انسان است.

۳۵۳- ولی سخن عارفی که حامل روح حروف و اسماء است در قلوب مردمان قیامت انگیز است و موجب بیداری و بعثت جان مؤمنان می شود.

۳۵۴- پس انسان ماه روی، انسانی است که حامل روح ماه است و این انسانی روحانی به معنای حقیقی کلمه است که لااقل یکبار دارای شب قدری بوده است که قدر وجود خود را به درجه ای یافته است و قدر وجود آدمی جز روح او نیست که این روح حامل اسماء و کلمات الهی می باشد که از عمق فطرت می جوشد و تن و جان را عارف می سازد و کلام را نوری و نافذ و بالغ می کند.

۳۵۵- مثلاً کسی می تواند به اسرار آیات سوره بقره دست یابد که حامل روح الف- لام- میم باشد و روح این حروف از جایگاه فلکی خاص این حروف در آسمان بر انسانی نازل می شود در شبی از شبهای قدر و یا در دیداری با امام زمان یا یکی از ارواح طیبه ائمه اطهار! همین طور است دریافت حقیقت نوری هر یک از اسمای الهی.

۳۵۶- اصلاً در قرآن کریم همه دریافتها و رشد و تکامل معنوی انسان حاصل انواع نزولات آسمانی است همچون نزول ایمان، علم، فرقان، وحی، حکمت، کتاب و امثالهم. یعنی همه مقامات روحانی انسان حاصل یافته های آسمانی از نزولات الهی است. «و رزق شما در آسمان است.» قرآن- که این رزق از مادیات تا معنویات و روحیات و عرفانیات را شامل می شود.

۳۵۷- همانطور که در سوره رحمان آشکارا می خوانیم که علم قرآن و بیان از رابطه ویژه انسان با ماه و خورشید است و ماه و خورشید در این علم لدنی دخیل هستند. و در سوره قیامت هم علناً شاهدیم که جمع شدن ماه و خورشید (کسوف) محل قرار ملاقات انسان و خداست که در این دیدار آدمی حقیقت جمالی خودش را می بیند که همان جمال اعلای انسان در نزد خدا و جمال اعلای خدا در انسان است طبق سوره لیل آیات ۱۹ تا ۲۱، و سوره مدثر هم آشکارا رابطه ماه با انسان را بیان می کند که چگونه انسان را به آخرت و قیامت جهان می رساند. و در سوره واقعه سوگند به ماه مترادف تنزیل کتاب است. یعنی نزول ماه عین نزول قرآن است. و اینکه چگونه خداوند با این نزولات آسمانیش بر این بنده، حقایق آخرت آخرالزمان را بر بشر مدرن بیان فرمود.

۳۵۸- همین آیات مذکور در سوره های مدثر و قیامت و رحمان و واقعه به تنهائی حجت هائی کامل بر حقانیت مجموعه وقایعی است که در طول عمرم با آنها زیسته و آثارم را پدید آورده است. و باز هم خدای را سپاس که زندگانیم را قرآنی نموده و آثارم را با کتابش تأیید و تضمین کرده است و مرا به حق یقین آیاتش رسانیده و تلاشهای معنوی زندگانیم را تصدیق فرموده است و بدین طریق معارف آثارم را برای مخاطبانم نیز تضمین کرده و قلوبشان را محکم می سازد.

۳۵۹- حال بار دگر از آن دسته از پیروان «اسرار مگو» می پرسم که آیا هنوز هم بیان این حقایق آشکار قرآنی را سرّمگو و کفر و الحاد و بدعت می دانند! «پس نعمات پروردگارت را بازگو کن.» سوره الضحی-

۳۶۰- در حقیقت آسمان سفره ای گشاده و بیکرانه است که افلاک و ستارگان و کهکشانها به مثابه ظروف تغذیه هستی بخش بشرند و بشر به اندازه نیاز و استحقاق و مطالبه اش از انواع این ظروف و غذاها برخوردار می شود. از نان و آبی که آدمی می خورد و می آشامد تا افکار و علوم و احساسات و افعال و کردار و حواسش جمله از این سفره است. «رزق شما در آسمان است.» قرآن- «بخواهید تا اجابت کنم.» قرآن- «خداوند بر امیال دلهایتان آگاه است ولی تا نخواهید و نگوئید هدایت نمی شوید.» قرآن- «اراده نمی کنید الا اینکه خدا هم اراده می کند.» قرآن-

۳۶۱- پس انسان چیزی جز خواستن و اراده کردن نیست. ولی این مطالبات و اراده و امیال و عشق و نفرتها هم حاصل تابش نوری ستارگان است که بلاوقفه از آسمان به زمین می رسند و انسانها را مخاطب قرار می دهند و امیال را در او می کارند. پس تنها مسئله انسان اینست که بر این امیال و خواسته و نیازهایش معرفت یابد و بداند که چه بخواهد یا نخواهد. و این راز معرفت نفس است که در مرحله نخست معرفت بر نیازهای خویشتن است که از آسمان بر جانش نازل شده است. یعنی نخستین دریافتهای انسان از آسمان و نزولات آسمانی اینست که بداند که چه چیزهائی ندارد تا آنرا بخواهد. یعنی همانقدر هستی می یابد تا بداند که نیست. در این معنا بسیار بیندیش!

۳۶۲- یعنی نخستین یافته های آسمانی انسان به مثابه اشتهاآورهایند که اراده اش را تحریک و تقویت می کنند و او را اهل دعا می کنند. «ای فرزند آدم تو چیزی جز دعاهایت نیستی پس بخواه تا اجابت کنم.» حدیث قدسی- اینست که وادی اول سیر و سلوک را وادی طلب نامند.

۳۶۳- آن کلمات و اسماء و صفاتی هم که در خلقت ازلی در فطرت آدمی نهاده شده حاصل همین نزولات آسمانی از جایگاههای افلاک و سیارات است یعنی مواقع النجوم! «به مواقع نجوم سوگند نمی خورم که بسیار بزرگ است که اگر بدانید همان قرآن کریم است که جز پاکان به آن دست نمی یابند که نزولی از پروردگار جهان است.» واقعه-

۳۶۴- یعنی مواقع نجوم همان قرآن کریم است. یعنی قرآن کریم و کتاب خدا که کتاب خلقت عالم و آدم است و کتاب هدایت است سراسر از جایگاههای ستارگان بر انسان نازل می شود.

۳۶۵- یعنی کل آسمان بیکرانه مملو از بی نهایت ستاره، جهان حروف و کلمات و اسماء است. یعنی آسمان یک کتاب است کتابی زنده و مصور و مجسم و متحرک! یعنی آسمان در هفت طبقه اش به مثابه کتابی در هفت فصل است که همان قرآن کریم است. یعنی جهان هستی لامتناهی همان حضور قرآن است و کتاب الله است. کتابی که بلاوقفه در حال نزولش بر جان آدمی است به اندازه مطالبه و استحقاق هر انسانی!

۳۶۶- پس سوگند ناخورده خداوند به مواقع نجوم عین سوگندش به کل کائنات است و هرآنچه که در آنست و سوگند به قرآن است. همانطور که می فرماید: سوگند نمی خورم به مواقع نجوم که بس بزرگ است و آن قرآن کریم است و...!

۳۶۷- و این بود که با نخستین نزول ماه بر بنده در آمریکا که البته نزولی کامل نبود و ماه فقط تا حدودی پائین آمد که در همان حد هم من مدهوش گردیدم و این سرآغاز حیات قرآنی من بود که مرا به زادگاهم دازگاره فراخواند تا کارش را با من تمام کند. «سوگند به ماه آنگاه که کامل شود.» قرآن- که نزول کاملش در مشهد مقدس واقع شد و دیدار حاصل شد! که کمال این دیدار همانا دیدار با جمال قرآن بود و قرآن ناطق در دو تجلی آدمی و حوائی!

۳۶۸- آدمی خودش نیز از آسمان نازل شده و برای مدتی بر زمین زندگی می کند و در همین مدت هم از آسمان رزق می برد و دوباره به آسمان بازمی گردد منتهی نه بجای اولیه اش بلکه به موقعیت دیگری که یکی از مواقع نجوم است که همان موقعیت و جایگاه قرآنی ویژه هر کسی است در یکی از مواقع بهشتی، جهنمی، برزخی و درک اسفلی در درجات و طبقاتش!

۳۶۹- بدان که جهنم و درک اسفل السافلین نیز در آسمان است که مواقع شیاطین و قلمرو القای آنان در انسان است. همانطور که ملائک نیز مواقع نجومی دارند که نور علم و عرفان و فرقان را از سیارات به اهل ایمان القاء می کنند و رابط بین عارفان و کانونهای نجومی هدایت هستند.

۳۷۰- و اما انسان کامل و اولیای الهی کانون حضور همه این انوار و ارواح طیبه آسمانی بر روی زمین هستند در درجات. «همه چیزها در جهان متحصن در وجود امامی آشکار و بیانگر است.» یاسین ۱۱-

۳۷۱- یعنی هر یک از اولیای الهی مظهر یک یا چند تا از ارواح و نور طیبه ستارگان بر زمین هستند که رزق طیبه روحانی برای مؤمنان هستند و انسان کامل و خلیفه مطلق هم مظهر جامع ستارگان و سیارات است یعنی مظهر کل آسمان هفتگانه است و لذا مسجود کل کائنات است و بر کل جهان هستی احاطه دارد که او در غیبت است و چون رخ نماید بارش افلاک آغاز می شود و قیامت برپا می گردد. یعنی کل کائنات به او روی می کنند و لذا همه نعمات غیبی بر زمین آشکار می شود که جنات نعیم است و آن تمدن الهی بر زمین فراهم می آید. «و زمین همه برکات و نعماتش را آشکار می کند و به نور پروردگارش منور می گردد.» قرآن-

۳۷۲- و اما حقیقت دیگر آنست که ستارگان و سیارات خود ملائک پروردگار و جنود الهی هستند که متقین را خدمت و یاری می کنند در جهت تقرب الی الله و رشد و تعالی وجود! این حقیقت را می توان به وضوح در شرح معراج رسول خدا دریافت از وصف آن حضرت درباره ملائکی که در راه عروجشان به خدمت حضرت رسیدند که جمله این ملائک در حقیقت همان سیارات منظومه شمسی هستند که ابن سینا در معراج نامه اش بخوبی از تأویل و تفسیر این امر برآمده است. یعنی هفت آسمان معراج را همان فاصله هشت سیاره منظومه شمسی تعبیر نموده اند و هشت فرشته ای که دربانان ورود هر یک از این آسمانها هستند. یعی عطارد و زمین و مریخ و زحل و زهره و مشتری و اورانوس و نپتون هر یک فرشته نگهبان آسمان مافوق خویش هستند.

۳۷۳- با فرشته دانستن این سیارات امر نزول و عروج آنها هم مفهومتر و معقولتر می آید و اینکه چگونه و چرا این نزولات منجر به رشد و تعالی معنوی و عرفانی متقین می شود.

۳۷۴- بدان که متقین، اهل تلاش برای دوستی با سائر انسانها هستند زیرا در روابط خود با دیگران خویشتن داری و از خودگذشتگی دارند و عدالت را رعایت می کنند پس فرشته ماه که فرشته ولایت و محبت الهی است به یاری می آید و عشق الهی را به ارمغان می آورد.

۳۷۵- و حتی برخی از حکیمان بزرگ هشت فرشته ای که عرش خدا را حمل می کنند همان ستارگان منظومه شمسی دانسته اند بهمراه زمین. یعنی کلاً منظومه شمسی را عرش خدا می دانند. همانطور که جمع آمدن ماه و خورشید در قرآن کریم محل قرار خداوند با اولیای خویش است جهت دیدار. همانطور که ذکرش رفت در سوره قیامت!

۳۷۶- همانطور که ملائک مقرب عاملان اصلی تعلیم و تربیت انبیاء و اولیای خدا هستند همچون جبرئیل و عزرائیل و اسرافیل و میکائیل که ناقلان وحی و موت و حیات و حکمت می باشند.

۳۷۷- تقوا امر خداست در روابط بشری. و آن اینست که هر یک از طرفین رابطه از منافع مادی و شخصی خود بخاطر طرف مقابل بگذرد طبق قوانین الهی. و این عین عدالت رابطه است. این تقوا و عدالت و صداقت اساس رشد و تعالی

متافیزیکی بشر است که ملائک را بخدمت و یاری می طلبد و دیدار خداوند را میسر می سازد که مظهر محبت و ایثار و کرامت است.

۳۷۸- این تقوا در رابطه زناشوئی از اهم مسائل است. وقتی مرد، زنش را دوست بدارد و زن هم فقط خودش را دوست بدارد، مرد همه چیز را برای زنش بخواهد و زن هم همه چیز را برای خودش بخواهد، این اساس ظلم زناشوئی است که حاصل بی تقوائی است که رابطه را به نابودی می کشاند. ولی اگر طرفین رابطه متقابلاً رعایت تقوا را بکنند خداوند در این رابطه دیدار می شود همانطور که در آیه ۲۲۳ سوره بقره مذکور است. و این رابطه ماهوی (قمری) می شود و مصداق آن دو جمال که در ماه متحدند که این اتحاد منجر به لقای الهی می شود.

۳۷۹- در این زناشوئی ظالمانه دو روی ظلم حضور دارد که از جانب مرد به صورت و عنوان ایثار عمل می کند تا زن را بنده خود سازد و از جانب زن هم بصورت خودپرستی آنهم در شکل ناز و انکار نیازش. و این مالیخولیا اساس رسوخ شیطان در رابطه است که عداوت و نفاق و کینه می کارد. یعنی هیچکدامشان در رابطه صدق و عدل را رعایت نمی کنند و مشغول مکر و بازی و ظلم هستند و طرف مقابل را بنده خود می خواهند. مرد بصورت ایثارش و زن هم نازش که صورت پیچیده تری از ایثار و ادعای بی نیازی دروغین است. و لذا هر دو دعوی خدائی دارند و طرف مقابل را بنده خود می خواهند و اینست شرک بمعنای ظلم عظیم آنگونه که قرآن کریم می فرماید.

۳۸۰- «به تمام و کمال رسید کلمات خداوند به صدق و عدل.» قرآن- پس فقط در تقوای رابطه است که صدق و عدل رابطه منجر به صدق و عدل مفاهیم و ارزشهای معنوی و الهی در انسان می شود و انسان را لایق لقای الهی می سازد به یاری فرشته ماه و زحل و سائر سیارات. و این جریان آسمانی شدن انسان است و روحانی شدنش!

۳۸۱- کل روح واحده رسالت انبیاء و اولیای الهی در تاریخ بشر در یک کلمه تعیّن و معنا یافته، و آن تقواست که دو روی دارد، خدا و رسول: از خدا بترسید و از رسول اطاعت کنید!

۳۸۲- خداوند به زن و شوهر می فرماید که اگر تقوای الهی را در رابطه رعایت کنند او را دیدار می کنند. بقره ۲۲۳ – یعنی اگر نه من و نه توی رابطه مقصود باشد اوی رابطه رخ می نماید. یعنی منظور از هر عملی در رابطه، نه رضای من باشد و نه رضای تو (نه آدم و نه حوا) و هدف رضای خدا باشد، هویت الهی از میان رخ می نماید که حاصل یگانگی من و تو است. و ماه منبع نزول هویت الهی بر اهل تقوا است. و این نزول موجب احیای صدق و عدل کلمات و مفاهیم و ارزشها می شود و این قیامت واژه ها و عرفان ارزشهاست.

۳۸۳- بنابراین جهت استعلای آسمانی و روحانی وجود رعایت تقوای الهی کافیست و این اساس کار و سکوی پرش روح است. تجربه شخصی اینجانب حجت کاملی بر این ادعاست و کل معارف قرآنی هم تصدیق این ادعاست. «از خدا بترسید و از رسول اطاعت کنید» شعار محوری قرآن کریم است. و آنانکه بدون تقوا راه و روشی برای روحانیت و عرفانیت جستجو می کنند دچار تسخیر اجنه و شیاطین شده و واژگون می شوند. تقواست که اندیشه و دل آدمی را به صدق و عدل رابطه و ادراک صادقانه و عادلانه مفاهیم می رساند و لاغیر! و بدان که عرفان، حصول به صدق و عدل وجود است و اجر تقواست.

۳۸۴- انسان بی تقوا اگر علامه دهر و مهد همه معارف غیبی هم باشد تازه یک ابلیس است.

۳۸۵- اگر تقوا و از خودگذشتگی تعبیر به ایثار و منّت شود همان واژگونسازی تقواست و ابلیسی نمودن دین! انسان باید بداند که از خودگذشتگی عین به خود رسیدن و حصول بی نیازی و عزت نفس است نه گذشتن از حقوق الهی خویشتن! و بلکه گذشتن از خود مادی و دنیوی و استکباری موجب پیدایش خود معنوی و روحانی و الهی می شود. هر عملی و رفتاری که دارای نیت به بندگی کشیدن دیگران و اثبات خود به دیگران و تحقیر دیگران و منت بر دیگران و محبوب ساختن خود در قلوب دیگران باشد عملی استکباری و ابلیسی است و نتیجه ای خصمانه ببار می آورد و جز خسران حاصلی ندارد.

۳۸۶- صاحبان قدرتهای مادی از طریق زر و زور دیگران را به بندگی خود می کشانند ولی ضعفا از طریق تزویر و زار و ایثارگریهای دروغین می خواهند دیگران را بنده خود سازند و این اساس ستم بری در جوامع بشری است که اکثریت توده ها را در برمی گیرد و ستم ابرقدرتها و ثروتمندان را می پذیرند تا بتوانند بر زیردستان خود سلطه داشته باشند. یعنی ستم و سلطه گری و شرک طبقات ضعیف بمراتب پیچیده تر و پلیدتر از طبقات ثروتمند است زیرا سلطه بر قلوب و ارواح دیگران را می خواهد. از این منظر می توان عدالت خدا را بر جوامع بشری دریافت که چرا توده های بشری همواره زیر یوغ سلطه مادی قدرتمندان قرار دارند. زیرا ظلم ثروتمندان سطحی تر از ظلم ضعفا است. آدمهای طبقات پائین جامعه می خواهند بر روح دیگران حکومت کنند و این گمراه سازی است. ثروتمندان حاکم قادر به گمراهی زیردستان خود نیستند زیرا به روحشان دسترسی ندارند و اصلاً کاری به باطن آنها ندارند. اساس گمراهی و ستم باطنی در روابط عاطفی پدید می آید که زناشوئی عمیق ترین این روابط است و لذا اشد عداوتها در زناشوئی ها رخ می دهد.

۳۸۷- و اینست که سیمای انسان کامل در ماه بصورت اتحاد دو صورت آدم- حوائی رخ می نماید که ذکرش رفته است. و اهمیت این امر در قرآن کریم هم کاملاً بارز است که بصورت تکرار داستان و عبرت آدم و حوا در پایان هر حکایت تاریخی حضور دارد.

۳۸۸- چون همه مسائل و مشکلات و غفلتهای انسان از زمان دو شقه شدنش بصورت آدم- حوا آغاز گشت وگرنه حضرت آدم ابوالبشر در خلقت قدیم و ازلیش، انسان کامل و خلیفه مطلق خدا و مسجود ملائک بود. که با این دو تا شدن بود که ظاهر و باطن از هم جدا و منفک گردید و گوئی تن از روح جدا شد که زان پس بایستی هر یک از این دو نیمه، در خودش به نیمه دیگرش برسد و آنرا بیافریند و این همان معنای خلقت جدید است که آدم به حوای ذاتش ملحق شود و حوا هم به آدمیت ذاتش. و اینست انسان کامل! که این خلق جدید و کمال حاصل رابطه متقیانه و تعاملی عادلانه با جنس مخالف یا همسر است.

۳۸۹- پس سخن بر سر خودپرستی و سلطه گری و به بند کشیدن دیگران در لباس الفاظ و نمایشات ایثارگرانه است وگرنه پرواضح است که اصل وجود انسان از ایثار حق است پس خود انسان نیز به وجود خودش دست نمی یابد الا در ایثار کردن از خود عدمی که همانا بولهوسی می باشد که هوای نفس خوانده می شود که همان عدم نفس است. که احکام دین خدا حداقل این حقوق را تحت عنوان تقوا به بشر عرضه نموده است که کمالش انفاق از محبوبترین چیزهاست برای رضای خدا و تحت امر رسول یا امامی زنده. که بدون این راه و روش هر عمل ایثاری و انفاقی تحت نجوای شیطان تبدیل به یک هدف استکباری و سلطه گرانه می شود.

۳۹۰- پس اگر کسی از بنده سؤال کند که چگونه این راه را پیموده ای پاسخی جز رعایت تقوا و انفاق از محبوبترین چیزها نخواهد یافت بخصوص در رابطه با همسر و نژاد خویش. منتهی از آنجایی که پس از عمری جستجوی حق و امامی زنده به سر منشأ آسمانی ولایت یعنی ماه متصل شدم به فضل و نصرت الهی. و کل زندگانیم را تحت اطاعت بی چون و چرای امام زمانم مدیریت نمودم که در واقعه نزول ماه برایم رخ نموده بود.

۳۹۱- ولی برای سایر مؤمنان این اطاعت و هدایت در ارتباط با عارفانی ممکن می شود که دارای هویت ماهوی (قمری) هستند یعنی حامل نوری از هدایت می باشند: «ای کسانی که ایمان آورده اید به اطاعت از کسانی بپردازید که خداوند هدایتشان کرده است.» و بدان که این اطاعت از هر حیث آسانتر و سریعتر از هدایت غیبی و آسمانی است زیرا مرشد هدایت انسانی است مثل همه که به زبان هر کسی سخن می کند.

۳۹۲- نهایتاً باید گفت آدمی به میزانی که برای احیاء و اعتلای روابطش با دیگران، جهاد می کند و تقوا و انفاق پیشه می کند تا محبت و صداقت و عدالت رابطه را برپا کند آسمان و جنود الهی به یاریش می آیند به مصداق سوره فتح که سوره بیعت مؤمنین با ولی خویش است: «براستی که این پیروزی آشکاریست تا خداوند همه گناهان گذشته و آینده شما را بیامرزد و نعمتش را بر شما کامل کند و به راه راست هدایت فرماید و از عزتش یاریتان کند و اوست که نازل کرد فرشته آرامش را در دلهای مؤمنان تا ایمانی بر ایمانشان بیافزاید و بدانید که همه لشکریان آسمانها و زمین از برای اوست و او

دانای حکیم است تا بدین وسیله مؤمنان را در بهشت های جاودان وارد نماید...» سوره فتح ۵-۱- از این آیات بوضوح درمی یابیم که بیعت با اولیای الهی که بیعت با محبت خداست آدمی را مستحق نزولات هدایت بخش آسمانی می کند و همه ستارگان در زمره لشکریان خدا هستند که خداوند به واسطه این لشکریان ایمانش را بر قلوب نازل نموده و یاریشان می فرماید.

۳۹۳- آیا رابطه بین فرشتگان و ستارگان و واژگان چیست؟ فی المثل حروف مقطعه در سرآغاز برخی سوره های قرآن، هم الفاظ هستند، هم فرشتگان و هم مواقع نجومی دارند. مثلاً حرف ق در سرآغاز سوره ای به همین عنوان یک رمز روحی است که بواسطه فرشته ای از یک جایگاه نجومی از ستاره ای معین بر دل مؤمنی متقی نازل می شود و دل او را به نور حقایق سوره ق روشن می کند به مصداق این آیه که: «خداوند متقین را تعلیم می نماید.» و این آیه که «سوگند نمی خورم به مواقع نجوم که بس بزرگ است اگر بدانید و آن قرآن کریم است که دست نمی یابند به آن جز پاکان. و آن نزولی از جانب پروردگار جهان است».

۳۹۴- پرواضح است که قرآن و آیات و اسرار و علومش جملگی بایستی بر قلوب پاکان نازل شوند تا درک شوند و این نزول فقط مختص پیامبر اسلام نبوده است. پس قرآن نازل شدنی است تا قیامت کبری و آن نزول آسمان است بواسطه ستارگان و فرشتگان در قالب الفاظ و کلمات و آیات. و بدان که این ربطی به علم نجوم و طالع بینی و کف بینی و امثالهم ندارد که این استفاده ظلمانی از معارف آسمانی است که همواره بازیچه دست شاهان و مستکبرین بوده و جز بر گمراهی و خسرانشان نیفزوده است.

۳۹۵- پس درمی یابیم که دستیابی به علوم و معارف قرآنی جز از طریق تنزیل آسمانی ممکن نیست و مابقی خسران و گمراهی بواسطه آیات قرآن است همانطور که می فرماید: «قرآن موجب هدایت مؤمنان و ضلالت و خسران کافران و رسوایی منافقان است».

۳۹۶- پس معلوم شد که کل کائنات و هفت آسمان با هر آنچه که در آنهاست قرآن در حال نزول بی پایان است بر کافر و مؤمن و منافق و مشرک و مخلص که عده ای را هدایت و عده ای را در مسیر گمراهی هدایت می کند. پس آگاه و ناآگاه همه قرآنی هستند و جز قرآن هیچ نیست که حضور خداوند است یعنی خداوند به واسطه کتابش ظاهر شده است.

۳۹۷- همین طور که این رساله نیز حاصل تنزیلی ذاکرانه است و به بیان دگر ذکر تنزیل است به مصداق این کلام خدا: «براستی که قرآن را رازگشائی کردیم و فهمش را آسان نمودیم از برای آنانکه اهل ذکرند.» و اصلاً تنزیل قرآن جز بواسطه به یادآوردن مکرر نشانه های تنزیلش قابل درک و بیان نیست. «خداوند رحمان تعلیم داد قرآن و بیانش را و ماه و خورشید در این امر دخیلند.» سوره رحمن- اینست که خوانندگان عزیز آثارم چه بسا با حیرت شاهدند که در هر یادی از وقایع تنزیل روح و ماه و قرآن، حکمت و معرفت نوینی حاصل می آید که قبلاً سخنی از آن نبود. همانطور که کل قرآن یکجا در شب قدر رمضانی بر سینه محمد نازل شد و سپس تدریجاً در طی بیست و سه سال به واسطه ذکر بازخوانی شد و حال از درب ولایت علی و شهر جان محمد از عرش خورشید و ماه بر سینه بنده بی مقداری چون ما نیز نازل شده است. همانطور که در نخستین شب آن نزول با امام زمان و علی مرتضی دیدار داشتیم. تا شب چهلم نزول که آسمان قبله شکافته شد و جمال حقیقت محمدی که برترین تجلی خدا در عالم ارض است دیدار شد آنهم در کنار کالبد زمینی آن حضرت در حالی که دستشان بر شانه من بود تا از این دیدار متلاشی نشوم. «و آنگاه که آسمان شکافته شود و خاشع گردد پروردگارش را و مستحق گردد و ای انسان بدرستی که تلاش تو بسوی پروردگارت به ملاقاتش انجامد.» انشقاق-

۳۹۸- در حقیقت خورشید مظهر حقیقت محمدی است و ماه هم مظهر ولایت علوی و درب ورود به خورشید است و زحل مظهر قلمی است که علم شهر محمدی را می خواند و می نگارد. و اگر این قلم به سمت معارف قیامت آخرالزمان رفته است بدین دلیل است که شهر وجود محمدی آخرین شهر عالم وجود و نزدیکترین حد لقاء الله است که از درب علی و ماهیت آسمانی اش یعنی ماه گشوده می شود: «حقاً که سوگند به ماه که سوگندی عظیم است که هشداریست برای آنکس که مشتاق

بر سبقت بر زمان و رسیدن به آخر آن است.» سوره مدثر- و این رساله به لحاظی تبیین مواقع النجوم موجودیت این بنده است و به زبانی خودشناسی نجومی ماست.

۳۹۹- «بهمراه معجزات و کتابهایی، نازل کردیم بر تو ذکر را تا بیان کنی از برای مردم آنچه که بر ایشان نازل شده است تا شاید تفکر کنند.» نحل ۴۴- مخاطب این آیه رسولان نزولات آخرالزمان هستند که حقایق زندگی مردمان را تبیین می کنند و معنای هر آنچه که بر سرشان می آید. وگرنه در قرآن عربی سخن بر سر اقوام گذشته است تا عصر پیامبر اسلام. ولی در این آیه سخن از نزول ذکر است به همراه حوادث عجیب ماوراء الطبیعی که منجر به تبیین مسائل روز زندگی مردم می شود که این مصداق نزولات آسمانی و مجموعه آثار ماست که شرح وقایعی است که بر انسان مدرن حادث می گردد. هر چند که منشأ اصلی این ذکر همان قرآنی است که بر سینه رسول خدا نازل شد. و کلاً در قرآن کریم اهل ذکر جز عارفان اهل نزول روح و ملائک نیستند همانطور که می فرماید: «روح را همراه با ملائک بر هر یک از بندگان خود که بخواهیم نازل می کنیم تا هشدار دهند.» قرآن- که بی تردید این بندگان پیامبران گذشته نیستند و بلکه روی به آینده ای دارد که مربوط به دوره ختم نبوت و آخرالزمان است.

۴۰۰- از آیه مذکور در سوره نحل بوضوح برمی آید که نزولات واحد آسمانی بر اهل ذکر و مردمان فرود می آید که برای اهل ذکر بهمراه بیّنات (معجزات) و کتاب است ولی برای مردمان فقط افعال و افکار و امیال و صفات و حوادث است، ولی اهل ذکر به قدرت معرفت و کتاب (علم قلم) و نزولات آسمانی بر عامه مردمان، علم و شناخت می یابند و آنرا برای مردم بیان می کنند و این تبیین از رسالتهای اهل ذکر است. و این همان کاری است که ما در مجموعه آثارمان انجام داده ایم که چیزی جز تبیین حقیقت نزولات آسمانی بر مردم نیست.

۴۰۱- همانطور که قرآن کریم می فرماید رزق مردمان در آسمان است، این رزق همه دریافتهای مادی و معنوی و فکری و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جاری در حیات روزمره مردم است. از جمله همه حوادث خوب و بد طبیعی مثل بارش برف و باران و زلزله و سیل و سرما و گرما و تغییر فصول و ارزاق حاصل از طبیعت.

۴۰۲- مسلماً آیات قرآنی تبیین چون و چرای مسائل زندگی روزمره مردمان نیست، پس عارفان اهل ذکر مسئول تبیین مسائل زندگی مردم بر اساس حکمت الهی و آیات قرآنی هستند.

۴۰۳- پس هر آنچه که بر آحاد بشری بر زمین می گذرد در درون و برون، از آسمان و نزولات آسمانی و جنود الهی و ستارگان و ملائک است به امر خدا.

۴۰۴- آنهمه بینات (حوادث خارق العاده طبیعی) بهمراه کتابهائی که بر قلم من جاری شده اساس ذکر و معارف بنده است که همه از آسمان بوده است، بخصوص در ارتباط مستقیم با ماه. «حقاً سوگند به ماه که هشداردهنده آنکسی است که خواهد سبقت جوید از زمان و به آخرت برسد.» مدثر- به آخرت رسیدن همان به خدا رسیدن و شوق دیدار با خداست و قیامت کبراست.

۴۰۵- بنده عمری در اطاعت محض از روحی بوده ام که حامل امر خداست و بر من نازل شده که اکثراً برخلاف نفس اماره خودم و مخالف منافع دنیوی و بولهوسی هایم بوده است. در حالیکه کسانی که از این روش من تقلید می کنند مرید هوسهای خود می شوند و چه بسا مرید شیطانی هستند که با آنهاست در حالیکه خود را مرید من می پندارند. بنده اطاعت بی چون و چرا را در رابطه با روحی که به من امر می کند تجربه و کشف نموده ام.

۴۰۶- آنانکه سرخود از عارفان و اولیای خود تقلید می کنند بتدریج به انکار و عداوت با آنها می رسند زیرا فقط از ظواهر آداب و رفتارشان تقلید می کنند منتهی براساس بولهوسی ها و کفر و شیطنت و استکبار خودشان. لذا حاصل این تقلید به تضاد فزاینده شان با خودشان می رسد. زیرا ظواهر اعمالشان الهی است و باطن آنها استکباری و شیطانی است پس جز

نفاق و شقاق حاصل نمی آید. پس فقط در اطاعت بی چون و چرا از اولیای الهی می توان به باطن و روحشان رسید و به این روح ملحق شد و روحانی شد.

۴۰۷- مقلدین از اولیای الهی در واقع بولهوسی و خودپرستی خود را تقدیس و الهی می سازند و این عین واژگونسازی و ابلیسیت در امر ولایت و امامت است.

۴۰۸- برخی با اندک نگاهی به بنده به این باور کذائی می رسند که گوئی من هر کاری که هر آن هوس می کنم انجام می دهم و این راز زندگی من است. پس به تقلید از من تبدیل به بولهوسانی دیوصفت شده و در اندک مدتی عین شیطان می شوند. در حالیکه من از روحی اطاعت می کنم که سالهاست که با من است و آن امر خداست. پس مقلدین، اوامر الهی را با نیّات شیطانی انجام می دهند و لذا به عواقبی فجیع و رسوائی ها می رسند و عاقبت به انکار و عداوت با من برمی خیزند، و تهمت ها می زنند و مرا جادوگر می خوانند زیرا با خود می گویند که: ما هم کارهای او را کردیم ولی به عاقبتی کاملاً وارونه رسیدیم پس او جادوگر و فریبنده است.

۴۰۹- بسیاری از خوانندگان آثارم به آنی به این نتیجه می رسند که عین من هستند و آن بدلیل اعمال و اقدامات آنی و ورای اراده و عقل علیتی و تحت امر روح نازل شده است که در زندگیم جاری بوده است. ولی آنها بولهوسی ها و ماجراجوئی ها و اعمال جنونی خود را مترادف با این اعمال بنده قرار می دهند و بعد به تقلید می پردازند و بسرعت بغایت شیطنت و رسوائی می رسند. که در اینجا هم امکان بخودآئی و توبه وجود دارد و یا عداوت و انکار و سقوط!

۴۱۰- اراده آدمی نیز از جمله رزق اوست که از آسمان نازل می شود. منتهی از کدام ستاره و از جانب کدام فرشته یا شیطان القاء می شود اینست مسئله!

۴۱۱- کسی که تقلید می کند فقط ریاست و ولایت روحانی اولیای الهی را می خواهد تا مردم را به بندگی خود بکشد. آیا با اعمال خداپرستانه می توان به قدرتی رسید که مردم را بنده خود کرد و از پرستش خدا بازداشت؟ هیهات! آیا با روشی توحیدی می توان به مقصودی شیطانی رسید؟ هیهات!

۴۱۲- کسی که از یک مرجع دینی و معنوی تقلید می کند تا بر جای او بنشیند آیا می تواند او را دوست بدارد؟ هیهات! بلکه عین دشمن است!

۴۱۳- کسی که می خواهد مثل دیگری شود بتدریج به عداوت با او می رسد هر چه که بیشتر شبیه او می شود. پس تقلید مکتب بخل و عداوت است و ربطی به هدایت و ولایت و اطاعت ندارد.

۴۱۴- در آدمی سه نوع اراده کلی وجود دارد: اراده حیوانی (غریزی)، الهی و شیطانی! اراده غریزی و جانوری مختص کسانی است که هنوز در جاهلیت و خواب فطرت هستند و در واقع حیوان دوپا می باشند. ولی آنانکه به دین رسیدند و ایمان را درک و تجربه کردند اگر از ولی خود صادقانه اطاعت کنند به اراده و روح الهی می رسند و اگر به تقلید بپردازند شیطان زده می شوند.

۴۱۵- منتهی اراده الهی و روحانی در بشر اراده خودی و ذاتی اوست زیرا خدا عین ذات است ولی اراده شیطانی عین بی ارادگی و جنون و مالیخولیاست.

۴۱۶- آنهائی که بولهوسی های خود را با اطاعت بی چون و چرای من از روحی که بر من حاکم است عوضی می گیرند و لذا بولهوسی خود را عین عرفان می پندارند دچار سقوط آزاد می شوند و عین شیطان می گردند.

۴۱۷- اطاعت بی چون و چرای من از روح حاکم بر من، عین تقوا و جهاد من با نفس اماره خودم است و عین بلاجوئی من است. ولی اطاعت بی چون و چرای مقلدین از نفس خودشان عین شیطنت و عیاشی و فسق و فجورشان است که آنرا عشق و حال می نامند.

۴۱۸- یکی برایم نوشته بود که: «من با مطالعه آثارتان خودم را عین شما دیدم ولی با مطالعه زندگینامه تان بناگاه دیدم که به شما هیچ ربط و شباهتی ندارم و بکلی حالم خراب و ایمانم به شما از بین رفت...» پس از چنین نامه هائی یقین بیشتری یافتم که بایستی حوادث ماورای طبیعی زندگیم را هم ضمیمه آثارم می کردم تا شیطان وارد رابطه ام با مردم نشود و گمراهشان نسازد. و بهتر دانستم راز این کلام خدا را که: پس نعمات خدای بر تو را برای مردم بازگو کن!

۴۱۹- نعمات چیستند؟ سوره حمد معلوم می کند که هدایت بر صراط المستقیم جز از راه نعمات نیست. در جای دیگری از قرآن آمده که چون خداوند نعمتی را نازل می کند اکثراً روی برمی گردانند. پس نعمات الهی برای نفس اماره و عیاش بشری ناخوشایند است. پس نعمات صورتی بلاگونه دارند و حیات غریزی را مختل می سازند. و بسیاری از نزولات آسمانی اینگونه اند از جمله بسیاری از بینات که منجر به موت اراده می شوند که نزول روح و وحی الهی هم از این جمله اند.

۴۲۰- پس تقلید از آداب و اطوار و روشهای زندگی اولیای الهی یکی از زمینه های واژگونسازی و واژگونسالاری ارزشهاست. همانطور که بطور کلی تقلید از مراجع دینی بدون ارادت و اطاعت، زمینه عمومی پیدایش مذهب ضد مذهب در تاریخ مذاهب بوده است و زمینه واژگونسازی مفاهیم و ارزشهای دینی!

۴۲۱- اصولاً به لحاظ روانی، اراده به تقلید، اراده به برتری جوئی است بواسطه همسان شدن با کسی که دارای اقتداری ویژه است. شبیه شدن به کسی که اساس شرک وجودی است اساس ظلم و استکبار است بخویشتن و دیگران! زیرا وجود آدمی مخلوق احدیت و بی تائی است. و انسان بمیزانی که بی تا می شود صاحب هویت می گردد.

۴۲۲- کسی که شبیه دیگری شد دیگر چشم دیدنش را ندارد زیرا احساس وجود حاصل بی تائی است نه شباهت.

۴۲۳- تقلید، از استکبار و عداوت است و لذا منجر به واژگونی واژه ها و مفاهیم در ذهن مقلد می شود. در حالیکه اراده به دوستی و اتحاد با دیگران و اراده به ما شدن در نقطه مقابل من شدن قرار دارد که به ظهور و تحقق حق واژه ها و مفاهیم از انسان می شود.

۴۲۴- انسان بمیزانی که بی تا می شود به ذات احدی عالم وجود ملحق می شود و با جهان به اتحاد و دوستی می رسد و اینست معنای ولایت.

۴۲۵- اطاعت صادقانه از انسان صاحب روحی موجب الحاق به آن روح می شود که امر وحدانی حق است و اینست راه و رسم شرک زدائی و ظلم زدائی!

۴۲۶- شباهتها موجب پیدایش بخل و عداوت است چون موجب قیاس و احساس حقارت یا برتری می شود که دو روی ستم و سلطه است.

۴۲۷- انسان یا موجودی از خویش و در خویش است و یا از دیگران و در دیگران. اولی انسانی روحانی و الهی است و موجودی مائی است یعنی وحدت وجودی و جهانی، در مراتب و درجات. ولی دومی موجودی از خود بیگانه و بی وجود است و به همین شدت برای منی کردن این بی وجودی تلاش می کند و همواره هم ناکام و رسوا است. انسان مائی که انسان صاحب وجود است صاحب روحی از جانب خداست که این روح را یا در واقعه نزول آسمانی یافته است و یا در الحاق به یک انسان روحانی در جریان اطاعت بی چون و چرا. ولی انسان بی وجود چون به یک صاحب وجودی می رسد اگر اهل اطاعتی بی چون و چرا نباشد به تقلیدی جنون آمیز مبتلا می شود تا به واسطه شبیه کردن خود به آن صاحب وجود خود نیز صاحب وجودی شود که حاصل کار فقط نفاق و هلاکت و فلاکت است، زیرا ظاهر خود را وجودنما می سازد در حالی که باطناً بی وجود است و در تسخیر ناس و خناس است و لذا این نمایشات وجودگرایانه را به نزد مردمان می برد تا تصدیقش کنند یعنی به نزد همانهایی که باطنش را اشغال کرده اند و لذا برای تأیید و تصدیق گرفتن از مردمان بی وجود مجبور است همچون آنان شود. آیا چگونه می توان تصدیق وجود را از بی وجودان گرفت؟

۴۲۸- به میزانی که نفس انسان در اشغال دیگران است آدمی از جنون اثبات وجود خود برای دیگران رهایی ندارد و این امر علت اصلی اراده به تشبیه و تقلید است و همچنین علت اصلی ظلم پذیری از دیگرانی که می خواهد خود را برایشان ثابت کند و از آنها تصدیق بگیرد. و این بزرگترین بدبختی بشر است که راه نجاتی جز اطاعت بی چون و چرا از انسان صاحب روحی ندارد. زیرا با این اطاعت، روح می پذیرد و این روح همه بیگانگان را از نفس فرد طرد می کند و این همان پیروزی بزرگ است و بخشودگی از همه گناهان پس و پیش. زیرا هر گناهی از تسخیرشدگی وجود انسان است. یکبار دگر آیات نخستین سوره فتح را بهتر درمی یابیم که واقعه بیعت با امام یا پیرطریقت است.

۴۲۹- پس معلوم شد که همه بدبختیهای آدمی از فقدان روح است. روحی که یا از آسمان نازل می شود و یا از وجود یک انسان صاحب روحی دریافت می گردد در جریان اطاعت و نه تقلید.

۴۳۰- انسان برای اثبات و تأیید و تصدیق وجودش به نزد همانهایی می رود که در درونش هستند یعنی صاحب وجود او هستند. پس کسی که دارای روحی از خداست جز سیر الی الله و دیدار با خدا همّ و غم دیگری ندارد. همانطور که کسی هم که دلش در اشغال بیگانگان از خناسان و شیاطین انس و جن است همواره به سمت همانها کشیده می شود تا در نزد آنها اثبات گردد.

۴۳۱- انسان بواسطه روحی که به یکی از دو طریق مذکور به دست می آورد که برترین نعمت و هدیه الهی به انسان است برای نخستین بار صاحب اراده و خرد می شود و کتاب الهی در وجود افتتاح می گردد و بتدریج حامل قلم حق می شود و به انسان گفته می شود: «بخوان به اسم پروردگارت که تو را آفرید... و اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندنش کفایت لازم را داری.» و بواسطه این روح کلمات و اسماء الله منور و خوانا می شوند و انسان دریافت کننده روح بمیزان اطاعتش از امر روح یا امام بر خودش بینا می شود و کلمات و اسماء خدا در جان به جنبش درمی آیند و فعال و خلاق می شوند و این همان خلقت جدید است که به اراده خود انسان و زیر نگاه خداوند آفریده می شود و این سرآغاز انسانیت بشر و مسئولیتش و تعهدش به پروردگار است که عین تعهد با خویشتن است.

۴۳۲- و یکی از بزرگترین وقایعی که در فعالیتهای روحی انسان رخ می دهد کشف واژگونی واژه ها و مفاهیم در خویشتن است که در مقابل دیدگانش زیر و رو می شوند و صدق و عدل کلمات حاصل می آید. یعنی آدمی با حیرت می بیند که عمری واژگون می زیسته است زیرا همه کلمات و ارزشها در اندیشه اش واژگون بوده اند. شقاوت را عشق می نامیده، تجاوز را ایثارش می خوانده، بی تقوائی را صداقت می فهمیده و... .

۴۳۳- هر گاه که یکی از اولیای صاحب روح به میان مردمان می آید نزول و القای روح در مردم نیز آغاز می شود که طبعاً یکی از فرآیندهایش انقلاب واژه هاست. ولی متأسفانه اکثر مردمان با دریافت روح به جای اطاعت به تقلید می پردازند.

۴۳۴- اصلاً ایمان و مؤمن شدن همانا صاحب روح شدن است و اینکه خداوند می فرماید اکثر مردم پس از ایمان آوردنشان مشرک می شوند به این دلیل است که برای نخستین بار صاحب وجود و هویت الهی شده و دچار این وسوسه می شوند که دیگران را به پرستش خود دعوت کنند و در واقع راه خدا را سد نمایند که غایت این وضع به نفاق می رسد که از دست رفتن روح و ایمان است و فقط تظاهر به دین باقی می ماند. در حقیقت فرد صاحب روح و ایمان دچار خودشیفتگی و خودپرستی می شود و این بدلیل اطاعت نکردن از منشأ روح و ایمان است. زیرا کسی که اطاعت می کند تازه بر قلمرو خلقت جدید خویش وارد می شود و این روح و ایمان را موتور محرکه این خلقت می سازد ولی انسان مشرک به بازار فروش ایمان و روحش می رود و کم کم به دام کسانی می افتد که می خواهد شکارشان کند و بنده خود سازد و این شرک ویژه مؤمنان است که دچار استکباری ابلیسی می شوند. در حالیکه شرک غیرمؤمنانه به صورت پرستش پدیده های دنیوی بروز می کند مثل علم و فن پرستی، هنر و فلسفه پرستی و یا حتی شریعت پرستی. قابل ذکر است که منظور از کفر و ایمان در این مباحث کفر و ایمان قلبی است نه شرعی و کلامی و ذهنی. و در همه جای آثار ما معارف دینی از همین منظر مدّ نظر است که اگر به این حقیقت توجه نشود سوء تفاهم عظیمی رخ می دهد.

۴۳۵- ایمان و روح سرآغاز سیر الی الله است و این سیر و حرکت بسوی خدا کل راه خلق جدید و کارگاه آن است تا کمال انسان و مقام خلیفة اللهی! ولی متأسفانه اکثر آدمها به محض ایمان آوردن و دریافت روحی به بازار خودفروشی می روند و راکد و خودپرست می شوند و حتی از فعالیتهای دنیوی و سابق خود هم دست می کشند و بهشت پرستی پیشه می کنند.

۴۳۶- باید دانست که انسانهای صاحب روح همان انسانهای صاحب ولایت حق هستند در درجات درک و دریافت روح. و این یعنی آنکه انسانهای صاحب محبت هستند. پس بدان که محبت چه گوهر کمیابی است که جز در اولیای الهی نباید جستجویش کرد و انتظارش را داشت.

۴۳۷- به بیان دیگر نزول یا دریافت روح از آسمان و یا از امام، همان نزول و دریافت گوهری از محبت حق است. و لذا مؤمنان حقیقی همان محبّان هستند یعنی دوستداران مردم و نه مردم خواران و مردم پرستان!

۴۳۸- نزول ماه، نزول عشق خدا به خلق است در دل و جان یکی از اولیایش. و این همان نزول روح است. پس انسانی لایق و مستحق روح خداست که درد دل و دین و محبت داشته باشد و برای محبت، محنت ها و منت ها کشیده باشد نه برای سلطه و به بند کشیدن دیگران.

۴۳۹- پس اگر محمد مصطفی(ص) لایق عالیترین روح خدا شد و مظهر رحمت مطلقه اش بر خلق گردید و جامع اسماء و کلمات الله شد و شهر علم حق گردید اجر مردم دوستی و خون دلی بود که برای سعادت مردم می خورد.

۴۴۰- آیا براستی بین یک زناشوئی رسمی و سراسر دروغ و شقاوت و نفرت و عداوت و انتقام و شکنجه تا دم مرگ و روابط نامشروع دوست دختر – دوست پسری (عشق غیرمتعهد) که بتدریج دختر را تبدیل به یک روسپی محترمه می سازد، کدام خوب و کدام بد است و یا کدام بد و کدام بدتر است؟ در ورای حکمی که علمای اخلاق و شرع صادر می کنند جامعه بشریت به سرعت به سوی همان روابط نامشروع و روسپی گریهای مشروع به پیش می رود و این برای نفس بشری آسانتر نیز هست هر چند که بسوی انقراض نسل بشر می رود.

۴۴۱- در چنین وضعیت بشری و بحران انهدام نسل بشر است که ما دست به یک تجدید نظر تاریخی و وجودی در همه عرصه ها و ارزشها زده ایم که از غایت این ارزیابی ارزشها، حیات عرفانی و عشق عرفانی را تنها راه نجات بشر از انهدام حتمی یافته ایم.

۴۴۲- پس بیهوده نیست که در محور همه پژوهشها و تألیفات ما دو مسئله قرار دارد: خانواده (زناشوئی) و خدا (مذهب). و این دو را امری واحد یافته ایم. و اتفاقاً متوجه شدیم که در نزد خدا و کتاب و دینش نیز این دو امر یکی است، یعنی عشق جنسی و عشق الهی که زمین و آسمان عشق است.

۴۴۳- و خدای را شکر و سپاس که در این دوران انواع دردهای بی درمان که بشر را به نابودی حتمی می کشاند، بنده را طبیب همه این امراض لاعلاج ساخته و شفای عاجل همه عذابهای عظیم را در این قلم قرار داده است و مرا بر همه اسرار نهان انسان آگاه ساخته و محرم اسرارش نموده است.

۴۴۴- آدمی اگر بتواند حوادث و مسائل زندگی گذشته اش را بی توجیه و فریب به یاد آورد و ببیند خداوند را به یاد می آورد و بلکه دیدار می کند ولی اکثر آدمها بین خود و گذشته خود یک پرده ظلمانی کشیده اند تا چیزی به یاد نیاورند. «اکثر مردمان به یاد نمی آورند.» قرآن-

۴۴۵- از میان همه نعمات و بینات و حوادث زندگانیم چیزی خلاقتر و مفیدتر و حیرت آورتر از ذکر وقایع گذشته ام ندیده ام که در هر به یادآوردنی کشفی جدید حاصل می شود و حال مرا هم دگرگون می کند و آینده ام را از نو می آفریند و خداوند را حاضرتر و ناظرتر و فاعلتر و مهربانتر می یابم.

۴۴۶- سیر به یادآوردن حوادث زندگی گذشته ام همان سیر قرآنی تر شدن آن بوده است و هر بار که حادثه واحدی را به یاد می آورم حقیقت آنرا قرآنی تر و الهی تر از قبل می یابم، چرا که اصل ذکر همان قرآن است و یاد کلام خدا با رسول خاتمش!

۴۴۷- بقول نیچه آدمی عمداً و آگاهانه حافظه خود را سانسور و تبدیل می کند و هر چه که می خواهد می نویسد و آنچه را که نمی خواهد پاک می کند. پس ارزش ذکر به یادآوردن واقعیت اعمال و امیال و نیات گذشته است. این واقعیت همانگونه که بوده بتدریج موجب یاد خدا می شود و قرآنی می گردد. و اینست اصل و اساس واقعه ذکر در معنای قرآنیش!

۴۴۸- در قرآن کریم آمده که: «ای رسول عده ای از تو درباره علم وحی سؤال می کنند به آنان بگو تا از اهل ذکر بپرسند.» در اینجا آشکارا درک می کنیم که ماهیت وحی همان ذکر است و بلکه غایت ذکر یعنی به یادآوردن خود به وحی یعنی کلام الله می انجامد و ما این حقیقت قرآنی را در زندگی خودمان و مجموعه آثارمان تدریجاً کشف نموده و ثابت کرده ایم.

۴۴۹- در حقیقت باید گفت که اصلاً پدیده واژگونسازی و واژگونسالاری مفاهیم و ارزشها در وجود انسان که منجر به واژگونی حیات و هستی آدمی می شود یعنی آدم را کافر می کند همین دستکاری تدریجی و تبدیل حافظه و وارونه سازی معنا و ماهیت اعمال و افکار گذشته است. مثلاً آدمی در بیاد آوردن اعمال گذشته اش با یک آموزه شیطانی بتدریج همه زشتی ها و حماقتها و مکرها و خیانتهایش را تبدیل به زیبایی ها، صداقتها، شجاعتها و ایثارگریهایش می کند. پس انسان به اراده خودش در ذهن خودش واژگون می شود، یعنی کافر می شود نسبت به آنچه که بوده است و این همان کبر و کذب و انکار انسان نسبت به خویشتن است و این همان دیوانه سازی خویش است و مصداق شیطنت و شیطان زدگی. از این منظر معنای صدق و عدل کلمات را درمی یابیم.

۴۵۰- پس می بینیم که جریان گمراه کردن خویش و در تاریکی و ظلمت نگهداشتن خویش و فریب دادن خویش همان واقعه وارونه ساختن گذشته خویش است. از این منظر بهتر می توان ارزش نجات بخش ذکر و به یادآوردن واقعیت زندگی خویش را دریافت و حقیقت این کلام خدا را که: «هر کس بخواهد خود راه هدایت یا ضلالت را برمی گزیند» و چون برگزید آنگاه خداوند انتخابش را اجابت می کند: «خداست که هر کسی را هدایت یا گمراه می سازد».

۴۵۱- یکی از واژگونسازیهای رایج در ترجمه و تفسیر قرآن اینست که عموماً واژه «ذکر» را به «عبرت» معنا می کنند و این تبدیل آشکار آیات خداست.

۴۵۲- و باید دانست جز انسان صاحب روحی از خدا یا امامش قدرت به یادآوردن حقیقی و صادقانه خود و گذشته اش را ندارد و از این منظر بهتر می توان ارزش نجات بخش راز دل گفتن مؤمنانه را دریافت که چرا در این راز دل گفتن خداوند حاضر می شود و آن جمع را هدایت می کند و گاه چنین جمعی به لقاء الله می انجامد. اینک بوضوح رابطه مستقیم وحی و ذکر را شاهدیم و بلکه برتری ذکر را که تا دیدار با خدا می رساند همانطور که در قرآن کریم شاهدیم که خداوند مکرراً این کتاب را کتاب ذکر می نامد یعنی ذکر همان ماهیت وحی است یعنی وحی از محصولات ذکر است همانطور که حتی نماز برای رسیدن به مقام ذکر است که انسان خودش را به یاد آورد و در غایت این به یاد آوردن خود موفق به یاد خدا شود و بلکه دیدار با خدا. «ای مؤمنان بدانید که یاد خدا (ذکر) برتر از نماز است و نماز را برای رسیدن به ذکر برپا دارید و بدانید هر که خدای را بیاد آورد خداوند هم او را به یاد آورد و هر که خدای را از یاد ببرد خود را از یاد ببرد.» آیاتی از قرآن کریم.

۴۵۳- پس بدان آدمی در بیاد آوردن خود و حقایق گذشته زندگیش تدریجاً با خدا روبرو می شود و اینست که علی(ع) معرفت نفس را برترین عبادت نامیده است.

۴۵۴- و اما بنگر بسیاری از اهل نماز را که بقصد از یاد بردن خویش نماز می خوانند، پس با شیطان محشور می شوند و این صلوة بر دوزخ است بقول قرآن.

۴۵۵- به فضل الهی در مجموعه آثارمان مخصوصاً همین رساله بسیاری از واژه ها و مفاهیم کلیدی فرهنگ و دین و اسلام و قرآن و تشیع را از واژگونسالاری تاریخی بیرون آورده ایم و از تاریکی به قلمرو نور کشانیده و صدق و عدلشان را برپا کرده ایم مثل صلوة، ذکر، تقوا، قرآن، ایمان، کفر، شرک، اخلاص، محبت، شقاوت، انسان، زمین، آسمان، نبوت، امامت، هدایت، ضلالت، دین، آخرت، قیامت، خود و خدا. و اینست قیامت واژه ها و عدالت انسان.

۴۵۶- پس بزرگترین و نجات بخش ترین قلمرو صدق و عدل واژه ها و ارزشها و بلکه تنها وادی نجات و رستگاری همان ذکر است و فقط اهل ذکر و معرفت نفس به قرآن راه می یابد که نابترین ذکرهاست که ذکر محمدی است که عاشقانه ترین ذکر است. پس اگر مجموعه آثار ما را جز معرفت نفس و یادآوری آنچه که بشر کرده و بوده و هست نمی یابید عین حق است که یاد مکرر زندگی خودم در محور این ذکرها قرار دارد چرا که بیاد آورنده این حقایق کسی جز خود من نیست.

۴۵۷- و باید دانست که تمام خودفریبی ها و واژگونسازی ها و واژگونسالاریهای انسان در قلمرو روابط با سایر انسانها رخ می دهد یعنی در آنجایی که آئینه دارد زیرا رویارویی هر فردی با دیگری عین روبرو شدنش با جنبه ای از وجود خویشتن است که شدیدترین این روابط و آئینه ها در ازدواج رخ می نماید که تمامیت وجود درگیر است و اینست که کاملترین خودشناس تاریخ یعنی پیامبر اسلام(ص) می فرماید: «ازدواج سنت من است و هر که از این سنت سر باز زند از من روی گردانیده است.» یعنی از تمامیت خودش روی گردانیده است و از خدا روی گردانیده است. زیرا خدا ذات انسان است و البته در فاصله بین خود تا خدا هفت زمین و آسمان حائل است که آدمی در هزار لای این حجابها و موانع، تباه و گم و گور می شود و همه واژگونسازی ها و خودفریبی های انسان در عرصه این فاصله ها و موانع و تباهی ها و گمشدگی هاست که انسان نمی خواهد با حقیقت این قلمرو روبرو شود و لذا بر خودش در این قلمرو چشم می پوشاند بواسطه وارونه سازی واقعیت این مرحله از راه از خود تا خدا.

۴۵۸- ولی در روبرو شدن با یکی از خودشناسان و اولیای واصل واقعه دیگری رخ می دهد و انسان بناگاه الوهیت خود را می بیند در حالی که در رابطه با همسر جز حیوانیت و شیطنت نمی بیند.

۴۵۹- همسر، آئینه شیطنت انسان است و امام (پیر طریقت) هم آئینه الوهیت است. و این راز عداوت با همسر و ارادت با پیر است. و دیدار با پیر اگر پیر حق باشد عین دیدار با حق است و واقعه القاء و دریافت روح است. و لذا در فرد منجر به احساس خودشیفتگی و کوس انالحق می شود. پس اگر این واقعه با اطاعت بی چون و چرا استمرار نیابد این روح و ایمان در جامعه به غارت می رود در جریان تلاش برای سلطه روحی بر مردم. و پس از این غارت شدن فقط نفاق می ماند و فرد از اولیای شیطان می شود که راه خدا را بر مردم سد کند در حالیکه به خصومت خونین نسبت به پیر رسیده است و پیر را جادوگری فریبکارمی خواند و این همان ابلیسیت است پس از انکار و عدم اطاعت از آدم صفی الله!

۴۶۰- اطاعت از پیر موجب پیدایش ذکر شده و روح کارگاه خلق جدید می شود و کلمات و اسماء الله زنده و خلاق می گردند و صدق و عدل کلمات رخ می دهد و قیامت واژه ها که قیامت وجود است پدید می آید که غایت ذکر است.

۴۶۱- روح دریافت شده از امام حیّ، در جریان اطاعت از پیر، قلمرو ظهور قرآن می شود که ذکر مطلق است. در غیر اینصورت قلمرو ظهور ابلیس می شود که واژگونساز مفاهیم و ارزشها در ذهن انسان است.

۴۶۲- پس از دیدار با امام حی و عارف واصل، یا سیر الی الله آغاز می شود و یا سیر الی شیطان! که اولی حاصل اطاعت است که انسان را به مقام ولایت حق می رساند و دومی حاصل تقلید است که انسان را به ولایت شیطان می رساند.

۴۶۳- همانطور که در اطاعت و ارادت نسبت به پیامبر اسلام، جریان امامت پدید آمد که قلمرو ظهور علوم قرآنی و عرفان حق بود، و در تقلید از رسول خدا هم جریان خلافت و سلطنت پدید آمد که قلمرو پیدایش واژگونسازی ارزشها و معارف قرآنی بود.

۴۶۴- اطاعت از منشأ روح، قلمرو ذکر و قرآنی شدن روح است و تحول روح به عرفان و حکمت و علم الهی و قلم و بیان! همانطور که تکبر و انکار و تقلید از منشأ روح، قلمرو استکباری شدن روح و واژگونی آن در انسان است.

۴۶۵- اطاعت، موجب خلاقیت روح می شود و خلق جدید انسان را بنا می نهد. در حالیکه تقلید موجب بخل و عداوت و تخریب و انهدام می شود.

۴۶۶- روح همانطور که قرآن کریم می فرماید امر خداست و امر خدا همان کتاب و اراده و علم اوست و فقط در جریان اطاعت از حکم خدا که از صاحب امر و روحش صادر می شود، تأویل به کتاب و علم و فرقان و قرآن و عرفان می شود. و در جریان تقلید که برخاسته از اراده بقدرت و سلطنت است واژگون می شود و انسان را واژگون می سازد و در ظلمت و جهل مرکب ساقط می کند.

۴۶۷- فرق مرید و مقلد، فرق علی و عمرعاص است، فرق سلمان و معاویه است، فرق امام و شاه است، فرق ذکر و ورد است، فرق محبت و آدمخواری است، فرق نور و ظلمت است، فرق ایمان و کفر است، فرق خدا و شیطان است.

۴۶۸- آدمی که به هر طریقی روحی از خدا را دریافته است اگر از حکم خدا اطاعت صادقانه نکند تبدیل به دیو استکبار و منت و ایثار به خود خدا می شود. این احساس استکبار ریشه در کبریائی روح خدا دارد که به لحاظی حق است ولی این حق اگر تحت اطاعت و تربیت حق درنیاید ابلیس می شود.

۴۶۹- آدمی در رابطه با هر مؤمن دیگری، روحی دریافت می کند. بواسطه مشارکت در هر محفل انسی نیز روحی دریافت می کند. و تا درک و دیدار با عارفی که روحی برتر می یابد. همه اینها مستلزم اطاعت بیشتر و کاملتر و صادقانه تر از احکام الهی است که انسان این احکام را یا از فطرت و عقل خود می داند و یا از کتاب خدا و مراجع شرعی و یا از زبان پیرطریقت و امام هدایت و نیز مجموعه اینها!

۴۷۰- تحت الشعاع نور حاصل از اطاعت از احکام الهی، ذکر یعنی معرفت نفس حاصل می گردد و در بستر معرفت نفس است که روح، تأویل به علم و عرفان حق می گردد که عامل خلاق کردن کلمات و اسماء الله در فطرت است و این شرح خلق جدید عرفانی است که همان تبدیل ماده وجود به نور علم و حکمت و معرفت است و این مصداق اجابت آن دعای معروف پیامبر اسلام است که: پروردگارا مرا نور گردان!

۴۷۱- و این را بدان که در جریان اطاعت و ذکر و معرفت، این آسمان است که بر زمین وجود انسان نازل می شود و انسان را آسمانی می کند یعنی این انسان نیست که به آسمان می رود.

۴۷۲- ولی آنان که پس از دریافت روح به راه تقلید و استکبار و ریاست و خودشیفتگی می روند تبدیل به موجودی خیالباف و هپروتی و برزخی می شوند که نه زمینی هستند و نه آسمانی، نه طبیعی هستند و نه روحانی، بلکه اشباحی ظلمانی و سرگردان هستند در احاطه اجنه و شیاطین که علی(ع) در جنگ نهروان چند هزار تن از این مالیخولیائیان را از دم تیغ گذراند که اکثرشان شیعیان مقلد و مستکبر بودند که علی(ع) را گمراه می دانستند و می خواستند ارشادش کنند.

۴۷۳- در جریان اطاعت از صاحب امر و روحت وارد عرصه تعامل با روح خود می شوی و بتدریج با روحی که در تو القاء شده آشنا می شوی و این تعامل و آشنایی سراسر منجر به علم و حکمت و معرفت می شود و بدینگونه این روح در تو می نشیند و تو در او قرار می گیری و روحانی می شوی.

۴۷۴- ولی آنگاه که از امر ولی امرت سرپیچی می کنی در حالیکه آن امر نیز به تو القاء شده است چاره ای جز تحریف و تبدیل و واژگونی آن امر نداری، به یاری شیطان و نجواها و القائات او. و این همان جریان واژگونسازی روح خویش است و یا تحویل دادن روح به شیطان. و بدینگونه است که انسان مؤمن و صاحب روحی به تسخیر شیطان درمی آید و از اولیای شیطان می گردد و رهزن دل و دین مردمان.

۴۷۵- عمل به امر و معارف امام، عمل به امر روح خویش است و بدینگونه روح خود را فعال و خلاق ساختن است و نیز برقراری رابطه با روح خویش و آشنایی و دوستی با روح خویش بسوی اتحاد با روح خویش است. ولی عمل نکردن به امر و معارف امام، عین انکار روح خویش است که بسوی بیگانگی با روح می رود تا آنجا که آدمی برای رهائی از روح خویش به معامله و فروش آن می پردازد: «عهد خود با خداوند را مفروشید که کافر می شوید.» قرآن- روح همان عهد و امانت خدا در نزد انسان است.

۴۷۶- اطاعت از صاحب روح تنها راه صاحب روح شدن است و تنها راه خود شدن و بر جای خود نشستن است، یعنی عادل شدن. زیرا جایگاه الهی انسان روح اوست و انسان در اطاعت از صاحب روحش (مصاحب روح خود) با روح خود آرام و قرار می گیرد و روح نیز در او قرار می گیرد و لب به سخن می گشاید و این سرآغاز ظهور و حیات نفس ناطقه است که این نطق همان ذکر است که بستر علم لدنی و حکمت الهی و قرآن است و در حقیقت این خود انسان است که با انسان سخن می گوید زیرا قرآن تبیین امر و روح خداست و لذا انسان صاحب وجود که انسان صاحب روح است انسانی قرآنی است یعنی قرآن ناطق است. همانطور که علی[ع] کاملترین قرآن ناطق بود. و از عایشه پرسیدند که پیامبر چگونه بود؟ که پس از مکثی طولانی گفت: قرآنی بود.

۴۷۷- ظلم در حق محبت همان منحصر به فرد و قوم و قبیله کردن آن است. و از آنجا که روح خدا در انسان همان محبت اوست که محمد[ص] از کمالش برخوردار است پس انحصار محبت عین انحصار روح است و انحصار خدا به خود است. و از آنجا که آدمی به روح خدا و نور محبت است که احساس وجود نموده و در خود قرار گرفته و عادل می شود پس انحصار محبت اصل و اساس همه مظالم بشری است و بزرگترین دشمن عدالت است که بزرگترین دشمن خدا هم هست.

۴۷۸- پس همه را دوست داشتن و دوست داشتن را برای همه خواستن، اساس نبرد با ظلم است و بزرگترین جهاد انسان در دین است که بزرگترین پیامبرش ابراهیم خلیل است که بانی امامت و عدالت و محبت برای همه است نه فقط برای خاندان خویش! و زیستن بر آئین ابراهیم حنیف که ذات دین محمد است چیزی جز محبت را برای همه خواستن نیست. و این یعنی خدا و روح و انسانیت را برای همه خواستن نه فقط برای خود و خاندان و نژاد خود. و اینست که امام زمان در ظهور جهانی اش که ظهور جهانی محبت و روح برای همگان است دشمنی شقی تر از گروهی از بنی فاطمه ندارد که محبت و روح و خدا و امام را فقط برای نژاد خود می خواهند که سادات هستند.

۴۷۹- پس بدانکه همه فرقه ها و تفرقه ها و جنگهای مذهبی حاصل انحصاری کردن دین و روح و هدایت و شفاعت و محبت و انسانیت است و نهایتاً انحصاری کردن خود خدا. و این همان خودی کردن خداست که تبدیل خدا به ایده خدا و سپس به ابلیس است و این منشأ همه مظالم تاریخی بشر در قلمرو مذاهب است.

۴۸۰- و بدان که فقط عارفان حق بوده اند که امر هدایت و دین را از انحصارها خارج کرده اند که این اساس نبرد با مغز ستم است و در این دوران ما احیایش کرده ایم که انحصارطلبان دینی و اسلامی و عرفانی را به فغان آورده است و اتهام التقاط از همین بابت و از جانب همین انحصارگران بما نسبت داده شده است که چرا خدا، حقیقت، عشق، عرفان، اسلام، تشیع، معراج و امامت و لقاء الله را امری همگانی کرده ایم و کل بشریت را به این راه دعوت نموده و خط قرمزی نکشیده ایم و شروط تاریخی و نژادی و زبانی و فرقه ای و جنسی را از میان برداشته ایم و خلاصه اینکه کل بشریت در محضر حق مخلوط و قاطی شده اند و این یعنی التقاط!؟ و اینست گناه نابخشودنی ما!

۴۸۱- خدا مال همه است، حقیقت و معرفت و بهشت و سعادت متعلق به همه است و دین و هدایت و رستگاری و امامت از برای همه است در ورای هر شرط و شروطی! و اینست رحمت مطلقه محمدی بر جهانیان! و هر که بخواهد این رحمت را انحصاری کند خودش از این رحمت محروم شده و بواسطه اش واژگون می گردد.

۴۸۲- نرینه سازی عرفان، عربی سازی اسلام، هاشمی و فاطمی ساختن امر ولایت و امامت، تاریخی و افسانه سازی و موزه ای کردن بینات و معجزات و نبوت ها، فوق آسمانی کردن خدا و خلاصه ممنوع سازی اسرار و حکمت های الهی و

مهجور و مفقود و محبوس نمودن قرآن، کل جریان واژگونسازی ارزشها و کلمات و مقدسات و مذاهب الهی در تاریخ بشر بوده است و راز واژگونسالاری انسان مدرن و مخصوصاً مسلمانان و شیعیان جهان!

۴۸۳- منی کردن حقی همان واقعه باطل ساختن آن است. انحصاری کردن ارزش و رحمت و نعمتی عین واقعه وارونه سازی آن در خویشتن است و واژگون کردن خویش بواسطه آن انحصار!

۴۸۴- هیچ حق و معنا و ارزشی در فرد محقق نمی شود و آن فرد از آن حق برخوردار نمی گردد الا در جریان مائی کردن و انفاقش! «به مقام ابرار نمی رسید مگر اینکه از محبوبترین چیزهایتان بگذرید.» قرآن- بدان که ابرار همان آزادگان و بی نیازان هستند که محل خیر و برکت برای دیگران می باشند و اینست که ابرار را نیکوکاران هم می نامند که معنای ثانویه آن است.

۴۸۵- چرا چنین است؟ زیرا همه مردمان از نفس واحده ای هستند و بلکه کل جهان هستی از نفس واحدی است. قرآن- و این واحد، خداست. پس هر که بخواهد خود را از این وحدت وجود خارج کند از عالم وجود خارج کرده و در مهلکه نابودی افکنده است و اینست راز واژگونی انسانهای خودپرست و نژادپرست و انحصارگرا!

۴۸۶- و مرگبارترین انحصارها، انحصار معنویت و دین و عرفان است، چرا که هیچ معنا و روحی در کالبد فردی آدمی محبوس و محدودشدنی نیست. کسی که می خواهد معنا و حقیقت و ارزش دینی و عرفانی و علمی را محدود و منحصر بخود کند مثل اینست که هوا را دور خودش حبس کند که در اینصورت خودش را دچار خفقان و مرگ می کند. در این معنا بمان!

۴۸۷- اهل معنا و معرفت اگر برای دیگران نباشد برای خودش هم نمی تواند باشد و در خودش واژگون و ضد خودش می شود! اهل معنویت، حق خودفروشی و خودپرستی ندارد.

۴۸۸- پس بدان و بفهم که «من» شدن نابود شدن است و «من» نقطه عدمیت است و لذا ما همواره گفته ایم که «من» بزرگترین دروغ و منشأ همه دروغهای بشری است و منشأ عدم پرستی و ستم بشر است. در حالیکه آدمی می پندارد که با من کردن حیات و هستی اش می تواند بخودش وجود ذاتی و مطمئن بخشد و به اثباتش برساند مرتکب تلاشی وارونه می شود و مشغول انهدام و واژگونی خویش است و تبدیل به موجودی ظالم و مخرب و بخیل و شیطان صفت می شود. و این واقعه در قلمرو معنویت و دین و عرفان هزار چندان شدیدتر عمل می کند و اینست که رسول اکرم(ص) بخل علمای امتش را بزرگترین فساد و فتنه امت می خواند. چرا که علم و ایمان و عرفان محمدی، سخی ترین و رحمانی ترین است لذا غیرقابل تبدیل به منیت می باشد. اینست که در طول تاریخ گاه علمای بزرگی را شاهدیم که در کنار ظالمترین شاهان و خلفا، برعلیه اولیای الهی به نبرد برعلیه حق می پردازند و دست به شقی ترین جنایات می زنند و در پس پرده شقی ترین اقدامات شاهان قرار دارند، مثل ماجرای محاکمه حلاج و عین القضاة و از همه بدتر صدور فتواهای ارتداد و الحاد برعلیه ائمه اطهار(ع)!

۴۸۹- امام یا انسان کامل، انسانی ملحق شده به نفس واحده بشری و بلکه کل جهان هستی است پس انسانی کاملاً جهانی و مائی است. انسانی که منیت خود را نابود کرده است یعنی نابودی را در خود نابود کرده و موجود شده است و صاحب وجود!

۴۹۰- اراده به خود یا من شدن، اراده به جدا و منفک شدن از کل عالم وجود و خاصه عالم بشری، به گمان وجود بخشیدن بخویش است یعنی من کردن تن است. و حاصلش محدود و محبوس شدن روح در تن است.

۴۹۱- انسان بمیزان من شدنش دچار احساس قحطی وجود و لذا بخل و عداوت با دیگران می شود. و به همین میزان چاپلوس می گردد.

۴۹۲- و باید دانست که مقام تفرید و تجرید و توحید نفس، مقام امحای منیت و الحاق به نفس واحده جهان یعنی خداوند است که درک احدیت جهانی خویش در عالم و آدمیان است که عین درک ذات احدی حق در روح جهان هستی می باشد.

۴۹۳- «به همراه بینات (معجزات) و کتابها بر تو ذکر را نازل کردیم تا آنچه را که بر مردم نازل شده بیان کنی تا شاید تفکر کنند.» نحل۴۴- مخاطب این آیه فقط رسول خاتم نیست بلکه همه مؤمنان و علمای امتش که وارثان او هستند نیز می باشند. و این بینات جملگی پدیده های پنهان و آشکار بیانگر حقایق هستند و اصلاً لغت بینه بمعنای بیانگر است منتهی بیانی قلبی و فطری و الهی است که هیچ جای تردیدی باقی نمی گذارد، همانطور که قرآن کریم می فرماید: «خداوند بواسطه بینات مؤمنان را هدایت می کند.» منتهی این بیان فقط هم صورت کلامی ندارد بلکه شهودی هم هست. همانطور که کلمه بینه و بیان و مبین بمعنای آشکار کردن نیز می باشد. و اما کتابهایی که بهمراه بینات در آیه مذکور آمده است مسلماً کتاب قرآن نیست، زیرا از لفظ «زُبر» استفاده شده است که جز کتابهای حکمت و عرفان نیستند که نزولات الهی محسوب می شوند و به مثابه بیان بینات هستند همانطور که مثلاً ابن عربی بسیاری از تألیفاتش را نزولات الهی می نامد و بنده نیز برخی از آثارم را چنین معرفی کرده ام که همه اینها جمعاً مولد ذکر هستند که احوالات و افعال و حوادث و سرنوشت افراد و گروههای بشری را بر حقایق الهی تبیین می کنند و این همان چیزیست که ما آن را رسالت عرفانی نامیده ایم که خلاء ختم نبوت و غیبت امام زمان را در امر هدایت جبران می کنند.

۴۹۴- هر یک از بینات الهی چون بر فردی آشکار می شود آن فرد را از خود بیخود می کند و در حقیقت در آن لحظات همانطور که خداوند در کتابش فرموده نگاه خود را به انسان می بخشد پس آدمی از چشم اوست که نشانه ای از او را می بیند و سپس به خود آورده می شود و در عرصه به خودآئی بارها و بارها آن نزول الهی را به یاد می آورد و این همان ذکر است که متعاقب بینات حاصل می شود و در هر به یادآوردنی جلوه ای جمالی و جلالی و کمالی از آن واقعه دریافت می گردد و بیان می شود که این بیان نیز از قلم الهی است یا از قلم ن.

۴۹۵- «و او هر لحظه در جایگاهی است.» قرآن- و این جایگاههای تجلی حق بر اهل شهود است و هر جایگاهی نیز مصدر یکی از اسمای الهی در بی نهایت جلوه است و درجات. اینست که انسان اهل شهود هیچ تجلی از خداوند را دو بار نخواهد دید و فاصله بین دو دیدار سراسر فراق است و ذکر و رسالت تبیین برای خلق. «و اوست که ذکر را نازل می کند و آن را حفظ می فرماید.» قرآن-

۴۹۶- و اما یکی از بزرگترین آفتهای نزولات آسمانی اعم از بینات و کتاب و ذکر اینست که شیطان نیز القاء می کند همانطور که در قرآن کریم مذکور است، یعنی شیطان نیز از طریق نجوا القاء خودش را دارد تا حقایق الهی را در انسان وارونه سازد که این مسئله حتی در تلاوت قرآن و ادعیه و اقامه صلوة نیز حضور دارد و این خود خداوند و یا یکی از ائمه معصومین و یا عارف واصلی است که آدمی را از این نجوا و القائات شیطانی مصون می دارد.

۴۹۷- و این را نیز بدان که هر یک از مشاهدات تجلیات حق تعالی، به حمایت و تحت الشعاع نور ولایت یکی از اولیای معصوم است که مقدور می شود که البته تحت الشعاع نور ولایت امام حی می باشد، یعنی امام زمان. و اگر آن مشاهده جمال اعلای پروردگار به صورت خویشتن در آن کسوف بزرگ متعاقب نزول ماه رخ نمود بمعنای نزول روح امام زمان بود از عرش ماه. «سوگند به ماه و خورشید چون جمع آیند که این واقعه ای بس بزرگ است که انسان در آن لحظه هیچ راه گریزی جز پروردگارش ندارد چرا که آن قرارگاه اوست و انسان خودش را می بیند.» قیامت-

۴۹۸- و بدان که آخرالزمان عرصه نزول بینات پیاپی است که حقایق نجات بخش این بینات جز به یاری عارفی واصل و تبیین الهی او قابل دریافتی هدایت بخش نیست، زیرا شیاطین انس و جن این نزولات را در انسان واژگونه می کنند.

۴۹۹- و هرگز مپندار که به انگیزه ماجراجوئی های متافیزیکی و بازیهای عرفانی و تلقینات روانی از آن نوعی که امروزه در بازار شاهدیم هیچ حقیقتی حاصل آید، الا ابتلای به اجنه و شیاطین و خناسان که امروزه هزاران نفر را دیوانه این بازیها می یابی که حداقل عقل و دین را نیز باخته اند همچون پیروان مکتب اِکنکار، عرفان حلقه، کاستاندا، اوشو و امثالهم.

۵۰۰- بینات و هدایت الهی فقط بسوی کسانی می آید که بقول قرآن کریم: «ایمان آورده و تقوا پیشه نموده اند و استقامت ورزیده اند و برای خدا هجرت کرده اند و از محبوبترین چیزهایشان گذشتند به جستجوی لقای الهی بودند و در آیات الهی و در نفس خود تفکر نمودند و هر که نصیحتشان نمود سجده کردند تا آنکه خداوند بر آنان منت نهاده و از نزد خودش رسول یا شاهد یا امام و یا روحی را بسویشان فرستاده تا هدایت شوند.» آیاتی از قرآن کریم.

۵۰۱- قرآن کریم بوضوح به ما می آموزد که راه خدا را از آیات و نشانه های آشکارش در زندگی جستجو کنیم یعنی حقیقت را در عین واقعیت بجوییم. برای همین است که کتاب قرآن براستی یک کتاب کاملاً طبیعی است و فلسفه طبیعیات است و اینست که کسانی که حقایق زندگی را در عالم غیب و امور ماورای طبیعی و تفسیر خواب و خیال و علوم غریبه جستجو می کنند جمله به دام اجنه و شیاطین می افتند، زیرا حقیقتاً در جستجوی هیچ حقی نیستند بلکه می خواهند با به خدمت گرفتن قدرتهای متافیزیکی به سلطه های مادی و نفسانی خود برسند و لذا همه کسانی که به دام این عرفانهای شیطانی افتاده اند به جزای نیّات پلید خود رسیده اند، پس بدان که امکان ندارد خداوند بگذارد کسی در جستجوی او به دام شیادان و شیاطین بیفتد زیرا او بسیار مهربان و عادل است.

۵۰۲- آنکس که حقیقت را در واقعیت جستجو می کند آسمان را بر زمین می یابد و متافیزیک را در فیزیک تا آنجا که بقول ابن عربی: منزه است خدائی که عین موجودات است.

۵۰۳- یکی از بزرگترین برکات ذکر الهی در آثار اینجانب اینست که نابترین و عالیترین معارف توحیدی و اسرار عرفانی در الفبای اصول اعتقادی و احکام و باورهای شرعی عامه مردم آشکار شده است و لذا عرف و شرع عین عرفان و حقیقت گشته اند و این بمعنای ظهور یگانگی ماده و معنای دین است و ظاهر و باطن مذهب: «ما ذکر را بهمراه بینات و کتابها بر تو نازل کردیم تا حقیقت آنچه که بر مردم نازل شده را بیان کنی.» نحل ۴۴- شاید هیچ یک از آیات قرآنی همچون این آیه بیانگر رسالت عرفانی اینجانب بطور خاص و منحصر بفرد نباشد زیرا پس از صدر اسلام هرگز کتابی تألیف نشده که حقایق زندگی مردمان برای مردمان یعنی به زبان مردمان تبیین شده باشد. مثلاً کدام یک از آثار عالمان، حکیمان و عارفان تاریخ اسلام تبیین حقایق زندگی مردمان به زبان مردمان است؟ جز احادیث و روایات منسوب به پیامبر اسلام و ائمه هدیٰ که بسیاری از آنان جعل و تحریف و انکار شده است و امروزه دیگر در دسترس مسلمین نیست الا برخی از این روایات را که ما در آثارمان بیان و شرح نموده ایم.

۵۰۴- همانطور که در همه مذاهب الهی وعده داده شده است که بالاخره در پایان تاریخ همه وعده های الهی به انبیاء و اولیایش در طول تاریخ بر روی زمین محقق خواهد شد و مستضعفترین مؤمنین و صالحان وارث زمین خواهند شد، تحقق چنین وعده ای جز با این قیامت واژه ها و ارزشها که قیامت تاریخ ظلمانی بشر است ممکن نخواهد شد و مجموعه آثار ما که تماماً اثبات و تصدیق همه مذاهب الهی است برپاکننده این وعده خدا می باشد که همان وقوع حکومت واحد منجی عالم بشریت است که حکومت محبت و عصمت و معرفت است و همان ظهور جنّات نعیم پروردگار است که کمترین شباهتی به این تمدن موجود ندارد، نه به ظاهر و نه به باطن. یعنی تمدنی سوپر تکنولوژیکی نخواهد بود و بلکه این تمدن الهی بر خرابات تمدن تکنولوژیکی بنا خواهد شد. که جلوه ای از این تمدن موعود را در دوره ای کوتاه در زادگاهم دازگاره دیدم و تجربه کردم.

۵۰۵- و بدان که این صورت موجود و محسوس از حیات و هستی آدمی و طبیعت فقط برگی از کتاب خلقت است که هزاران حیات و هستی و طبیعت دیگر و برتر پیش روی است که بشر مادی و ظلمت زده هیچ تصوری از آن ندارد و بدان که همه جهان های دگر و آسمانهای برتر و انسانهای کاملتر و طبقات جنت و فردوس و رضوان همگی از بطن و متن همین انسان و جهان زاییده و آفریده می شود که این انسانها و جهان های برتر به مجاهدت و عشق عرفانی انبیاء و اولیاء و عرفا ممکن شده است همانطور که علی[ع] می فرماید: جهانی آفریده ام هفتاد هزار بار برتر از جهان موجود. و اینست راز فتبارک الله احسن الخالقین. یعنی پس خداوند افزون آمد از آفرینش بهترین مخلوقاتش.

۵۰۶- و این انسانها و جهان های برتر و لامتناهی که آفرینش بی پایان پروردگار است در زیر نگاه او ولی از چشم انسان و با دست انسان و اراده انسان پیاپی پدید می آید و این بیانی دگر و برتر از حقیقت معجزه آسای ذکر است، همانطور که هر بار که انسان اهل ذکر به گذشته اش می نگرد آن را به گونه ای دگر و برتر می یابد و بلکه می آفریند بقدرت ذکر و با نگاه خود که نگاه خداست، همانطور که مثلاً خداوند به نوح گفت که با چشم ما کشتی ات را بساز. پس بدان که مقام اهل ذکر چون است!

۵۰۷- و این همه برکت و فزونی و قدرت و حیرت حاصل حضور و ظهور خدا از غیر است یعنی از انسان. و این همان سرّ فتبارک الله است که سرّ عشق است که چون از خود برای غیر خود می گذری در غیر خود هزار چندان می شوی ولی چون در خود می مانی و خود را می پرستی و همه را هم برای خود می خواهی واژگون و معدوم می گردی یعنی شیطان.

۵۰۸- خلقت جدید عرفانی همان خلقت قدیم و ازلی پروردگار است که در زیر نگاه اهل ذکر متحول می گردد و با نگاه عالمانه و عارفانه به گونه ای دگر آفریده می شود تحت الشعاع نگاه عارفی که حامل نگاه خداست.

۵۰۹- حال آنکه همین خلقت قدیم تحت الشعاع نگاه ظالمانه کافران واژگون و جهنمی می شود: «کافران در دوزخ واژگونه اند.» قرآن-

۵۱۰- پس دو نوع کلی از خلقت جدید داریم که مخلوق نگاه و اعمال انسان است: خلق جدید عرفانی که همان جنّات نعیم و رضوان الهی و طبقات آن است و خلق جدید شیطانی که مخلوق نگاه ظلمانی کافران است که همان جهنم و درک اسفل السافلین و طبقات آن است. که این هر دو نوع خلقت در آخرالزمان بتدریج به عرصه ظهور می رسد که البته خلقت دوزخی و کافرانه زودتر آشکار می شود همانطور که در قرآن کریم مذکور است که: جهنم آشکار شد و بهشت بسیار نزدیک گردید.

۵۱۱- خلق جدید عرفانی و جنّات نعیم حاصل ذکر است بدان معنا که گفته شد ولی خلق جدید دوزخی که صورت زمینی اش همین تمدن صنعتی است محصول نسیان است یعنی خود- فراموشی که عین خدا- فراموشی است. همانطور که جهان صنعتی و تمدن مدرن مخلوق واژگونسازی مفاهیم و ارزشهاست که از بطن مساوی سازی و سیطره ریاضیات پدید آمده است و حاصل زیر و رو کردن طبیعت است و بجای هر پدیده طبیعی یک پدیده شیمیایی و صنعتی نهادند که حاصل نابودی و تبدیل و واژگونسازی خلقت قدیم است.

۵۱۲- همانطور که نشان دادیم ذکر حاصل معرفت نفس و عرفان باطن است و آدمی در به یادآوردن هر بار گذشته هایش آنرا تدریجاً به نور معرفت می آفریند و این خلق جدید است که مواد اولیه اش خلق قدیم و زندگی جاهلانه سابق است که خداوند در این ذکر و توبه و انابه و اصلاح و انقلاب حاصل از آن، همه بدیهای گذشته را تبدیل به خوبی ها می سازد. قرآن-

۵۱۳- قرآن کتاب ذکر است و لفظ ذکر هم در این کتاب فراوانترین کلید واژه است. و بدان که در کتاب خدا و خلقت او، واژه ای عالیتر و جادوئی تر و خلاقتر و حیرت آورتر از ذکر نیست.

۵۱۴- وقتی که در قرآن، خداوند مؤمنان را دعوت به یادآوردن خلقت ازلی از خلقت آسمانها و ملائک و زمین و جن و شیطان و آدم و حوا و سرگذشت انبیاء و اقوام بشری می فرماید در واقع دعوت به خلق جدید می کند یعنی تفکر درباره این وقایع زمینه ذکر و خلق جدید است در اندیشه و نگاه اهل ذکر که عارفانند! در این معنا بسیار بیندیش!

۵۱۵- تفکر مؤمنانه و ذاکرانه در آیات قرآنی که دعوت به ذکر و یادآوری معانی و وقایع آیات می کند اساس خلقت جدید عرفانی در متفکران و متذکران می باشد و زندگی خود اینجانب حجتی آشکار از این ادعاست و اینکه به همین طریق در مجموعه آثارم که سراسر به یادآوردن آیات و بینات الهی است مرحله به مرحله متحول شده و خلق گشته ام به نور معرفت حاصل از این ذکر که در آثارم هویداست. و اینست ویژگی منحصر بفرد آثارم و تأثیر خلاق و معجزه آسایش بر خوانندگان.

۵۱۶- اعتراف مکرر بسیاری از خوانندگان آثارم که پس از مطالعه هر کتابی، انسانی دگر و برتر شده اند دال بر این ادعاست که این آثار، آفریننده و خلاق هستند. زیرا از جنس ذکرند آنهم ذکری که به امّی ترین و ساده ترین معرفت نوری تبدیل شده و در هر قلبی رسوخ می کنند و قلوب را ذاکر یعنی خلاق می سازند. این قدرت جادوئی و خلاقه بزرگترین معجزه قرآن است که بزرگترین معجزه خداوند در عالم امکان و انسان است که دال بر عظمت حقیقت محمدی است و کمال نعمت خدا در دین آخرالزمانش و اعجاز آخرین کلام خدا با بشر یعنی قرآن.

۵۱۷- بدان که قرآن جز ذکر نیست. «این کتابی است که جز ذکری برای جهانیان نیست.» و بدان که هر ذکری قرآنی است و قرآنی بودنش دیر یا زود رخ می نماید و محقق می شود. کل مجموعه آثار و وقایع زندگیم حجت کامل بر این ادعاست که هر خواننده جدّی را هم به تصدیق این امر معترف می سازد.

۵۱۸- هر که زندگیش را صادقانه و جسورانه به یاد آورد و بکاود و بفهمد یکایک مسائل و وقایع زندگی و کل سرنوشت خودش را قرآنی می یابد.

۵۱۹- و اما چگونه می توان بدون واژگونسازی واقعیت زندگی گذشته خود، حوادث و ماجراهای آنرا به یاد آورد و فهمید و قرآنی شد و به آفرینش عرفانی رسید؟

۵۲۰- امروزه فقط از منظر معارف و روح حاکم بر آثار اینجانب می توان حقیقت زندگی خود را صادقانه و عادلانه دریافت و قرآنی گردید و از نو آفریده شد و قیامتی و آخرالزمانی گشت و حیات و هستی الهی یافت.

۵۲۱- زیرا برای به یادآوردن صادقانه و عادلانه خویشتن و زندگی خویش بایستی به صدق و عدل کلمات و معانی کلمات رسید. و خداوند این فضل و کرم عظیم را نصیب این بنده اش فرمود تا صدق و عدل کلماتش را به تمام و کمال برساند بگونه ای که دیگر هیچکس نتواند آنرا تبدیل کند. انعام ۱۱۶-۱۱۵-

۵۲۲- و آنکه از منظر معارف این مجموعه آثار و خاصه رساله حاضر زندگی ظاهری و باطنی خود را دید و خواند و فهمید قرآن وجودش را یافته و خوانده است. «و اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندنش کافی هستی.» قرآن- و با این خواندن قیامت وجودش برپا می شود. «قیامت آنروز است که نهان آدمی برایش عیان می شود و سعادتمند آنکس که آنچه را که می بیند تصدیق و توبه می کند و شقی آنکس که انکار می ورزد.» قرآن- و زین پس خلقت جدید آغاز می شود که یا دوزخی و برزخی و درک اسفلی است و یا جنتی و فردوسی و رضوانی است. و تا قبل از این قیامت که حاصل قیامت واژه هاست آدمی موجودی واژگونه است چه با دین و چه بی دین!

۵۲۳- و بلکه حتی قرآن عربی نیز فقط تحت الشعاع قیامت واژه هایی که در آثارمان برپا نموده ایم قابل درک و هدایت بخش است و بدون آن موجب گمراهی مضاعف و رسوایی است. و اما این معمای بزرگ که چرا تقریباً همه کسانی که با ما یا آثارمان روبرو می شوند به ناگاه احساس الوهیت و امامت و کمال مطلق می کنند؟ این همان واقعه نزول یا القای روح در مخاطب می باشد که در واقعه صلوة وجودی رخ می دهد: «اوست که بهمراه ملائک بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمات خارج نموده و به قلمرو روشنایی برد.» قرآن- که این صلوة یا نزول یا القاء و یا تجلی در سلسله مراتب عالم وجود بلاوقفه در جریان وجود است از جانب خداوند متعال بر امامش و از امامان بر اولیای ایشان و سپس بر مؤمنان و از مؤمنان بر عامه مردمان. این واقعه بیان دیگری از شهادت نیز می باشد که: «خداوند شاهد و شهید است در فرستاده اش و فرستاده اش در مؤمنان و مؤمنان هم بر عامه مردم... ولی اکثراً دیدار با پروردگارشان را باور ندارند.» قرآن-

۵۲۴- پس این صلوة یا شهادت یا نزول روح در مراتب و درجات برای زنده شدن به نور حق و شنوا شدن به ندای الهی و بینا گشتن به جمال پروردگار است و چون اکثراً شوق و باوری به لقای الهی ندارند این واقعه عظیم و این نعمت کبیر را به بازی و فروش در بازار می برند به جای اینکه در نزد ربشان سرنهند و از صاحب روح بی چون و چرا اطاعت کنند تا این

روح در تنشان قرار گیرد و مولد ذکر گردد تا به نور ذکر، کلمات و اسمای الهی در فطرت ازلی زنده و خلاق گردند و خلق جدید آغاز شود تا انسان را در مقام خلیفة اللهی اش محقق نماید.

۵۲۵- و بدان که این القای روح یا صلوة و یا شهادت عین عشق ورزی صاحب روح به مردم است و این روح جز روح محبت الهی نیست که حقش جز در اطاعت بی چون و چرا فهم نمی گردد که در غیر اینصورت هر یک از افراد روح یافته می پندارد که پیرش فقط عاشق بر اوست و لاغیر. و اما چرا بر او عاشق شده است؟ لابد خود خدا یا امام و یا یک الهه آسمانی است تا جایی که مدعی خود منشأ روح می شود. این همان انحصاری کردن و منی کردن روح و عشق و امام و هدایت است و فرد کافر و عصیانگر که اینک روحی الهی دریافت کرده است می خواهد به قدرت آن جز خود، همه را از صحنه هستی نیست و نابود کند.

۵۲۶- در این میان زنان هزار چندان نابودکننده تر می شوند و ابلیس نازشان که همان اراده به پرستیده شدن است به اوج خود می رسد و در خدا بودن خود شکی روا نمی دارند. برخی از زنانی که در رابطه با پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) تبدیل به شیاطینی مجسم شدند حجتی بر این ادعاست.

۵۲۷- وقتی زن نیازهایش را انکار و ناز می کند تا طرف مقابلش با منت کشی از او نیازهایش را برآورده سازد روح خود را علناً واژگون و شعورش را معکوس نموده است و علناً دعوی خدائی دارد و دربدر به جستجوی پرستنده خویش است. حال اگر روحی از عارفی دریافت کند و متعاقبش اطاعت نکند یک شبه تبدیل به دیوی آدمخوار می شود. چنین زنی نابغه واژگونسازی واژه ها و مفاهیم می شود بخصوص در آثار ما! و خود ما را نخستین پرستنده خودش می خواهد و می پندارد.

۵۲۸- بدان که روح همان روح محبت خداست که اساس و انگیزه خلقت انسان است. درست به همین دلیل بزرگترین دریافت کننده روح هاهوتی خداوند یعنی محمد(ص) و سپس علی(ع)، بزرگترین سلاطین عشق و محبت خدا بر خلق هستند.

۵۲۹- و اینست که واژگونسالارترین واژه ها و مفاهیم در نزد عامه بشری، عشق است که شقی ترین و ظالمترین و متجاوزترین آدمها بیشتر ادعایش را دارند. و لذا ما در دهها جلد کتاب به احیای حقیقت معنای عشق پرداخته ایم و صدق و عدل این واژه را در محور قیامت واژه ها قرار داده ایم. چون کسی به صدق و عدل این واژه در خود برسد قیامتش برپا و خلق جدیدی آغاز می شود. زیرا عشق، نور وجود است.

۵۳۰- نیاز انسان به محبت همان نیازش به وجود سرمدی است و انکارش نسبت به این نیاز که منشأ همه انکارها و نازها و تکبرهای اوست اساس واژگونسازی خویشتن در روان و اندیشه و احساس و غرایز و رفتار و گفتار است. و آنگاه که به یک انسان صاحب روح و محبتی می رسد و برای نخستین بار بدون آنکه طلب کند صاحب روح و محبت و وجود می شود امر بر او مشتبه می گردد و پیر و امام خود را بنده و نیازمند خود می پندارد. یعنی نیاز خود به محبت را که ذاتی ترین و مبرمترین نیازهاست حال که ارضا شده، تبدیل به نیاز پیرش بخود می کند و خود را سلطان محبت می پندارد و خدایگونه! و این پندار وارونه جز در جریان اطاعت رسوا نمی شود که بتدریج آدمی عدمیت خود را می بیند و طلب وجود و محبت برتری می کند و از منی کردن حق مصون می ماند و به عبودیت خود می رسد و ربوبیت حق!

۵۳۱- تکبر و انکار آدمی در قبال نیاز ذاتی و حیاتی اش به محبت، منشأ کل کفر و نفاق و ریا و مکر و ستم و واژگونگی اوست. که این امر در زنان هزار چندان شدیدتر و پیچیده تر است و تباه کننده تر!

۵۳۲- هر امری دارای حقی است و اطاعت هم حق محبت است و انکار محبت عین کتمان اطاعت و ولایت پذیری در قبال منشأ محبت است چه محبت غریزی والدین و همسر و چه محبت الهی مردان خدا! ولی این انکار در قبال مردان خدا هزار چندان مهلکتر می باشد که برای اطاعت نکردن یا به انکار محبت می پردازد و یا ایجاد شک و شبهه در آن!

۵۳۳- محبت دریافت شده تحت الشعاع اطاعت از منشأ محبت است که منجر به تعلیم و تربیت و تعالی بشر می شود و در غیر اینصورت از انسان دیو می سازد.

۵۳۴- عشق بمعنای نیاز، اشد نیازهاست. و اشد نیازهای انسان چیست؟ بی تردید همان وجود جاوید الهی بشر است. پس عشق ذاتاً همان عشق به وجود است. پس عشق از ذات وجود است و عین وجود است. و آنچه که وجود میرا و حقیر و ذلیل جسمانی بشر را جاودانه و الهی و بهشتی می سازد روح است. اینست راز عشق عرفانی نسبت به پیرطریقت و امام هدایت که سرچشمه روح و روح الله است. پس این اشد نیاز و محبت مستلزم اشد اطاعت و ارادت است تا وجود و روح یافته شده تبدیل به نور علم و عرفان شود زیرا ذات ازلی خداوند جز علم و عرفان او نیست و آنچه که تن حقیر و میرای بشر را جاودانه می کند و به ذات حق ملحق می سازد علم و عرفان وجود است. زیرا جاودانگی یک ادراک است و از برترین درکهاست. پس روح و عشق تا تأویل و تحویل به علم و عرفان حق نشود خودی و یافتنی نشده است و انسان از آن برخوردار نمی شود و بلکه نسبت به آن احساس بیگانگی می کند و لذا به بازار فروش آن می رود. «عهد و امانت و نشانه خدا را مفروشید که کافر می شوید.» قرآن-

۵۳۵- این عهد و نشانه و امانت الهی در نزد آدمی دو چیز است صورت و روح! و آنکه روحی می یابد جلوه و زیبائی و جاذبه جمالش بناگاه احیاء شده و هزاران برابر می شود و به وسوسه بازار می افتد. در این موقعیت اگر آدمی حیا و عفاف و عصمت و تقوا و مراقبه اش را به تمام و کمال بکار نگیرد دچار خسران و غارت عظیمی می شود.

۵۳۶- در قرآن کریم می خوانیم که چون آدمی جانش به لب می رسد در آن هنگام خداوند به او از هر کس دیگری نزدیکتر است. پس اگر آدمی قبل از فرارسیدن مرگش هم دل از دنیا و اهلش برکند خدای را همانقدر نزدیک می یابد. یعنی آدمی بمیزانی که بواسطه غیر مصادره و اشغال شده است خدای را که از رگ گردن به او نزدیکتر است، درنمی یابد. اینست که بوقت بیکسی و تنهائی و طردشدگی به یاد خدا می افتد و خدای را می خواند چون او را بخود نزدیک می یابد.

۵۳۷- آدمی دو تا خود دارد: خود غیر و خود خویش! خود غیر همان تعلقات و تملک عاطفی و مادی و غریزی و نژادی و اکتسابات گوناگون است که سراسر غیر است. بمیزانی که این خود عاریه ای از میان می رود و از انسان جدا می شود خود خویش که همان خود الهی و هویت الهی انسان است رخ می نماید. این همان مقام تفرید و تجرید است که در جریان جهاد اکبر و تزکیه و تطهیر نفس و عصمت جان پدید می آید که قلمرو حضور حق و ظهور نفس ناطقه توحیدی است.

۵۳۸- همه ارزشهای عاریه ای که حاصل تعلقات و تملّکهاست عناصر واژگونسازی و واژگونسالاری نفس بشر است زیرا این ارزشها عدمیت انسان را اشغال کرده و از او پنهان داشته اند و انسان تلاش می کند که عدم را وجودنما کند پس مجبور می شود که وارونه اش سازد.

۵۳۹- تلاش برای خودی کردن غیر همان جریان واژگونسازی ارزشها و صفات و مفاهیم و واژگونسالاری خویشتن است که اصل وجود الهی خود را هم واژگون می سازد. «کافران واژگونند.» قرآن-

۵۴۰- تلاش برای خودی کردن غیر همان وجود دزدی و ظلم و استکبار و تجاوز است.

۵۴۱- تلاش برای خودی کردن همسر، فرزندان، والدین، نژاد، دوستان، زمین، املاک، اشیاء و علوم و فنون و هنرها و پدیده های عاریه ای همان اراده به سلطه و استکبار و جهانخواری و آدمخواری است که فرد را از وجود الهی خود هم محروم و ساقط می سازد.

۵۴۲- آنچه که انسان را به هویت الهی خود ملحق می سازد و صاحب وجود الهی می کند محبت الهی است که بواسطه روحی دریافت می شود بشرط آنکه آدمی از منشأ آن روح و محبت الهی اطاعت بی چون و چرا کند. چون در این اطاعت بی چون و چرا همه خودهای دزدی و خناسی از نفس جدا شده و وجود را ترک می کنند و تفرید نفس حاصل می شود و این منیت دروغین و عاریه ای از میان می رود و هویت الهی رخ می نماید.

۵۴۳- پس بدان که منیت های شیطانی و ظالم آدمی دارای هویت غیرخودی و عاریه ای و سلطه گرانه است یعنی حاصل غیرپرستی و تصرف غیر است و اینست که سراسر تجاوزکار و دزد و بخیل و قحطی زده است.

۵۴۴- زن من، شوهر من، بچه من، پدر و مادر من، خواهر و برادر من، خانه و باغ و ماشین من، مدرک و شغل و حرفه و هنر و علم من، دوستان من، دشمنان من، میز و پست و پیروان من و... همه من های غیر من است که به زور و زر و تزویر و زار حاصل آمده اند و هیچکدامشان هم حقاً مال من و منی نیستند بلکه این یک توهم و خیال محض است، خیال و ایده ای بنام «من» که مطلقاً موجودیت ندارد و دروغ محض است و مهد همه دروغهاست. برای راست نمودن این دروغ بزرگ بایستی همه ارزشها را و در حقیقت شعور را وارونه ساخت.

۵۴۵- امروزه این وجوددزدی و خودی کردن غیر در عالم پزشکی هم تحقق یافته است که همان ماجرای پیوند اعضاء و جوارح مرده به زنده است که حاصل کار، فاجعه ای غیرقابل وصف است که جهان پزشکی از اعتراف به آن سرباز می زند و به دروغ مردم را می فریبد تا تجارت خود را رونق بخشد.

۵۴۶- آنکه تمام وجودش دزدی و عاریه ای و پیوندی است اینک با مرگش همه اعضای خودش را دوباره بازمی گرداند و این جای بس حیرت و تأمل است. آنکه در حیات دنیویش کل روح خود را به بازار برده و فروخته و بقول خودش ایثار کرده است اینک تن خود را هم «ایثار» می کند تا شاید در آخرت احساس وجود کند.

۵۴۷- نتیجه این ایثار و پیوند اعضاء سراسر به لحاظ جسمی و روحی، فاجعه بار و تراژیک است که نه جامعه پزشکی و نه خود بیمار، صدایش را درنمی آورند.

۵۴۸- آنکه روح و روان و اندیشه و احساسش مال خودش نیست و جمله دزدی و عاریه ای است بدنش نیز تدریجاً از خود بیگانه شده و از صاحبش بیزاری می جوید. زیرا بدن و اعضاء و جوارح آدمی ظرف روح او هستند. انواع جراحی های پلاستیک و تبدیل صورت و اعضای خود بیانگر غایت از خود بیگانگی انسان مالیخولیائی عصر جدید است.

۵۴۹- آنکه سعی می کند غیر را مال خود کند، خودش به سرقت می رود و از خود بیگانه می شود، یعنی مجنون و شیطان زده می شود.

۵۵۰- جالب اینکه این دزدی و جریان خودی کردن غیر، تحت عنوان عشق و ایثار انجام می گیرد. که البته خیلی هم بی ربط نیست زیرا آدم دزد از روح و وجدان و ایمان خود می گذرد و ایثارش می کند.

۵۵۱- آنکه برای انجام اعمال خلاف از عصمت و شرف و عزت و روح خود می گذرد باید هم در قبال کسانی که بخاطرشان خلاف می کند احساس ایثار کند تا بتواند آنها را به تصرف خودش درآورد که: من بخاطر تو این کارها را کرده ام! در اینجا بوضوح شاهد واژگونسازی ارزشها در خویش هستیم.

۵۵۲- پس بدان هر کجا که احساس و ادعای ایثاری وجود دارد شیطنتی در کار است و واژگونسازی و فریبی عظیم در حال وقوع است: چون خودمان را فدای شما کرده ایم پس حالا باید شما را فدای خود سازیم!!

۵۵۳- اینکه دیگری را ایثارگر بدانی امری کاملاً متفاوت است از اینکه خودت را ایثارگر بدانی! این دو امر کاملاً متضاد است.

۵۵۴- انسان عاشق و حقاً ایثارگر هرگز بر کسی منّت و احساس برتری ندارد زیرا می داند آنچه که به دل آورده بسیار بیشتر از آن چیزی است که از دست نهاده است. پس ایثار ذاتاً امری دروغ است و معنای ضدوجود است و تهمتی به خداست.

۵۵۵- خود خداوند نیز در از خودگذشتگی ازلیش که جهان هستی و انسان مخلوق این از خودگذشتگی است همواره می فرماید که در هر خلقتی افزون و افزونتر می گردد: فتبارک الله!

۵۵۶- در حقیقت ایثارگریهای انسانهای کافر، تقلیدی وارونه از اخلاق الله است و عین مکر با خداست که مکر خدا را بهمراه دارد که مکری بخودآورنده و خیر است. مکر مکنید که خدا هم مکر می کند و مکر او برتر و بهتر از مکر شماست! قرآن-

۵۵۷- مکر با خدا در هیچ امری محسوس تر از عشق نمائی و ایثارنمائی های بشر نیست. زیرا عشق گوهره خلقت و عالم وجود است و لذا مکر با عشق و ایثار خدا اساسی ترین مکرها و کفرهای بشر است که به اشد رسوائی و خسران و عداوت می انجامد و فرد دعوی عشق خود را انکار می کند و عداوتش را آشکار می سازد.

۵۵۸- در قرآن کریم بارها خداوند می فرماید که با مکاران مکر می کند و مکرشان را خنثی نموده و بسوی خودشان برمی گرداند. و می دانیم که مکر تحت عنوان عشق و ایثار، رایج ترین و جهانی ترین مکر بشر در همه روابط اجتماعی می باشد از اعماق خانواده ها تا رأس حکومتها! و لطیف ترین و نافذترین مکرهاست و پیچیده ترین آن که به یاری شیطان انجام می شود و نهایتاً به تسخیر انسان مکار بواسطه شیطان منجر می گردد چرا که فرد مکار بواسطه دعوی و نمایشات عاشقانه و ایثارگرانه سعی در تسخیر وجود دیگران دارد. و اینست مکر خدا با مکارانی که می خواهند بندگان خدا را بنده خود سازند و خودشان بنده شیطان و بازیچه او می شوند و رسوا می گردند: شیطان به امر خدا بسوی هر متکبر گناهکاری می رود تا رسوایش کند! قرآن-

۵۵۹- اراده به پرستیده شدن منشأ واژگونسازی و واژگون شدن انسان است چرا که پرستش خدا قلمرو وجودیابی از خداست پس آنکه بجای پرستش می خواهد پرستیده شود ضدوجود می شود یعنی واژگون و قحطی زده و مخرب و ویرانگر و ضدبشر! «نیافریدم انس و جن را الا اینکه مرا بپرستند.» قرآن-

۵۶۰- پرستش عملی همان اطاعت است اطاعت از رسولان الهی که پیام آوران روح هستند، پس انسان باید از امر روح اطاعت کند تا روح یافته را در خود به فعل و خلاقیت بکشاند تا آنرا بشناسد و با روح خود آشنا و دوست شده و با آن یگانه گردد.

۵۶۱- روح آدمی دارای اراده و احکام و قوانینی است که از زبان رسولان و اولیای الهی بیان می شود. پس اطاعت از رسولان عین اطاعت از روح خویش است. و این رسولان دو نوعند: رسولان شریعت و رسولان طریقت: انبیاء و اولیاء! احکام شریعت، احکام دنیوی روح هستند و احکام طریقت هم احکام اخروی روح می باشند: احکام طبیعی و ماورای طبیعی!

۵۶۲- پیروی از احکام شرع موجب احیای فطرت ازلی می شود ولی پیروی از احکام طریقت که از زبان اولیای زنده بیان می شود موجب احیای حقیقت حیّ و حاضر و نهائی وجود می شود و انسان را بسوی دیدار با خدا می برد. پس مکر با این دو امر و اطاعت عین مکر با روح خویش است. «و مکر نمی کنند الا بخود.» قرآن-

۵۶۳- روح کانون اراده است و انسان فاقد روح، فاقد اراده است که بصورت مردم پرستی و زمانه پرستی و تبلیغات پرستی رخ می نماید و فرد در نزد خود دارای هیچ اراده ای نیست جز هوسهائی دمدمی!

۵۶۴- روح همان اراده است که دو جنبه دارد: جزئی و کلی یا دنیوی و اخروی و یا مادی و معنوی. که اراده جزئی و دنیوی محصول اطاعت از شریعت و احکام انبیاء الهی می باشد که مولد عقل جزئی و تشخیص خیر و شر در قلمرو نیازهای حیاتی است. ولی اراده کلی و معنوی که کل حیات و هستی انسان را رهبری می کند حاصل اطاعت از امر اولیای الهی و امامان زنده است که سیر الی الله را ساماندهی می کنند و لذا می فرماید: «آنان که ایمان آورده و تقوا پیشه نموده اند و صبر و استقامت ورزیدند خداوند از نزد خودش امام یا شاهدی را برای هدایتشان می فرستد» که این همان روح و اراده یا عقل کلی است که سرنوشت را رهبری می کند که حاصل و اجر اطاعت از امر شریعت و عقل جزئی است.

۵۶۵- اگر زنان در مطالعه آثار ما هزار چندان شدیدتر از مردان دچار احساس الوهیت و قداست و عصمت می شوند به چند دلیل است: یکی اینکه در طول تاریخ عموماً هیچ جائی در مقامات معنوی و عرفانی نداشته اند و حتی اجازه این امر را هم

نداشته اند که مثلاً جلوه هاجر(ع) و مریم(ع) و فاطمه(ع) عصر خود باشند و بلکه ذاتاً شیطان محسوب شده اند. و دوم اینکه خودشان هم خود را حتی به لحاظ معنوی ضعیفه و حقیر و ذلیل و جنس دوم می دانسته اند و من این نظرها را زیر و رو کرده ام. و سوم اینکه در قلب من و روح آثارم از جانب خداوند، محبوب شده اند و این حبّ را بیواسطه درمی یابند و این امر مربوط به قلب محمدی است که به درجات نازلتر در مؤمنان امتش هم وجود دارد. «خداوند زنان را در قلب من محبوب داشته است.» رسول اکرم(ص). و این زنان در رابطه با ما و آثارمان اگر در همان حد توان اطاعت کنند و این معارف را بکار گیرند این احساس در وجودشان خلاق و متجلی می شود و در غیر اینصورت دچار نفاق و مالیخولیائی رسوا کننده می گردند و این روح را از دست می دهند.

۵۶۶- اگر مردی حقاً زنی را دوست داشته باشد هیهات اگر بتواند به او نظری جنسی و پائین تنه ای داشته باشد و لذا چنین محبتی موجب ارتقاء معنوی و بلکه احیای فطرت زن می شود و او را رستگار می سازد زیرا بالاتنه اش را بیدار می کند و او را سالک سیر الی الله می سازد. و این نگاه روحانی به زن است که عین نگاه جمالی محض است زیرا جمال، صورت روح است.

۵۶۷- هر که بر من و آثارم وارد می شود و خود را در جانب حق و دیگران را در جانب ناحق می بیند هنوز واژگون پندار و واژگونسالار است زیرا خود من همه عمر حق را به جانب دیگران یافته و از خودم جز باطل ندیده ام تا به اینجا رسیده ام که می بینم که در همه عمر، حق در جانب همه بوده است. چرا؟ زیرا حق، عاشق است و از خودگذشته! نه در ادعا که در باور و احساس! بدان!

۵۶۸- اکثر مردم از به یاد آوردن وقایع و جریانات زندگی گذشته خود بیزارند زیرا در نخستین نگاه جز ظلم و دروغ و عذاب و رسوائی نمی بینند در حالیکه خود را مظلوم و دیگران را ظالم می خوانند. با آنکه از این یاد بیزارند ولی از ظلمت و تشنجات گذشته رهائی ندارند. همه ما در هر مرحله از زندگی، خروجی گذشته خویش هستیم و جز گذشته خویش نیستیم، در حالیکه از گذشته خود بیزاریم. پس از حال خود بیزاریم و آینده ما نیز در فرار از گذشته مان شکل می گیرد بی آنکه بتوانیم از این گذشته خود لحظه ای جدا باشیم و آنرا از نگاه خود دور کنیم. پس آنچه که اتفاق می افتد اینست که گذشته مان را در ذهن خود وارونه سازیم و خود را حق بجانب و دیگران را ناحق بدانیم تا بتوانیم خود را تحمل کنیم. پس برای تحمل گذشته ظالمانه و دروغین خود مجبوریم که ماهیت و محتوا و معنا و انگیزه همه اعمال خود را معکوس سازیم یعنی شعور و وجدان و احساس و باورهایمان را وارونه کنیم تا گذشته خود را که تمامیت اکنون ماست تحمل نمائیم. چرا که نمی خواهیم خطاها و نادانیها و ناتوانیهای خود را باور کنیم و واقعیت وجودی خود و عدمیت خود را تصدیق نمائیم تا طالب وجود و ارزشهای حقیقی شویم تا توبه کنیم و روی بخدا نمائیم و از او طلب وجودی برحق کنیم. اینست که نابودگی خود را وجود قلمداد می کنیم و همه عمرمان را با این عدم وجودنما بسر می بریم و با این بزرگترین دروغ جان می کنیم. اینست کفر. «کافران واژگونه اند.» قرآن-

۵۶۹- آدمی به دنیا آمده تا عدمیت خود را تجربه و باور کند و طلب وجود نماید و هستی الهی یابد. و این خلق جدید بشرطی ممکن می شود که عدمیت را در همه اعمال و وقایع زندگی گذشته خود درک و باور کنیم. پس ذکر بمعنای به یادآوردن نابودگی خود، قلمرو خلق جدید است. «به یاد آورید که نبودید و آفریده شدید» قرآن- و فقط انسان اهل ذکر و معرفت نفس پس از دریافت روحی از خدا یا امامش می تواند عدمیت خود را به یاد آورد که کل گذشته اوست. و بدان که ذکر دو مرحله دارد که اولی به یاد آوردن خود عدمی خویش در گذشته است و سپس به یادآوردن وجود الهی در بطن و به همراه این خود عدمی. «هرکه خود را شناخت خدا را شناخت»- علی(ع)

۵۷۰- به یادآوردن ظلم ها، دروغها، خیانتها، معاصی و همه گناهان کبیره و صغیره همان به یادآوردن نادانی ها و ناتوانیها و بی ارادگیها و در حقیقت بی وجودی است. و توبه از نابودگی و بازگشت بسوی خدا که وجود است و طلب مغفرت از ادعای وجود در حین بی وجودی و طلب وجود الهی! اینست معنای ذکر و توبه و ایمان و اصلاح و توسل به حق و صبر بر آن که کل جریان خلق جدید است.

۵۷۱- در واقع اکثر آدمها میلی به درک و تصدیق بی وجودی خود در گذشته و مهمتر از آن در حال، ندارند این اعتراف که: من نبوده ام و نیستم و می خواهم بوجود آیم!

۵۷۲- آنکه عدمیت و ارزشهای عدمی خود را لباس وجود می پوشاند و توجیه وجودی می کند در واقع مشغول یک وارونه سازی عظیم در نفس ناطقه خویش است و خود را از وجود یعنی خداوند و اوامر او بی نیاز می سازد. پس چنین کسی یا کافری آشکار است و یا متدیّنی منافق که خود را خدا می داند و از نفس خودش اطاعت می کند یعنی از عدمیت وجودنمای خویش اطاعت می کند. کسی که خود را صاحب وجود می داند، خدا می داند و این شرک آشکار و ظلم عظیم است که: «اکثر مردمان هوای نفس خود را خدا می خوانند و اینست شرک که ظلم عظیم است و خداوند عذاب می کند و هرگز گناه شرک را نمی بخشد.» قرآن-

۵۷۳- «و قرآن را رازگشائی کردیم از برای اهل ذکر.» قرآن- و قرآن کتاب آفرینش است. و لذا فقط اهل ذکر اسرارش را درمی یابند زیرا عدمیت خود را می دانند و می بینند و طالب وجود می شوند که خداست. و طالبان وجود از اوامر الهی که اوامر رسولان و اولیای خداست اطاعت می کنند.

۵۷۴- آدمی جز به ذکر و به یادآوردن بارها و بارهای مسائل زندگی گذشته اش قادر به شناخت خود نیست و در این شناخت خویش است که خدای را می شناسد که: هر که خود را شناخت خدای را شناخته است و هر که خدای را شناخت کلام خدا و کتابش را هم خواهد فهمید که کارگاه نجات از عدم و آفرینش روحانی است.

۵۷۵- موجودیت جسمانی- حیوانی بشر در زندگانی دنیا، کارگاه و مواد اولیه خلقت روحانی و سرمدی است که بندرت کسی از این موقعیت بهره می برد، زیرا عدمیت خود را وجود می پندارد آنهم در جریان واژگونسازی ارزشها. و اینست علت هراس انسان بی وجود از مرگ! انسان بمیزانی که وجود یافته نه تنها از مرگ نمی هراسد که مشتاق مرگ می شود چون می داند و احساس می کند که بدون تن و فعالیتهای غریزی هم وجود دارد که آن وجود روحانی است.

۵۷۶- چرا کسی که خود را به یاد آورد خدای را به یاد می آورد؟ زیرا عدمیت خود را می بیند و عدمیت خود را به محضر وجود می برد و چاره ای جز این ندارد. ولی کسی که خودش را وارونه کرده و صاحب وجود می داند در همه ظلم هایش خود را ایثارگر می پندارد و این یاد شیطان است و محشور شدن با شیطان!

۵۷۷- یاد گذشته یا نفرت انگیز و تشنج آور و واژگونه است و یا آرام بخش و مولد محبت و احساس ندامت و حیا و شکر است. اولی یادی واژگونه و ظالمانه است و دومی هم یاد ذاکرانه و عادلانه و صادقانه است. ولی چه کسی می تواند به تنهائی یادی ذاکرانه و خلاق از گذشته داشته باشد جز به یاری و محبت امامی صاحب معرفت و نور!

۵۷۸- دوستی و راز دل گفتن با کافران و فاسقان منجر به واژگونسازی و واژگونسالاری و گمراهی می شود. ولی دوستی و راز دل نمودن با دوستی مؤمن و صدیق منجر به ذکر و بیداری و توبه و خلق جدید می شود. این همان دو نوع راز دل نمودن مؤمنانه و فاسقانه در قرآن است که اولی منجر به حضور خدا و هدایت می شود و دومی منجر به حشر با شیطان و گمراهی و واژگونی می گردد. سوره مجادله-

۵۷۹- اینست که در قرآن کریم مکرراً آمده که مؤمنان نبایستی دشمنان خدا و رسول را به دوستی بگیرند و با آنان راز دل کنند چون دشمن ایمانشان هستند.

۵۸۰- احکام الهی در دین از شریعت تا طریقت، آن قوانین ویژه ای هستند که عناصر عدمی نفس انسان را تبدیل به وجود می کنند. یعنی احکام دین خدا آن کارگاه خلق جدید است از ماده عدم آدمی! در این معنا بیندیش!

۵۸۱- و آدمی در جریان اطاعت از احکام شرع است که بتدریج بر عدمیت خود آگاه و بینا می شود و اراده به وجود می یابد که آستانه درک امام و اطاعت از اوامر اوست. یعنی فقط اهل تقوا بر عدمیت خود آگاه و طالب وجود می شود که این طلب وی را به عارفی واصل می رساند که سرآغاز خلقت جدید است.

۵۸۲- یعنی انسان در اجرای صادقانه احکام انبیای الهی بر عدمیت خود آگاه و بینا می شود و اراده به وجود می یابد و در اطاعت از امام حیّ وارد کارگاه خلق جدید خویش می شود! این رابطه شریعت با طریقت است و نبی با ولی! «آنانکه تقوا پیشه نمودند خداوند از نزد خود امامی بسویشان می فرستد تا هدایت شوند.» قرآن-

۵۸۳- بدان که تقوا که حاصل اطاعت از اوامر الهی در دین انبیای الهی است مانع واژگونسازی و واژگونسالاری نفس می شود که انسان، عدم خود را وجود پندارد به یاری شیطان! یعنی بی تقوایان بسوی واژگونی می روند!

۵۸۴- زیرا بی تقوائی همان خودپرستی است و خودپرستی همان غیرپرستی و عدم پرستی است که منجر به واژگونسالاری می شود که انسان عدمش را وجودنمائی کند که این عین ریا است که آدمی دروغش را باور می کند و این عین واژگون شدن است.

۵۸۵- شریعت امر به پرهیز از خود عدمی است و طریقت هم امر به تقرب بسوی خود وجودی یعنی خداست.

۵۸۶- «و به تحقیق نگاه پروردگارتان بر شما نازل شد پس هر کس بینا شد بر خودش بینا شده است.» انعام ۱۰۴- آیا براستی نگاه پروردگار چیست که نازل شده است؟ چشم خدا(عین الله) کیست؟ علی(ع) و علیین همان نگاه الهی در میان مردم هستند که تحت الشعاع این نگاه هر کسی بر خودش بینا می شود، یعنی اهل معرفت نفس و ذکر می شود، یعنی اهل خلقت جدید عرفانی! در نیمه خرداد ۱۳۹۲ به سنت هرساله به زیارت قله دماوند رفتم که از آیات بزرگ خداست و همان کوه قاف اساطیری است که به یاد می آورم در سال ۱۳۷۲ نیز بلافاصله پس از رویت آن جمال حقیقت محمدی در آسمان قبله بطرز حیرت آوری برای نخستین بار شوق دیدار قله دماوند در من غوغا می کرد که فوراً برای دیدارش حرکت کردم ولی امسال که به نزدیکترین حدّ قله رسیدم بناگاه مواجه با زلزله های خفیفی شدم که همراهیانم نیز متوجه گشتند و اندکی بعد چشمی بزرگ و گشاده از دامنه دماوند آشکار شد. چشمی زنده و حیرت آور بود و حیرت آورتر از آن اینکه در عکسهایی که از دماوند گرفتیم نیز ثبت شده است و این واقعه ای بزرگ است که نشان از خبری بزرگتر دارد. و عجبا که این چشم دقیقاً همان چشم چپ بنده بود که مدتی است که زخمی حیرت آور برداشته و بیمار است و حالتی ویژه دارد. از فردایش شاهد فوران عظیم گوگرد از نوک قله بودیم که اخطاری عظیم محسوب می شود.

۵۸۷- «اوست که آفرید شما را از نفس واحدی. پس جای قراری است و جای امانتی (عاریه)...» انعام۹۸- این همان وجود خودی و وجود غیرخودی است یا وجود عدمی و وجود الهی. وجود دنیوی و اخروی! وجود ذاتی و صفاتی! خود ذاتی و خود عاریه ای (نژادی- تاریخی). خود زمینی و خود آسمانی، خود آدمی و خود حوائی و همچنین خود بشری و خود الهی. همچون ظهور چشم خدا از دماوند که یکی از جایگاههای امانتی بنده است و اصلاً انسان ذاکر و عارف در هر چیزی حضور دارد و همه موجودات عالم و کرات و افلاک قلمروهای امانتی وجود اوست چرا که خداوند در هر چیزی و با هر چیزی هست و بر همه چیزها محیط و شهید است و انسانی هم که با او باشد در همه جا حضور دارد و خدای را از هرجایی که یاد و نگاه کند می بیند و خودش دیده می شود همانطور که در سوره انعام ذکرش رفت.

۵۸۸- انسان بمیزانی که تلاش می کند راستگو باشد می بیند که چه امر محالی است. بمیزانی که تلاش می کند که باعفت باشد می بیند که چه کار جانکاه و غیرممکنی است. یعنی می بیند که فاقد هر اراده عملی و خلاقی است و کم کم می بیند که اصلاً خودش نیست و همه غیر است و غیر را خودش فرض کرده است این یک جایگاه و موجودیت امانی (عاریه ای) است بقول آیه ۹۸ سوره انعام.

۵۸۹- «و به جای خدا در خودشان جنی قرار دادند.» انعام ۱۰۰- و آدمی در وادی خیالش جن ایده آل خودش را مطابق بر یک شیطان بیرونی و انسی می آفریند. چون شیاطین هم دو نوعند جنی و انسی، نامرئی و مرئی!

۵۹۰- من، من نی ام و اگر دمی من منمی – این عالم را چو ذره برهم زنمی- این شعر مولوی بهترین بیان از هویت منی در بشر است که چه هویت عدم پرست و نابودگری است که چشم دیدن هیچ کس و هیچ چیز را ندارد. منیت انسان، عدمیت

مدعی و مستکبر او در قبال خداوند است و هولناکترینش آن منیت ملبس به معارف و القائات کاذب عرفانی است از آن انواعی که امروزه در مکاتب عرفانهای دجالی شاهدیم.

۵۹۱- در نزد انسان بی خود که انسانی مردم پرست و زمان زده و زمانه پرست است همه آدمهای روابط اجتماعی اش از دور و نزدیک جمله خناسان و شیاطین بشر صورت و انسی هستند. یعنی هر فردی در ذهن او یک خناس است. به عبارت دیگر هر فردی در او یک جن است که بدست و اراده و سلیقه او آفریده شده است. و لذا هیچ ربطی به خود آن آدمهای واقعی ندارند. و مصداق این آیه که «به جای خدا اجنه را در خود مستقر کرده اند». و این همان واقعه خودی کردن و منی کردن آدمها در نفس خویشتن است که همه آدمها بواسطه آن شیطان بزرگ مستقر در نفس، تولید و مونثاژ و جعل می شوند و لشکریان شیطان هستند. و این جعل و مالیخولیا شامل حال عزیزان و دوستان و حتی شخصیت های هنری و سیاسی موجود در رسانه ها هم می شود. اینها جمله خناسان برخاسته از وسواس الناس هستند.

۵۹۲- و انسانی که در رابطه با امام زنده ای قرار می گیرد تا سالها بایستی به شناخت و طرد و دفع این خناسان از نفس خود بپردازد تا وجودش را از این اشغالگرانی که بدست و اراده خودش تولید و مستقر شده اند برهاند. این خناسان همان عناصر واژگونساز ارزشها و واژگونسالاران عرصه عدم آدمی هستند که عدمیت را به دروغ لباس وجود می پوشانند. اصلاً معنای مالیخولیا حاصل چنین مسخ و فسخ و نسخی است. اینان همان شرکائی هستند که در قیامت شراکت خود را انکار می کنند. یعنی آنچه که آدمی از اینان در خود ساخته و پرداخته است هیچ ربطی به واقعیت وجودی آنها ندارد، پس انکارشان عین حق است. زیرا انسان کافر در همه اعمال و سرنوشت خود این شرکاء را هم دخیل و مسئول می داند حال آنکه واقعاً چنین نیست چون اینان خناس هستند نه ناس! خناس، صورت بشری اجنه و شیاطین است. و یا شیطانی شده افراد بشری در ذهن یک انسان شیطان زده. و اینست که قرآن کریم می فرماید: «از اکثریت مردم پیروی مکن که جز خیالات خود را پیروی نمی کنند و اگر پیرویشان کنی به ظلمت می افتی... و در آنروز ملائک می گویند خدایا اکثر مردمی که خود را خداپرست می دانند جن را می پرستند».

۵۹۳- جمله این جن پرستان و شیطان زدگان بر این باورند که به ایشان وحی و الهام می شود و بدینگونه با جسارت تمام دست به هر تبهکاری می زنند و بخود اجازه هر کاری می دهند و در آنچه می کنند تردیدی هم ندارند و خود را هدایت یافته می دانند. قرآن- این جن زدگی و شیطان پرستی در زنان بمراتب شدیدتر و فراوانتر است و لذا رسول اکرم می فرماید: «اکثر زنان اهل دوزخند».

۵۹۴- در این نوع آدمها «براستی شیطان چون خون در رگهایشان جاریست.» رسول اکرم(ص)- اینان را می توان خلفای شیطان دانست که شیطان را عین هویت خود می یابند. هویتی که تماماً وهم و خیال باطل است و هیچ واقعیتی ندارد.

۵۹۵- عشق حقیقی سراسر عدالت است و ایثار حقیقی پرسودترین تجارت است و لذا اهل عشق و ایثار حقیقی کمترین احساس منتی بر کسی ندارند که منت هم می کشند.

۵۹۶- و اما برای زن هیچ راه نجات از شیطان و رستگاری و سیر الی الله سریعتر و مستقیم تر از پذیرش هوو و هویت هوویی نیست که همان پذیرش «هو» است که منیت را که مدخل ابلیس است نابود می سازد. و اینست ارزش منحصر بفرد سارا(ع) و هاجر(ع) در تاریخ بشر که خداوند خانه هاجر را قبله گاه ابدی مؤمنان آخرالزمانش ساخته است.

۵۹۷- محبت مرد به زنش همان محبت خدا به زن است از دل مردش. و اینست که اطاعت زن از مردش هم عین اطاعت زن از خداست و اینست که در روایت آمده که رضایت شوهر از زن یکی از میزانهای رضایت خدا از زن است. حال که چنین است پس منی کردن و انحصاری کردن این محبت از جانب زن عین انحصاری کردن خدا فقط برای خویشتن است و نیز اینکه زن در این انحصاری کردن محبت خدا برای خودش در حقیقت رحمت و هدایت را نیز فقط برای خودش می خواهد پس خودش را انسان برتر می داند که گویی خداوند فقط بایستی به او محبت کند. و نکته دیگر اینکه زن این محبت را اصلاً از خدا نمی بیند بلکه از خودش می داند و برتری خودش که توانسته دل از شوهرش ببرد و شوهرش را بنده خود سازد پس محبت خداوند به خودش را وسیله ای ساخته تا بنده خدا را یعنی شوهرش را بنده خودش سازد و نکته سوم اینکه محبت خدا را در دل شوهرش محدود و حقیر ساخته است که اگر بخواهد متوجه فرد دیگری هم بسازد پس کاهش می یابد و بدینگونه گوئی که حقش ضایع شده است و این تهمتی به خداوند است. همانطور که یک زن کافر و بخیل و هووناپذیر اصلاً چشم دیدن کمترین توجه و محبتی از جانب شوهرش به هیچ کسی را ندارد از جمله به والدین شوهرش و اصلاً کینه تاریخی عروس و مادرشوهر از همین کفر است تا آنجا که خداوند محبت این زن را از دل شوهرش برمی دارد.

۵۹۸- و غایت کفر و ظلم زن گاه تا به آنجا پیش می رود که حتی خصم رابطه عاطفی شوهر به فرزندان خودش می شود و فرزندان خود را هووی خود می یابد و امروزه همین کفر و ظلم از علل عداوت زنان با بارداری و زایمان است و این غایت شقاوت زن مدرن است که او را نسبت به خلاقیت رحمانی ذات خودش کافر و عدو می سازد و جانش را عقیم می کند. «آنانکه بخل می ورزند جز از خودشان نمی کاهند.» قرآن-

۵۹۹- اصلاً معضله نازایی بسیاری از زنان عذاب غایت خودپرستی و انحصار محبت شوهر و بخلشان به این محبت است و حجت بر حقانیت این ادعا نیز این پدیده تاریخی است که بسیاری از زنان عقیم پس از هووپذیری باردار می شوند که سارا همسر حضرت ابراهیم(ع) مشهورترین این حجتها در تاریخ است.

۶۰۰- در حقیقت وقتی که زن به هر دلیلی هووپذیر می شود منشأ الهی محبت شوهرش را خطاب قرار می دهد و هویت این محبت را درمی یابد و نه منیت آن را. زیرا هر نعمتی که منی شود شیطانی شده و از دست می رود ولی منی کردن محبت منجر به شیطان زدگی انسان می شود و آدمی خلیفه شیطان می گردد. حال اگر این محبت نابتر و روحانی تر و پاکتر باشد منی کردن آن خطرناکتر می شود مثل محبت اولیای الهی به مؤمنان.

۶۰۱- پس هووپذیری در محبت از هر نوع و درجه اش همان هویی کردن و الهی کردن آن است و این همان اعتلای محبت و برکت و نوری شدن آن است که فرد مورد محبت را به جای خودپرست و شیطان زده کردن، عاشق و خداپرست می سازد. پس هوویی کردن محبت تنها راه تأویل آن به حق محبت است و تبدیل آن به نور هدایت. در غیر اینصورت محبت بزرگترین مصیبت زندگی انسان می شود و تقریباً همه زنان، تباه شده این جریان منی کردن محبت هستند زیرا محبت چون منی شود در دل فرد تبدیل به سنگ می شود و صاحبش را شقی و دیوانه می سازد و هر چه که این محبت نابتر و خدائی تر باشد منی کردنش نیز مهلکتر و واژگون کننده تر است.

۶۰۲- پس بدان که بزرگترین کارگاه واژگونسازی ارزشها و واژگونسالاری انسانها همان کارگاه انحصاری و منی کردن محبت است. از محبت والدین تا زناشوئی و تا محبت اولیائی و عرفانی. خصومت مؤمنان نسبت به همدیگر نیز که حاصل انحصاری و منی کردن محبت پیر و امام است، مهلکترین نوع انحصارات بشری است که می تواند منجر به کفر گردد.

۶۰۳- اصلاً انحصاری و منی کردن محبت عین منی کردن فرد محبّ و عاشق است یعنی او را بنده خود کردن و پرستنده خود ساختن و این علناً سوء استفاده از محبت و ظلم به انسان محبّ است یعنی دشمنی آشکار با کسی که ترا دوست دارد و کفری واضحتر از این نیست و نیز حماقت و ستمی. و اینست که دوزخ را مملو از این آدمها و مخصوصاً زنان می بینیم. زیرا این نوع آدمها خودشان را علت و منشأ محبت می پندارد و بر این باورند که: «من به این دلیل محبوب هستم که از همه برترم پس من خودم باعث محبت هستم پس صاحب محبت هستم و محبت مال من است.» پس طبیعی است که چنین آدمهایی چشم دیدن هیچ محبتی را در روابط دیگران نداشته باشند یعنی خصم محبت هستند. این نوع آدمها و مخصوصاً زنان به بدترین عذابها یعنی آتش بخل و شقاوت دچارند و هر جایی که محبتی ببینند به آن تهمت می زنند و برعلیه آن عداوت می کنند، زیرا خود را خدای محبت می دانند.

۶۰۴- «و بدانید که رزق شما در آسمانست.» قرآن- و اما عالیترین و مُبرمترین رزقها که آدمی برای کسبش دست به هر کاری می زند و حتی از نان و جان خود هم می گذرد همان محبت است که چون آدمی به آن رسید گویی که به تمامیت حقش رسیده است. ولی افسوس که به واسطه وسوسه های شیطان از این حق غافل می شود، چرا که به بازار محبت فروشی می رود که: ایهاالناس بنگرید مرا که کیستم، پس بیایید و مرا بپرستید!

۶۰۵- و بدان که هر نوع و درجه ای از محبت که کسی از جانبی دریافت می کند مختص خود او در آن جایگاه وجودی او در آن مقطع از زندگی است که او را با تمامیت خودش روبرو می کند تا خود را بیابد و هستی یابد زیرا محبت هستی بخش است زیرا نور وجود است و اینست که وسوسه شیطان برای به بازار رفتن اثر می کند که آدمی وجودش را در انظار دیگران به نمایش بگذارد و تصدیق شود که: فتبارک الله!

۶۰۶- پس همانطور که وجود همان حضور و ظهور احدیت و بی تائی جان است محبتی هم که موجب تجلی هر کسی است در آن مقطع منحصر بفرد خود اوست به لحاظ ماهیت و رنگ و بو و معنا. پس قیاس کردن محبت ها همچون قیاس کردن خود با دیگران امری به غایت گمراه کننده و شیطانی است و فرد قیاس گر را منکر و خصم سایر محبتها می سازد و به همان شدت خودش دچار غفلت نسبت به محبت و هستی خودش می شود و این یکی از علل غفلت انسان از خویشتن است و با منشأ محبت به عداوت کشانیدن.

۶۰۷- پس بدان آن محبتی را که تو از کسی دریافت می کنی فقط رزق خود توست و هیچ کس از این رزق تو سهمی ندارد، پس نمی تواند آن را به سرقت برد پس بدان که محب تو نمی تواند محبتی را که به تو دارد با کس دیگری تقسیم کند و یا به دیگری ببخشد، همانطور که محبت دیگری را نمی تواند به تو بدهد. و این قاعده مخصوص رزق آحاد بشری است که رزق هیچ کسی از گلوی دیگری پایین نمی رود و کسی قادر به دزدیدنش نیست. آنچه که دزدیدنی است مال دزدی است یعنی مال حرامی است.

۶۰۸- پس اگر محبت واجبترین و هستی بخش ترین رزق انسان است این رزق نیز جهاز هاضمه ویژه ای می طلبد. همانطور که یک آدم تنبل و بی تحرک و پرخور به زودی هر چه که می خورد در او به صورت غلظت خون رسوب می کند و قوای حیاتی اش را به تحلیل می برد. کسی هم که محبت دریافت می کند برای هضم و جذبش بایستی کاری کند و آن کار اطاعت صادقانه از محب است وگرنه محبت در دلش تبدیل به آتش بخل و حقارت و حرص و شهوت بارگی و بازیگری و سلطه گری می شود، یعنی هستی بارگی محبت تبدیل به حس نابودی می شود که حاصل منی کردن محبت است بدین معنا که: من خودم علت و باعث و بانی محبت هستم و هر که را بخواهم عاشق خودم می سازم و... .

۶۰۹- «هر دوران را اجلی است و هر اجلی را کتابی است.» قرآن- و اجل عصر آخرالزمان فرا رسیده است که اجل تکنولوژیزم و مدرنیزم است و اما کتاب اجل این دوران مجموعه آثار ماست. عده ای خوابند و در خواب راه می روند و بسیاری مدهوشند و بسیاری دیگر مرده اند و با این حال راه می روند و روزی می برند: «مردگانند مپندار که زندگانند.» قرآن- و انگشت شمارانی از مؤمنان بیداردل شاهدان این قبرستان متحرکند.

۶۱۰- محبتی که حقش ادا نشود فرد محبوب را چنان دچار باور مالیخولیائی می سازد که خودش را خالق و رزاق و صاحب و ناجی محب خودش می پندارد و این محبت هر چه خالصانه تر و الهی باشد این مالیخولیا هم شدیدتر است. کم نبوده اند کسانی که در رابطه با اینجانب دچار چنین احساس و ادعائی شده و حتی بر زبان آورده اند که: دین و عرفان و همه آثار دکتر خانجانی از ماست! که در پاسخ گفتم: ای کاش کمی از آن را هم برای خود نگه می داشت تا به این سرنوشت دچار نگردد.

۶۱۱- این احساس مالیخولیائی آنگاه مسئله دار و رسوا می شود که فرد جدیدی از روح و محبت الهی برخوردار می شود. و این همان احساس و ادعای ابلیس نسبت به خلقت حضرت آدم است تا آنجا که خود خداوند را هم محاکمه و متهم می کند که: تو نمی فهمی!!! و عاقبت خود خدا را متهم به فریبکاری می کند که: پروردگارا مرا اغوا نمودی!! قرآن-

۶۱۲- ماجرای ابلیس و آدم در هر خلقت جدید روحانی تکرار می شود از برای سائر مؤمنانی که قبلاً از این روح و محبت الهی برخوردار شده اند. بسیاری خلقت جدید را انکار می کنند و ابلیسی می شوند و به جهنم می روند.

۶۱۳- هرگاه که روحی نازل می شود و حیوان دوپائی، آدم می شود کل ماجرای خلقت آدم در قرآن تکرار می شود. منتهی در اینجا آن ملائک همان مؤمنان قدیم هستند که سابقه عبادت و ارادت دارند که به ایمان و ارادت خود امتحان می شوند. همانطور که در قرآن کریم سخن از شیاطین انسی و جنی است، ملائک انسی و جنی هم داریم.

۶۱۴- هر که محبت و حقوق و مسائل و اسرار آن را شناخت کل دین و اسرار دینی و راز زندگی و رسالت انبیاء و اولیای الهی و بلکه خود خداوند را شناخته است. زیرا محبت نور وجود است و گوهره رسالت پیامبران خدا و بستر هدایت بشر است.

۶۱۵- پس انحصاری و منی کردن محبت عین انحصاری کردن و محدود ساختن وجود است که آدمی خود را مستحق وجود و دیگران را محکوم به نابودی می کند. اینست که انسان بخیل انسانی خواستار نابودی دیگران است و بدان که محور بخل بشری در قبال محبت است. ولی کسی که بخل می ورزد خودش را محکوم به نابودی می کند و علت این واقعه را قبلاً نشان دادیم که وجود، نفس واحده جهانی است یا برای همه است و یا برای هیچکس. پس کسی که آنرا برای دیگری نمی خواهد خودش هم از آن محروم می شود و فقط خودش را از آن محروم می کند به دلیل آنکه آنرا در خود محدود و محصور می سازد و از نفس واحده جدا می کند پس محکوم به نابودی می شود و در قحطی و عداوت با همه قرار می گیرد.

۶۱۶- انسان فاقد روح جدید نمی تواند که بخیل نباشد زیرا بخل همان احساس نابودی در قبال نعماتی است که در دیگران دیده می شود که یکی از بزرگترین این نعمات محبت است هر چند که محبتی غریزی و حیوانی باشد که موجب احساس وجودی حیوانی است.

۶۱۷- ولی انسانی که از یک روح الهی برخوردار می شود برای نخستین بار احساس وجودی الهی دارد که وجودی احدی و صمدی و سرمدی است که انسان را از همه تعلقات دنیوی بی نیاز می سازد درست همچون خداوند. ولی اگر انسان در قبال این روح تعهدی نداشته باشد و حقوقش را ادا نکند و از آن در خود مراقبه ننماید تا این روح در تن نشسته و خویشتن گردد بتدریج بازیچه القائات شیطانی می شود و چه بسا به تصرف شیطان درمی آید و به شیطان سواری می دهد.

۶۱۸- حتی کسی همچون دکتر شریعتی که صاحب روحی از جانب پیرش ماسینیون شده بود نسبت به عظمت و رسالت و تعهدات الهی این روح دچار غفلت شد و از اقتدار روحش در جهت برخی آرمانهای اجتماعی بهره گرفت که این آرمانها دارای حقانیتی روحانی و عرفانی نبودند هر چند که در این بهره گیری از هر انقلابی دیگری موفق تر بود ولی شاهد یک خلاء و برزخ و سرگردانی آشکاری در آثار و پیروانش بوده ایم. ولی دکتر شریعتی در زندان بود که به خود آمد و قرآنیت روحش را دریافت و به همین دلیل شعار بازگشت به قرآن و تبیین آخرالزمانی اسلام را در محور اهدافش قرار داد همانطور که پس از رهایی از زندان شاهد یأس و حسرت عظیمی از ایشان هستیم. یعنی پس از زندان تازه متوجه می شود که آن غفلت عظیم چه جنبش عظیمی را به میدان آورده که هیچ ماهیت و هدف تبیین شده قرآنی و اسلامی ندارد. به همین دلیل در آخرین ایام عمر کوتاهشان شدیداً نگران انقلابی بی سرانجام بود، یعنی انقلابی بی کتاب. زیرا هر انقلابی دو روی دارد: چه نباید کرد و چه باید کرد: لااله و الاالله.

۶۱۹- ولی دکتر شریعی با مرگ مشکوکش روحش را به من داد و من تا حدود سال ۷۲ تجربه لاالهی روحش را بغایت رسانیدم زیرا حتی آرای لاالهی شریعتی نیز بسیار خام و ناقص و مذبذب بودند. تا اینکه در سال ۷۲ با نزول روح الااللّهی، روح لاالهی شریعتی از من رفت و این رخت بربستن دکتر شریعتی از این دنیا بود.

۶۲۰- این نکته بس مهم نیز قابل تأمل است که دکتر شریعتی در سرآغاز سن کمالش به زندان رفت و بعد از آزادی از زندان مدتی هم حبس خانگی بود که به قصد تبیین اسلام و قرآن به زبان روز (تبیین ایدئولوژیک) از کشور خارج شد که یکماه بعد از دنیا رفت و گویا این رسالت بزرگ در تقدیر او در حیات دنیا نبود.

۶۲۱- با این مثال و نمونه برجسته یعنی دکتر شریعتی به اهمیت تبیین عرفانی روح پی می بریم که این تبیین جز به نور ذکر ممکن نیست. در حقیقت می توان گفت که شریعتی با آن روح بزرگش نیز دچار وسواس الناس و آفتهای زمانه شد و اسیر مفاهیم آرمانی غرب همچون آزادی، سوسیالیزم و دموکراسی شد بی آنکه حقیقت قرآنی این مفاهیم واژگونه را دریابد و خود نیز در زندان متوجه این غفلت و واژگونی عظیم شد و به همین دلیل دچار نوعی ندامت و حسرت و شرمساری عظیمی در قبال نسل جوانی شد که به قدرت روح او بیدار شده بودند ولی راه به جائی نمی بردند به همین دلیل پیروانش پس از او در اندک مدتی دچار تفرقه و تضاد و گرایشات افراط و تفریطی مهلکی شدند و بسیاری از پیروانش بعدها او را مسبب بسیاری از فجایع دانستند که البته پنداری بیهوده است، زیرا انسانی که بیدار شد خودش به تنهائی رسالت کشف حقیقت را برعهده دارد و حق ندارد که یک مصرف کننده محض باشد. و شریعتی یک بیدار کننده محض بود به قدرت روحش و نه آثارش که از روحش بهره ای بس اندک داشتند.

۶۲۲- یکی از علائم این غفلت بزرگ در شریعتی نسبت به روحش این بود که خود را یک روشنفکر می پنداشت و معرفی می کرد حال آنکه بسیار بیشتر از روشنفکر بود و درست به همین دلیل تعریف او از رسالت روشنفکر بس پیامبرانه و از جنس امامت بود.

۶۲۳- با اینکه دکتر شریعتی در کویرش علناً اعتراف می کند که از پیر و مرادش ماسینیون، روح یافته است که خود ماسینیون هم آن روح را از دیدار با خضر یا امام زمان یافته بود، ولی شریعتی آنچنان که باید درباره حقیقت این روح جدیت و معرفت لازم را نداشت و یا به طریقی از آن اباء داشت و می هراسید و چه بسا به مرور زمان به فراموشی سپرد زیرا بعد از کویرش دیگر هیچ نام و نشانی از ماسینیون نیست. زیرا برای یک مرید یاد مرادش عین یاد خداست و ذکر اعظم است.

۶۲۴- اینکه در قرآن کریم نیز می خوانیم که با همه پیامبران و اولیای الهی شیاطینی نیز هستند که به همراه القای وحی آنها نیز وحی می کنند بدلیل حضور روح در مردان خداست که برای شیاطین باارزشترین طعمه در عالم وجود است که اگر آن را تصرف کنند به واسطه اش می توانند قومی را گمراه کنند که البته خداوند خود از اولیای خود حراست می کند همانطور که وعده اش را داده است.

۶۲۵- اینکه در قرآن کریم آمده که ملائک در اطراف عرش مستمراً می گویند: «خدایا به مؤمنانت رحم کن» این رحم از بابت روحی است که به مؤمنان اعطا شده است که موجب شده که شیطان بیش از سائر مردم در اطرافشان پرسه می زند و

در سودای رسوخ و تصرف روحشان است. چرا که چیزی گرانقدرتر از روح خدا در عالم هستی نیست که چون به انسانی اعطا شود شیاطین را به وسوسه تصرفش می اندازد تا بواسطه آن روح به گمراهی مردم بپردازند زیرا روح خدا در بشر، به بشر قدرت نفوذ در قلوب را می دهد و شیاطین می توانند سوار بر این روح از دل مؤمنان به قلوب مردمان راه یابند.

۶۲۶- روح، نفس ناطقه و واحده خداوند در بشر است که همان امر و اراده خداست و چون به اطاعت حق درآید نطق الهی از روح برمی خیزد و آدمی را صاحب قلم حق می سازد و زبان و بیان چنین انسانی تأویل و کشف کننده کلام الله (قرآن) است. قدرت نفوذ و بلاغت انسانهای صاحب روح و قلمشان از همین بابت است.

۶۲۷- و وای از موقعی که مؤمن صاحب روحی، روحش را با شیطان معامله کند جهت ریاست بر دنیا و اهلش، که قومی را گمراه و تباه و شیطان صفت می سازد.

۶۲۸- بدان که روح همان اراده است یعنی اراده ذاتی و الهی که امر به حق می کند و صاحبش را در زندگیش سالک حقیقت می سازد و از پیروی راه و روش اکثر مردمان و سنت پدران و امیال ژنتیکی و خلق و خوی وراثتی و تاریخی و از جبرهای زمانه اعم از اقتصادی و فنی و سیاسی و تبلیغاتی و فرهنگی بازمی دارد و بی نیاز می کند و بسوی هویتی منحصر بفرد هدایت می کند. حال بنگر که تا چه حدی صاحب روحی و می توانی حتی به امر عقل و معرفت خود عمل کنی.

۶۲۹- بی ارادگی برجسته ترین ویژگی انسان مدرن است در سیطره تکنولوژیزم و مدرنیزم و لیبرالیزم و فمنیزم و پورنوگرافیزم! که همان سیطره شیطان آریل و حاکمیت دجالان است.

۶۳۰- و روح همانطور که قرآن کریم فرموده امر خداست و امر خدا همواره در «بین» فرود می آید که مولد بیّنات است که این بیّنات همان نشانه ها و حجتهای غیبی و توحیدی هستند که عناصر و عوامل هدایت انسان در سیرالی الله می باشند که در عین حال قلمرو قلم الهی و لذا بیان و تبیین کلام الله و اسرار قرآنی می باشد که عرفان حق است که رهروان را هدایت می کند که سراسر از جنس ذکر است.

۶۳۱- و اما راز «بین» چیست؟ این «بین» کل سرّ وجود است که سرّ دین و تعالی انسان است و عرش قلم و ذکر و عرفان است. چرا که: در ازل حق از جدائی شد به پا! جدائی خلق از حق و زمین از آسمان و آدم از حوا! «خداوند آنکسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین مثل آن هفت آسمان را پدید آورد و امر را بین آنها فرود می آورد تا مردمان بدانند که او قادر به هر کار ناممکنی است و براستی که خداوند با علمش بر هر چیزی محیط است.» سوره طلاق۱۲- به زبان ساده یعنی خداوند علاوه بر آن هفت آسمان اولیه که فقط آسمان اولش که نزدیکترین آسمان به زمین است همان آسمانی است که مهد میلیاردها ستاره و کهکشان است که بشر تا به امروز نتوانسته آفاق و حدود همین آسمان اول را تخمین بزند و حساب کند و می دانیم که پیامبر اسلام در معراجش از همه این آسمانها گذر کرد و به آسمان هفتم با برترین تجلی خداوند دیدار نمود. و اما این آیه مذکور می فرماید که خداوند هفت آسمان زمینی آفریده است و به بیان دیگر هفت زمین آسمانی آفریده که عصاره و تجلی مادی آن هفت آسمان است که این هفت زمین آسمانی یا هفت آسمان زمینی شده چیزی جز منظومه شمسی و هفت سیاره آن نیست که در همین رساله قبلاً ذکرش آمده است. همانطور که نابغه حکمت اسلامی یعنی ابن سینا در معراج نامه اش بوضوح نشان داده که آن هفت آسمان و هشت فرشته دربان آن، همان سیارات منظومه شمسی هستند یعنی عطارد، زمین، مریخ، زهره، زحل، مشتری، اورانوس و نپتون.

۶۳۲- از همین روی ما برای نخستین بار در تاریخ معرفت دینی ادعا کرده ایم که منظومه شمسی همان عرش خدا در عالم ارض است، یعنی حضور هفت آسمان در طبیعت است که کره زمین و انسان هم یکی از این هفت آسمان است در عالم ارض (عالم ماده). حال آیه مذکور خاطرنشان می کند که امر خدا بین این کرات هفتگانه فرود می آید که همه بیّنات و معجزات غیرممکن را ممکن می سازد. همانطور که متذکر شدیم نزول این امر بین ماه و خورشید و زمین که موجب کسوف است مظهر یکی از بزرگترین بیّنات الهی می باشد که عرصه لقاء الله است. همانطور که می فرماید: «سوگند به ماه و خورشید چون جمع آیند که در آن روز انسان را هیچ جای دگری نیست و بلکه در نزد پروردگارش مستقر می شود و بر خودش بینا می گردد.» سوره قیامت- و اما غایت این نزول و مقصودش کسی جز انسان نیست که با خدایش روبرو شده و جمال ذات خودش را دیدار می کند همانطور که در نزول این امر بین ماه و زمین، روح نازل می شود و انسانی که مقصود این نزول است تا همه بدانند که خداوند قادر به هر کار محالی است. خود اینجانب که بارها محل نزول این امرهای الهی بوده ام، سالها به طول انجامیده تا عظمت کبریایی و ناممکن این بیّنات را باور کنم و بتدریج بیان نمایم و آن را فهم کنم تا چه رسد به مردمی که این حقایق حیرت آور را از اینجانب می شنوند و چه بسا استهزاء کنان از آن می گذرند.

۶۳۳- در حقیقت آن هفت زمین و آسمانی که در قرآن و معارف دینی مذکور است همین هشت سیاره منظومه شمسی است که هشت زمین آسمانی و هفت آسمان زمینی است. یعنی هفت زمینی که همان هفت آسمان است. و همین حیرت آورترین خلق خداست که در هیچ مخیله و عقلی حتی قابل تصور هم نیست. و اما اینکه هر یک از این هفت سیاره مظهر و تجلی و مثل کدامیک از آسمان هفتگانه است بحث دیگریست. ولی بهرحال برای نخستین بار است که این بیّنه عظیم قرآنی بدین وضوح و سادگی بر قلمی جاری می شود. «و قرآن را رازگشائی کردیم از برای اهل ذکر. آیا اهل ذکری هست!» قرآن- و یادآوری این امر که در عین حال بین این هشت سیاره، هفت آسمان حضور دارد.

۶۳۴- ولی بی تردید کره زمینی که جایگاه انسان کامل و خلیفه خداست بایستی مظهر آسمان هفتم باشد که عرش اعلای اوست، همانطور که پیامبر اسلام(ص) نیز در آسمان هفتم پروردگارش را در جمال اعلای علی(ع) دیدار کرد و همانطور که خود علی(ع) نیز خودش را عرش خدا می نامد.

۶۳۵- در واقعه کسوف گوئی این جمال خورشید است که آشکار شده و قابل رؤیت می شود آنگاه که ماه مانع تشعشع سوزنده و کورکننده خورشید می شود و همچون فیلتری برای چشم است. و یا به بیان دیگر انسان اهل شهود از چشم ماه (انسان کامل) موفق به دیدار جمال خورشید می شود. «و اوست که نگاهش را به شما می دهد.» قرآن-

۶۳۶- خورشید قلب و مرکز منظومه شمسی به مثابه قلب عرش خدا در عالم ارض است و مصداق عرش مکین است که سیاراتش همان هفت آسمان و هشت فرشته حامل عرش می باشند در تجلی ارضی و طبیعی!

۶۳۷- و ماه به مثابه قمر زمین همچون آئینه ای که جمال خورشید حقیقت محمدی را بر اهلش نمایان می سازد و نورش، نور خورشید را برای چشمان اهل شهود، قابل دریافت می سازد. «چشمها نیستند که او را می بینند بلکه اوست که چشمها را درمی یابد.» قرآن-

۶۳۸- بزرگترین رحمت و نعمت دین محمد(ص) همانا معراج اوست به آسمان هفتم که این آسمانها را به زمین آورد و پس از او عارفان امتش این آسمانها را بر زمین سیر می کنند، یعنی آسمانها به زمین فرود می آیند که همان نزول «نجم» در قرآن است. همانطور که خود اینجانب شاهد برخی از این نزولات بر خود بوده ام مثل نزول ماه یا زحل.

۶۳۹- انسان محمدی که آل محمد شد و اهل صلوة محمدی است در معنای حقیقی کلمه، مشمول معراج محمدی می شود از شهر وجود محمد(ص) که دربش علی(ع) است که جایگاه آسمانیش همان ماه می باشد. و لذا نزول ماه همان تجلی روح علوی است که درب شهر محمدی را می گشاید و معراج محمدی برای مؤمن محمدی بر زمین رخ می نماید.

۶۴۰- در حقیقت منظومه شمسی به مثابه نزول هفت آسمان است که به انسان و اهل زمین نزدیک شده است. و این مصداق این کلام رسول(ص) است که «پروردگارم بر آسمان دنیا وارد شده است.» که آسمان دنیا همین آسمان نجومی بالای سر ماست که نزدیکترین حدش هم منظومه شمسی است.

۶۴۱- و امروزه طبق گزارش مراکز نجومی جهان همین تازگیها لکه سیاهی در خورشید آغاز به رشد نموده است که چون این لکه کل سطح خورشید را بپوشاند آنچه که رخ می نماید جمال اعلای خداوند است که همان معرف امام زمان و ناجی موعود بر زمین است. همانطور که طبق روایات اسلامی، چون امام زمان ظهور کند در آسمان معرفی می شود. یعنی خداوند از عرش اعلایش یعنی خورشید، رخ می نماید و این آستانه قیامت کبراست.

۶۴۲- این لکه سیاه خورشیدی را بنده همان شب ۲۱ دسامبر ۲۰۱۲ میلادی در رؤیائی دیدم که طبق پیشگوئی هایی از منابع مختلف مذهبی پایان جهان اعلان شده بود که این معنا درک نشد زیرا این پایان یک امر آنی و صرفاً نجومی و فیزیکی فهم شد که بدان صورت رخ نداد. در حقیقت آن شب به مثابه آغاز یک پایان بزرگ بود همانطور که قیامت در قرآن کریم یک روز پنجاه هزارساله است که در آن قرار داریم و این روز پنجاه هزارساله با این واقعه به نقطه عطفی رسیده است.

۶۴۳- «...من الارض مثلهن...» و از زمین نیز مثلش هفت آسمان آفرید. سوره طلاق- این از حیرت آورترین آیات قرآن است که بیّنه آفرین ترین آیاتی است که تاکنون در قرآن دریافته ام که وحدت وجودی ترین و توحیدی ترین آیات است و هدایت بخش ترین آیات. زیرا منظور از هدایت بسوی حق، درک و دریافت نشانه های زمینی آسمان و نشانه های عینی عالم غیب می باشد که امام کاملترین این بیّنات است زیرا مهد نزول اوامر الهی و لذا مهد ظهور همه بیّنات هدایت بخش است.

چون امام، جانشین خدا در عالم ارض است که به زبان ساده همان خدای عالم ارض (کائنات) است. یعنی امام نیز مثل خداست. «از من اطاعت کنید تا مثل من شوید.» حدیث قدسی-

۶۴۴- پس می توان گفت که زمین همان آسمان است که فرود آمده است همانطور که انسان نیز همان خداست که در درک اسفل السافلین سقوط کرده است و فقط به قدرت به یادآوردن (ذکر) می تواند مقام اعلائی خود را بیابد و این همان خلقت عرفانی جدید است. همانطور که قرآن کریم سراسر امر به این ذکر است.

۶۴۵- همانطور که کلاً زمین همان بهشت آسمانی است در عالم ارض، و آدمی با عینک ماه قادر به درک و دریافت آسمانیت زمین و از جمله خویشتن است یعنی ماه چشم الهی خدا در عالم ارض است و جایگاه عین الله (امام) در منظومه شمسی یعنی دستگاه عرش الهی است.

۶۴۶- یعنی خداوند از هر چه که در آسمانهای هفتگانه آفریده در کائنات هم مثلش را آفریده و بلکه همه آنچه که در کائنات لامتناهی اش آفریده در کره خاکی ما نیز آفریده است، پس کره زمین عصاره هفت آسمان و همه کرات و افلاک است که عصاره کل زمین نیز خود وجود آدمی است و این سخن علی بیان همین نکته است که انسان جهان صغیر است.

۶۴۷- و سپس خداوند امرش را بین زمین و آسمان هر چیزی نازل می کند تا نشانه های خودش را بر اهل هدایت آشکار سازد و این نشانه های هدایت بخش را معجزات گویند ولی قرآن بیّنات می نامد که دو معنا دارد یکی معنای عیان شدن است و دیگری هم بیان شدن.

۶۴۸- و اما آیا براستی چرا خداوند نشانه هایش را و بلکه حتی جمال خودش را در «بین» عیان می کند؟ و بین چیست؟

۶۴۹- و انسان کاملترین بیّنه است، زیرا بیانگرترین و عیانگرترین بیان و جمال خداست که کمال این بیانی و عیانی در انسان کامل است که کل زمین ها و آسمانها در او جمع است و لذا او را امام مبین نامند که همه چیزها متمرکز در اوست.

۶۵۰- و پس از انسان کره زمین و منظومه شمسی این موقعیت را در جهان دارد که ماه و خورشید مهمترین نقش را در ظهور بیّنات ایفا می کنند و لذا بیشترین و با عظمت ترین سوگندهای خداوند مربوط به این دو می باشد. در همه جا نیز سخن از شهود غیبی است و ظهور اسرار قرآنی که بیان بیّنات خداست که امام نیز عیان کننده این بیان است و اینست که همه اسرار قرآنی در نزد امام است و لذا امام را شأن نزول قرآن گویند که بدون او قرآن در میان مردم مهجور است.

۶۵۱- در قرآن کریم آمده که خداوند از هر چیزی یک جفت آفریده است که ضدّین هستند که این زوجهای متضاد بیان دیگری از همان زمینها و آسمانهای هر چیزی هستند و خداوند امرش را بین این زوج ها نازل می فرماید تا نشانه ای از خودش را برای هدایتشان آشکار کند که کاملترین این زوجها زوج انسانی است که به صورت مرد و زن رخ نموده که زمین و آسمان انسانیت هستند که در آیه ۲۲۳ سوره بقره راز این ظهورش را در بین زن و شوهر بیان فرموده است: «زنان شما کشتزارند برای شما، پس هرگونه که خواستید به کشتزار خویش درآیید و خود را مقدم دارید و خداوند را در نظر داشته باشید و بدانید که او را دیدار می کنید و این مژده ای برای مؤمنان است». از این آیه آشکارا برمی آید که زن همان زمین است و مرد هم آسمان اوست، یعنی زمین و آسمان وجودی واحدند. پس محبت مرد به زن همان محبت آسمان به زمین است و اطاعت زن از مرد نیز اطاعت زمین از آسمان است و لذا رزق زن نیز از مرد است همانطور که می فرماید: «رزق شما در آسمان است.» قرآن- و همانطور که قبلاً نشان دادیم زن به مثابه ماده و صورت انسان است و مرد هم معنا و سیرت انسان است و عشق مرد به زن همان عشق انسان به ظهور جمال خویش است و اینک این کلامش را در قرآن کریم بهتر درمی یابیم که: «خداوند در آسمان هست و در زمین هم هست.» ولی او نه از زمین و نه از آسمان رخ می نماید بلکه بین این دو یعنی آنجایی که این دو متحد و یگانه می شوند رخ می نماید که رابطه زناشوئی کاملترین اتحاد بین این دو است به شرط آنکه بین این دو در آن رابطه خاص جز خدا هیچ نباشد و به شرط اینکه این دو از این رابطه جز خدا را منظور نداشته باشند و آن جمال لقای پروردگار در این رابطه اصل صورتی است که نطفه فرزند را در خلقتی جدید صورت می بخشد و این خلقت در صورتی براستی جدید است و قدیم نیست و تولید مثل نژاد نیست. و زن و شوهری که دارای نفوسی پاک باشند این فرزند، خود به مثابه تولد یک بیّنه است یعنی دارای فطرتی زنده و امامی است که مظهری از ظهور احدیت وجود و بی تائی است.

۶۵۲- این را بدان که خلقت هر چیزی نیز دو مرحله ای است: قدیم و جدید و یا آسمانی و زمینی! همانطور که مثلاً در خلقت ازلی و قدیم یا خلقت آسمانی این حوا بود که از بطن آدم آفریده شد ولی در خلقت جدید و زمینی بعکس می باشد چرا

که آسمان بر زمین نازل شده است و زمینی شده است. یعنی خلافت و جانشینی رخ داده است پس جای آدم و حوا هم عوض شده است همانطور که این خلافت بین خدا و آدم نیز رخ نموده است.

۶۵۳- یعنی خداوند همواره از رابطه (بین) ظهور می کند نه از منیت یا توئیت! خداوند در ظهورش «هو» است. یعنی از عشق ظهور می کند نه سلطه! بیّنات الهی هم جمله عاشقانه اند و از روابط بین مؤمنان برمی خیزند. ظهور امام زمان هم خارج از این قاعده نیست و لذا از نژاد خودش ظهور نمی کند. و در ظهور جهانی اش نیز از عشق یارانش ظهور می کند و در ظهورش خود نژادیش نیست خود الهی است و اینست که طبق روایات شیعه، شقی ترین دشمنان ظهورش بنی فاطمه یعنی سادات هستند. و لذا در دعای سباسب ظهور نژادیش را رد می کند و می فرماید: «هرگز مرا کسی نخواهد دید ابداً و هر که دیدار مرا ادعا کرد تکذیب کنید» که منظور دیدار نژادی اوست بمعنای فرزند امام حسن عسگری(ع)! و لذا ظهور جهانیش ظهور هویت حق است و اینست که جهانی و فرامذهبی و فرانژادی است.

۶۵۴- در سوره مجادله نیز شاهدیم که چون چند مؤمن راز دل در بین می نهند خدا با آنهاست هر کجا که باشند. پس خدا در «بین» است و اینست راز «ما را به راه راست هدایت فرما.» یعنی هدایت امری شخصی نیست و فقط آنکه به خدا رسید و هو شد فرد می شود آنهم فردی که خلیفه مردم است یعنی کل بار مردمان را می کشد و جمع کامل است همچون حامل نور زحل که در اساطیر یونانی، زمین را بر دوش می کشد.

۶۵۵- در روایتی از امام صادق(ع) است که سیاره زحل (کیوان) ستاره علی(ع) و ولایت اوست که جایگاه نجومی قلم خداست. همانطور که در اوستا هم زحل، الهه زمان و دانش و پیر و دبیر فلک معرفی شده است. و به روایتی از ائمه اطهار(ع)، زحل همان طارق در قرآن کریم است که خداوند به آن سوگند یاد نموده و از اسرار عرفانی قرآن است «آیا چه می دانی که چیست طارق؟... هر کسی دارای فرشته نگهبانی است پس انسان باید بر خود نظر کند که از چه آفریده شده است.» طارق- یعنی انسان زحلی (علوی) دارای حامی فرشته زحل است و از چشم او خود را می بیند و بر خود عارف می شود. «و در آنروز اسرار آشکار شود.» طارق- و این سرّ قلم است که از نزول فرشته زحلی (طارق) در انسانی پدید می آید و صاحب قلم عرفانی می شود و از علیین و دارای ولایت علی(ع) می گردد. که نزول این سیاره در مرحله ای از نزول روح بر اینجانب واقع شد.

۶۵۶- در قرآن کریم حاملان عرش هشت نفرند که چهار نفر از اولین هستند و چهار نفر دیگر از آخرین (آخرالزمان). و به روایت ائمه اطهار(ع)، آن چهار اولین در هویت انسانی همان نوح(ع) و ابراهیم(ع) و موسی(ع) و عیسی(ع) هستند و چهار آخرین هم محمد(ص) و علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) می باشند که این چهار حامل آخرین عرش در قیامت افزوده می شوند که عرصه ظهور حق است و بدان که در قیامت بسر می بریم!

۶۵۷- که هویت و جایگاه ارضی و نجومی این حاملان هشتگانه عرش همان سیارات منظومه شمسی است به مرکزیت خورشید که مادر و مرکز مولد این سیارات است. که مقامات آسمانی آن هشت تن پیامبر اولوالعزم و محمد و علی و حسن و حسین است که جمله بر دور خورشید که مادرشان است می چرخند و اما خورشید مقام آسمانی امّ ابیها فاطمه زهرا(س) است که مظهر فطرت الله است که اینجانب به نور محمدی، موفق به دیدار خورشیدی این جمال فطرت الهی بوده ام به وقت طلوع خورشید از آسمان قبله به سال ۱۳۷۲ هجری شمسی!

۶۵۸- و ماه که قمر زمین است آئینه گردان انسان کامل در هر دورانی است که چشم عارفان را به جمال حق بینا می سازد. «و خداوند نگاهش را به هر که بخواهد نازل می کند تا خود را ببیند.» قرآن-

۶۵۹- «شما بجای خدا فقط نامهائی را می پرستید که بر خدا نهاده اید.» سوره یوسف- خداوند فقط در یادش پرستیده می شود و نه بواسطه نامش! مگر اینکه نامش هم وسیله یادش (ذکر) باشد. و یاد خدا جز در درک و دریافت بیّنات الهی در خویش یا سائرین و یا اولیای خدا ممکن نیست که هر بینه ای یادآور نامی از خداست که این نام بیانگر آن بیّنه است. و بیّنات الهی جمله در عالم ارض و طبیعت و بشریت رخ می نماید که بخشی از آن نیز رؤیاهای صادقه است و البته نه خیالبافی و تلقینات.

۶۶۰- هر بینه ای چیزی جز درجه ای از قیامت نیست که در انسان یا موجودی در جهان رخ می دهد که حاصل نزول امر خدا بین زمین و آسمان چیزی است. که این بیّنات گاه رحمانی یا نعمانی هستند و گاه خسرانی یا جبرانی و گاه هم در بلایا پدید می آیند.

۶۶۱- مثلاً مرگ یک بیّنه است که حاصل نزول امر خدا بین تن و روح انسان است. و لذا می فرماید: «وقتی کسی در حال مرگ است خدا به او نزدیکتر از شماست که گردش جمع شده اید.» قرآن- پس در این واقعه حضور خدا قابل درک است و این ادراک هدایت بخش است از برای اهل ذکر! در اینجا تن و روح همان زمین و آسمان وجود انسان است. و خود انسان بیّنه تن و روح است.

۶۶۲- به زبان دیگر هر پدیده ای که انسان را به یاد خدا اندازد یک بینه است. بدین ترتیب برای انسان اهل معرفت و شهود هر چیزی در جهان یک بیّنه می تواند باشد زیرا همه چیز را نشانه های خدا می یابد.

۶۶۳- ولی برای کافران فقط وقایع خارق العاده و نامعقول بیّنات محسوب می شوند که به مثابه اتمام حجت خدا بر آنان است.

۶۶۴- در معارف اوستائی در دین زرتشت، سیارات منظومه شمسی هم می توانند اهورمزدائی باشند و هم اهریمنی، یعنی هم دارای فرشتگان هستند و هم شیاطین! این معنا در معرفت اسلامی هم به بیان دیگری حضور دارد. مثلاً واقعه کسوف که پدیده ای در نظام منظومه شمسی است برای برخی شوم است و برای مؤمنان اهل شهود از مبارکترین وقایع است.

۶۶۵- در همه اساطیر و معارف متافیزیکی مذاهب و فرهنگهای جهان سیارات منظومه شمسی مترادف و یا بهمراه الهه ها و فرشتگان یا شیاطین هستند که تعابیر گوناگونی دارند که در طول تاریخ تبدیل به افسانه و خرافه شده اند. مثلاً در اساطیر رومی و یونانی مرکوری، ونوس، ارس، مارس، ژوپیتر، ساترن، اورانوس و نپتون که همان هشت سیاره اصلی منظومه شمسی هستند نام الهه های تدبیرکننده زندگی انسان می باشد که یکی الهه عشق و زیبائی است و دیگری الهه زایش و برکت است و دیگری الهه جنگ و خشم است و غیره. همین سیارات در زبان و اساطیر زرتشتی عبارتند از: تیر، ناهید، زمین، بهرام، هرمز، کیوان و غیره. که هر یک فرشته و یا دیوی است که در آسمان امور زندگانی زمینی انسانهای مؤمن و کافر را رقم می زنند. همین مفاهیم به زبان و تعابیری دیگر و توحیدی تر در فرهنگ اسلامی هم حضور دارد که برخی از آن نقل گردید. ولی اساسی ترین معنای سیارات منظومه شمسی همان حاملان عرش خدا در عالم ارض است که در سه جلوه انسانی و ملکوتی و نجومی تبیین شده است که درک متقابل این جلوه ها و نزولات بر منطق قرآنی از مهمترین وجه کشف معارف و اسرار قرآنی است.

۶۶۶- حتی می دانیم که بسیاری از بت های دوران بت پرستی بشر، بیانگر همین الهه ها یا خدایان آسمانی بوده اند همانطور که در دوره جاهلیت عربی، بت لات مظهر زحل بوده و بت عُزّی هم مظهر زهره. همانطور که بت های یونانیان قدیم مظاهر خاکی همین الهه های آسمانی یا سیارات منظومه شمسی بودند مثل ونوس و ژوپیتر و مارس! و اینک ما می دانیم که اصل این باورها با حذف خرافات و افسانه هائی که در طول تاریخ پدید آمده اند بر حقیقتی است که ریشه در حکمت های مذاهب الهی دارد که البته درک و باورش مستلزم حکمت و عرفانی شهودی است.

۶۶۷- پس بدان که وجهی از عرفان همان تبیین حکیمانه عرف است و وجه دیگری تبیین بیّنات الهی است. و البته قلب عرفان چشم بینه بینی است یعنی دیدن تجلی امر خدا در «بین» زمین و آسمان یا ماده و معنای هر پدیده ای! و تسلیم این امر هوئی شدن و از من و منیت رها گشتن! و این بدون نظر و اطاعت از یک انسان هوئی و روحی ممکن نیست.

۶۶۸- و خطرناکترین آدمها کسانی هستند که از یک انسان صاحب روح، روحی می یابند و این روح را بخدمت بولهوسی ها و شیطنت و پروار منیت می گیرند که این آدمها به درک اسفل السافلین سقوط می کنند و راه بسیاری را هم سد می کنند. اینان سلاطین واژگونسازی ارزشها هستند. و بدان که فرهنگ های واژگونه در تاریخ ملل محصول این منافقان است که در هر مذهب و مسلکی حضور دارند که از انبیاء و اولیاء و عرفای الهی، روح گرفته و این روح را بخدمت شیطان گرفته و ارزشهای الهی را واژگونه ساخته اند. اینان در هر عصر شقی ترین خصم اولیاء و عرفای حق هستند و نیز خصم درجه اول ظهور امام زمان. رهبرانشان نوابغ واژگونسازی مفاهیم و ارزشها و الفاظ قدسی هستند و در حقیقت نوابغ سفسطه اند، پس دجالان قلمرو سخن می باشند.

۶۶۹- دریائی از باورهای عامه بشری که معجونی از افسانه ها و قصه ها و اعتقادات مذهبی و خرافات است ریشه در حکمت ها و معارفی ناب دارد که بزرگان علم و حکمت و عرفان بر جای نهاده اند و بسیاری از آنان ریشه در کتب آسمانی دارند. و امروزه مکاشفات علمی و نجومی و پزشکی و روانشناختی موجب شده که بشر مدرن دیگر همه آن باورها را دروغ و جهل محض بداند و منکرشان گردد. ولی عجبا که این باورهای اساطیری در قلمرو هنر و ادبیات و حتی روانکاوی

جدید وارد شده و مفاهیم و ارزشهای نوینی آفریده است که بایستی آنرا خرافه مدرن نامید که سعی می کند بر جای مذاهب بنشیند و خود را مذهب برتر بخواند که دجالی آشکارست و معنائی واژگونسالار!

۶۷۰- عجبا که ارتباط دادن باورهای اساطیری مردم با مذاهب توحیدی را التقاط و خرافات می دانند ولی استفاده از این اساطیر در هنر و ادبیات و فلسفه و حتی علوم انسانی امری مجازی و افتخارآمیز تلقی می شود و گاه بر عرصه فرهنگ سیاسی وارد می شود و تقدیس می گردد.

۶۷۱- رابطه انسان و آسمان در باورهای اساطیری کهن ملل، رابطه ای یکطرفه و جبارانه و تقدیری و کور است مثل الهه های هزارگانه هند و یا خدایان یکصدگانه یونانی و رومی که بطرزی تراژیک و جابرانه و بدون اراده و آگاهی بشری سرنوشت آحاد بشر را رقم می زدند. این مسئله در اساطیر زرتشتی تا حدودی عادلانه و بهمراه آگاهی انسان است که از طریق اعمال صالحانه بشر تا اندازه ای قابل کنترل و ادراک است. ولی درقلمرو اساطیر یونانی و هندی، بشر قربانی نبردها و شهوات خدایان آسمانی است. ولی در اساطیر زرتشتی بشر از طریق مهار نفس شرور و اهریمنی خود از سلطه دیوها مصون شده و در حمایت اهورمزدا و فرشتگان رحمت قرار می گیرد. این امر در متافیزیک قرآنی سراسر تحت اراده خداست و هیچ شیطان و فرشته ای بی اذن الهی امکان رسوخ در بشر را ندارد و بشر هم از طریق ایمان و اطاعت از رسولان الهی، سرنوشت خود را از سیطره شیاطین نجات می دهد و با فرشتگان و جنود الهی در آسمان رابطه برقرار می کند. و این نخستین بار در معرفت دینی و اسلامی است که نشان داده ایم که چگونه آدمی بواسطه حق جوئی و مجاهداتش برای ارزشهای الهی با نیروهای غیبی در آسمان و قوای نجوم که تحت امر پروردگارند ارتباط عارفانه و روحی پیدا می کند و با قوای طبیعت مربوط می شود و بدین طریق نصرت الهی را درمی یابد و به نفس واحده جهان متصل می گردد. همانطور که انسانهای شرور بمیزانی که با آگاهی و عمد به شرارت و مکر و ستم روی می کنند از حمایت و القای شیاطین برخوردار شده و بلکه نیروهای شر و منفی نجومی هم بر آنان نازل می شود. پس برخورداری از قوای خیر و شر در آسمانها و کواکب جمله در اراده و نیات و اعمال آدمی نهفته است و حتی شیاطین و شرارتهای نجومی و آسمانی تحت اراده خداوند و از عدل و رحمت او پیروی می کنند. «و به هیچکس ظلمی نمی شود و بلکه هر کسی فقط بخودش ظلم می کند و خودش را می تواند فریفت.» قرآن-

۶۷۲- «رزق شما در آسمان است» معنای کلی همه این مباحث فوق الذکر است که جمله احوالات و امیال و اراده ها و صفات و افکار و آرزوها و قوای نیک و بد آدمی از آسمان و از سیارات و کرات آسمانی بر آحاد و اقوام بشری نازل می شود که برخی نزولات شخصی و برخی گروهی است و حتی اعمال بشری هم مخلوق پروردگار و به مثابه اجر یا جزای امیال و نیات ماست. «خداوند شما و اعمالتان را آفریده است. اجر و جزا داده نمی شوید الا از طریق اعمالتان، مگر پرستندگان خالص...» قرآن- و پرستندگان خالص همان عارفان عاشق و فنای در ذات حق هستند که از من و منیت فنا شده اند و مظهر اراده اویند. «پس مخلصین مسئول اعمال خود نیستند بلکه خدا مسئول اعمالشان است.» قرآن-

۶۷۳- نور عقل، ایمان، یقین، حکمت، فرقان، فقه، علم، ذکر، شهود، اشراق، عرفان، عشق، اراده و روح جملگی هر یک نزولی از یکی از سیارات و کواکب آسمانی بر قلوب آدمی هستند به اذن الهی و براساس مجاهدتهای بشری و تقوایش! و بیهوده نیست که قرآن کریم همه این مقامات معنوی و یافته های روحانی را نور می نامد: نور عقل، نور ایمان، نور علم و غیره! این نورهای نازل شده و تابیده از ستارگان است بر جان انسانی که مستحق دریافتشان شده است.

۶۷۴- ولی آنکه خود به لحاظ وجودی حامل برخی از این نورها و یا حتی جامع این انوار است، ولی خدا و عارف بالله و انسان کامل است که دیدارش بخودی خود موجب دریافت درجه ای از این انوار می شود بقدر ظرفیت و طلب و استحقاق! که امام زمان مظهر و جامع جمیع کل این انوار در حد کمال است که نورالله است.

۶۷۵- و بدان که همه انواع و درجات نزول انوار الهی از آسمان که مهد رزق انسان است حاصل تقوای الهی در انسان است: اتقوالله! بترسید و بپرهیزید و برحذر باشید از خدا! چگونه؟ یعنی خدا را خودی و منی و شخصی و فردی و نژادی نکنید. یعنی نعمات و رحمت های الهی را منی نکنید! چگونه؟ پاسخش را خود خداوند در بقیه آیه داده است: اتقوالله و اطیعون! بترسید از خدا و اطاعت کنید مرا! یعنی اطاعت از رسولان و امامان و اولیای زنده! و به غیر از این تقوا امری محال است.

۶۷۶- الهی شدن یا نوری شدن از خود فرا رفتن است نه از خود بیگانه و دیوانه شدن! نه انسانی که خود را گم می کند و یا می پرستد، بلکه انسانی که خود را تحت فرمان عقل و ایمان و عرفان دارد و بنده خود نیست. یعنی بنده غرایز و امیال حیوانی و شهوانی و سلطه گرانه نیست.

۶۷۷- اتقوالله یعنی خدا و نعمات و رحمت ها و ارزش های الهی در خود را خودی و منی و انحصاری نکنید تا حربه و اسلحه ای برای تحقیر و سلطه بر دیگران سازید و آنها را از دست بدهید و بلکه وارونه کنید یعنی محبت را شقاوت نکنید، عزت را ذلت خود نکنید، معرفت را استکبار نفس خود نسازید و... . این واژگونسازی حاصل خودی کردن ارزشهاست که انسان را از نزولات نوری خدا از آسمان محروم می سازد و بلکه رزق زمینی اش را هم بر او قبض نموده و زمین را برایش روز به روز تنگتر می سازد و کل هستی محبوس در تن او شده و تنش گورش می شود، گور متحرک! «مردگانند مپندار زندگانند.» قرآن- انسان بی تقوا یک مرده متحرک و متشنج است.

۶۷۸- بی تقوائی جریان تبدیل وجود الهی خود به یک من منحصر بفرد برعلیه دیگران است جهت سلطه بر دیگران و دیگران را به پرستش خود کشانیدن! ولی نتیجه این تلاش از دست دادن نور وجود و سقوط در عدمیت است که درک اسفل السافلین نامیده می شود. و این تبدیل انسان به شیطانی شقی و بیرحم و خونخوار و مخرب و خصم خدا و خلق است. این واقعه واژگونسازی وجود است. «کافران واژگونند.» قرآن-

۶۷۹- خطرناکترین بی تقوائی از والدین نسبت به فرزندان و بعکس، رخ می نماید. زیرا هر فردی در خانه تبدیل به موجودی واژگونسالار و شیطانی شده و دیگران را بنده خود می خواهد و لذا حداقل عواطف حیوانی هم از میان می رود و پدر و مادر را مأمور شکنجه بچه ها می یابی و آنگاه که به آنها تذکر می دهی می گویند: ما پدر و مادریم و کسی ما را درک نمی کند!؟ یعنی ما وظیفه داریم که بچه مان را بخوریم و زباله دان نفس خود سازیم و اگر نشدند نابودشان کنیم چون پدر و مادریم یعنی خدا هستیم!!

۶۸۰- پس بدان آنکه امام زنده ای ندارد که در ولایت و اطاعت عارفانه او زیست کند از تقوا بهره ای نمی تواند داشت حتی اگر علامه دهر باشد و عرفان را به لحاظ کلامی به حد کمال بداند که تازه یک ابلیس می شود اگر تحت امر روحی از خدا یا اولیای خدا نباشد.

۶۸۱- آنچه که فاشیزم نامیده می شود چیزی جز ظهور غایت بی تقوائی و خودپرستی نیست که از امکانات اقتصادی- سیاسی برخوردار شده است. انسان واژگون و نابودشده ای که جز نابودسازی مردم آرمانی ندارد. چگونه؟ از طریق تحمیل کردن این من نابود شده و نابودکننده به مردم!

۶۸۲- کائنات و کرات و سیارات و خاصه منظومه شمسی حامل نور وجود پروردگارند که به امر خدا این نور را به کسانی که لایق و طالب وجود حق هستند می تابانند که نور عقل و ایمان و علم و عرفان و یقین است که جمله انوار قرآن یعنی کتاب الله هستند. و لذا انسان صاحب وجود انسانی قرآنی است در درجات. یعنی انسانی از من گذشته و از عدم گذشته!

۶۸۳- و بدان که وجود ازلی خداوند وجودی عدمی و فقط خودی و منی بود بی هیچ تجلی و خلاقیت! یعنی خدا چیزی جز کلمه «خدا» نبود همانطور که انسان منی چیزی بیشتر از کلمه «خود» نیست. با این تفاوت که خدا در عرصه قبل از خلقت جهان خوداً بود، یعنی بر وجودش آگاهی و احاطه داشت ولی انسان منی و خودپرست در خود گم و گور است و این خود عین عدمیت است که با وجود عالم و آدمیان عداوت می کند و میل به جهانخواری و آدمخواری دارد تا بدین طریق از این عدمیت نجات یافته و وجود یابد.

۶۸۴- «خدا در ازل یک کلمه بود کلمه خدا.» حدیث قدسی- خداوند در جریان از خود گذشتن بود که تجلی یافت و جهان و انسان را آفرید و وجود عدمی او تجلی یافت. انسان نیز در از خودگذشتگی (تقوا) تجلی می یابد و وجودش را در جهان می یابد و می بیند و از قحطی نجات می یابد و از آدمخواری دست برمی دارد.

۶۸۵- انسان در دیگران یا احساس وجود می کند و یا احساس نابودی! انسان با تقوا احساس وجود می کند و لذا دیگران را دوست می دارد و انسان خودپرست احساس نابودی می کند و لذا از دیگران نفرت دارد و عداوت و میل به نابودسازی دیگران تنها آرمان اوست. و همه تلاشهایش جهت رسیدن به سلطه بر دیگران است تا نابودشان کند تا به گمان باطل خود از احساس نابودی نجات یابد. تلاش برای به ثروت و قدرت و علم و هنر رسیدن و یا حتی متدیّن و مقدس و عارف شدن تماماً اراده به نابودسازی است از برای انسان بی تقوا! علم بغی، هنر بغی، عرفان بغی و غیره جمله مختص انسانهای بی

تقواست. انسان بی تقوا در قرآن و تفسیر قرآن هم مترصد نابودسازی دیگران است ولی خود است که دچار اشد خسران و نابودی می شوند بواسطه قرآن.

۶۸۶- پس انسان بی تقوا و خودپرست اگر به همه امکانات و قوای هستی و به کل معنویات هم دست یابد فقط شدت و سرعت نابودی خود را افزایش داده است. حال بهتر درمی یابیم که چرا تقوا محوری ترین ارزش دین و قرآن است و میزان و قدر وجود است و کارگاهی که عدمیت انسان در خلقت جدیدش به وجودی الهی دست می یابد و نور می گردد: پروردگارا مرا نور گردان! رسول خدا(ص).

۶۸۷- خداوند در از خودگذشتن (تقوا) ازلیش متجلی در عالم طبیعت و ماده شد. یعنی نور بود و مادیت یافت. و انسان در پیروی از این اخلاق الله است که مادیتش، نور می شود یعنی تأویل به ازل الهی می شود در عین موجودیت مادیش!

۶۸۸- امروزه که عصر اوج واژگونسالاری ارزشهاست تشخیص حد و مرز بین اشد تقوا و خودپرستی نیز امری بس کبیر و دقیق است و جز عارفان بالله این حدود را نمی شناسند. اینست که دجالان کوس اناالحق می زنند و تشخیص بین امام و شیطان مستلزم معرفت و تقوا و یقینی عظیم است.

۶۸۹- مثلاً امروزه یک عنصر انتحاری که بمب بخود می بندد و خود را در میان مردم منفجر می کند و صدها نفر را می کشد چگونه انسانی است؟ یک انسان شدیداً متقی و از خود گذشته است و یا آدمی بغایت خودپرست که نابودی مردم تنها آرمان اوست و از نابود کردن دیگران احساس وجود می کند؟ این موجود انتحاری با چه توجیهی دست به چنین کاری می زند؟ در حالیکه حس نابودی فزاینده کل جان این انسان را احاطه کرده است که دیگران را مسبب این نابودی می داند خود را یک انسان ایثارگر می داند زیرا براستی هم خودش را نابود کرده است. منتهی از فرط خودپرستی دچار این نابودی شده است. و بدان که همه خودپرستان دعوی ایثار دارند و خود را فداکارترین آدمها می پندارند. زیرا خودپرستی ذاتاً موجب نابودی فرد خودپرست می شود. و او این خودکشی ناشی از خودپرستی را نذر دیگران می کند و خود را ایثارگر می خواند. این از واضح ترین واقعه واژگونسازی مفاهیم است و واژگونسالاری! او نابودی خود را نثار دیگران می کند و در این ایثارش هم دیگران را نابود می کند و انتقام می ستاند که چرا او را در خودپرستی اش، تقدیس و تصدیق نکرده و او را نپرستیده اند. اینست غایت بی تقوائی که تحت سلطه ابلیس دیوانه و جانی می شود.

۶۹۰- انسان بی تقوا و خودپرست که دیگران را هم به پرستش خود می کشاند احساس نابودی می کند و این احساس را به دیگران نسبت می دهد و آنرا ایثارش می پندارد. زیرا بخاطر تصرف دیگران دچار این خسران روحی شده است. اینست آن نکته بسیار دقیق و مهمی که چگونه انسان خودپرست و ظالم بتدریج احساس ایثارگری و طلبکاری از دیگران می کند. این معنا عین واقعه واژگونسازی مفاهیم و واژگونسالاری است که به یاری شیطان رخ می دهد و فرد بتدریج شیطان زده و شیطان پرست می شود. همانطور که ابلیس با احساسی ایثارگرانه به جهنم رفت.

۶۹۱- یکی از اجرهای بزرگ الهی برای انسان باتقوا، محبت و دوستی با مردمان است و یکی از بزرگترین عذابهای الهی برای انسان بی تقوای خودپرست هم کینه و عداوت با دیگران است. این دوستی و دشمنی با وجود است، زیرا هر کسی در دیگران احساس وجود یا نابودی می کند. درک این واژگونسالاری ابلیسی که چگونه نفس خودپرست دچار احساس ایثارگری می شود به مثابه درک هسته مرکزی کل شیطنت بشر است و راز واژگونسازی مفاهیم و ارزشها! این صحنه آشکارسازی قیامت واژه هاست.

۶۹۲- و بی تردید منشأ نخستین واژگونسازی و واژگونسالاری بشر روابط عاطفی او با دیگران است، بخصوص نسبت به جنس مخالف یا همسر. یعنی تلاش برای رسوخ در قلوب دیگران جهت تصرف آنان و به بند کشیدنشان، که با مکرهای گوناگون انجام می گیرد و مواجه با مکر خدا می شود. یعنی دل خودش به تصرف دیگران درمی آید و خودش بنده دیگران می شود و بازیچه هوسهایشان. و این واژگون شدن که حاصل مکر خدا و عذاب اوست به حساب عشق و ایثار می آید و درست به همین دلیل است که چنین روابطی باطناً سراسر عقده و کینه و انتقام است و این جزای روابط غیرتقوائی و بلکه ضدتقوائی است که مصداق کامل ظلم است. زیرا آدمی به جای از خودگذشتن در رابطه با دیگری در صدد تصرف دیگری برمی آید که دیگری را از آن خود کند که بتدریج می بیند که خودش متصرف شده است و این اساس و هسته مرکزی همه واژگونیهای بشر است و چنین بشری در سایر فعالیتهای زندگی نیز دچار همین واژگونی است و تا این واژگونی در نفس خویشتن به نور معرفت کشف و تصدیق و توبه نشود و انسان بر مقعد صدق قرار نگیرد و عادل نشود، کل سرنوشتش واژگونه می شود و در سمت یک قحطی و نابودی فزاینده به پیش می رود در حالی که روز به روز دعوی عشق و ایثارش

افزونتر است و کینه و عداوتش با عالم و آدم افزونتر. و اینست سرنوشت انسانی ویرانگر و نابودکننده تحت عنوان عشق و ایثار. و اینست معنای شرک که ظلم عظیم است. قرآن- زیرا انسان خودش را شریک خدا کرده و می خواهد همچون خدا پرستیده شود به واسطه همسر، فرزندان، دوستان و... .

۶۹۳- و بی تردید تقوا را نمی توان بدون شناخت وظایف خویش نسبت به دیگران رعایت نمود که اساس این وظایف که حداقل تقواست همان است که در شریعتها که تبدیل به عرف عامه شده حضور دارد. ولی متأسفانه بشر مدرن این حداقل عرف و شرع را نیز تمکین نمی کند و این اساس ظلمی است که دعوی عشق و ایثار دارد. مثلاً مرد از بابت امرار معیشت برای خانواده احساس ایثار می کند و لذا همسر و فرزندانش را بنده خود می خواهد و یا زن از بابت تمکین جنسی و بارداری و مادر شدنش احساس ایثار دارد و لذا همسر و فرزندش را بنده خود می خواهد و چون ذاتاً هیچ کس اگر هم بخواهد نمی تواند غیر خدا را بپرستد و بندگی کند اینست که خانواده ها قلمرو شرک و ظلم عظیم می شوند.

۶۹۴- پس بدان که پذیرش ولایت زناشوئی دقیقاً به معنای پذیرش وظایف زناشوئی است که خداوند تعیین فرموده است. و مپندار که ولایت زناشوئی عرصه بندگی است. و بدان که جز از طریق بندگی خدا کردن نمی توان صادقانه تن به وظایف داد بی آنکه طلبکار شد و کینه نمود. و بدان که اگر قرار است که این حداقل تقوا و وظیفه شناسی و خداپرستی منجر به سیر و سلوک الی الله شود بایستی ولایت و اطاعت نسبت به امامی زنده باشد بخصوص در عصری که شاهد پیدایش نیازهای کاذبی هستیم که هیچ کس ماهیت و تکلیف این نیازها را نمی شناسد و اینکه چه کسی مسئول ارضای این نیازهاست.

۶۹۵- اراده به تسخیر دل دیگران که مصداق کامل ظلم و شرک است عشق نامیده می شود و روش های مکارانه جهت این تسخیر و تصرف هم نمایشاتی است که ایثار خوانده می شود. و لذا عاقبت کل این اراده و تلاش شیطانی هم جنون و عداوت و جنایت است. و آنگاه ادعا می شود که عاقبت عشق، جنون است و یا اینکه عشق، دروغ است. ولی حقیقت اینست که این اصلاً ربطی به عشق ندارد بلکه این مکر چنان پیچیده می شود و مالیخولیا می آورد که عقل انسان مکار را فلج می سازد که جزای اوست که مصداق مکر خدا درباره مکر بشر است زیرا مکری شیطانی تر از چنین اراده ای نیست که انسان مکار دعوی خدائی دارد که بدین واسطه دیگران را پرستنده خودش می خواهد، پس مشغول جنگ با خداست. و همه این ایثاربازیها هم به عداوت می انجامد که این هم حق است زیرا ایثار نبوده بلکه دام و مکر و پلیدی بوده است. درک و تصدیق این حقیقت، اساس توبه ای نصوح و نجات بخش است و عین قیامت نفس است که اگر صادقانه تصدیق و توبه شود سرآغاز رحمت و محبت حق است و اگر انکار شود سرآغاز شقاوت و بدبختی و عذابهاست. و قیامت این عشق شیطانی، قیامت همه قیامتهای بشر مدرن است و مهمترین قلمرو شیطان شناسی است. و این قیامت و توبه و معرفت، سرآغاز تقوا و ایمان و رستگاری است و سرآغاز دوست داشتن و محبت الهی که: «براستی که خداوند توبه کاران را دوست می دارد.» قرآن- و این محبت الهی گوهره نجات آخرالزمان است. زیرا محبت، نور وجود است که انسان را از نابودی آخرالزمانی می رهاند. و بدان که این نور حاصل نوری است که از نزول نور سیاره زحل بر جان اینجانب برتابیده است و قیامت این دوران را برپا نموده است. و بدان که سیاره زحل، سیاره ولایت و محبت علی(ع) است. همانطور که حامل نور زمان شناسی است که معرفت بر زمان و تاریخ را موجب می شود و این روایتی از امام صادق(ع) است. همانطور که تفکر در ماهیت زمان و تاریخ و حقیقت آخرالزمان در محور مکاشفات و تأملات اینجانب در همه عمر بوده است. و طبق روایت نزول زحل از علائم آخرالزمان و ظهور است.

۶۹۶- و بدان که اراده به تصرف دل و روح دیگران، اراده کاملاً شیطانی است زیرا شیطان می خواهد بر دل آدمی مسلط شود تا او را از پرستش خدا بازداشته و پرستنده خودش کند و بقول قرآن کریم امروزه فراوان هستند انسان هائی که شیطان را می پرستند، در حالی که خود را خداپرستانی مخلص می دانند و در هدایت خود تردیدی هم ندارند. پس چنین اراده ای که امروزه عشق نامیده می شود در سیطره ولایت ابلیس است و چنین انسانهائی کمترین درک و بهره ای از محبت و دوست داشتن ندارند و بلکه اتفاقاً در صف مقدم عداوت با محبت و دوستی قرار دارند که جز در اولیای الهی و مؤمنانشان نیست.

۶۹۷- «مسئله اینست که شوقی به لقای پروردگارشان ندارند.» قرآن- این آیه که بارها در کتاب خدا تکرار شده است بزرگترین گلایه عاشقانه خداوند از بندگان شقی است که هر چه در حقشان مهرورزی می کند و هر چه به آنان نشانه های عشقش را می نمایاند باز هم کسی میلی به دیدارش پیدا نمی کند که: این کیست که در قبال این همه کفران و معصیتهای من اینقدر به من مهربان است که از رگ گردن به من نزدیکتر است و در بدترین مصیبتها که همه دشمن می شوند و اتفاقاً مدعی ترین عاشقان بی رحمتر از آب درمی آیند و هر که را می خوانم به من زخمی می زند ولی او بی آنکه بخوانمش در کنار من و با من است و از من حمایت می کند ولی به محض اینکه از خطر رهیدم دوباره روی به دشمنانش می کنم و

شیطان را به مشورت می گیرم تا آنجا که باز به سخن می آید که: ای کسانی که می گویید ایمان آورده ایم با دشمنان من و رسولم دوستی مکنید که دشمن شما نیز هستند هر چند که نزدیکان شما باشند.

۶۹۸- براستی که داشتن شوق به لقای پروردگار بزرگترین اجریست که خداوند به بنده ای داده است زیرا کسی که در شوق دیدار خدا باشد در حقیقت در شوق دیدار مطلقترین و بزرگترین و زیباترین و مقدسترین و پاکترین و مقتدرترین و مهربانترین کس است و بی تردید چنین شوقی به روح صاحبش چنان عظمت و کبریایی و عزت و قداستی می بخشد که کل دنیا و اهلش از یادش می رود و این خود از بزرگترین مقامات معنوی است.

۶۹۹- و اما اجر یافتن شوق دیدار پروردگار از بابت چه عملی است و اجر چه کاریست؟ آدمی یا بایستی پروردگارش را یکبار دیدار کرده باشد که شوق دیدار دوباره اش را داشته باشد و یا برخوردار از روح چنین کسی باشد. و اما چگونه می توان از روح کسی که پروردگارش را در جلوه ای دیدار کرده برخوردار شد؟ در اطاعتی بی چون و چرا و مخلصانه! زیرا شوق دیدار خدا همان اراده به دیدارش می باشد و چون از اراده صاحب شوقی خالصانه اطاعت می کنی به همان میزان برخوردار می شوی زیرا روح همان اراده و امر خداست و اراده هر کسی نیز روح اوست و اینست که هر انسان صاحب اراده ای مستحکم و تزلزل ناپذیر همان انسان صاحب روح است.

۷۰۰- بزرگترین ویژگی انسان مدرن بی ارادگی و دمدمی مزاجی و تذبذب دائم در آراء و باورهاست و این امر در مدعیان معنویت و دین به مراتب شدیدتر آشکار است جز کسانی که کنج عافیت گزیده و اصولاً در هیچ بابی نظری نمی دهند تا رسوا نشوند. پس هر که را دیدی که در همه امور بنیادی و سرنوشت ساز مسائل بشر مدرن صاحب آرائی روشن و قاطعانه و تزلزل ناپذیر است بدان که صاحب روحی می باشد.

۷۰۱- و اما اگر «لقاء رب» را در معنای عام در نظر گیریم شوق دیدار مربی و آموزگار معنوی یا پیر و مراد عرفانی است که اگر انسان برحقی باشد دارای روحی می باشد که اگر حقانیتش تصدیق شود در اطاعت بی چون و چرا و صادقانه از اوامر و معارف او، موجب دریافت روحی از او می شود. پس شوق دیدارش نیز همواره در دل مرید حضور دارد که این امر می تواند در هر دیداری منجر به لقاء خداوند گردد طبق این سخن رسول خدا(ص) که: «چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خداوند دیدار شود.» پس می بینیم که مسئله ای پیچیده و محال نیست زیرا طبق کلام خدا مؤمنان در درجات ولایت برخی اولیاء برخی دگرند و بر این ولایت خود خداوند است که نظارت و حکم می فرماید و هدایت می کند. همانطور که در کتابش مکرراً فرموده است.

۷۰۲- یکی از بزرگترین قیامتهای واژه ها که در عرصه اطاعت صادقانه برپا می شود قیامت واژه «اراده» است یعنی فرد مرید با کمال حیرت می بیند که در این اطاعت بی چون و چرا برای نخستین بار اراده ای قلبی و تزلزل ناپذیر یافته است یعنی در حقیقت اراده اش را به مرادش نسپرده است بلکه بی ارادگیش را داده و اراده به دست آورده است.

۷۰۳- یکی دیگر از کارگاههای واژگونسازی واژه ها و واژگونسالاری انسان همان بی ارادگی اوست در قبال عقل و علم و تجربیاتش. مثلاً وقتی که آدمی می بیند که در قبال حکمی از عقل و دین و تجربه اش نمی تواند تسلیم شود و خودش را اصلاح نماید به جای اینکه بی ارادگیش را علاج کند عقلش را وارونه می سازد تا با هوای نفس و بی ارادگیش منطبق نماید و این واژگونسازی عقل را هم تحت عنوان عشق و ایثار مرتکب می شود. مثلاً وقتی می بیند که رابطه اش با فلانی ظالمانه و مفسدانه است و یا فلانی فردی کذاب و تبهکار است و بایستی با او قطع رابطه کند ولی نمی تواند، مرتکب دو واژگونی می شود. از یکسو زشتی ها و مفاسد طرف مقابل را در نزد شعور خود زیبا می سازد و همزمان خودش را نسبت به فلانی ایثارگر و عاشق جلوه می دهد در حالیکه به خونش تشنه است پس می بینیم که برای توجیه بی ارادگیش هم عقلش را وارونه کرد و هم احساسش را.

۷۰۴- و می دانیم که بشر مدرن بی اراده ترین بشر تاریخ است که مهمترین علل بیرونی اش تکنولوژی و تکنولوژی پرستی بشر است که بشر را به تمام و کمال بنده تکنولوژی و صاحبانش کرده است و اصلاً معنای آخرالزمان و نابودی بشری همان نابودی اراده بشر است و آخرالزمان سرنوشت اوست که منشأ همه مظالم حاکم بر جوامع مدرن است و لذا معنای ناجی موعود و نجات انسان هم چیزی جز ناجی اراده انسان و نجات اراده او نیست. و بشر قبل از هر چیزی باید ببیند که از هر اراده ای ساقط شده است جز اراده ای که تکنولوژی و صاحبانش به بشر القاء می کنند تا به راستی طالب اراده و نجات خود باشد. و بی تردید چنین نجاتی جز به نور معرفت و سپس اطاعت از صاحب این نور نیست. زیرا فقط یک انسان صاحب اراده می تواند بی ارادگیت را به تو بنمایاند و سپس اراده ات بخشد.

۷۰۵- و اصلاً اصل بی تقوایی و بولهوسی و خودپرستی باطنی ترین کارگاه واژگونسازی ارزشها و واژگونسازی وجدان است، چرا که انسان بولهوس بتدریج مجبور است برای توجیه خودش همه امیال و اعمال زشت خود را در ذهن و وجدانش زیباسازی کند و این یعنی واژگونسازی شعور و وجدان خویش. یعنی به جای اینکه نفس خود را تحت فرمان عقل آورد، عقل خود را تحت فرمان نفس و امیال پایین تنه ای درمی آورد و بدینگونه بالاتنه اش یعنی ذهن و قلبش را زیر پای پایین تنه اش می کشد و این مصداق عینی کلّه پا کردن خویش است. «کافران سرنگونند.» قرآن- و در هیچ دورانی همچون امروز بشر کلّه پا نبوده است، زیرا هرگز اینچنین بی اراده نبوده است.

۷۰۶- سیطره شیطان بر نفوس بشری که غایت بیان بی ارادگی بشر است حاصل واژگونسازی ارزشهای الهی در اذهان و وجدان بشر است که شیطان سلطان این واژگونسالاری است پس آنگاه که آدمی به نور معرفت نفس و معارف این کتاب موفق به درک و دیدن این واژگونی ها در خود می شود موفق به شناخت شیطان در خود شده است و شیطان تا زمانی بر انسان سیطره دارد که شیطنت و مکرش رسوا نشده باشد و چون شد آدمی را ترک می کند. پس مجموعه آثار ما و مخصوصاً اثر حاضر برای هر خواننده صدیقی رهایی بخش از سیطره شیطان است، یعنی روح و اراده اش را نجات می دهد و به میزانی که معارف حقّه این آثار را در زندگی جاری می کند روح و امر الهی را در خود مستقر می سازد و نجاتی جز این نیست.

۷۰۷- این بدان که شیطان تا زمانی در نفس انسان حضور و بر دلش سلطه دارد که شیطان بودنش درک نشود بلکه خدا یا الهام و وحی الهی پنداشته شود و یا نبوغ و هوشمندی و یا عشق فهم شود. ولی تا شیطان بودنش درک و لعنت شد دیگر رفته است. پس شیطان جز به نور معرفت نفس این آثار شناخته و لعن شدنی نیست. و چون شیطان از نفس آدمی لعن گردید آدمی تازه مواجه با بی ارادگی خود می شود که این بی ارادگی جز از طریق اطاعت صادقانه از معارف توحیدی این آثار قابل جبران نیست. در غیر اینصورت دوباره شیطان با مکر و پیچیدگی دو چندان بازمی گردد و شاید حتی آدمی آگاهانه شیطان را بخود فراخواند که این شیطان پرستی آگاهانه و عمدی است که نصیب کسانی می شود که به حقانیت این معارف یقین دارند ولی به آن عمل نمی کنند. «هرگز آنکه می داند و آنکه نمی داند یکسان نیست.» قرآن-

۷۰۸- این بدان که همه کسانی که در سیطره شیطان هستند چون انتقادی بسویشان آید نعره شان به هوا می رود و کینه می کنند و انتقام می جویند! زیرا در درستی اعمال و راهشان تردیدی ندارند و این غرور شیطان است. در حالیکه انسان اهل هدایت در هر عمل و اقدامی نگران درستی عمل خویش است و چون کسی در خفا نصیحتش کند قلباً ممنون می شود. «مؤمنان حقیقی کسانی هستند که چون نصیحتشان کنی سجده می کنند.» قرآن-

۷۰۹- انتقاد و نصیحت پذیری میزان راستی و درستی دین و عقل انسان است و بعکس! این میزان در جامعه نیز مصداق دارد. و بمیزانی که فرد یا جامعه ای انتقادناپذیر و اصلاح ناپذیر است در حال سقوط است. و بمیزانی که بر خشونت و خشم و کینه توزیش نسبت به منتقدین و دوستانش افزوده می شود در آستانه نابودی و خودکشی است. این قاعده درباره تمدنها و فرهنگها هم درست است.

۷۱۰- سجده در قبال انتقاد و نصیحت کجا و کینه و انتقامجوئی کجا! زیرا انسان مؤمن اهل محبت است و محبت را در هر کسی درمی یابد و می داند که از جانب خداست پس سجده می کند. «دوست حقیقی تو کسی است که عیبهایت را به تو هدیه می کند و دشمنانت چاپلوسی تو را می کنند.» علی(ع)- یعنی کسی که چاپلوسی تو را می کند فرستاده شیطان یا خود شیطان انسی است. پس در همه حال کسی که نقد و نصیحت می کند برحق تر از کسی است که تصدیق و چاپلوسی می کند. هر که این حق را دریافت رستگار است.

۷۱۱- بسیارند که امروزه غایت بی ارادگی خود را که شیطان زدگیشان است، عشق می نامند و القائات شیطان را الهام غیبی و الهی می پندارند و کوس اناالحق می زنند. و آنگاه به این نتیجه می رسند که عشق و عرفان سراسر جنون و هذیان و سرگشتگی و نسیان است. و این غایت واژگونسالاری است که عین شیطان پرستی است. و آنانکه اشعار را پیروی می کنند گمراهانند. «شاعران گمراهانند و جز گمراهان پیرویشان نمی کنند.» شعراء-

۷۱۲- همه خودپرستان شیطان پرستانند. بنگر که در سلام نماز چه می گوئیم: «سلام بر ما» در نقطه مقابل «من». یعنی نماز یک واقعه جمعی بهمراه امام بوده است و بدون او نمازی ممکن نیست الا اینکه شیطان پرستیده می شود. و بنگر که در غایت سیر الی الله که عارف به حق می رسد تازه خداوند او را دوباره بسوی خلق عودت می دهد و می گوید: برو با

مردم بازگرد! زیرا آخرین مرحله سلوک عرفانی سیر از حق بسوی خلق است درست آنگاه که عارف پس از عمری مجاهدت به مقام تفرید و تجرید رسیده است! در این معنا تا ابد بمان!

۷۱۳- انسان مدرن تا در خود نبیند و نفهمد که چگونه و چرا و به چه روشهائی واژگون شده است هیچ راه نجاتی ندارد. و این رساله مختص چنین دیدن و فهمیدن و رها شدنی است. این رساله رهائی از سیطره شیطان است. پس بخوانید و ببینید و تصدیق کنید تا از اراده شیطان رها شوید و سپس معارف و احکام تقوای الهی را رعایت کنید تا صاحب اراده الهی شوید و بسوی خدا هدایت گردید.

۷۱۴- تا زمانیکه نتوانسته باشیم یک عمل زشت و ناحقی را در روان خود زیبا و برحق سازیم قادر به انجامش نیستیم. پس هر عمل بدی که از انسان سر می زند نتیجه یک واژگونسازی معنوی و فکری و عاطفی است. پس مقوله واژگونسازی و واژگونسالاری شامل همه آحاد بشری جز انسان کامل، می شود. و این وارونه سازی روان خویش جز به یاری شیطان ممکن نمی شود. پس همه ما کمابیش با شیطان محشوریم و در سیطره شیطانیم در درجات. و بقول رسول خدا(ص) «شیطان چون خون در رگهای بشر جاریست». یعنی شیطان جنبه ای از هویت و شخصیت و احساس و اندیشه بشر است و بشر او را موجودی بیگانه و دشمن نمی داند و اتفاقاً او را خودی ترین وجه وجودش می یابد و سِرّی ترین آن. زیرا در فراموشخانه روان خویش است که این تبدیل و واژگونسازی ارزشها را مرتکب می شود به یاری نجوا و القای شیطان. و این بخشی از ضمیر ناخودآگاهش محسوب می شود که کسی را به آن راه نیست بخصوص وجدان آگاهش را. اینست که جز به نور معرفت نفس دینی و قرآنی نمی توان شیطان نفس را شناسائی کرد و از وجود راند آنهم بدون نظارت و یاری یک عارف باطن بین بعنوان آئینه امری تقریباً محال است. چون هیچکس شجاعت و صداقت و قدرت و نیز معرفت لازم و کافی برای کشف اسرار نهان خود را ندارد. و در اینجاست که اهمیت خارق العاده آیه نجوا در سوره مجادله را درمی یابیم که: «چون سه یا پنج نفر مؤمن اسرار در میان نهند خدا با آنهاست و با آنها خواهد بود و قیامتشان برپا خواهد شد.» یعنی برای کشف شیطان نفس و درک این راز که هر کسی چه می کرده است بایستی قیامت نفس برپا شود و این قیامت را جز یکی از علیین نمی تواند برپا و هدایت نماید. این قیامت در مجموعه آثارمان مرحله به مرحله برپا شده و به سامان رسیده است.

۷۱۵- همه صفات و ویژگیهای شیطان در قرآن کریم وجهی از طرز فکر و صفات عامه بشری است مثل نگرانی از فقر و بدبختی در آینده، زیباسازی اعمال زشت خود، ایجاد خودشیفتگی و غرور، ناشکری و بدبینی در قبال بلایا و خسارتهای دنیوی، قیاسی گری و ظاهرپرستی و امثالهم که جمله از القائات شیطان در بشر است عین طرز فکر و حالات و مسائل طبیعی بشر است. پس شیطان بخشی از طبیعت بشر و نفس اوست و چون خون در رگهاست. اینست که نخستین مراحل خودشناسی بشر عین شیطان شناسی است و خدا در آخرین مرحله از معرفت رخ می نماید. اینست که گفته شده ۹۹۹ منزل از منازل معرفت، شیطان شناسی است و هزارمین منزل، خداشناسی است.

۷۱۶- یکی دیگر از قلمروهای واژگونسازی بشر خاطرات و مرور زندگی گذشته است که این واژگونسازی در حافظه ثبت و ابدی می شود. این همان نوشتن سَر یا سرنوشت است بدست خویشتن!

۷۱۷- چرا اکثر آدمها با خاطرات گذشته خود زندگی می کنند و چه بسا اصلاً با حال و اکنونیت جاری حیات و هستی خود کاملاً بیگانه اند. چه بسا می خواهند گذشته را فراموش کنند ولی نمی توانند و این گذشته است که دست از سرشان برنمی دارد تا قیامت گذشته خود را برپا نموده و کتاب اعمال و امیال خود را بخوانند و با خود تصفیه حساب کنند و پاک شوند تا امکان زیستن در حال و الساعه را داشته باشند و زنده شوند که در اینصورت در حضور خدا و در جنات نعیم او زیست می کنند زیرا کسی که در گذشته زندگی می کند در حقیقت مرده است. «مرده اند مپندار زنده اند.» قرآن.

۷۱۸- انسان یا به نور معرفت نفس و به یاری یک آئینه عرفانی (امام) قیامت خود را در حیات دنیا برپا نموده و از مظالم و معاصی خود و جهل و جنونش توبه می کند و بخشوده شده و بر جنّات نعیم خداوند وارد می شود و حیات روحانی می یابد که این سرآغاز خلقت جدید است و یا در پایان جهان قیامتش جابرانه برپا می شود که برای پاک شدن بایستی بر برزخ و دوزخها وارد شده تا لایق حیات الهی گردد.

۷۱۹- خروج از ظلمات و ورود بر عرصه نور که همان واقعه هدایت انسان در قرآن است چیزی جز خروج از اسارت زمان گذشته یا دهر نیست که همان خسران عصر است به مصداق سوره والعصر. و روشنائی یا نور همان محضر پروردگار است که اکنونیت حیات و هستی است که همان «واقعه» به زبان قرآن می باشد. همانطور که بخش عمده سوره واقعه شرح

السابقون است که سبقت گرفتگان از زمان هستند که قیامت خود را پیشاپیش برپا کردند و در جنّات نعیم زندگی می کنند به همراه یاران بهشتی و شرابهای بهشتی که اینان به مصداق همین سوره همان پاکانی هستند که حیات قرآنی دارند و از نزد خدا روزی می خورند، منتهی نه در خواب و خیال بلکه در عین واقعیت.

۷۲۰- در حقیقت کسانی که هنوز اسیر ظلمات زندگی گذشته و نسیان دهر می باشند دچار خسرانی عظیم هستند که از دست دادن حیات روحانی در زندگی دنیاست و مصداق این گروه از مردمانند که در قرآن کریم بارها وصف شده اند که: «کورند و کرند و لالند و به یاد نمی آورند» یعنی از واقعیت جهانی که در آن به سر می برند بیگانه اند، چرا که این جهان و واقعیتش آن گونه که هست همان جنّات نعیم خداست ولی مردمی که به دلیل واژگونسازی زندگی گذشته شان دچار نسیان شده اند و از واقعیت زندگی کور گشته اند اسیر ظلمات ظلمهای خویش در گذشته اند و این واژگونسازی را در حافظه خود چنان به ثبت رسانیده اند که در آن تردیدی هم ندارند که مثلاً در همه ظلمهایی که کرده اند خود را مظلوم قلمداد می کنند و در همه تجاوزاتی که به حقوق دیگران نموده اند خود را ایثارگر به ثبت رسانیده اند و در تجسسها و تهمتهائی که زده اند خود را ارشادگر خلق می پندارند و در دروغهائی که گفته اند خود را از صالحان و مصلحین می خوانند و در غارتگریهایی که کرده اند خود را خدمتگزار می نامند و آدمخواریهایشان را از عشقشان و... اینست آن ظلماتی که اسیرش هستند تا حقایق را به یاد آورند و اعمال خود را اصلاح کرده و جبران نمایند تا به قلمرو اکنونیت و الساعه به محضر خداوند برسند و طلب مغفرت و رحمت کنند تا بخشوده شده و زنده گردند و از اوهام و خواب و خیالات خود که سیطره شیطان وارونه پندار است برای همیشه نجات یابند و منقلب ینقلبون گردند به قول خداوند در سوره شعراء. یعنی دست از شعر و شاعری و شعار دادن و فریبکاری بردارند تا بر مقعد صدق و عدل وجود قرار گیرند.

۷۲۱- سوره واقعه که سوره قیامت نفس و قیامت عرفانی قبل از قیامت کبرٰی است سراسر بیانگر حیات عرفانی و روحانی اهالی معرفت نفس می باشد که قرآن کریم آنان را اصحاب یمین می نامد که با واقعیت جهان روبرو می شوند که یک وجهش جنّات نعیم است و اهالی آن و وجه دیگرش جهنم دنیا و اهالیش می باشد که در وقوع این واقعه قیامت عرفانی در مرحله نخست پست شدن و خاک و خاشاک گردیدن است از فرط دیدن مظالم و معاصی خویش و در مرحله بعد رفعت و سربلندی است پس از بخشوده شدن: «چون واقعه به وقوع می آید وقوعش را هیچ تکذیبی نیست، پست کننده است و سپس بالابرنده.» واقعه ۳-۱-

۷۲۲- آدمی در جریان وارونه سازی حقایق زندگی گذشته اش خودش نیز در آن گذشته سرنگون شده و به بند می افتد و از آن رهایی ندارد و تا زمانی که این گذشته سراسر جهل و مکر و ستم را به یاد نیاورد و حقوقش را ادا نکند همچون غل و زنجیری بر روح و تنش به اعمال گذشته خود بسته شده است و امکان پیشروی در زندگی را ندارد. یعنی آنچه که دل و روح انسان را می میراند و انسان را در تنش زنده به گور می کند ظلمهای اوست.

۷۲۳- در حقیقت این خود انسان است که با چشم فروبستن نسبت به واقعیات گذشته اش خود را نسبت به واقعیت زندگی جاری کور می کند و با واژگون کردن هوش و شعورش نسبت به اعمال و امیال گذشته اش خود را احمق می کند. یعنی همه عذابهای الهی بدست و اراده خود آدمی بر خودش نازل می شود پس ظلمات و جهنم محصول افکار و اعمال خود انسان است و لذا هر کسی جهنم یا بهشت مخصوص خودش را دارد.

۷۲۴- وقتی از گذشته زندگی سخن می گوئیم اساساً آدمهای گذشته زندگیمان هستند، زیرا آدمی در رابطه با سائر انسانهاست که حیات و هستی می یابد و همه نیکی ها و بدیهای ما در رابطه با دیگر انسانهاست، از افراد خانواده تا دوستان و یاران و همکاران و همفکران و شریکان و آموزگاران و غیره. پس اسارت و جاماندگی ما در گذشته نیز در رابطه با دیگران و در دیگران است. آنهائی که هنوز در ما هستند و حقوق این رابطه را ادا نکرده ایم و نیز در کسانی که جامانده ایم بدلیل عدم رعایت حقوقشان! زیرا امر هدایت و ضلالت هر دو اموری جمعی و ارتباطی هستند که این مسئله در قرآن کریم آشکارا مذکور است.

۷۲۵- آنانکه در دلت جامانده و حجاب رابطه تو با واقعیت زندگی و حضور خدا شده اند و چشم و گوش و هوش دلت را تعطیل و فلج کرده اند در رابطه ای ظالمانه و ناحق با آنان قرار داشته ای که باید به یادآورده و از آن توبه و در حد توان جبران نمائی.

۷۲۶- بدان که شدیدترین و غلیظترین خسرانها و حجابها و ظلمات جان آدمی و جاماندگیش در گذشته حاصل روابط عاطفی ناحق و یا ظالمانه می باشد که دل آدمی را دچار تاریکی و نسیان و مرگ می سازد زیرا انسان با دلش با ذات حیات و

هستی مربوط می شود و با آن رابطه روحی و باطنی برقرار می کند و این چشم و گوش و هوش دل است که تعطیل می شود و از اکنونیت هستی یعنی خداوند بیگانه می گردد زیرا دل خانه خداست و حتی خانه عزیزترین کسان هم نیست. زیرا هر غیر خدا یا ولی خدا را که به دل راه دهی جان را به آتش می کشی و به همین دلیل با کسانی که در دلت هستند بطرز حیرت آوری کینه و عداوت داری که علتش را نمی فهمی ولی اینک بفهم که: «آنان که غیر خدا را می پرستند و دل می سپارند جهنم را برپا می کنند.» قرآن-

۷۲۷- پس بدان که دوست داشتن کسی جدای مبتلا بودن به آن کس است و محبت حقیقی که در آن هیچ عقده و بخل و عداوتی نیست فقط می تواند بین مؤمنان پدید آید به همین دلیل است که خداوند مؤمنان را خواهران و برادران حقیقی نامیده است زیرا همراه و هم سرنوشت و همدل و همدرد هستند و نسبت به سرنوشت یکدیگر احساس مسئولیت می کنند و در گرفتاریها بی مزد و منت یکدیگر را یاری می دهند و هیچ بخل و منتی هم بر یکدیگر ندارند. ولی کدام خواهر و برادر نژادی اینگونه اند مگر اینکه مؤمن باشند.

۷۲۸- همانطور که قبلاً نیز نشان داده ایم خود نژاد و نژادپرستی از جمله قهارترین و قدرتمندترین کارگاههای واژگونسازی ارزشهاست زیرا وقتی خانواده و نژاد خودت را از همه بهتر و برتر بدانی طبعاً همه صفات و ارزشهای ناحقشان را در ذهن و دل خودت زیبا و پسندیده و بلکه بهترین می سازی بخصوص نسبت به کسانی که دلداده شان هستی، یعنی آنان را بر طبقات دلت وارد کرده ای. زیرا دل ماهیتاً کانون پرستش است و هر که را به این کانون راه دهی خواه ناخواه می پرستی، پس همه بدیهایش را نیز می پرستی و برای قابل پرستش ساختن این بدیها مجبوری که ذهنیت خود را هم وارونه سازی و شعور و ادراکت را واژگون نمائی و خود را شیطان زده کنی، زیرا هر که ناحقی را بر دل راه دهد به سرعت شیطان بسویش می آید تا او را واژگون سازد که این امر نیز به اذن الهی است تا فرد به ناحق بودن این دلدادگی آگاه شود و توبه نماید. زیرا می بیند که آگاهانه مشغول واژگون کردن شعور خویش است.

۷۲۹- پس بدان که علت العلل واژگونی آگاهی و اندیشه و شعور آدمی از دلدادگیش به غیر خدا و ولی خداست یعنی دلی که خانه غیرحق باشد، ذهن را هم دیوانه، یعنی شیطان زده می سازد. اینست که می گویند آدم عاشق کور و کر و دیوانه است یعنی عمداً چنین بلایی را بر سر عقلش می آورد تا محبوبش را قابل پرستش سازد که این خودفریبی آشکار بزودی از یاد می رود و فرد عاشق براستی باور می کند که محبوبش خدایگونه و قابل پرستش است که این مالیخولیا بالاخره به بن بست رسیده و این عشق فرو می پاشد و عداوت آغاز می شود و نیز تهمتها و آنوقت می گویند که عشق دروغ است.

۷۳۰- دلدادگی به غیر حق و اهلش اگر قرین عفت و عصمت باشد به این سرعت و شدت و عمق موجب واژگونی نمی شود. اصلاً محور انگیزه واژگونسازی ارزشها در ذهن انسان دلداده، تلاش برای تقدیس بی عفتی و رابطه نامشروع است. زیرا وقتی آدمی، زنا را توجیه و تقدیس نمود به حساب عشق، دیگر گناهان و معاصی آسانتر قابل تقدیس هستند. اگر امر هدایت و ضلالت بشری سراسر حاصل روابط انسانها با یکدیگر است بزرگترین خیانتها و مظالم همانا زنا است.

۷۳۱- چرا زنا از بزرگترین گناه ها و مظالم بشر است که موجب اشد گمراهی و تباهی سرنوشت می شود؟ زیرا منجر به اشد واژگون سازی ارزشی و واژگونسالاری وجود می شود. و علاوه بر آن در چنین رابطه ای دل طرفین به تصرف همدیگر درمی آید یعنی از اراده بکلی ساقط می شوند و در جامعه بازیچه هر ستمی می گردند. آیا ظلمی بزرگتر از این ممکن است و ظلمتی بزرگتر از این! اینجاست که معنای این افسوس اهل دوزخ را درمی یابیم که «ای کاش با فلانی دوستی نمی کردم.» قرآن- پس در زنا هم عقل وارونه می شود و هم دل واژگون می گردد و هم اراده نابود می شود، زیرا دل کانون اراده انسان است. و فرد این چنینی خودش را ایثارگر می خواند! چرا که اراده اش را از دست داده است و بلکه وجودش را باخته است و اینست معنای خسران عظیم! کسی که می خواست اراده دیگری را برباید و بازیچه خود سازد خودش بی اراده و بازیچه می شود. «ظلم نمی کنید الا بخودتان. مکر نمی کنید الا بخودتان.» قرآن-

۷۳۲- حال بهتر درمی یابیم که چرا جوامع مدرن واژگون ترین جوامع در تاریخ بشرند و بی اراده ترین و در عین حال دعوی عشق و ایثار دارند. زیرا عصر بی عفتی مفتخرانه و زنای عمومی است. و این حاصل مکتب برابری زن و مرد است که از این برابری تنها چیزی که نصیب زن شده روابط آزاد جنسی است. و لذا واژگون ترین و نابود شده ترین انسانها در این عصر، زنانند!

۷۳۳- اینست که در محور رسالت عرفانی آثارم رابطه زن و مرد قرار دارد، زیرا این رابطه هسته مرکزی واژگونسازی ارزشها و واژگونسالاری و انهدام بشری است. پس ما مذهب جدیدی بدعت ننهاده ایم بلکه واقعیت موجود بشری را به

درستی شناخته ایم و ذات درد را تشخیص داده و درمانش را یافته ایم. زیرا زمانی خود یک طبیب و روان درمانگر بودیم که در رویارویی با دردهای بی درمان مردم کل علوم پزشکی و مکاتب روانکاوی و روان درمانی رایج در جهان مدرن را بیهوده و بلکه ضد درمان یافتیم و از آن مأیوس شده و روی به خدا نمودیم و علت همه دردها و امراض بشری و درمانش را به ما آموخت و ما را دوباره بسوی مردم فرستاد.

۷۳۴- و بدان که یکی از نخستین واژگونسالاری حاکم بر تمدن مدرن که به علم و تجربه کشف کردم همین علوم پزشکی مدرن بود.

۷۳۵- خداوند به این بنده ناتوان و علیلش لطف و کرمی اعطا فرموده و فضل و قدرتی بخشیده که گمان ندارم به هیچ بنده ای در طول تاریخ بشر داده باشد که تک و تنها در غایت همه استضعافها با همه شیاطین انس و جن در جهان و بلکه در کل تاریخ بشر از آغاز تا به امروز جنگیده ام که حتی اگر بر فرض محال به شکست مطلقم بیانجامد باز هم پیروزم و شکست من عین پیروزی من است در حالیکه ابداً چنین نیست و نشانه های فتح و پیروزی حق از همه آفاق جهان در حال آشکار شدن است و همه خبرها در سراسر جهان اخبار این پیروزی است. پیروزی معرفت بر حماقت، پیروزی عقل بر جهل، پیروزی شجاعت بر ترس، پیروزی حقیقت بر مصلحت، پیروزی عزت بر ذلت، پیروزی راستی بر دروغ، پیروزی پاکی بر ناپاکی و پیروزی محبت بر شقاوت و پیروزی نور بر تاریکی! و تا صبح چیزی نمانده است.

۷۳۶- دو نوع از خودگذشتگی داریم که یکی کافرانه و دیگری متقیانه است، یکی خودپرستانه و دیگری خداپرستانه است. یکی برای رضای خدا علیرغم نارضایتی نفس خویش است و دیگری برای پرستیده شدن است و طرف مقابل را از بندگی خدا به بندگی خود کشانیدن است. اولی نامش تقوا و انفاق و جهاد اکبر است و دومی ایثار ابلیسی و مکر است که ظاهرش از خودگذشتن و باطنش خود را پرستیدن است و دیگران را به پرستش خود خواندن! تفکیک و تشخیص این دو از خودگذشتن امری بس دقیق و عارفانه است.

۷۳۷- وجه دیگری از ایثار ابلیسی مربوط به عرصه ستم بری و ذلت پذیری است که آدمی آنرا از ایثار و از خودگذشتگی خود نسبت به ظالمان و متجاوزین می داند و این تقدیس ستم است.

۷۳۸- ظلم و تجاوز و تحقیر و توهینی که یک فرد ضعیف از دیگران می یابد یک امر است و توجیه و تقدیس آن تحت عنوان از خودگذشتگی، امری دگر است که این اساس ظلم است و ظلم پرستی و شیطان پرستی!

۷۳۹- چرا آدمهای عاشق جملگی احساس ایثارگری نسبت به معشوق دارند؟ زیرا دل خود را ایثار کرده اند یعنی اراده خود را باخته اند و این نه ایثار که عین ظلم و ظلمتی عظیم است که خداوند آنرا شرک خوانده و عذابش را بر آن واجب نموده است. زیرا کسی که دل و اراده اش را به ناحق می دهد خود را بازیچه او می کند و این را ایثار می خواند که باطن این ایثار سراسر کینه است زیرا آدمی به دلخواه و آگاهانه اقدام به دلدادگی نمی کند بلکه این عذاب است. عذاب تلاش برای بدست آوردن دل دیگری و او را بنده خود ساختن! و این مکر خداست که اشد مکرهای اوست تا به انسان بفهماند که این چه تلاش شیطانی و پلیدی است تا از این کار توبه کند و این مکر اصولاً و عموماً شامل حال زنان است و لذا احساس ایثار مختص اکثر زنان است زیرا زنان مظهر اراده به دلبری و پرستیده شدن هستند!

۷۴۰- نگاه انسان به خودش و همه آدمهای زندگیش و کل جهان بایستی نگاهی دوستانه و لااقل به نیت دوستی و محبت باشد چرا که نگاه خدا و نیت او از خلقت انسان چنین است: «نیافریدم انس و جن را مگر اینکه با من عشق ورزی کنند.» پس آن دین و تقوا و حکمت و شریعت و علمی که برای دوستی و عشق ورزی نباشد به سمت شیطنت و عداوت می رود و انسان را واژگون نموده و به قحطی وجود مبتلا می سازد.

۷۴۱- پس طبق آیه مذکور که کلام مستقیم خدا با انسان است هستی انسان برای عشق است و چون جز خدا قابل و لایق پرستش نیست پس عشق به خداوند قلمرو هستی مندی است و انسان بدون این عشق مبتلا به احساس نابودگیست. ولی آیا چند درصد انسانهای متدین به این نیت دینداری می کنند؟ درست به همین دلیل است که اشد نابودی در قلمرو دینداری غیرعاشقانه پدید می آید، زیرا دین راه عشق است و شریعت هم احکام عشق است و تقوا هم روش عشق است و عشق در یک کلمه به معنای از خودگذشتن است. حال اگر این امکانات و قوانین و آداب از خودگذشتگی به خدمت خودپرستی درآید چه چیزی عاید می شود: نابودی! آن هم نابودی ابدی که همان جهنم است و عذاب ابدی و اینست داستان کسانی که دین و شریعت و طریقت و حقیقت و عرفان را به خدمت خودپرستی و اثبات خود و پروار کردن منیت می گیرند. اینست که شاهد شدیدترین عذابها و تشنجات و جنگها و نابودی ها در افراد و جوامع مذهبی تر هستیم. و این بیان، عرصه دیگری از

واژگونسازی و واژگونسالاری است که شدیدترین و رایج ترین نوع آن است. یعنی واژگونسازی دین و واژگونسالاری وجود. و این واژگونی را می توان جامع همه واژگونی های دیگر دانست که مزمن ترین واژگونی ها در تاریخ است که آن را مذهب ضد مذهب نیز نامیده ایم.

۷۴۲- پس دین فاقد عشق الهی که همان عشق لقاء اللهی است، مذهب ضد مذهب است و قلمرو اشد واژگونسازی ارزشها و واژگونی انسانهاست. پس مذهبی جز مذهب عشق نیست که مبانی و ارکان و اصول و فروع عقلانی و تجربی اش به زبان عامه بشری در مجموعه آثار ما برای نخستین بار به تمام و کمال تبیین شده است و این بدعت نیست بلکه تأویل است، یعنی دین را به مبدأ و اصلش بازگردانیده و احیاء ساخته ایم که دین صدق و عدل و محبت و نجات است که از بطن و در متن زندگی روزمره مردم جوشیده و جاری گردیده است و همه معارفش حامل تن و جان و روح انسانهاست.

۷۴۳- و اما اینکه چرا این حقایق و اسرار در این عصر و امروزه و آنهم از اندیشه و قلم بنده برای نخستین بار بیان شده است؟ دلیلش کاملاً واضح است، زیرا تمدن مدرن و تکنولوژیزم تبدیل به پدیده فراگیر و جهانی شده و بشریت مبدل به جامعه واحدی گشته و نفس واحده اش ظهور یافته است و مسائل و دردها و بن بست ها و عذابهای واحد جهانی رخ نموده است و بشریت در عین حال که به بسیاری از آرزوها و آرمانهایش رسیده و یا نزدیک شده، بهشت موعودش را سرابی بیش نمی یابد که به دوزخ می ماند و این یعنی آخرالزمان این مدنیت جهانی فرارسیده است و بشر پایان نفسانیتش را نظاره می کند که عین هلاکت و نابودی است و نیز بطالت همه باورهای تاریخی و مکاتب مدرن را در عمل آزموده است و دروغ بودن همه مدینه های فاضله و وعده های علمی و سیاسی آشکار شده است، پس اینک گوش بشر آماده شنیدن حقیقت است. و اما اینکه چرا خداوند حقایق و اسرارش را از جان و قلم من بیان فرموده است؟ زیرا بنده همه عمرم را شبانه روز مشغول تفکر درباره مسائل انسان مدرن بوده ام و از دردهای آدمها درد کشیده ام و برای فهم این بن بست آخرالزمانی و دردهای بی درمان انسان مدرن به آب و آتش زده ام و اعماق تاریخ و جوامع و آدمها را هزاران بار کاویده ام و از این بابت تاکنون کسی را همچون خود ندیده ام و نه شنیده ام. پس این حقایق و اسرار الهی در اعماق تاریخ و جوامع و آحاد بشری درست در زمان ضروری و مناسب و از انسانی مستحق و تشنه آن آشکار شده است. چون خطر فرا رسد نجات از راه رسد. «و در آنروز جز خداوند هیچ پناهی نیست.» قرآن-

۷۴۴- پس برای کسی که ذره ای درد حقیقت جوئی و آدمیت دارد همین منطق حجتی کامله است که مثلاً چرا تاکنون از میان آنهمه فلاسفه و علمای دینی و عرفای بزرگ، این سخنان بیان نشده است و مگر شما چه کاره اید که همه چیزها را زیر سؤال برده و اینهمه بدعت نهاده اید؟!

۷۴۵- و اما اینهمه انکارها و عداوتها با این اسرار آشکار و حقایق بدیهی از چه روست؟ پاسخش را از امام علی(ع) بشنوید: مردمان با حقایقی که بیگانه اند دشمنی می کنند بخصوص آن حقایقی که مربوط به نفس خودشان و اسرار نهان زندگیشان باشد. دشمنی مردم با حقایق و معارف جدید امری تاریخی است و برای انکارش متوسل به هر بهانه زمینی و آسمانی می شوند، حقیقت اینست که آدمی طبعاً از شناخت خودش گریزان است. میل غریزی انسان به خودفراموشی و مستی و مدهوشی دال بر این واقعیت است، اگر مردم مشتاق شناخت خویشتن می بودند ما امروزه در جهان عارفان زندگی می کردیم و زمین بهشت موعود می بود. پس بدان که همه عذابها و جنگها و جهنمها حاصل فرار انسان از شناخت خویشتن است. مردمان هر کجا که با خود روبرو می شوند فتنه می کنند و آنقدر غوغا برپا می کنند تا حقیقت گم شود. و راز فتنه های آخرالزمان نیز به همین دلیل است که باطنها آشکار شده است و هر فرد و گروهی دیگران را متهم می کند. و مجموعه آثار ما از یک لحاظ جز این پیامی ندارد که: علیکم انفسکم! یعنی از شماست که بر شماست و به زبان ساده تر یعنی ای انسان بنگر که خودتی!

۷۴۶- یکبار دیگر بازمی گردیم به عشق الهی به عنوان مبدأ و معاد و مجرا و علت و امکان حیات و هستی انسان که همه امور بایستی به نیت درک این عشق و رسیدن به آن باشد وگرنه محکوم به عذاب و هلاکت است که در رأس همه امور زندگی انسان مسئله ازدواج قرار دارد که به اعتراف همگان درب خوشبختی یا بدبختی ابدی است چرا که زن و مردی که دو نیمه وجود یگانه پروردگارند در حضور خدا با یکدیگر عهد می بندند که در همزیستی با یکدیگر برای رسیدن به آن وجود یگانه و دیدار جمالش تلاش کنند تا به وصال روح یکدیگر برسند تا از قحطی وجود نجات یابند. یعنی رسیدن به وجود یگانه و جاودانه مستلزم عشق به خداوند است و ازدواجی که برای چنین عشقی نباشد محکوم به شکست و نابودی است. و بشر پس از هزاران سال تجربه ناکام و فلاکت بار زندگی زناشوئی بالاخره به این حقیقت رسیده است که چرا آنقدر در این رابطه عذاب کشیده و جهنم خود را برپا کرده است که همین تمدن مدرن است که جهنم انهدام زناشوئی است یعنی انهدام وجود و

تسلیم این انهدام شدن. و این تجربه واحده تاریخی بشر، امروزه از قلم اینجانب بیان می شود. زیرا وارث همه دردها و ناکامی ها و عداوتها و نابودیهای زندگی زناشوئی در تاریخ بشر هستم.

۷۴۷- به زبان ساده، زین پس هر ازدواجی که براساس عشق الهی و به نیت لقاء الله و پرستش خالصانه خدا نباشد پیشاپیش محکوم به نابودیست و اینست که امروزه عمر زندگی های زناشوئی مستمراً کوتاهتر می شود و در بسیاری موارد قبل از شروع زندگی فرومی پاشد یعنی به لحاظ تاریخی دیگر مهلت خودپرستی و نژادپرستی به پایان رسیده است و این همان هسته مرکزی معنای آخرالزمان است.

۷۴۸- چرا که در حقیقت نیاز و اراده به ازدواج کردن همان نیاز به وجود یافتن است از عدم، و وجودی جز خدا نیست و عشق زن و مرد بایستی متحداً در خدمت این وجود و دیدار با جمالش باشد و این ممکن نیست الا براساس از خودگذشتن تمام عیار و فزاینده و متقابل. یعنی گذشتن از منیّت و توئیت برای الحاق به هویت. و خودش نیز خطاب به همه زن و شوهرها وعده داده است که: «اگر تقوای الهی را رعایت کنید او را دیدار می کنید.» بقره ۲۲۳- در حقیقت هر زن و مردی بایستی در لحظه خواندن خطبه عقد زناشوئی این آیه را بخوانند و بر این معنا با یکدیگر بیعت کنند وگرنه خطبه طلاق خود را خوانده اند. ازدواج برای دیدار با خدا که جمال واحده وجود است و هر که جمال اعلای پروردگارش را دیدار کند خوشبخت می شود. سوره لیل۲۱-۱۹-

۷۴۹- همانطور که قبلاً نشان داده ایم قلب آدمی خانه غیر است و حتی واژه «قلب» در عربی به معنای دگرگونی و تغییر است. همانطور که «مقلّب» به معنای دگرگون کننده است. پس خودپرستی و پرستش خویشان و جای دادن آنان در دل مخالف ماهیت قلب است. و آدمی معمولاً کسانی را به دل خود راه می دهد که بیشتر شبیه نفس او باشند و مطیع امیال نفسانی او باشند و این عمل موجب واژگونی قلب انسان می شود که عین واژگونی اراده اوست.

۷۵۰- دل آدمی خانه غیر است، یعنی خانه تغییر است و خانه دگر است و دگرگونی. و لایق ترین فرد برای اقامت در دل کسی است که اصلاً ضد نفس تو باشد، یعنی ضد منیت تو و همه امیال نفسانی تو و چنین کسی جز خدا و اولیای او نیستند که اولیای خدا هم مظهر ضدیت با نفس خویشند و به همین دلیل به دوستی با خدا رسیده اند.

۷۵۱- آیا آدمی عاشق بر چه کسانی می شود؟ عاشق بر شبیه ترین و خودی ترین افراد به خویش می شود، یعنی در حقیقت عاشق خودش می شود. برای همین است که نژادپرستی و همسر و فرزند پرستی عین خودپرستی است. زیرا همسر هر کسی تجسم نفس خود اوست و خداوند از جنس نفس هر کسی برایش همسری قرار داده است.

۷۵۲- اینست که خودپرستان از اعماق قلبشان واژگونند که واژگونترین این واژگونسالاران کسانی هستند که از فرط خودپرستی حتی ازدواج هم نمی کنند و در حقیقت فقط خود خودشان را می پرستند. اینست که ازدواج اساس دین محمد است، زیرا سرآغاز دوست داشتن یک نفر دیگر است.

۷۵۳- پس واضح شد که عشق حقیقی و حقیقت عشق به معنای از خودگذشتن حقیقی فقط در عشق به ضد خود محقق می شود و اینست که حقیقت عشق فقط در عشق عرفانی یعنی عشق به پیر یا امام محقق می گردد که ضد نفس توست. و لذا اطاعت بی چون و چرا از او عین اطاعت از خداست. زیرا در هر چون و چرائی آن امر تبدیل به یک امر نفسانی می شود.

۷۵۴- قلب خانه خداست. زیرا خدا ضد خویش است. زیرا در عدم مسکن گزیده است. پس دل را بایستی به کسی داد که ضد خویش است و ضد نفسانیت تو. زیرا همه انسانها از نفس واحدی هستند و فقط در اینصورت است که دل کارگاه خلقت جدید و امر کن فیکون می شود و انسان را دگر می سازد، یعنی عدم را به وجود می آورد.

۷۵۵- پس عشق حقیقی بزرگترین واقعه وجود انسان است که اجر اطاعت بی چون و چرا از کسی است که ضد منیت توست، یعنی ضد عدم پرستی تو.

۷۵۶- پس اینک بهتر درمی یابیم که چرا نخستین و شدیدترین قلمرو واژگونسازی ارزشها و واژگون شدن وجود آدمی، نژادپرستی است و پرستش و دلدادگی به کسانی که مثل ما و مطیع نفس ما هستند.

۷۵۷- مریدی کسانی که مثل ما هستند بزرگترین جنایت در حق دل است. زیرا هر که را مریدی کنی بر دل خود وارد کرده ای و ورود کسی که همچون توست در دلت موجب واژگونی و سقوط و جمود دل می شود و این یعنی شقاوت.

۷۵۸- دل آدمی با حضور غیر خود و بلکه ضد خود است که زنده و خلاق می شود. زیرا دل آدمی غیر اوست و غیرپرست است و خویش را نفرت دارد و در خود می کشد و به آتش می کشد. اینست راز عشق های آتشینی که به عداوت و انتقام می انجامد که عشق به خویشان و مشابهان خویش است و مریدان خویش. عشق حقیقی نوری است نه ناری!

۷۵۹- فرق خویش و غیر همان فرق عدم و وجود است. وجود عالم هستی همه از غیر است. یعنی از غیر است که هر چیزی هست و این غیری که دیگر نیست و دیده نمی شود خداست که خویش را غیر کرده است. و لذا دل خانه اوست یعنی خانه وجودبخش!

۷۶۰- «خود» عدم است و معدوم کننده! غیر، وجود است و وجودبخش! یعنی رحمان و رحیم است.

۷۶۱- چون دلی واژگون شد احساسات بشری واژگون می شود و آنگاه واژگونسازی مفاهیم و ارزشها در ذهن و قلمرو شعور هم اجتناب ناپذیر می گردد. و این عذاب خودپرستی و خویش و نژادپرستی و پرستش متشابهات خویش است به لحاظ هوای نفسانی!

۷۶۲- پس واضح است انسانی که در قلبش واژگون شده برای برگردانیدن قلب بر جایگاه حقیقی اش بایستی دو انقلاب و دگرگونی را درک و تجربه کند، یکی بیرون راندن افراد ناحقی که دل را اشغال کرده اند که همان هم نفسان و خویشان تو هستند و انقلاب دیگری، وارد کردن غیر خود و ضد نفس خویش بر دل است. که مرحله اول از طریق اطاعت نکردن از نفس خویش و خویشان است و انقلاب دوم هم از طریق اطاعت بی چون و چرا از یک ولی خداست که ضد نفس تو است و این دو انقلاب مصداق منقلب ینقلبون در سوره شعراء است که بیان توبه و انابه کامل است.

۷۶۳- حال یکبار دگر به آسمان بازمی گردیم که منشأ همه رزقهای مادی و معنوی بشر است و دانستیم که سیارات منظومه شمسی مثال ارضی هفت آسمانی است که رسول خدا معراج نمودند: «و من الارض مثلهن». که ماه که قمر زمین است و گویی حلقه ارتباط و انتقال روح کلی رزقهایی است که از این هفت زمین آسمانی یا هفت آسمان زمینی بر انسان نازل می شود، کانون نزول روح و مقام خلافت اللهی آدم است و لذا ماه را عرش اقامت انسان کامل می دانیم. همانطور که در تفاسیر حکمت اسلامی از معراج رسول خدا این نکته به درستی بیان شده است که ماه به عنوان آسمان اول محل استقرار حضرت آدم و حوا است که بلاوقفه بر دور زمین و اهالی آن می چرخد و این روح را منتقل می کند به انسانهایی که بر روی زمین زیست می کنند که فقط مؤمنان حقیقی که قلوبی متّقی دارند و نژادپرست نیستند حقیقت این روح را به قلب درمی یابند و روحانی می شوند ولی خودپرستان تحت الشعاع نزول این روح دچار واژگونی می گردند: «کافران واژگونند».

۷۶۴- همانطور که خداوند در کتابش به قرص کامل ماه سوگند یاد می کند، چنین وضعیتی از ماه برای انسانهای روی زمین نزولات ویژه ای دارد که برای مؤمنین منجر به جوشش و خلاقیت روح می شود و برای کافران جنون و جنایت و شقاوت به همراه دارد همانطور که در بررسی های علمی معلوم شده است که در شبهای قرص کامل ماه بیشترین جنونها و جنایتها در جوامع رخ می نماید، زیرا اکثر مردمان کافرند.

۷۶۵- همانطور که حضور اولیای الهی که حاملان روح ماهوی می باشند، در میان مردم منجر به پیدایش دو نوع انسانهای شدیداً کافر و شقی و شدیداً مؤمن و مهربان می شود که موجب دو قطبی شدن جوامع بشری می گردد که شرک و نفاق را از میان برمی دارد و انسانها را به سمت ایمان صادقانه و یا کفر بی ریا سوق می دهد که این وضعیت ظهور جهانی ناجی موعود را مهیا می کند. زیرا بدترین و بیشترین دشمنان امام زمان، همانا مشرکان و منافقانند.

۷۶۶- و اما سیاره عطارد یا تیر که برخی از حکیمان بزرگ آن را کانون استقرار آسمان دوم دانسته اند، کانون نزول نور توحید و وحدت وجود می باشد که آنرا عرش دیالکتیک یا وحدت اضداد می نامیم. همانطور که ساختار نجومی این سیاره بیانگر این وحدت اضداد است، زیرا نیمی از آن آتش و نیمی دگرش یخ است که این توصیفی است که رسول خدا از فرشته نگهبان آسمان دوم نموده است. پس بدین لحاظ بایستی عطارد را حامل نور منطق و عقل محض دانست که در نبرد بین خیر و شر، اهل معرفت را به یگانگی ذات ارزشها می رساند: «بگو که خیر و شر همه از اوست.» قرآن- زیرا تعقل و تفکر آدمی محصول دیالوگ و جدال و وحدت مفاهیم اضدادی است که عارفان به یگانگی اضداد می رسند، ولی جاهلان به مساوات ارزشهای متضاد دست می یابند که این دو کاملاً متفاوت است که از مهمترین اسرار حکمت و معرفت توحیدی می باشد و تشخیص فرق این دو بخصوص در این دوران که عصر مساوات پرستی است مهمترین راز رستگاری می باشد یعنی درک تفاوت بین یگانگی و همسانی. «کافران می گویند نیک و بد و پاک و ناپاک همسان است.» قرآن-

۷۶۷- و اما سیاره زهره یا ناهید که ونوس هم خوانده می شود که در اوستا فرشته آناهیتا می باشد، کانون نزول نور عشق جمالی است که فرشته نگهبان این سیاره را الهه روشنایی نیز نامیده اند که مترادف چنین مفاهیمی در معراج رسول اکرم(ص) و برخی معراج نامه ها حضور دارد که این عشق جمالی نیز همچون نزول روح در انسانهای کافر منجر به خودپرستی و نژادپرستی می شود و محل پیدایش عشق جنسی و شهوات افسارگسیخته است. ولی در مؤمنان منجر به عشق به جمال مؤمنان و اولیاء خدا می گردد که از ارکان هدایت قلبی و سیر الی الله تا لقاء الله است و بی تردید رسول خدا در معراجش به واسطه نور سیاره زهره موفق به شهود الهی گردید و همه عارفان نیز به همین سبب به مقام شهود می رسند.

۷۶۸- سیاره مریخ دارای هویتی جنگجویانه و جهادی است که فرشته نگهبانش انسانهای مؤمن را به جهاد با ظلم نفسشان و ظلم حاکم بر جامعه فرامی خواند که مسلماً نور این سیاره در کافران نتیجه ای معکوس دارد و آنان را به استکبار و جهانخواری و جنگ با مؤمنان می کشاند.

۷۶۹- و سیاره مشتری یا برجیس که در اوستا هرمز خوانده شده و در اساطیر یونانی ژوپیتر نامیده می شود که در معراج نامه ها آسمان پنجم یا ششم محسوب شده است کانون همه خیر و برکات و ارزاق عمومی برای اهل زمین است و لذا در جهان اساطیری خدای خدایان نیز خوانده شده است که بزرگترین سیاره منظومه شمسی نیز می باشد.

۷۷۰- و اما سیاره زحل یا کیوان در لفظ اوستایی اش که در اساطیر یونانی الهه ساترن است، جایگاه بالاترین آسمان یعنی آسمان هفتم است که در روایات شیعی ستاره ولایت و محبت علی(ع) می باشد و در معراج محمدی هم منزلگاه حضرت ابراهیم(ع) است. این سیاره در فرهنگ زردتشتی و نیز حکمت اسلامی و همچنین اساطیر یونانی، مظهر دانایی و کمال می باشد که آن را پیر فلک و نیز نویسنده فلک و قلم الهی دانسته اند. مجموعه این نشانه ها و مفاهیم را می توان در عشق عرفانی و مقام علیین خلاصه کرد که اول و آخر امامت یعنی ابراهیم(ع) و علی(ع) بهم می پیوندند. نزول زحل برای اینجانب سرآغاز قلم عرفانی و عشق الهی و نور قرآنی بود. یعنی مجموعه آثارم به مثابه نزولات زحلی (کیوانی) است.

۷۷۱- در ادبیات اوستایی این معنا وجود دارد که سیارگان منظومه شمسی که فرشتگان هدایت بخش انسانها بر زمین هستند دارای دو ماهیت هرمزدی و اهریمنی می باشند که برخی هم اصلاً این سیارات و فرشتگان را به این دو دسته تقسیم کرده اند که معنای اولی با معرفت توحیدی سازگارتر است، همانطور که شرحش گذشت.

۷۷۲- وجود این مفاهیم و اسرار اساطیری در همه فرهنگها و مذاهب جهان درباره سیارات منظومه شمسی دال بر حقیقتی واحد است که ریشه در حکمت ازلی انبیای الهی دارد که در فرهنگ ملل منتشر شده و به مرور زمان دستخوش تعابیر و تبدیلات و خرافات و بت پرستی ها گشته است که قدیمی ترین این اساطیر درباره سیارات و ستاره ها را می توان در فرهنگ هندو و اوپانیشادها یافت که شامل بر حدود سه هزار الهه می باشند که دارای بت هائی در معابد هندو هستند.

۷۷۳- در فرهنگ هندو، خورشید جایگاه کریشنا خدای خدایان است. در فرهنگ میترائیسم که مذهب ایران باستان قبل از زردتشت می باشد خورشید جایگاه و مظهر میترا یا مهر است که برترین خدایان می باشد. در اساطیر یونان باستان هم خورشید، جایگاه زئوس خدای خدایان است که سائر سیارات منظومه شمسی به مثابه فرزندان او هستند و زهره یا ونوس هم همسر اوست و مابقی سیارات و قمرهای آن جایگاه آپولون، ژوپیتر، مارس و دیگر خدایان است که در حکم فرزندان زئوس هستند و می دانیم که به لحاظ نجومی و پیدایش منظومه شمسی همه سیارات از خورشید جدا شده و به مثابه فرزندانش هستند. و ارس (زمین) هم یکی از فرزندان اوست.

۷۷۴- در حکمت و عرفان اسلامی هم خورشید مظهر حقیقت محمدیه است که فطرت الله و جمال عصمت فاطمی می باشد که ام ابیها (مادر پدر) خوانده شده است که اینجانب جلوه ای از جمال این حقیقت و عصمت را در طلوع آفتابی از آسمان قبله به سال ۱۳۷۲ هجری شمسی دیدار کردم که تحت الشعاع نور محمدی رخ نمود و مصداق این واقعه در قرآن کریم که: «و چون آسمان بشکافد ملائک برای کسی که بر زمین است دعا و طلب رحمت می کنند...».

۷۷۵- انحرافی که در این اسرار و حکمت ها در طول تاریخ در اقوام و مذاهب بشری پدید آمده، اینست که این سیارات و ملائک (الهه ها) را بعنوان رزق دهنده و حامی خود می پرستیدند و به یادشان بت هائی می ساختند و بتدریج به پای بتان قربانی می کردند در حالیکه همه این سیارات و ملائک نگهبان و مرسل آنان تحت امر و اراده خداوند واحد و خالق قرار دارند و بی اذن او کاری نمی کنند. این دوره فرشته پرستی بشر در تاریخ بوده است که بتدریج تبدیل به بت پرستی زمینی شده است. همانطور که بت های خانه کعبه هم نمادی از این سیارات و قدرت ماورای طبیعی آنها بودند و پرستیده می شدند که بت لات مظهر زحل و بت عزیٰ هم نماد زهره بود.

۷۷۶- پس درمی یابیم که هر خرافه و شرکی ریشه در حکمت ها و اسرار الهی دارد که بتدریج تحریف شده و مفاهیم و ارزشهای این حکمت ها هم در اذهان و فرهنگ بشری واژگون گشته است. و حتی بت پرستی های بشر هم خالی از حقیقت نبوده است. و ما در آثارمان برخی از این خرافات را تأویل نموده و حقیقت آنها را آشکار ساخته ایم.

۷۷۷- امروزه به لحاظ علمی نیز ثابت و بدیهی است که همه نعمات و ارزاق بشری بر روی زمین حاصل حضور منظومه شمسی و سائر ستارگان در آسمان است و اگر یکی از این سیارات در گردش و مدارش اندک تغییری پدید آید وضعیت حیات بشری دچار تغییر عظیمی می شود و چه بسا موجب هلاکت بشر گردد. انسان عصر کهن بدین لحاظ معرفت بیشتری داشته است هر چند که از فهم آن برنمی آمده و لذا دچار خرافات گشته و به بت پرستی گرائیده است.

۷۷۸- بدان که جمله نزولات آسمانی که بر قلوب آدمی فرود می آیند، در دو ماهیت رحمانی یا شیطانی (هرمزدی یا اهریمنی) می باشند که این مربوط به وضعیت قلبی انسان است که آیا بر صدق و عدل و محبت استوار است یا بر کذب و انکار و ظلم و شقاوت، که آیا متقی و خداپرست است یا فاسق و خودپرست. پس چون نور علم و حکمتی که از ستاره زحل بر دلی فرود می آید، در آن دل یا تبدیل به علم هدایت و معرفت توحیدی می شود و یا تبدیل به علم بغی و فلسفه و جهانخواری می شود و طبعاً قلبی که واژگون است همه چیز را در خود وارونه می سازد.

۷۷۹- از والدینی که در رفتارشان نسبت به بچه ها تبعیض آشکاری قائل بودند پرسیدم که چرا نسبت به دختری که دانشگاه نرفته و در منزل است اینقدر سخت گیر هستند و بر روابط اجتماعی اش نظارت دارند و از عفت و عصمت دخترشان حراست می کنند ولی نسبت به دختر دیگری که دانشجو است و مثلاً پزشکی یا مهندسی می خواند کمترین مراقبتی ندارند، که پاسخی حیرت آور شنیدم و آن اینکه: زیرا این دخترمان به دانشگاه می رود و خودش عاقل است و می تواند از خودش حراست کند! آیا براستی اطلاعات مهندسی یا زیست شناسی چه ربطی به عقل و اراده و عصمت دارد؟ آیا این یک ارزیابی واژگونه نیست؟ آیا یک دکتر یا مهندس عاقلتر و بااراده تر و باعصمت تر از یک خانه دار است؟ و شاید هم ارزش برتری پدید آمده که مسئله عصمت و عزت نفس و شرافت را از ارزش انداخته است و آن مدرک و عنوان اجتماعی و ریاست است که بواسطه اش می توان بر همسر آینده مسلط شد و ابراز هویت نمود. این یک مثال از واژگونسازی و واژگونسالاری ارزشها در جامعه است که گویا فضیلت و ارزشهای اخلاقی فقط بدرد آدمهایی می خورد که از هیچ ابزار و امکانات استکباری برخوردار نیستند. یعنی در یک کلام آدمیت ویژه آدمهای بدبخت و بیچاره است و بلکه عین بدبختی و حقارت است. اینست کل معنای واژگونسالاری انسان مدرن در قلمرو اخلاق و ارزشهای معنوی به قدرت یک پدیده ذاتاً دروغین و واژگونه ای تحت عنوان علم که امروزه بزرگترین کارخانه واژگونسازی ارزشهاست.

۷۸۰- پس بدان که امروزه دانشگاهها و کلاً نظام آموزش اجباری قدرتمندترین کارخانه واژگونسازی عقل بشر است. که این واژگونسازی ارزشها از بطن همسان سازی مفاهیم رخ می نماید. زیرا همچون آکادمی افلاطون بر سر در همه دانشگاهها و بلکه مدارس نوشته شده که: «هر که تساوی سازی نمی داند یا نمی خواهد وارد نشود». یعنی نخست خیر و شر با هم مساوی (=) می شوند و سپس به تدریج شر بر خیر ارجح می گردد و لذا دانشگاهها و مراکز آموزشی مدرن که بر پایه ریاضیات بنا شده اند را بایستی مقر امپراطوری ابلیس استکبار دانست. همانطور که در همه جای جهان آشکارا می بینیم که هر فارغ التحصیلی یک امپریالیست جهانخوار بالقوه است. استکبار و مدرسه رابطه ای مستقیم دارند . از آکادمی افلاطون تا آکسفورد و هاروارد و امثالهم. استکبار و واژگونی نیز امری واحدند. «مستکبرین از آخرت بهره ای ندارند.» قرآن- یعنی اهل برتری جوئی از جاودانگی وجود محرومند زیرا مبتلا به عدم پرستی هستند که من پرستی است.

۷۸۱- شکست های عاطفی- عشقی بشر بزرگترین نعمات بخود آورنده و رهائی بخش از واژگونی قلبی است تا به صدق و عدل قلبی بازگردد و متعاقباً واژگونی عقلی خود را هم جبران کند. این از آن شکست هائی است که بقول علی(ع)، پیروزی بزرگ است. از این منظر طلاق می تواند برترین پیروزیها محسوب شود بشرط آنکه به توبه انجامد نه انتقام. که اگر به انتقامجوئی و عداوت انجامد واژگونی و شقاوت را ابدی می سازد.

۷۸۲- از این منظر بسیاری از فجایع موجود در جوامع مدرن می تواند نجات های آخرالزمانی بشر باشد مثل طلاق و پدیده خانه سالمندان و غیره!

۷۸۳- هرگز در تاریخ بشری معنویت همچون امروز تبدیل به بزرگترین مالیخولیا و خودفریبی نشده است. زیرا بزرگترین میزان معنوی بشر یعنی دستگاه شریعت و اخلاق منحل شده و نماد بیرونی ندارد و لذا آدمی می تواند همه عمر را در یک توهم و بلکه شیطنت بسر برد و پندارد که یک قدیس، عارف یا عاشق است. اینست که در آخرالزمان، نیاز به یک الگو و امام زنده امری حیاتی و سرنوشت ساز است. بخصوص در شرایطی که ایمان و تقوا تبدیل به تقیّه می شود.

۷۸۴- در جریان تساوی زن و مرد (نه به لحاظ حقوق اجتماعی بلکه هویت وجودی) یکی از بزرگترین حقیقتی که قربانی شده مادریت است که جایش را به فرزندخواری داده است. یعنی هر چه که زن از مادر شدن و بارداری و زایمان بیزارتر می شود چون به زور می زاید بچه اش را می خورد که این نوعی انتقام از فرزند است و شوهر! زنی که بارداری و زایمانش را بزرگترین ایثار به خدا و خلق می داند در حالیکه بزرگترین رحمت و لطف خدا به زن است. چون زنی که این بزرگترین نعمت خدا را شاکر باشد مادر می شود که بمعنای الهه بی نیازی و عزت نفس و رحمت است و از این بابت از همسر و فرزندانش نیز همه عمر ممنون است. اینست مادر حقیقی که امروزه کیمیاست و بس نایاب! و بدان که احساس بی نیازی درست در نقطه مقابل احساس ایثار است.

۷۸۵- نزولات آسمانی از سیارات و ستاره های منظومه شمسی و مافوق آن مثل خوشه پروین جمله حامل اسرار و حکمت های وجود انسان بر روی زمین هستند تا انسان را به معرفت نفس و خداشناسی برسانند و رسالت جهانی او را به وی خاطرنشان کنند. همه معارف و حکمت های نبوی و ولوی که بصورت روایات و احادیث قدسی برجای مانده حاصل همین نزولات هستند.

۷۸۶- واقعه نزول ستارگان بر مؤمنان و عارفان واقعه ای آخرالزمانی است که حاصل دین محمد و معراج اوست و عین معنای ختم نبوت و سرّ امامت است، زیرا محمد با عروجش به آسمان چون به زمین بازگشت پروردگارش را نیز با خود به عالم ارض آورد و لذا فرمود: پروردگارم بر آسمان دنیا وارد شد و این همان پیدایش امامت عام برای مؤمنان اهل هدایت است که به نور امامت خاص است که از ابراهیم(ع) تا علی(ع) استمرار یافته و نزولش کامل شده است.

۷۸۷- سوره نجم واضحترین بیان نزول ستارگان بر مؤمنان امت می باشد که در هر نزولی وجهی و بطنی از قرآن به همراه روح و ملائک نازل می شوند و بدین گونه لقاء الهی نیز در درجات محقق می گردد و بینات هر عصری از بطن قرآن تأویل و تعین می یابد، همانطور که بخشی از این نزولات و مشاهدات و تأویلات در زندگینامه و آثار اینجانب بیان شده است.

۷۸۸- روز قبل در کل ساعات استراحت و خوابم مکرراً صدایی می شنیدم که به من می گفت: «سوره نجم از برای توست.» بدین طریق برای چندمین بار به این سوره رجوع کردم و با کمال حیرت همه آیات این سوره را بخصوص آیات از اول تا بیست و سه را بیان یکی از بزرگترین مشاهدات خودم از آیات الهی یافتم که حتی علائم بیرونی و جغرافیایی اش نیز واقعیت داشت و لذا یکبار دیگر به یقین دانستم که این سوره بیانگر معراج زمینی برای مؤمنان امت محمد است که مشاهدات آسمانی اش را بر روی زمین درمی یابد.

۷۸۹- «قسم به ستارگان چون فرود آیند که مُصاحب شما (آنکه با شما سخن می گوید) گمراه نشده و فریب نخورده است و سخن او از هوای نفس نیست بلکه وحی است که مجدداً وحی کرده می شود که موجودی صاحب قوّتی شدید او را تعلیم داده است، راست قامتی که در حضورش ایستاد. و او در افق اعلی بود. سپس نزدیک شد و فرود آمد تا که فاصله آنها به اندازه دو کمان و بلکه کمتر بود. سپس به بنده او وحی کرد آنچه را که وحی کرده بود. دل او آنچه را که دید انکار نکرد. پس آیا شما با او درباره آنچه که دیده است مجادله می کنید؟ و براستی که قبلاً هم او را دیده بود. در نزدیکی درخت سرو آخرین که بهشت محل سکونت هم نزدیک آن است. آنگاه که درخت را چیزی که فرو پوشاند، فروپوشاند و دیدگانش طغیان نکرد.

براستی که نشانه های بزرگ پروردگارش را دیدار نمود. آیا شما بت لات و عُزٰی را دیده اید و آن دیگری که منات است؟ آیا برای شما پسر و برای خداوند دختر است.» سوره نجم ۲۳-۱-

۷۹۰- همه اتفاقات آیات مذکور برای اینجانب به عینه رخ نموده است، متعاقب وقایع نزول ماه و زحل که مترادف با نزول روح بود. و قابل ذکر است که این دیدار در حدود دو قدمی درخت سروی که براستی آخرین درخت (سدرة المنتهی) در دامنه کوهی بود که در نزدیکی بهشت اقامتگاه من (جنت الماوٰی) یعنی دازگاره واقع شده بود رخ نمود. که برف سنگینی کل آن منطقه و از جمله سروهای آن کوهستان را پوشانده بود. (آنگاه که درخت را چیزی که فروپوشاند، فروپوشاند) و اما آن کسی که در این سوره مرا قدرت بخشید و آنچه را که قبلاً به رسول خدا وحی شده بود به بنده وحی نمود، چه کسی بود؟ همانطور که قبلاً نیز در زندگینامه ام ذکر نموده ام در کنار آن درخت سرو کوهی پیری ایستاده بود که نمی دانم امام زمان بود یا خضر و یا جبرئیل. ولی هر که بود به من آن قدرت و بصیرت را بخشید و نظرم را به آن کوه متوجه ساخت و من وجهی از جمال پروردگارم را دیدار کردم که سیمایی مؤنث داشت، همانطور که در سوره نجم این نکته متذکر است که مبادا خداوند را مؤنث پنداری. و نیز قابل ذکر است که چند ماه قبل از این دیدار در مکان دیگری (سنگسر- مهدیشهر) به وقت طلوع خورشید، تجلی دیگری از پروردگارم را شهود کرده بودم که در آنجا نیز به قوّت نور محمدی و حضورش چنین دیداری ممکن شده بود که بنده درباره حقیقت این شهود دچار حیرتی عظیم بودم که در این دیدار دوم به یقین رسیدم. (پس یکبار دیگر هم دیدارش کرد در نزدیکی آخرین درخت سرو که نزدیک بهشت اقامتگاه بود). و نیز بارها با جدال و انکار و استهزای کسانی مواجه شدم که این حقایق را از من شنیده یا از آثارم خوانده اند، در صورتی که وظیفه دارم که به امر خدا این نعمات را بازگو کنم: «و اما نعمات پروردگارت را بازگو نما.» سوره الضحی- «پس آیا مجادله می کنید با او درباره آنچه که دید.» سوره نجم۱۲- و نیز اینکه همه بتها و اساطیر و الهه پرستی های مذاهب و اقوام گوناگون همچون بت لات و عُزٰی و منات که در خانه کعبه پرستیده می شدند جمله حاصل نزولات آسمانی و مشاهدات غیبی انبیاء و اولیاء الهی بوده که اقوالش در نزد مردمان جاهل منجر به ستاره پرستی و بت پرستی گشته است. همانطور که طبق روایات اسلامی این بتها در خانه کعبه نیز نشانی از الهه های آسمانی و سیارات منظومه شمسی مثل زحل و زهره بوده است.

۷۹۱- انطباق زمینی معراج محمدی در آسمان بیانی آشکار از این آیه در سوره طلاق است که: «خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز مثلش را. و امر را بین آنها نازل می کند تا بدانند که خداوند به هر کار محال قادر است.» که این وقایع آسمانی بر زمین بزرگترین بیانگر کمال نعمت خدا در دین محمد(ص) و نیز علت ختم نبوت است و نیز این حقیقت که قرآن محمدی دارای نزولی بی پایان است که در آخرالزمان قلوب مؤمنان امت همواره محل دریافت این نزولات است به وحی محمدی و علوی: «و وحی کرد آنچه را که وحی کرده بود.» نجم- و اینست معنای زنده بودن دین محمد و جاری بودن وحی محمدی و بینات قرآنی در قلوب مؤمنان از جمله معراج محمدی که بر زمین واقع می گردد، از طریق نزول سیارات منظومه شمسی که همان هفت آسمان است در کالبد عالم ارض. پس در حقیقت آن درخت سرو کوهی و نیز دازگاره برای اینجانب در آن دوره محل ظهور آسمان هفتم در عالم ارض بود و حاصل نزول امر خدا بین این زمین و آسمان: «و از زمین هفت آسمان آفرید همسانش.» سوره طلاق-

۷۹۲- دلیل دیگری از آسمانی و ماهوی (قمری) بودن آن شهود الهی اینکه پس از آن واقعه آن جمال الهی که در دامنه آن کوه دیدار شد بهمراه جمال آن پیری که مرا برای آن دیدار یاری نمود، توأمان در شبهای چهارده هر ماه تاکنون در صورت ماه شهود می شود. و این حجتی است بر نزول ماه (نجم) که زمینه روحی این مشاهدات ماورای طبیعی می باشد. این حقایق و اسرار مربوط به هفت زمین و آسمان و نزولات زمینی آن بر انسان تا قبل از این از هیچ زبانی با این وضوح و حجت ها و دلایل قرآنی و عقلانی بیان نشده است. بخصوص که برترین حجت حقانیت این وقایع تجربیات شخصی اینجانب است که با عقل و عرفان و قرآن در انطباق کامل است. زیرا حجتی برتر از واقعه نیست. و اما از کل آن واقعه سوره نجم که برای بنده در نزدیکی اقامتگاه بهشتی ام، دازگاه رخ داد اینک نشانه ای ماندگار برجای مانده است که بنده سالها بعد برای مرور آن واقعه بناگاه متوجهش شدم به یاری یکی از همراهانم و آن شکل قلب بزرگی بر دامنه آن کوه و درست در محل تجلی جمال حق است که از دور رؤیت می شود. «و تکذیب نکرد دل آنچه را می دید.» نجم۱۱- یعنی دل با بر جا نهادن اثرش بر آن کوه دیدارش را تصدیق کرد و شهادت داد.

۷۹۳- انسان آخرالزمانی انسانی واژگونه است که یا بواسطه نزول روحی از آسمان و یا دریافت روح از یک انسان صاحب روح امکان رجعت به صدق و عدل وجودی را دارد و در غیر اینصورت بواسطه بلایای طبیعی و یا مصائب و یا انقلابات جبارانه و خونین اجتماعی به جبر بر جایگاه صدق و عدل وجود بازمی گردد و یا در واقعه ظهور جهانی امام زمان و یا قیامت کبریٰ!

۷۹۴- پس انسان واژگونه برای بازگشت به موقعیت صدق و عدل وجودش بایستی یکبار دگر زیر و رو و منقلب شود و لذا همه افکار و عواطف و راه و روشهای زندگیش نیز دچار انقلاب می شود که پایدارترین و مستحکمترین راه و رسم این انقلاب وجودی معرفت نفس است و برپائی انقلاب نفس در آئینه یک عارف صدیق و عادل و به یاری او بعنوان امام و ناجی وجود! و بدان که اقامه صلوة و اقامه قسط و عدل دو سکو و قلمرو برپائی قیامت های صغیر در حیات دنیاست که موجب پیدایش خلق جدید در دنیاست.

۷۹۵- پس انسان واژگونه انسانی فاقد اراده خودی است که بخواهد بخودی خود زیر و رو شده و بر مقعد صدق و عدل وجود قرار گیرد و لذا جز بقدرت روحی که از انسان صاحب روحی درمی یابد قادر به نجات خود نیست تا بقدرت این روح و اراده بتواند سرنوشت خود را منقلب ساخته و هویت خود را زیر و رو کند و مصداق منقلب ینقلبون گردد. بشرط آنکه پس از دریافت روح، اطاعت کند و همچنان به هویت واژگونه اش ادامه ندهد که اگر چنین کند یک شبه مبدل به دیوی آدمخوار می شود، مثل برخی از اصحاب رسول یا یاران علی(ع). تصور کنید یک موجود وارونه و بی اراده، صاحب روح و قدرت اراده حق شود و همچنان وارونه بماند در خودپرستی!

۷۹۶- روح، لطیف ترین و حیرت آورترین وجه وجود انسان است. آنانکه به هر طریقی آنرا دریافت می کنند بناگاه احساس هویت الهی و بی نیازی می کنند و برای نخستین بار به دوستی و انس با خود می رسند و دارای اراده ای حیرت آور می شوند که اگر این اقتدار و عزت و شجاعت را بخدمت همان واژگونی قلبی و فکری خود بگیرند در اندک مدتی دچار هویتی شیطانی می شوند و راه سقوط را در مدتی کم طی می کنند و بغایت پلیدی و جهل و جنون می رسند.

۷۹۷- آنانکه بقدرت روح دچار سقوط و هلاکت می شوند دست آخر ادعا می کنند که طلسم شده بودند و فریب خورده اند و لذا منابع روحانی خود را متهم می سازند و به عداوت برمی خیزند. نمونه ابن ملجم در قبال امام علی(ع) یک مثال بزرگ تاریخی در این باب است و یا برخی از اصحاب کبار رسول خدا(ص) که قصد ترور پیامبر را داشتند. زیرا روح همان اراده به از خودگذشتن است که چون بخدمت یک انسان خودپرست درآید دچار مالیخولیا می گردد و به دو شقه تقسیم می شود و این غایت نفاق است.

۷۹۸- به هر حال در هر عصری که روحی از آسمان نازل می شود و قلب انسانی را مخاطب قرار می دهد از منشأ این قلب همه انسانها و جوامع بشری را بتدریج تحت الشعاع قرار می دهد، بطور مستقیم و غیرمستقیم و بطور مرئی و نامرئی، بطور منطقی و عرفانی و بطور ناخودآگاه و عاطفی. روح آخرالزمانی این دوران بر قلب این بنده اش فرود آمده است که محسوس ترین نزولش بر جامعه بشری همین مجموعه آثار هستند که عقول و اراده های منطقی را تحت تأثیر قرار می دهد و این موج بتدریج تا کرانه های جوامع بشری می رسد. و اما جنبه روانی و ناخودآگاهش خیلی سریعتر آغاز بکار نموده است که آثار علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و خانوادگی اش در همه جای جهان و در آحاد بشری در حال ظهور و بروز است. همچون سنگی که از آسمان بر دریائی سقوط کند قلب بنده محل سقوط و نزول این سنگ است و مرکز انتقال امواج این روح آخرالزمانی به سراسر دریا و سواحل آن می باشد.

۷۹۹- وقتی امواج عاطفی و عرفانی این روح به هر فرد یا جامعه ای می رسد بسته به واکنش انسانها در مقابل این امواج، شاهد بروز و ظهوراتی متفاوت و متضاد هستیم. مؤمنان اهل تقوا و معرفت واکنشی بسیار متفاوت دارند که تصدیقی و توبه ای و انقلابی است ولی کافران و فاسقان در ظلمشان شدیدتر می شوند و منافقان هم به غایت رسوائی می رسند. یعنی شاهد سه قیامت و سه بازتاب متفاوت از این قیامتها هستیم.

۸۰۰- در حقیقت واکنش ها و ظهورات منطقی و عقلی و عرفانی این روح به مثابه آخرین امواج این روح نازل شده بر سواحل جان آدمی هستند، همانطور که مجموعه آثار خود بنده حدود دو سال پس از نزول روح به نگارش آمدند و بتدریج در دسترس همگان قرار گرفته اند. یعنی دریافت عقلی- عرفانی و بیان حکیمانه این روح پس از حدود ده سال آغاز بکار نمودند و تبیین شدند در حالیکه واکنش عاطفی و روحانی و رفتاری و عملی و ارتباطی و اجتماعی این روح از همان آغاز نزولش آشکار شدند و حیات دنیوی مرا منقلب ینقلبون ساختند ولی در طی این بیست سال در جریان بلاوقفه ذکر و به یاد آوردنهای شبانه روزی تبیین عرفانی- قرآنی یافتند و امواجش منتشر شدند. ولی در همان بدو نزول روح کل جامعه بشری دچار انقلاب شد و ظهورات حیرت آور آخرالزمانی شروع به نمود کردند و حتی این واکنش در ماهیت طبیعت هم قابل توجه و مطالعه است. نگاهی دوباره به وضعیت بشری و حوادث طبیعی غیرمترقبه در طی این دو دهه اثبات کننده این ادعایند. عین چنین روندی را می توان در واقعه نزول روح و وحی به پیامبر اسلام در طی حیات بیست و سه ساله شان، مورد مطالعه و تحقیق قرار داد. یعنی کل روح در همان آغاز به فعالیت در نفس بشری پرداخت ولی در طی بیست و سه سال تبیین شد و قرآن مکتوب پدید آمد که تبیین حوادث و حقایقی بود که رخ نموده بود، نه تنها در حیات رسول و مسلمین بلکه در کل تاریخ گذشته بشری تا پایان جهان. محمد(ص) کاملترین ذاکر تاریخ وجود است.

۸۰۱- روح نازل شده بر دل این بنده همان روحی بود که نازل شده بود. «وحی ای که وحی شد.» نجم- که این نزول به واسطه و یاری خود رسول و امام از آسمان ارضی و ارض آسمانی (منظومه شمسی) و روح معراجی محمد- علی بود همانطور که در شرح سوره نجم ذکرش رفت. پس این نزولی کامل بود که تا قلب درک اسفل السافلین رسید و قیامت آخرالزمانی بشر را در درک اسفل به پا ساخت که این تأویل و تعین سُور و آیات قیامتی قرآن بود و لذا اسرار قیامت را آشکار ساخت که قیامت نفوس بشر آخرالزمان را برپا نموده است. که این نزول در ادامه همان نزول روح محمدی- علوی است: «و قرآنی که مرحله به مرحله اش کردیم تا بخوانی آنرا بر مردمان با تأنی. که نزولش مستمر و جاریست.» اسراء ۱۰۷- یعنی این نزول پایان نیافته است و تا قیامت کبریٰ ادامه دارد از خدا به رسول، از رسول به امامان امت و از ائمه اطهار هم به مؤمنان و شیعیان خالص. و این درجات نزول هر چند که بظاهر از آسمان به زمین است ولی تجلیات و بینات و ظهوراتش در طول تاریخ شدیدتر و عمیق تر و کاملتر و عیانتر و محسوس تر و مادی و ارضی تر می شود به برکت معراج محمدی و عرفان علوی! این همان جریان تفصیل قرآن و آیات و بیناتی است که بر دل محمد و علی نازل شده بود. این همان معنای حیرت آور «نزّلناه تنزیلا» و «فصّلناه تفصیلا» در قرآن است که مکرراً آمده است که بمعنای نزول و تفصیلی جاری و بی پایان است تا قیامت کبریٰ که جمال نفس واحده عالم وجود رخ می نماید که کمال مطلق این تفصیل و نزول است که در آن واحد تعالی و عروج هم هست. یعنی هر چه که شدت و عمق این نزول بیشتر می شود عروجش هم فراتر و عالیتر می شود به لحاظ کیفیت ظهورش! اینست که عظمت و روشنائی کرامات و مکاشفات آخرالزمانی از وجود مؤمنان و شیعیان بمراتب بیشتر و برتر است از آنچه که از انبیاء و اولیای سلف رخ نموده و یا دریافت و فهم گردیده است که آخرین و کاملترین ظهورش در ناجی موعود آخرالزمان است که همه انبیاء و اولیای تاریخی در بیعت با او بوده اند. زیرا مظهر مطلق حق است که عرش اعلائی حق را در درک اسفل السافلین آخرالزمان به عرصه ظهور می رساند و بقول حافظ، در خرابات مغان، نور خدا را آشکار می کند. و این همه حاصل نزول هفت آسمان بر هفت زمین منظومه شمسی است و نزول هفت زمین آسمانی منظومه شمسی بر کره زمین محل سکونت بشر است که در آخرالزمان رخ می نماید. و این روح و احیاء و قیامت در هر کسی که برپا شود، طبق قاعده نفس واحده بشری، کل جهان را در برمی گیرد به مرور زمان!

۸۰۲- یعنی کل تاریخ بشر از آدم تا خاتم، سیر نزول آسمان بر زمین است که این سیر نزول وحی بر انبیای الهی است که نزول روح از آسمان بر زمین است. و اما در آخرالزمان که قلمرو ختم نبوت است واقعه رجعت و عروج روح از زمین به سوی آسمان است که عرصه ولایت و امامت و عرفان نفس است. و بدان که قلمرو این عروج، نه نجومی بلکه باطنی و نفسانی است و سیر از خود تا خدای ذات است. یعنی انسان سالک بقدرت روحی که از آسمان بر دلش فرود می آید این رجعت و عروج را انجام می دهد و هفت آسمان و زمین را در ارض وجود خویشتن کشف می کند. در حقیقت سیر این نزول از آسمان است به منظومه شمسی. و از منظومه شمسی بر کره زمین محل اقامت بشر. و از آنجا در تن و جان خویشتن تا ذات ازلی خویش. به نور معرفت نفس و ذکر و اطاعت بی چون و چرا! از منبع روح!

۸۰۳- شرح سوره نجم آنگونه که گذشت که به مثابه تأویل کل زندگانی عرفانی و روحی بنده است، مصداق عینی نزول معراج محمدی بر زمین است در بنده ای که عمرش را در جستجوی این حقایق و اسرار وقف نموده است. و این مثالی از محمدی بودن و زیستن است. همانطور که طبق سوره طلاق، خداوند از هر آسمان و وقایع آسمانی، مثلی در زمین قرار داده است. و بدینگونه همه روایات مربوط به معراج محمدی را به عینه دیده و تجربه کردم و به یقین باور نمودم. در حقیقت عروج و شهود اول من، محمدی بود که در آسمان رخ نمود، ولی شهود دومی علوی بود و بر زمین (کوه) رخ داد، همانطور که خداوند به موسی(ع) فرمود که: «بر کوه تجلی می کنم اگر از جای کنده نشد مرا خواهی دید ولی کوه متلاشی شد و موسی بیهوش گردید.» ولی این سخن خدا بر بنده ای از امت محمدی، محقق شد و دیدار حاصل گشت و مثل اعلائی از خداوند شهود گردید که: «خداوند را در زمین و آسمانها مثل اعلاء است.» قرآن- و به یاد دارم که شهود نخستین با ذکر «یامحمد» ممکن شد در حالیکه شهود دومی با ذکر «یاعلی» بود.

۸۰۴- به یاد می آورم که بزرگترین تغییر و تحولی که با واقعه نزول روح در من پدید آمده بود در ماهیت و شدت و عمق و قدرت ادراک حسی من بود. یعنی در شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و لمس و حرکت فیزیکی! یعنی براستی تن و اعضاء و حواس من روحانی شده بود. با هر دم و بازدمی بکلی از جهانی به جهان دگر می شدم و بازمی گشتم و با هر حرکت کوچکی منقلب می شدم. با بوئیدن هر گل و عطری زیر و رو می گشتم و با اندیشیدن درباره هر امری به کشفی بزرگ می رسیدم. و این آثار بر دیگران هم به همین میزان شدید و عمیق بود و دیگران از من می هراسیدند و می گریختند و حتی صورت من دگرگون شده بود بطوری که در فردای آن واقعه، بچه هایم از من گریختند و به مادرشان پناه بردند و گفتند: «بابا یک نفر دیگری شده است». با هر قدمی که برمی داشتم احساس و افکارم دگرگون می شد و گوئی با هر گامی پا در سرزمین دیگری می نهم. با نشستن و برخاستن و جابجا شدنم حالات و روحیاتم بکلی دگر می شدند و دیگران نیز با سخنانم متحول می شدند. و براستی نفس و دست من شفابخش شده بود و من بتدریج این خاصیت را کشف کردم. ولی بتدریج این امور برایم عادی شد و طبیعتم گردید! و همین حساسیت شدیدم در ارتباط با جهان بیرون و مبادله روحی با دیگران در جامعه موجب بیماریهای حیرت آوری در من گشت. یعنی در رابطه و مخصوصاً همزیستی با کافران و فاسقان و بخیلان و منکران، رنجور شدم. بتدریج متوجه شدم که من موجب سلامتی و احیای آنها می شوم و آنها باعث بیماری و مرگ من می شوند. من برای آنها سعادت و آنها برای من شقاوت می خواهند. این مسئله بتدریج موجب انزوای من گردید و تمام وقتم را صرف نوشتن کردم. چون دیدم این سلامتی که از من می یابند عموماً صرف ظلم و کفر و فسق خود می کنند و بر شقاوت و ضلالت و تباهی خود می افزایند. این بود که قلم، تنها رسالت من گردید و آثارم نیز بی آنکه خودم اراده و حرکتی کنم به شیوه های متفاوتی بدست دیگران رسید و انتشار یافت.

۸۰۵- این مسئله یکی از بزرگترین معماهای زندگی معنوی من بوده است که چرا بایستی پس از حدود ده و بلکه بیست سال از آن وقایع عظیم الهی به حقیقت آن یقین پیدا می کردم؟ و اگر از همان آغاز به چنین یقین عرفانی می رسیدم چه می کردم و چه می شد و اصلاً این غفلت و جهل کبیرم نسبت به خویشتن بر چه حکمتی بوده است، آنهم برای کسی که همه عمرش درد خودشناسی داشته و جز این آرمانی نداشته است. یکی از دوستانم بر این باور است که اگر از همان آغاز نزول روح به باور و یقینی کافی می رسیدم بکلی انزوا می گزیدم. بنابراین این مجموعه آثار به گونه ای که بیانگر مسائل و دردهای بشر امروز باشد آنهم با زبان و منطق عوام هرگز نگاشته نمی شد. یعنی من همیشه در مستی روحانی خودم در جنات نعیم و در نزد پروردگارم می آرمیدم و به سوی خلق بازنمی گشتم که این خود نقصی عظیم می بود. یعنی هرگز از قلمرو نبوت شخصی خود خارج نمی شدم و ولایت و خلافت را درنمی یافتم، یعنی محمدی نمی شدم. این راز در قرآن کریم نیز آمده است که: «ای مؤمنان در سؤالی که از پروردگارتان دارید عجول مباشید و صبر پیشه کنید که به موقعش مجاب خواهید شد.» قرآن- و راز دیگر این غفلت و جهل نسبت به حقیقت خویشتن این بود که من دارای رسالت عرفانی بودم و می بایستی به حقایق وجود خویش از طریق ذکر و معرفت نفس دست می یافتم. همانطور که حدود بیست سال ذکر شبانه روزی و نوشتن مرا بتدریج به این یقین رسانیده است که برای مردم نیز سراسر رحمت و شفاعت و بیداری و نجات است. یعنی من می بایستی آن روح را تماماً تبدیل به نور حکمت و عرفان و فرقان و بینات قرآنی می کردم. و شاید این نکته بزرگترین تفاوت بنده از سایر عارفان و حاملان روح بوده است. یعنی بسیار بندرت عارف صاحب روحی با عامه مردم

همزیستی و سلوک کرده است، آنهم با اهالی درک اسفل السافلین. و بدین گونه روح الهی من در اعماق جهنم و درک اسفل منفجر شده است که مجموعه آثارم چیزی جز این انفجار نیست که کل جامعه بشری را در برگرفته است.

۸۰۶- هر چند که این جهل و غفلت عظیم ده– بیست ساله من نسبت به خودم برای مردم سراسر رحمت بوده است و برای خودم سراسر نعمت بوده است، ولی این یک نادانی بغایت حیرت آور و دیالکتیکی است. یعنی از همان آغاز به یقین حق این نزولات را می دانستم و مقام وجودیم را درک می کردم و شکی هم نداشتم، ولی نیرویی مرموز مرا وامی داشت تا به روی خودم نیاورم و در این تردید مقدس برای مدتی بمانم که ماهیت این تردید همانطور که در کتاب مذهب اصالت عشق نشان دادم سراسر عشق الهی بوده است و شاه کلید قمارهای این عشق بین من و او.

۸۰۷- فکر نمی کنم هیچ نویسنده ای در تاریخ همچون من همه لحظات مهم زندگیش را به تصویر کشیده باشد که این خود بستر اصلی همه معارف و حقایق آثار من است که در همه جا خود مرا هم با خود داراست و این دارای معنای کاملاً ویژه ای است. روح حاضر در آثارم به قدری است که بسیاری از خوانندگان آثارم بی آنکه مرا دیده باشند می گویند که زندگی من بخشی از زندگی آنان شده است و چنان با روح زندگیشان عجین شده که قابل تفکیک نیست و بلکه اقرار دارند که همه نزولات آسمانی زندگیم بر آنان نیز نازل شده است و آنان نیز اینک حامل روح من هستند. و این نیز حقیقتی حیرت آور و منحصر بفرد زندگی و آثار من است. روح الهی من تبدیل به معرفت شد تا به مردم برسد و در قلوب مردمان این معرفت تبدیل به روح گردد. ولی آنان که در اقامه صلوة وجودی و جستجوی لقای پروردگار و اقامه عدالت در جامعه خود تلاش و صبر بیشتری دارند برخوردارترند!

۸۰۸- کلمات تنها یادگاری هستند که از خداوند در نزد ما باقی مانده اند. و در میان همه کلمات همان کلمه «خدا» است که در دلتنگترین لحظات به یاد و بر زبان می آوریم که: یادت بخیر! چه دورانی بود آنگاه که با هم بودیم! از تو فقط کلمات تو برایمان باقی مانده است که با آنها بازی می کنیم و خود را دیوانه می سازیم تا دیگر به یادت نیاوریم و بکلی فراموشت کنیم بخصوص بواسطه کلمه خدا! و این کلمات را ابزار سلطه بر دیگران و به بند کشیدن دیگران سازیم که: ما صاحبان کلمات خدا هستیم!

۸۰۹- عشق یک احساس شخصی است از خود و برای خود! پرستش معشوق هم فقط برای خود است و تا معشوق در خدمت عاشق است معشوق است. پس دل کندن از معشوق عین از خودگذشتن است. همانطور که عشق عین خودپرستی در دیگران است و دیگران را برای خود خواستن! در حالیکه ادعاهای رایج در این قلمرو کاملاً وارونه است، یعنی عشق را از خودگذشتگی می خوانند. و این رایج ترین واژگونسازی واژه و واژگونسالاری ارزشها و واژگونی شعور خویشتن است.

۸۱۰- عشق یک مسئله است و واژگونسازی مفهوم آن در ذهن و سپس توقعات ناحقی که از این واژگونی پدید می آید مسئله دیگری است. این عین واژگونسازی حقیقت عشق است که عشق را تبدیل به شقی ترین ستمها کرده است.

۸۱۱- اینکه آدمی در یک مبادله روحی حیرت آور تجسم روح خود را در فرد دیگری به نام معشوق ببیند یک واقعه الهی و برحقی است که اگر حقوقش رعایت شود سراسر هدایت و بیداری است. که در محور این حقوق رعایت عفت و عصمت است که به قول رسول اکرم(ص) موجب تعالی عاشق به مقام شهود است. وقتی «من» در «تو» تجلی می یابد تقوای الهی رعایت شود خداوند دیدار می شود. بقره۲۲۳- یعنی از میانه من و تو، او رخ می نماید. و اینست ارزش الهی عشق که نردبان معراج روح است بشرط تقوا و عفت!

۸۱۲- اگر آدمی، رنگ و بو و حس و حال روح خود را در حوائی دریابد عجیب نیست. زیرا در خلقت ازلی، حوا از باطن آدم، استخراج شده است. پس اگر جمال روح خود را در حوائی دیدی، روح خودت را به هوسها و مکرها و شهوات و بازیهایت آلوده مکن. به تماشای محض آن هم با رعایت تقوا و عصمت بسنده کن! او را تن خویش مساز. بگذار جمال روحت باقی بماند! بدان که عشق تو به او فقط مربوط به خود توست و هیچ ربطی به او ندارد. احساس تو به او جز احساس تو به روح خودت نیست. در این تماشا اگر پاک و بدون بازی بمانی با خود آشنا می شوی و این روح مجسم را در

دل خودت می یابی و روحانی می شوی. عشق برای روحانی شدن عاشق است و نه به وصال تن معشوق رسیدن! در این وصال جز توهم و جنون و عداوت و سقوط روح حاصلی نیست.

۸۱۳- پس عشق به جنس مخالف اگر به تقوا و عفت استوار باشد و حق فراق درک شود قلمرو زمینی نزول روح و روحانی شدن انسان است. ولی افسوس که عموماً این دریافت روح منجر به واژگونی دل و شقاوت آن می شود و به جای آنکه دل صاحب روح شود آتش می گیرد و دیوانه و واژگون می شود و عاقبت شقی و سنگ می گردد.

۸۱۴- دلی که در عشق، روحانی شد ذهنش قلمرو صدق و عدل واژه ها و ارزشهای الهی و احیای کلمات خدا می شود و کارخانه نور معرفت می گردد و آن دل، محب می شود. یعنی دوستدار انسانها! انسانی که حامل روح نباشد دوست داشتن نه می داند و نه می تواند!

۸۱۵- و اما اگر عشق منجر به ازدواج شود، تقوا و صبر و گذشت عظیمی می طلبد که این وصال منجر به رستگاری و لقای الهی گردد. بنده این تجربه را به تمام و کمال آزموده ام و در بسیاری دیده ام. پس این سخنان نظریه پردازی نیست، بلکه بدیهیات وجودی است.

۸۱۶- پس عشق یا زمینه روحانی شدن است و یا شیطانی و واژگونه گشتن! عشقی که قرین تقوا و عفت باشد و عشقی که به فسق گراید.

۸۱۷- عشق محض جمالی متمرکز ساختن دل بر پدیده ای است که بقول امام صادق(ع) عصاره امّ الکتاب و حکمت و اسرار الهی در کار خلقت عالم است. پس متمرکز نمودن دل بر جمال کتاب خدا و امر اوست و امر خدا همان روح است بقول قرآن کریم. پس نقش جمالی بر دل، دل را به امر و روح خدا آشنا ساخته و وجود عاشق را بر محور امر الهی بسیج می کند و او را سالک سیر الی الله می سازد.

۸۱۸- ولی فسق، موجب انهدام نقش جمال از دل می گردد و دل را شهوت باره و آتشین و بی قرار و مبتلا و بی اراده می کند. در حالیکه عشق تا قبل از ارتکاب به فسق به اقتداری روحانی و آرام و قرار و اتکاء به نفس می رسد و نوری است و نه ناری!

۸۱۹- جمال انسان، ظهور علم و حکمت و عرفان و اسرار خدا در کار خلقت جهان است. پس جمال انسان جمال سرّ وجود خداست. و عشق جمالی، عین عشق به سرّالاسرار عالم وجود است. پس عشق واقعه ای کاملاً علمی- عرفانی است. پس عشق جمالی به جنس مخالف، زمینه و مقدمه عشق عرفانی است که عشق به خداست.

۸۲۰- پس عشق عالی ترین و مقدسترین واقعه در عالم هستی و زندگی بشر است. پس غفلت و بازی و خیانت در این بزرگترین شانس زندگی، منجر به بزرگترین ندامتها و خسرانها می شود. زیرا عین خیانت به خویشتن است. زیرا عشق قلمرو کشف وجود خویشتن است. کشفی که سرآغاز خلقت جدید بدست و اراده خویشتن است. خلقت الهی خویش!

۸۲۱- فسق در لغت بمعنای ابطال و لگدمال کردن حقی است. و فسق در عشق، بزرگترین نابودسازی و خیانت به حق وجود خویش است.

۸۲۲- پس عشق محض جمالی عین عشق به خداوند است که در جمال آدمی متجلی شده است و خودش را به انسان محول کرده و انسان را جانشین خودش کرده است.

۸۲۳- پس هر که عاشق می شود عاشق بر جمال الهی خودش می شود. عشق، بخودآئی خدا در بشر است یا بخودآئی خدائی بشر است.

۸۲۴- پس کسی که عاشق می شود بر کنکور ورود به دانشگاه خودشناسی خدائی قرار دارد که راز ورودش تقوا و عفت و عصمت است و راز مردودیش اراده به تملک و تصرف معشوق است.

۸۲۵- انسان در خویشتن از خود گم و بر خود کور است و خود را فقط در دیگری می تواند دید که اوج این نگرش و بینش در عشق جمالی ممکن می شود.

۸۲۶- وقوع عشق جمالی عین وقوع تقوا و پرهیز از خویش است که به توفیق الهی رخ می نماید. پس اراده به تملک و تصرف معشوق به مثابه زیرپا نهادن و فسق و باطل کردن این تقوای الهی است که روح انسان از خودش بیرون آمده و در دیگری متجلی گشته است. یعنی خویش، غیر شده است! پس بگذار غیر بماند و دوباره خویشش مکن. یعنی در فکر تملکش مباش که عین تملک خویش است. روح خود را در جمال غیر نظاره کن و جمال غیری روح خود را بر قلبت وارد کن و نقش دلت ساز و با این نقش با خود دوستی کن و خود را بشناس! چون به هر حال قادر به تصرف جمال غیری روح خودت نیستی و فقط تنش را تصرف می کنی و آنگاه احساس می کنی که فریب خورده ای که براستی هم فریب شیطان است. در این تملک فقط آئینه روح خود را شکسته ای!

۸۲۷- پس عشق جمالی (و نه عشق سکسی) عین تقوای الهی است. این تقوا را حراست و حمایت کن تا در تو ابدی شود.

۸۲۸- و این بدان که عشق جمالی اگر براستی عشق جمالی باشد، ماهیتاً جنس شهوانی ندارد و ذاتاً باحیا و باعصمت است و از فسق بیزار! فقط با القائات شیطان است که عشق گرایشات فاسقانه می یابد و اراده به تملک هم عذاب آن است که مولد آتش ابتلاء است و بی قراری و بی حیائی!

۸۲۹- و بدان که عشق جمالی حاصل نزول نور ناهیدی (زهره) بر دل انسان عاشق است و دلی که به این نور، منور گشت عاشق بر نخستین کسی می شود که در منظرش قرار گیرد و بطور عام هم همه جمالهای انسانی را دوست می دارد. یعنی همه جمالهای انسانی از نگاه او متجلی می شوند در درجات نزول!

۸۳۰- پس نزولات آسمانی که جمله تابش روح و امر الهی و عشق او به انسان است در اهل تقوا موجب معرفت و محبت و هدایت می شود. و در خودپرستان هم منجر به مالیخولیا و شقاوت و ضلالت. و این دو رشد بهشتی و جهنمی است که دو راه رسیدن به خداست در قیامت کبرٰی. همانطور که علی(ع) می فرماید: «صدق اهلش را به همان جایی می رساند که کذب نیز اهلش را». یعنی همه راهها به خدا ختم می شود که یا محضر نوری خداست و یا محضر ناریش.

۸۳۱- این از خودگذشتگی آسمان است که به زمین آمده است. پس فقط از خودگذشتگان حقش را می یابند که همان حق از خودگذشتگی است. که همان حق وجود است. پس حقی جز حق از خودگذشتگی نیست و لذا ابلیس هم همین حق را در انسان واژگونه می سازد و مشابه آفرینی می کند و سپس انسان را به بطالت و عدمیت مبتلا می سازد و لذا بزرگترین حربه و مکر ابلیس هم ایثار است منتهی ایثاری قلابی و وارونه! و از این راز، موجودیت مستضعفین معلوم می شود که چرا خلفای الهی و وارثان زمین هستند، یعنی از خودگذشتگان!

۸۳۲- یکی از گمراه کننده ترین واژگونسازی مفاهیم قرآنی همین واژه مستضعفین است که بمعنای بدبخت و بیچاره های روی زمین هستند که به جبر روزگار و ستم مستکبرین دچار فلاکت شده اند و گویی این جماعت جانشینان خدا و وارثان زمین هستند که این آشکارا خلاف واقعیت است. همانطور که استکبار بمعنای اراده به برتری جویی و سلطه بر عالم و آدمیان است، استضعاف هم به لحاظ لغوی اراده ای برخلاف آن است. یعنی به علم و اختیار خود دست از هر برتری جویی مادی و معنوی کشیدن و بر غایت ضعف خود که عدمیت است در حضور وجود خداوند مستقر شدن. که اینست مقام عبودیت که کمال استضعاف است که امام زمان(عج) در رأس این استضعاف قرار دارد.

۸۳۳- زیرا در زبان عرب «استفعال» بمعنای اراده کردن به فعلی می باشد و نه مفعول بودن که درست متضاد یکدیگرند و این واژگونسازی درباره یکی از شاه واژه های قرآنی در عصر ما، بس قابل تأمل است که یک تبدیل حقیقتاً التقاطی در آیات

الهی است که ریشه کمونیستی و پوپولیستی دارد (عوام پرستی و عوام زدگی). واضح ترین معنای مستضعف این سخن مشهور پیامبر اسلام(ص) است که: «تنها برتری من بر شما مردمان فقر من است!». یعنی استضعاف افتخار به ضعف است و محمد(ص) مستضعفترین انسان بود و لذا خلیفه خدا بود. «خداوند اراده کرده که مستضعفین را جانشینان و وارثان زمین سازد.» قرآن-

۸۳۴- این سخن علی(ع) که: «هر چه در دل است بر رخسار هویداست» اساساً مربوط به انسان صاحب روح و عاشق است که نور دلش رخسارش را عیان می سازد و جمالش جام دل نمای اوست و لذا آنکه دلش ذاکر خداست جمالش هم الهی است. یک معنای تقیه برای اولیای الهی همین است که در نزد کافران خدای را خالصانه یاد نکنند تا از رخسارشان هویدا نگردد. آیه «و ان یکاد» هم همین امر را منظور دارد. خود بنده در دورانی از این امر غافل بودم و لطمات بزرگی خوردم و رنجور گشتم. جمال اهل ذکر که دلشان متصل به حق است آئینه جمال اسماء و صفات خداست. و اصلاً واقعه لقاء الله هم چیزی جز کمال ذکر نیست که ذاکر در آسمان و زمین، جمال خدائی را شهود می کند که در دلش یاد می کند، به مصداق شعر باباطاهر که: به صحرا بنگرم صحراتو بینم - به دریا بنگرم دریا تو بینم!

۸۳۵- پس بنگر که دل واژگون شده جهان را چگونه می بیند و در چه جهانی واژگونه زیست می کند. دل ناپاک همه عالم را ناپاک می بیند. دل فاسق جز فسق نمی بیند.

۸۳۶- استضعاف، تصدیق و تسلیم واقعیت خود شدن است زیرا انسان عاقل و صادق جز ضعف و نیستی خود نمی بیند و این همان مقعد صدق و استقرار عدل است و تنها راه نجات از هر واژگونی و وسوسه شیطان است. زیرا شاهراه ورود شیطان به انسان همان استکبار و غرور است. «شیطان جز غرور متاعی برای رخنه بر بشر ندارد.» قرآن-

۸۳۷- پس بنظر می رسد که این حدیث که امروزه ناقلان بسیاری دارد یک حدیث جعلی و اموی و عباسی باشد که «چون فقر وارد شود ایمان خارج شود». و اگر فقر موجب فساد و کفر شود ثروت موجب فساد و کفری بسیار بیشتر است. منتهی کفر فقرا موجب ظلم نیست ولی کفر اغنیاء ظالم هم هست.

۸۳۸- پس بدان که استضعاف مقام صدق و عدل وجود است و آستانه خلافت اللهی انسان! پس این مقام را دریاب که کمالش درک عدمیت خود است. یعنی کشف این حقیقت که «من» همان نقطه عدم در وجود است. پس این عدم را از خود برانداز تا وجود هوئی یابی که قلمرو الفقر فخری است! و این درک بقا در فناست!

۸۳۹- بنگر که محمد مصطفی(ص) حتی کمال نبوت و رسالتش را هم دلیل برتری خود بر مردمان نمی داند که او را عقل کل عالم هستی ساخته و شهر علم خدا نموده است. بلکه در یکی از آخرین خطبه هایش بعنوان وصیت می فرماید که دلیل برتری من به شما اینست که از همه شما فقیرترم! و این واقعیت داشت. زیرا علی(ع) همه عمرش را مشغول پرداخت بدهی های محبوبش بود. و رسول خدا روزی در جمع اصحابش فرموده بود که «وصی من کسی است که بدهی های مرا هم به ارث برد» آنهم کسی که روزی ثروتمندترین فرد قریش بود بواسطه همسرش خدیجه که همه را صرف آزادی بردگان نمود. و علی (ع) بود که بدهی های دوستش را گردن گرفت، یعنی فقرش را به ارث برد. یعنی همه چیزش را. یعنی استضعافش را!

۸۴۰- پس استضعاف را دریاب و عدمیت خود را ببین و بر آن بمان تا برای ابد از نجواها و القائات و الهامات شیطان مصون شوی و واژگون نباشی!

۸۴۱- مگر نه اینست که دروغ ام الفساد و سرچشمه همه جرمها و معاصی بشر و زشت ترین صفت در فرهنگ عامه بشری است؟ آدمی دروغ نمی گوید الا برای پنهان داشتن ضعفی از خود. ریا نمی کند الا به همین قصد، و می دانیم که چه آسان انسان بتدریج دروغها و ریاهای خود را باور می کند. «نمی فریبید الا خودتان را». و این واضحترین صورت واژگونسازی روان و باورهای خویش است نسبت به خویشتن! پس اقرار به ضعفهای خویشتن همان مقعد صدق است و

استقرار بر جای خویشتن که مقام عدل است. «پروردگارا مرا بر مقعد صدق قرار ده.» قرآن- و بدان که صدق محور همه ارزشهای اخلاقی بشر است و صدیقین همطراز انبیاء الهی هستند در قرآن کریم!

۸۴۲- کسی که دروغها و ریاهای خود را بتدریج باور می کند در واقع خود را دیوانه می سازد و بر واقعیت وجودی خویش کور و کر و بیگانه می شود. و تنها راه نجات از این مالیخولیا که اساس هر ظلمی هم هست اقرار به ضعفها و استقرار بر آن که همان مقام استضعاف است اساس رسیدن به مقام خلافت اللهی انسان است که مقام خلاقیت و اراده به کن فیکون و همه صفات خداست. یعنی همه قدرتهای حقیقی برخاسته از درک و پذیرش ضعفهاست. وجود، حاصل درک عدم و جلوس بر عدمیت خویش است تا طلب وجود رخ نماید!

۸۴۳- طلب وجود از جایگاه عدم، همان مقعد صدق و عدل و خلاقیت و آفرینش عرفانی است. این طلب که در مقامات معنوی درب ورود به قلمرو عشق و عرفان است همان چیزیست که امروزه براستی نایاب است که علت العلل همه واژگونسالاری هاست. این همان غرور است که متاع شیطان برای انسان است و روش شیطان برای واژگونسازی بشر است. بدین گونه که آدمی بواسطه چیزی که ندارد و نیست احساس افتخار و غرور می کند. گویی که آن چیز را داراست بی آنکه داشته باشد. و این بیان عاطفی همان مالیخولیای واژگونسالاری است که همان غرور شیطان در انسان است و لذا احساس طلب و جستجو و حرکت و تلاش هرگز پدید نمی آید. مثل اغلب کسانی که در قبال این سخن پیامبر(ص) و علی(ع) احساس خدائی می کنند و خود را عارف کامل می پندارند: «براستی هر که خود را شناخت خدایش را شناخت!» که فرد شیطان زده و واژگونسالار به آنی به این نتیجه می رسد که خود را شناخته و لذا خدا را هم شناخته است و خود خدا شده است! چگونه و چرا فردی دچار چنین احساس و باوری می شود، همان فریب شیطان است و واقعه واژگون شدن و یا مشتبه شدن امر! «ادعا می کنند آنچه را که انجام نمی دهند و نیستند... مگر اینکه توبه نموده و ایمان آورده و اعمال خود را اصلاح کنند و اهل ذکر شوند و از ظلمی که بخود کرده اند خود را زیر و رو سازند.» شعراء-

۸۴۴- و بدان که قدرت و شدت و سرعت این مالیخولیا و خود- دیوانه سازی و واژگون شدگی در قلمرو عرفان و معارف ناب توحیدی و در رویارویی با الفاظ و مفاهیم الهی هزار چندان بیشتر است. «هر گاه که خداوند وحی می کند شیطان هم وحی می کند.» قرآن- اینست که قوی ترین واژگون شدگی ها برآمده از الفاظی چون عشق، عرفان، وحدت وجود، اشراق، تجلی، لقاء الله، حقیقت و خدا می باشد. درک راز این دیالکتیک به مثابه راه یافتن به قلب همه فعل و انفعالات روح انسان است و براستی عرش معرفت است. خداوند برای هر چیزی جفتی آفرید، از جمله برای هر حقیقتی هم یک جعلی قرار داد و برای هر راستی، دروغی نهاد. همانطور که این دوگانگی و تضاد و دیالکتیک یک نهاده در نفس بشر است: «خداوند پاکی و ناپاکی را در نفس بشر قرار داد تا بشر را بیازماید.» قرآن- این همان قلمرو انتخاب و اختیار انسان است که بزرگترین ویژگی بشر در جهان است.

۸۴۵- ما در جایی گفته بودیم که «شدن» بعنوان واقعه ای در بستر تاریخ و زمان، بزرگترین دروغ و فریب و همان خسران عصر است. یعنی انسان چیزی نیست که باید در جریان تاریخ بشود، بلکه حقیقتی نقد و حی و حاضر است و فقط بایستی خود را ببیند و دریابد. «آن در شماست پس چرا در خود نظر نمی کنید.» قرآن- بسیاری این معنا و حقیقت عظیم عرفانی در قرآن را با غرور و خود- فریبی و تلقین و مالیخولیا برابر و همسان می پندارند و برای دستیابی به این مقام متوسل به تخدیرات و هنرها و روان گردانها و تلقینات روانی می شوند که همان روشهای واژگونسازی است.

۸۴۶- همه تلاشهای معنوی بشری بایستی در جهت رسیدن به مقام اکنونیت و ورود به قلمرو الساعه باشد که همان روش ذکر و گذر از تاریخ به نور معرفت است که این گذاری عروجی است و جهشی و نه خطی در مسیر زمان و در بستر مکان! و این همان واقعه منقلب ینقلبون در قرآن است که یک قیامت باطنی است بقدرت ذکر و خلقت کن فیکونی! «خداوند چون بخواهد چیزی را پدید آورد بنظری آن را کن فیکون می سازد.» قرآن-

۸۴۷- آنچه که نیازمند زمان و مکان و تلاش و صبر و تقواست آفریده شدن و خلقت نیست بلکه درک و تصدیق تعین و اثبات این آفرینش است. برای همین است که علی(ع) می فرماید که: «آنکه خود را نشناخت نابود است.» یعنی معرفت

نیازمند زمان و مکان و تلاش است و اصلاً زمان فقط مهلت خودشناسی است. پس هر که عمرش را صرف این کار نکرد به باد داده و هیچ کار نکرده است. و توشه آخرت هم جز شناخت انسان از خودش نیست. و این همان خلقت جدید است که کشف خلق قدیم می باشد.

۸۴۸- «دهر است که شما را هلاک کرده است.» قرآن- واژگونی واقعه ای جبری است که حاصل ماندگی خلقت قدیم در ظرف زمان (دهر- عصر) می باشد. یعنی این زمان است که هستی و حیات قدیم انسان را در روحش واژگون می سازد به یاری ابلیس!

۸۴۹- در حقیقت آدمی فقط به قدرت ذکر (معرفت نفس) است که بایستی از حیات و هستی قدیمش که وجودی تاریخی و موروثی است آفرینش عرفانی اش را آغاز کند وگرنه حیات قدیمش در ظرف زمان، واژگون می گردد. «سوگند به زمان که انسان در خسران است مگر اینکه ایمان آورد و اصلاح شود و به حق (امام) متوسل شده و صبر پیشه سازد.» سوره عصر-

۸۵۰- حیات قدیم بشری همان حیات جانوری و موروثی اوست که در ظلمات زمان تباه و دیوانه می شود و از حیات حیوانی هم ساقط می گردد. «و اکثرشان حیوان هستند و بلکه از حیوان هم پست ترند.» قرآن-

۸۵۱- دهر قلمرو نسیان است همانطور که سوره دهر می فرماید. و این واژگونی حاصل نسیان و ابتلای به شیطان است. و جز ذکر راه نجاتی از آن نیست و لذا مکررترین ترجیع بند قرآن اینست که: «آیا کسی هست که اهل ذکر باشد.» و قرآن را هم جز اهل ذکر فهم نمی کند یعنی عارفان! و اما مابقی تلاوت کنندگان و مفسران قرآن کاری جز واژگونسازی آیات و حکمتها ندارند و خودشان نیز در این واژگونسازی، واژگون می شوند و به واژگونی خود هم می بالند و اینست واژگونسالاری تا آنجا که اهالی حقایق و بینات و تأویلات قرآنی یعنی عارفان را، مرتد و ملحد و گمراه می خوانند و فتوای قتلشان را صادر می کنند. همانطور که اکثر امامان ما به واسطه همین فتاوی شهید شدند، از جمله امام علی(ع) و امام حسین(ع)! زیرا طبق قول خود امامان معصوم، کاملترین عارفان و ذاکران همان ها هستند و بلکه نور معرفت و ذکر برای مؤمنان و شیعیانند.

۸۵۲- درباب که ابلیس نفس تو، مخلوق درماندگی و نسیان تو در دهر است. یعنی اسارت تو در «space – time»! تا بدانی و ببینی که مکان و زمان یا زمین و آسمان چیست! تا زمین علوی و زمان محمدی را دریابی. چرا که علی(ع) پدر زمین (ابوتراب) است و محمد(ص) هم راز زمان است یعنی مهلت انسان! و اینست معنای «رحمت برای عالمیان»!

۸۵۳- آدمی در عرصه خلقت قدیمش بدون ذکر و آفرینش عرفانی، جز خوردن و خوابیدن و جماع کردن و بازی نمودن کار دیگری ندارد و براستی بیهوده است. «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم تا بازی کنید...» قرآن-

۸۵۴- مپندار که فقط عارفانند که ذاکرانند. یعنی هستی را به یاد می آورند. یعنی هستی را درمی یابند و در قبالش حیرانند که به قول هایدگر: «چرا اصلاً چیزی است بجای اینکه نباشد؟» بلکه همه کودکان فطرتاً ذاکرانند یعنی فیلسوفانی در جستجوی هستی و عارفانی حیران در محضر وجودند که این فطرت الهی بواسطه والدین و معلمین و مربیان منهدم می شود. زیرا وقتی کودکی سؤال می کند که: «این چیست و چرا هست» این ذکر و هستی شناسی اش با قهر و غضب بزرگترها سرکوب می شود و در حقیقت به او تفهیم می کنند که «همه چیز عادی است و باید باشد و تا بوده هم همین بوده است.» و این بزرگترین جنایت بزرگترها در قلمرو تعلیم و تربیت است. در حقیقت این بزرگترها که در ظلمت دهر دچار نسیان نسبت به عالم وجود گشته اند و هستی جهان را که دمادم در حال آفرینش جدید است را کهنه و قدیمی و عادی و بی ارزش می سازند، یعنی هستی را در چشم و دل کودکان از هستی ساقط می سازند، یعنی کودکان را از هستی ساقط می کنند و آنها را همچون خودشان به پای دهر قربانی می کنند: «دورانی بود که هیچ کس چیزی را به یاد نمی آورد.» دهر۱-

۸۵۵- در حقیقت کودکان کاملاً به یاد می آورند که نبوده اند و اینک بر حسب یک اتفاقی عجیب وجود یافته اند. یعنی برای کودکان، جهان هستی اصلاً امری طبیعی و عادی نیست. یعنی طبیعت یک پدیده کاملاً ماوراء طبیعی است. یعنی الهی است و این یعنی ذکر: «هر که خدا را بیاد آورد خدا هم بیاد خودش آورد و بعکس.» قرآن-

۸۵۶- با این مثال کودکانه بوضوح می توان فاجعه واژگونی انسان در زمان را درک کرد که چگونه خلقت جدید را که حاصل ذکر است تبدیل به امری قدیمی ساخته و بدینگونه از هستی ساقط می شود و بتدریج در این سقوط دچار ناامنی و هراس می گردد و سپس برای نجات خود از این نابودگی دست به دامن تاریخ می شود که واضحترین صورتش نژادپرستی است.

۸۵۷- در حقیقت آدمی از طریق عادی سازی و قدیمی سازی هستی خود و جهان دچار این نسیان می شود که از عدم آفریده شده است و به طرزی مالیخولیایی می پندارد که گویی همیشه بوده است و نیز به همین صورت خواهد بود و این عین نسیان است. اما چگونه این تصور مالیخولیائی در ذهن تبیین می شود؟ از طریق نژاد و نژادپرستی و تاریخی کردن همه امور و این همان پروسه واژگونسازی حقایق در ذهن خویش است. یعنی عدمیت خود را که از آن بناگاه به وجود آمده تبدیل به تاریخ می کند. این جریان شامل حال حوادث زندگی گذشته نیز می شود.

۸۵۸- آنچه که غیرعادی و عجیب است وجود داشتن است و بودن. یعنی اگر چیزی وجود نداشته باشد عادی است. همین جابجایی و وارونه شدن این دو مسئله در اندیشه و روان بشری علت همه واژگونی های بشر است.

۸۵۹- به زبان ساده کسی که از وجود خود در جهان و اصلاً از موجودیت کل جهان هستی در حیرتی فزاینده نباشد دچار نسیان و واژگونی شده است. زیرا این فقدان حیرت و سؤال بدین معناست که آدمی نه تنها از هستی اش بکلی غافل شده و دوباره به عدمیت برگشته بلکه این عدمیتش را وجود انگاشته است. در این معنا و احساس هر ساعتی را که سپری کنی از هزار سال عبادت و هر کار و تلاشی مقدستر و آفریننده تر است و این ذات ذکر است و براستی که اذکرالذاکرین است. این ذکر در رساله «نیستی شناسی» به تفصیل آمده است.

۸۶۰- این معنا از هستی و نیستی در نابترین و محسوسترین بیانش همان ظلمت و روشنایی در قرآن است که فرموده: «خداوند هر که را بخواهد هدایت کند او را از تاریکی به روشنائی آورد.» درک این معنا و نسیان و واژگونی عین و مصداق خروج از تاریکی و ورود به عرصه روشنائی است. یعنی خروج از عدم و ورود به عرصه وجود.

۸۶۱- اندیشه قدیم بودن هستی و هر نوع تفکر و تدبیری از این بابت مولد آراء و علومی است که تماماً گمراه کننده و غافلانه و کافرانه است. همانطور که کل علوم حاکم بر جهان ما از این جنس است و لذا ما مجموعه این علوم را چه تجربی و طبیعی و چه فلسفی و نظری، همه را علم بغی نامیده ایم که انسان مدرن را از حقیقت هستی و خلقت جهان که دمادم جدید است کور و غافل ساخته است که مهلکترینش علوم انسانی هستند که انسان را یک موجود کهنه و قدیمی پنداشته اند که پرونده خلقتش مدتهاست که مختوم است و مهلکتر از علوم انسانی، همانا علوم دینی و قرآنی از این منظر غافلانه است که دین و قرآن را نیز امری پایان یافته تلقی می کند.

۸۶۲- و اینست که امروزه در جهانی زیست می کنیم که بواسطه علوم و باورهایی واژگونه ساخته شده و اداره می شود و در همین سمت و سو رهبری می گردد: تعلیم و تربیت واژگونه و عدمی، آموزش و مدیریت واژگونه و عدم پرستانه، علوم انسانی واژگونه، علوم درمانی واژگونه و فلسفه و اقتصاد و سیاست واژگونه و از همه بدتر مذاهب و معنویت و عرفانهای واژگونه و... .

۸۶۳- این مکاشفه از معنای واژگونی و جابجایی وجود و عدم عمیق ترین و بنیادی ترین مکاشفه در این موضوع است که بسیای از حقایق قرآنی را به کاملترین حجتی تأویل می کند، از جمله معنای «غافلون» و نسیان دهری و سرنگونی کافران که اکثر مردمانند.

۸۶۴- آدمی از زمانی که پا به حیات دنیا می نهد، بتدریج که حضور روحانی و بینش قلبی اش را نسبت به حیات و هستی خود در جهان از دست می دهد، تبدیل به تن می شود. موجودی که منفک از روح هستی است و لذا این تن بتدریج تبدیل به «من» می شود و این «من» تنی برای فهم خودش و علت موجودیتش جز پدر و مادر و خانواده و نژاد و بتدریج تاریخ بیان دیگری ندارد و این کل سیر پیدایش منیت و دهریت و نژادپرستی و خودپرستی و بتدریج واژگونسازی و واژگونسالاری است که شرحش گذشت. پس بوضوح درک می کنیم که این «من» یک قطعه از وجود پرتاب شده درعرصه عدم است و محکوم به نابودی آنی و تدریجی. و به بیان دیگر این «من» حاصل انقطاع روح از هستی واحده جهان است، پس ذاتش عدمی است ولی تلاش می کند که به این پدیده عدمی و محکوم به عدم، هستی بخشد و لذا جز دهر و تاریخ پناهی ندارد. پس واضح است که مجبور است که این موجود فرضی (عدمی) را بواسطه واژگونسازی ارزشهای وجودی معنا کند و هویت بخشد و بدین گونه منیت بشری کارخانه معدوم سازی وجود است و این «من» که مخلوق انقطاع از نفس واحده هستی است برای احساس وجود، بایستی جهانخوار شود و سلطه گر، یعنی مستکبر!

۸۶۵- پس اگر این «من» بشری حاصل کوری چشم دل و سقوط ادراک روح است، پس پدیده ای سراسر ظلمانی است. پس واضح است که در نخستین تابش نور به چشم دل چنین انسانی نخستین ادراکش نابودی است که عین حقیقت است. زیرا جز نابودی نیندوخته است که مجموعه ای از مفاهیم و ارزشها و احساسات دروغین و واژگونه است که تماماً ریشه در نژاد و تاریخ دارد. این همان راز بیداری عامه انسانها از ذکر و معرفت است.

۸۶۶- یک کودک که هنوز کور و دهری نشده است در رابطه با هر کس و چیزی در این جهان احساس وجود می کند یعنی هستی اش همچون روح واحدی در ذرات و کرات جاریست. او در همه چیز هست و همه چیز در او و با اوست. در اینجا هستی مصداق وحدت وجود است. ولی بتدریج که بزرگ می شود و من می گردد در رابطه با هر چیزی احساس قحطی وجود دارد و حریص و بخیل و جهانخوار است. زیرا احساس می کند که هر چیزی هست الا خودش. پس «من» نابوده ای است در ظرف تن که می پندارد با بلعیدن جهان، هستی اش را باز می یابد. حال این موجود نابوده دریافتها و ادراکاتش از عالم و آدمیان نابودکننده است. یعنی او هستی عالم و آدم را در خود نابود می سازد. پس رشد او در زندگی رشد نابودگی اوست و او جهنمی در حال توسعه است. پس همه ارزشهای منی واژگونه اند، مگر اینکه این ظلمتکده تحت الشعاع نوری قرار گیرد و این آغاز نجات است و این نور وجود عارفان است.

۸۶۷- و اما این من عدمی بالاخره برای نجات خودش از نابودی و هستی بخشیدن به خود در مسیر تاریخ، تکنولوژی را آفرید تا از این طریق بر جهان سلطه یابد و جهان را ببلعد، ولی قبل از بلعیدن جهان خودش به واسطه مخلوقش تکنولوژی بلعیده و نابود می شود.

۸۶۸- و اما چگونه آدمی پس از سقوط از هستی که همان هبوط از بهشت است این عدمیت را من می کند تا بدین واسطه خودش را از نابودی مطلق برهاند؟ به یاری ابلیس! همانطور که ابلیس نخستین موجودی بود که پس از سقوط از هستی که همان لعن شدن از محضر خدا بود «من» شد و نخستین کافر بود. قرآن- این همان تبدیل عدم به من است یعنی «من» اسم مستعار نابودی است. یعنی منیّت تنها راه نجات انسان ساقط شده از هستی است. در واقع «من» یادگاری کسی از عالم وجود است که دیگر وجود ندارد و این ابداع ابلیس است که سرّی عظیم است که سرّ کفر است.

۸۶۹- و اما بدان ابلیس و همه یارانش و همه پیروان بشری اش بدین گونه بدون آنکه بخواهند و بفهمند خدای را تسبیح و تنزیه می کنند یعنی وجود را از آن خدا می خواهند و بس و خود عدم را برمی گزینند. «هر آنچه در زمین و آسمانها و بین آنهاست خداوند را تسبیح می کنند ولی اکثر شما این تسبیح را درک نمی کنید.» قرآن- از این منظر درک می کنیم که عبودیت و پرستش شیطان و مردمان کافر چه بسا بسیار خالصانه تر از اکثر مؤمنانی است که بقول قرآن شرک می ورزند و این راز را فقط عارفان دانند. در حقیقت اگر کافران که دشمن خدا و رسولان هستند اگر بدانند که با کفرشان عملاً مشغول خالصانه ترین پرستش خدا هستند از کفرشان توبه کرده و ایمان می آورند. و این آن رازیست که در آخرالزمان و عرصه ظهور امام زمان بر کافران آشکار می شود و بسیاری از آنان ایمان می آورند.

۸۷۰- پس اینک بدان که «من» و منیّت کافران نیز از رحمت مطلقه خدا در حق اکثریت مردمان است که کافرند تا از نابودی نجات یابند. هر چند که این نجاتی دوزخی است. هر چند که باز هم از رحمت مطلقه خدا پوست اهل دوزخ آنقدر ضخیم می شود که بخش عظیمی از عذاب خود را درنمی یابند: «آیا تعجب نمی کنی که چگونه کافران بر آتش دوزخ صبورند.» قرآن-

۸۷۱- و این را نیز بدان که خداوند در قبل از خلقت جهان، «من» بود یعنی خود بود خوداً بود. و اینک «ما» است. پس آنکه «من» می شود در حقیقت بر خلقت خودش کافر می شود و به عدمیت دچار می گردد به لحاظ روحی. و این عدمیت را «من» می نامد که کلمه ای بیش نیست. همانطور که خداوند قبل از خلق عالم و آدم، یک کلمه بود: خدا!

۸۷۲- در هر منی یک حس خدائی وجود دارد که محبوس در تن است و جز عجز و نیاز و هیچی و پوچی صفتی ندارد که به یاری شیطان این ضعفها را در ذهن خود وارونه می کند و این عدمیت را از خود مخفی می دارد. عدمی که احساس وجود دارد و وجود یک احساس مطلق است بی هیچ خلاقیتی!

۸۷۳- اگر «من» حامل «تن» نباشد خدائیتش حق است و عین خدای قبل از خلقت جهان است. ولی این تن است که من را عدمی می سازد تنی که ارتباط و اتحاد روحانیش را با جهان هستی گسسته است و منحصر بفرد شده است به لحاظ روحی! و اینست عدمیت آشکاری که عدمیت خود را از خود پنهان می دارد و این پنهان سازی همان نسیان است که اساس واژگونی است.

۸۷۴- تنی که روحانیت و بینش روحانی خود را از دست داده و منفک شده است نه تنها دیگر حامل احساس وجود نیست بلکه حجت نابودی است و این نابودی را با تولید منیّت جبران می کند که احساس وجودی کاذب است که القای شیطان می باشد.

۸۷۵- اگر این من، عدمیت تن را پنهان ندارد آدمی در تنش که ظرف عدمیت اوست طالب وجود از نزد پروردگارش می شود و این آغاز خلقت جدید است. ولی این من کوس اناالحق می زند و اینست واژگونسازی معنای عدم! یعنی عدم را وجود انگاشتن!

۸۷۶- و انسان چون عدمیت خود را به محضر وجود آورد خداوند من خودش را در او می نهد و انسان این منّت خدا را در خود بصورت هویت (اوئیت) می یابد نه منیّت! «خدا هر که را خواهد هدایت کند بر او منّت می نهد.» قرآن- و اینست فرق بین من الهی و من شیطانی! که من الهی در انسان، طالب وجود است ولی من شیطانی مدعی وجود است! من الهی در انسان، خداپرست است ولی من شیطانی در انسان، خودپرست است. من الهی سخی و مؤمن و متقی است ولی من شیطانی، بخیل و کافر و فاسق است. من الهی، محبّ دیگران است من شیطانی مظهر اراده به پرستیده شدن است. من الهی، متواضع و شاکر است من شیطانی، متکبر و سلطه جو است. من الهی، عاشق معرفت و فهم برتر است ولی من شیطانی خود را عقل کل می داند و هر عقل و فهم برتری را دشمن می دارد. من الهی، خردمندی طالب خرد برتر و مؤمنی طالب ایمان برتر و عاشقی طالب عشق برتر است ولی من شیطانی، احمقی مدعی عقل کل است و کافری که خدا را فقط از آن خودش می داند و از خودش عاشقتر سراغ ندارد. هیچی که ادعای همه چیز را دارد و در عمل همواره رسوا و بور است و لذا در سمت شقاوت و عداوتی فزاینده با عالم و آدم در جهنم نابودی فرو می رود تا در آنجا نابودیش را تجربه و تصدیق نموده و از عدمیتش توبه و طلب وجود نماید.

۸۷۷- به دنیا آمدن، آمدن در عرصه عدم مادی و مادیّت عدم است تا عدم شناخته شود و وجود طلب گردد. و کافران با تبدیل عدم به وجود، کلمه و معنای مالیخولیائی «من» را به یاری شیطان پدید می آورند تا عدمیت خود را درک و تصدیق نکنند. یعنی من و منیّت هر کسی حاصل واژگونی معنای عدم به وجود است. یعنی منیّت، عدمیت ملبس به معنای وجود است و این همان عدم سالاری است. یعنی خودپرستی همان عدم سالاری است. یعنی کسی که نیست ولی به یاری شیطان احساس

وجود می کند که احساسی کاذب است و این معنای غرور است که تنها کالای شیطان برای انسان است. «بدانید که شیطان جز غرور برای انسان، کالائی ندارد.» قرآن-

۸۷۸- و این منیّت تماماً به اتکای تنیّت و تن پرستی است. و لذا من پرستی و تن پرستی امری واحد می شود. چون اگر تن نبود من نمی توانست دعوی وجود کند.

۸۷۹- اینست که خودشناسی (من شناسی) سراسر نیستی شناسی است و در هر مرحله از کشف نیستی خود طلب هستی رخ می دهد که خداشناسی است. یعنی آدمی در درک هر درجه ای از عدمش، با همان درجه از وجود روبرو می شود که رویاروئی با خداست. اینست که اکثر مردمان از خودشناسی گریزانند!

۸۸۰- مپندار که قیامت واژه ها و ارزشها و شیاطین انس و جن فقط در این کتاب و در مجموعه آثارمان برپا شده است. با نظری به زندگی افراد و خانواده ها و طبقات اجتماعی و فرقه ها و احزاب و ملل و تمدنهای بشری بر زمین شاهد اوج گیری روزافزون این قیامت در همه جوانب هستیم و بلکه علائم این قیامت را در نفس طبیعت هم درمی یابیم از لکه سیاهی که در خورشید آغاز به رشد نموده تا زلزله های پی در پی و طوفانها!

۸۸۱- این قیامت «من» است که برپا شده است تا نابودیش آشکار و محقق گردد که واضح ترین تجسم این نابودی همانا مدرنیزم و تکنولوژیزم است خاصه آن وجهی که دعوی انسانیت و معنویت و نجات هم دارد از نوع حقوق بشری یا مذهبی!

۸۸۲- این قیامت واژگونسالاری است که در سراسر جهان در حال برپا شدن است قیامت عدمی که ادعای وجود دارد.

۸۸۳- به زبان ساده، تمدن مدرن و تکنولوژیزم با همه فرآورده ها و جلوه ها و ادعاهایش در قلمرو علم و فن و هنر و فرهنگ و دین و دموکراسی و عدالت و آزادی و رشد و حقوق بشر و امثالهم تجسم کلمات و مفاهیم و ارزشهای واژگون شده بشر در طول تاریخ است. در این قیامت، همه کلمات و ارزشها به مقعد صدق و عدل برمی گردند و حقیقتشان آشکار می شود. و البته مرکز این قیامت مجموعه آثار ماست. و خود بنده نخستین کسی هستم که قیامتش برپا شده است.

۸۸۴- و در این قیامت که حقایق رخ می نماید بشریت به دو دسته تقسیم می شود: عده ای تصدیق و توبه می کنند و عده ای هم تکذیب و انکار می کنند و بشر به دو دسته مؤمن و کافر یا سعید و شقی تقسیم می شود. انکار کنندگان هلاک می شوند و توّابین به رهبری امام زمان نجات می یابند و مستحق جنات نعیم و جامعه صدق و عدل امام زمانی می شوند.

۸۸۵- امروزه مسئله احساس ایثار که احساسی جهانی است حاصل غایت عذاب فزاینده ای است که آدمی از بابت بودنش متحمل می شود و اگر شهامتش را داشته باشد خودش را می کشد. و لذا از بابت بودنش بر همه اطرافیانش احساس ایثار دارد که: بخاطر شماست که خودم را نمی کشم تا راحت شوم!!

۸۸۶- در حقیقت احساس ایثار در عصر ما، احساسی برخاسته از حیات دوزخی است. در دوزخ همه احساس ایثار دارند نسبت به خدا و خلق و عزیزان خود! و این احساس بخودی خود زمینه طلبکاری و توقعات ناحق و لذا زمینه ظلم و تجاوز به حقوق اطرافیان است زیرا فرد معذب، خود را از حیات و هستی بی نیاز و بلکه بیزار می بیند و اینست که نسبت به همه کسانی که به او بستگی یا نیازی مادی یا عاطفی دارند احساس ایثار می کند و منّت و طلبکاری! و از این رو انگیزه اکثر کسانی که خودکشی می کنند انتقام از اطرافیان است.

۸۸۷- آنکه نگاه ایثاری به دیگران دارد در حقیقت مستمراً مشغول تحقیر و له کردن دیگران و بدهکار ساختن آنها بخویش است. پس این نگاهی شیطانی و خصمانه است. و چنین انسانی هرگز نمی تواند کسی را دوست بدارد بخصوص نزدیکترین کسانش را! و این ظلمی جاری و بلاوقفه از وجود فرد ایثارگر نسبت به سائرین است. و از اینکه از دیگران هیچ قدردانی و تشکر و پرستشی هم نسبت بخودش نمی یابد از همه کینه می کند و همواره در انتظار بدبختی آنهاست و از سعادت و

سلامتشان زجر می کشد. اینست ماهیت انسانی که از بابت بودنش احساس ایثار دارد و امروزه از این نوع آدمها بسیارند و مستمراً هم بیشتر می شوند. و اینست که شاهد رشد روزافزون شقاوت و عداوت و نفرت و بخل در حیات اجتماعی هستیم.

۸۸۸- و اما این قیامت دوران چرا و چگونه از وجود و قلم ما برپا شده است؟ بدلیل واقعه نزول روح، بدانگونه که در مجموعه آثارمان ذکرش رفته است. چون همه نسیانها و حاکمیت شیطان ها و واژگونی ها حاصل فقدان روح است. همان روحی که بشر بتدریج از دستش داده است و لذا از هستی ساقط گشته است، همانطور که شرحش رفت و همان روحی که بشر از چشمش پروردگارش را دیدار کرده است ولی از یادش برده است. آن روح از میان رفته یکبار دگر در این دوران بر این بنده نازل شد، همانطور که خود می فرماید: «روحش را بر هر یک از بندگانش که بخواهد القاء می کند تا روز دیدار را بیادشان آورد و هشدار دهد.» قرآن- و این روح از وجود بنده بصورت امواجی به کل بشریت و در حال سرایت است که اسرار و حقایقش نیز در آثارمان تبیین می شود و بتدریج به همگان می رسد و این خود اوست که از ذکرش محافظت می کند و به هر که بخواهد می رساند، پس بواسطه این روح یکبار دگر انسان واژگون شده، زنده و بیدار گشته و برای بازگشت بر جایگاه صدق و عدل وجودش زیر و رو می شود و به مصداق سوره شعراء از ظلمی که به خود نموده بازمی گردد و دچار انقلابی پی در پی می شود خواه ناخواه.

۸۸۹- «خداوند آن کسی است که آسمانها و زمین و مابین آن دو را در شش روز آفرید و سپس بر عرش یکسان شد و شما را به غیر او هیچ یاور و شفیعی نیست. آیا به یاد نمی آورید. تدبیر می کند امرش را (روحش را) از آسمان به سوی زمین و سپس عروج می کند به سوی او روزی که مقدارش هزار سال است از آنچه می شمارید. او دانای پنهان و عیان است و عزیز و مهربان است. آنکه هر چیزی را به زیبایی آفرید و خلقت انسان را از گِل آغاز نمود و سپس استمرار نسلش را از آبی پست قرار داد و سپس او را برپا کرد و از روحش در او دمید و قرار داد برای شما چشم و گوش و دل که اندکی شکر می کنید. و گفتند آیا پس از گم شدن در زمین، خلقت جدیدی خواهیم داشت؟ مسئله اینست که به ملاقات پروردگارشان باور ندارند... پس بچشید عذاب جهنم را به سبب آنکه ملاقاتتان را فراموش کرده اید... و می گویند پس این پیروزی کی خواهد بود، بگو روز پیروزی برای منکران سودی نخواهد داشت...» سوره سجده- این آیات الهی تبیین قرآنی کل وقایع زندگی بنده از واقعه نزول روح تاکنون بوده است و بدان که این واقعه بارها در طول تاریخ رخ نموده است.

۸۹۰- و اما نزول روح دو مرحله کلی دارد که دارای دو ماهیت متفاوت است: نبوی و ولوی! نزول نبوی روح که از حضرت آدم تا خاتم سلسله مراتبش بتدریج کامل شد و بالاخره انسان کامل یعنی حقیقت محمدی رخ نمود همان نزول روح القُدُس بود در درجات. که غایت این نزول در درک اسفل السافلین یعنی پست ترین قلمرو بشری زمین یعنی سرزمین حجاز رخ نمود که بشر به غایت پستی و کفرش رسیده بود که مظهر رحمت خدا بر زمین یعنی دختران را زنده به گور می کرد و مابقی زنان باقی مانده همچون حیوانات خرید و فروش و اجاره داده می شدند. پس روح به پست ترین حد کفر رسید که منجر به ظهور عالیترین حد رحمت یعنی حقیقت محمدی شد و درست به همین دلیل محمد(ص) نخستین انسانی بود که معراج کرد از طبقه هفتم زمین به طبقه هفتم آسمان و برترین تجلی خداوند را دیدار نمود. ولی نزول یا القاء ولوی روح زان پس در آخرالزمان بواسطه انسان کامل خواهد بود نه روح القُدُس. و این دوران عروج روح است. یعنی دریافت روح از یکی از اولیای الهی و ائمه معصوم بلافاصله منجر به عروج روح می شود و این همان معنای قیامت است.

۸۹۱- همانطور که در آیات سوره سجده می بینیم، این نزول و عروج روح هزار سال نجومی بطول می انجامد و آخرین نزول روح که تا به عصر ما که بطور کامل به آسمان بازگشته است، حدود هزار سال پیش یعنی سده چهارم و پنجم هجری بوده است که سرآغاز انفجار نور ولایت حق و عشق عرفانی و معراج روحانی بوده است، که در این دوره آغازین شاهد ظهور صدها حکیم و عارف و صوفی بزرگ هستیم همچون ابن سینا، فردوسی، عطار، شمس، مولوی، ابن عربی، سهروردی، عراقی، روزبهان، سعدی، حافظ و دیگران. که امواج نور این بزرگان تا به این دوران بشریت را از نابودی مصون داشته است و سالکان حق را هدایت نموده است. ولی از نور آن هزاره در قرن ما چیزی باقی نمانده بود و لذا کل جهان و خاصه جهان اسلام در ظلمات فرو رفته بود تا نزول روحی که بر اینجانب نازل شد در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی که سرآغاز بیداری وجدان بشری خاصه در جهان اسلام است. ابن عربی نیز در فتوحات مکیه آشکارا قرن چهارم را

نخستین عرصه ظهور امامت خوانده است و قرن رسول خدا! در حقیقت همه عرفای حقه سده های چهارم و پنجم و ششم و هفتم هجری، به مثابه اولیاء و خلفاء و یاران امام زمان بودند که با این ظهور کل تمدن آن دوران به پایان رسید و عصر جدیدی آغاز شد!

۸۹۲- اگر بتوان محی الدین ابن عربی را مهبط آن روح هزاره قبل دانست که خود حضرت شیخ نیز با الفاظی دگر چنین ادعائی دارد مهبط روح این دوران بنده بوده ام که نزولی آخرالزمانی تر است و لذا عامتر و نیز محمدی تر و امی تر است که حقایق امامت را تبیین می کند.

۸۹۳- همانطور که نزول روح هزاره قبل در ابن عربی نیز بی مقدمه نبود و قبل از او نیز پیدایش حکیمان بزرگی چون ابن سینا آغاز شده بود در عصر ما نیزی نزول این روح بر اینجانب با مقدمه دکتر شریعتی و ماسینیون و کوربن و دیگران آغاز شد که در نخستین عروجش با رحلت شریعتی، انقلاب اسلامی رخ نمود که مصداق منقلب ینقلبون در عرصه جامعه بود. ولی نزول و عروج روح در اینجانب با وقایع عظیمی چون انفجار برجهای دوقولو در نیویورک و سپس بیداری اسلامی در منطقه و بحرانهای اقتصادی در جهان و حوادث طبیعی بزرگ چون بارش خاک و زلزله ها و سونامی ها و پیدایش لکه سیاه خورشیدی توأم بوده است که اینها همه از نشانه های صبح است.

۸۹۴- اینکه ابن عربی از اهالی اندلس (اسپانیا) و دکتر شریعتی هم با روح ماسینیون از غرب طلوع کرد و بنده هم مقیم آمریکا بودم که نخستین مرحله از نزول روح از ماه بر بنده رخ نمود جمله این وقایع ما را به یاد این روایت مکرر اسلامی می اندازد که در آخرالزمان خورشید از مغرب طلوع می کند. که این خورشید معرفت است که مقدمه طلوع خورشید حقیقت امام زمان است.

۸۹۵- نزول روح هزاره قبل منجر به حمله مغول به سراسر جهان اسلام شد که بساط همه قدرتهای منافق را از روی زمین برچید از جمله بنی عباس را ریشه کن ساخت. نزول روح این دوران با انقلابی در جهان اسلام توأم شده است که تاکنون برخی از نظامهای منافق و ظالم را برچیده است و نظامهای دیگر را هم تهدید می کند. و جالب اینکه تهاجمات عصر جدید هم از افغانستان یعنی قلمرو کهن مغولها آغاز گردید که به انفجار برجهای دوقولو و تهاجمات نظامی آمریکا انجامید.

۸۹۶- پس از غیبت امام زمان، نزول روح که در درجات متفاوت استمرار دارد چیزی جز تجلی نور خود امام نیست که مقیم آسمان اول یعنی ماه می باشد. یعنی ماه منبع تجلی امام و تابش نورش بر مؤمنان و شیعیانش می باشد. این تجلی نور یا القای روح در همه اعصار و قرون بلاوقفه جریان دارد که برخی از این نزولات دوران ساز و اجل آفرین هستند که کتابهای اجل دورانها را رقم می زنند همچون ابن عربی و آثارش و اینجانب و مجموعه آثارمان! و مابقی نزولات ذکر و حکمت و عرفان به مثابه حلقه های اتصال این دورانها و تفاسیر و شرح این اذکار و معارف می باشند. و این نزولات در همه اقوام بشری و مذاهب حقه بصورت مکاتب و آرای آزادیبخش و عدالت خواه و بیدار کننده وجدانهای اقوام بشری بروز می کنند.

۸۹۷- نزول روح بر مؤمنان موجب بیداری وجدان و احیای دل و بصیرت و عدالت و صدق و برپائی قیامت سعادتبخش و نجات می گردد ولی بر کافران و منافقان و ظالمان و فاسقان موجب تشدید جنون و مالیخولیا و خودبراندازی و جنایت می گردد و جنگهای فرقه ای و نژادپرستانه و اقتدارطلبانه را دامن می زند و موجب هلاکت و نابودی خودشان می شود.

۸۹۸- همانطور که در سوره سجده می خوانیم سخن از نزول امر و روح خدا از آسمان و عروج آن است که هزار سال بطول می انجامد. و سپس مسئله دمیدن روح در انسان. یعنی روح بر فردی فرود می آید و از آن فرد در سائرین دمیده می شود بصورت روح عرفان و نور معارف قرآنی. این نزول موجب بخودآئی وجدانهاست ولی عروجش موجب ظهور و بروز باطن انسانها و جهان طبیعت است و برپائی قیامتها و انقلابات!

۸۹۹- عروج روح به یکی از این دو صورت رخ می دهد: رحلت انسان صاحب روح که روح بر او نازل شده است و یا غیبت او از میان مردم! فی المثل رحلت پیامبر اسلام به مثابه عروج روح و برپائی قیامتی بود. و یا غیبت امام زمان هم عروج روح محسوب می شود.

۹۰۰- از آیات مذکور در سوره سجده به وضوح درک می شود که دمیدن روح متعاقب نزول روح می باشد و این دمیدن روح بواسطه آن انسان دریافت کننده روح است که در فرهنگ عرفانی معروف به انسانهای «صاحب دم» می باشند که این امر نیز درجات دارد. و نیز می خوانیم که پس از دمیدن روح آدمها صاحب چشم و گوش و دل می شوند و در حقیقت زنده به روح می شوند. و بدان که در آخرالزمان و دوره غیبت امام صاحب اصلی و کل این روح خود امام می باشد که به هر طریق ماه روحش را به هر درجه ای که بخواهد بر مؤمنی نازل می کند و آن مؤمن صاحب روح هم بواسطه دم و کلامش به سایر انسانها منتقل می کند که این دم جهانی بواسطه عارفی روحانی در واقعه عروج روح ممکن می شود. همانطور که با واقعه عروج روح که منجر به لقاء الله در سه مرحله گردید، از کانون نزول روح یعنی دازگاره که جنت الماوٰی من بود خارج شدم و بسوی شهرها و به میان مردم رفتم جهت القای روح و بیان پیامهایش.

۹۰۱- به بیان دیگر همه روحهای نازل شده در دوره ختم نبوت و غیبت امام چیزی جز تنزیل مکرر همان روح محمدی و ولایت علوی نیست، همانطور که در قرآن کریم سخن از تنزیل بلاانقطاع است و این همان تنزیل قرآن است به زبان هر قوم و هر عصری، همانطور که می فرماید: «به همراه حجتها و کتابها ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردمان بیان کنی آنچه را که بر مردم نازل شده است.» یعنی روحی که در هر عصری و بر هر کسی که نازل می شود بر همه مردمان جهان نیز نازل می شود ولی فقط آن عارفی که مهبط این نزول است وظیفه دارد که شرح ماوقع را برای مردمان بنماید که چه اتفاقی افتاده است و این همان کاری است که در مجموعه آثارمان محقق شده است.

۹۰۲- اگر این دوران را به لحاظی عصر گرایشات عرفانی در همه مردمان می بینیم دال بر همین واقعه نزول و عروج روح است که این دو دهه اخیر در اوج خود بوده است. زیرا نزول روح منجر به مستی های خارق العاده ای در جان انسان می شود که این مستی زمینه قیامت نفس، یعنی ظهور و بروز خویشتن است همانطور که انسان مست خودش را بروز می دهد و نمی تواند که ندهد و در اینجا ارزش سرنوشت ساز تقیه را درمی یابیم که امر اول به مؤمنان است. یعنی مؤمن بایستی این مستی حاصل از دریافت روح را به بازار نبرد و بلکه تبدیل به ذکر و معرفت نفس نماید تا به همراه عروج روح بسوی خدا برود ولی اکثراً چنین نمی کنند زیرا «لقاء الهی را باور ندارند»- قرآن.

۹۰۳- در حقیقت فقط انگشت شماری از دریافت کنندگان روح با معراج روح همراه می شوند و از طریق تقیه و ذکر و عرفان نفس به سوی دیدار با پروردگارشان می روند که آئینه این دیدار نیز همان کسی است که وجودش تجلی همه مراتب نزول و عروج روح می باشد، زیرا عارف واصل به لحاظ وجودی دارای همه مقامات نزول و عروج روح می باشد و این مقامات در وجودش حیّ و حاضرند، اینست که آنچه که برای عارف جهاد فی الله خوانده می شود برای مؤمنان اهل ذکر جهاد فی امام است و فنای در امام.

۹۰۴- و بیهوده نیست که سوره واقعه که همان قیامت است سخن از انواع شرابهائی است که به متقین نوشانده می شود از دست ربشان. که این همان مستی دمیدن روح است از دست اربابان عشق و عرفان، که این مستی در مؤمنان به شکلی بروز می کند و در کافران به شکل و ماهیتی دگر و در منافقان نیز خاص خودشان است. یکی اهل ذکر می شود و یکی عربده کش می گردد و یکی هم بمب به شکم می بندد و به میان مردم می رود و یا مردمان را بمباران می کند. اینها انواع قیامتهاست که در جریان عروج روح رخ می دهد.

۹۰۵- همانطور که در سوره نجم شاهد بودیم معراج رسول خدا در هر واقعه نزول و عروج روح در آخرالزمان نیز برای متقین در عالم ارض رخ می دهد با همان نشانه های آسمانی که شرحش گذشت. یعنی معراج محمدی، معراج همه مؤمنان امّت است و اینست معنای رحمت مطلقه محمد بر عالمیان که آسمان را بر زمین آورده است و هر مؤمنی با جهادی بسیار

اندک که قابل قیاس با مجاهدتهای رسول خدا نیست به همان مقامی می رسد که او رسید. همانطور که در قرآن کریم آمده که همه اهل ذکر حامل وحی محمدی هستند: «از تو درباره وحی سئوال می کنند بگو که از اهل ذکر بپرسید».

۹۰۶- به یاد می آورم که در واقعه عروج روح تقریباً همه وقایع اجتماعی و طبیعی که در طی این بیست سال در جهان رخ نموده را در عالم رؤیا شهود کردم. یعنی آنچه که در واقعه نزول و عروج روح بر اینجانب رخ نمود در کل جامعه بشری بتدریج زان بعد رخ نموده و خواهد داد.

۹۰۷- در قرآن کریم می خوانیم که کافران به رسول خدا می گویند که چرا این روح یا وحی بر ما هم نازل نشده است، پس قبولش نداریم. ولی اینک طبق همان کلام قرآن درمی یابیم آن روحی که بر رسولان و اولیای الهی در هر عصری نازل می شود از کانون وجود رسولان بر سایر مردمان هم نازل می شود ولی اکثر مردم غافل و جاهلند و لذا می فرماید «به همراه بیّنات و کتابها بر تو ذکر را نازل کردیم تا برای مردمان بیان کنی آنچه را که بر آنان هم نازل شده است». این امر حتی عدالت خدا را در مسئله نبوتها و نزول روح و وحی الهی هم به اثبات می رساند. و اما چرا مهبط این نزول، انسانهای کافر و جاهل نیستند، زیرا توان و ظرفیت حملش را ندارند و علم بیانش را و از همه مهمترین قدرت درکش را! و رسولان و اولیای الهی این روح را تدریجاً به مردمان القاء می کنند تا توان دریافت و فهمش را بیابند.

۹۰۸- «... و سپس از روحش در او دمید و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد...» سجده- پس معلوم می شود که انسان فاقد روح فاقد شنوائی و بینائی و ادراک و احساس است. و اینکه روح در یک نفر دمیده می شود ولی چشم و گوش و دل به بسیاری داده می شود. و این بیان همان حقیقتی است که ذکرش رفت یعنی یک نفر صاحب روح الهی است که موجب دمیدن آن روح در سائرین شده و شنوائی و بینائی و دل را در آنان احیاء می سازد.

۹۰۹- در حقیقت همه مؤمنان حقیقی امت محمد(ص)، همچون عیسی مسیح(ع)، دارای روح مسیحائی و دم حیات بخش و شفادهنده می باشند و این مؤمنان جز عارفان حق نیستند.

۹۱۰- انبیاء الهی مظاهر نزول روحند ولی ائمه معصوم و اولیایشان مظاهر عروج روح می باشند که محمد(ص) و علی(ع) دو اسوه کامل این نزول و عروج هستند. و اینست که در آخرالزمان که هم عصر ختم نبوت است و هم غیبت امام است، مؤمنان امّت و سالکان حقیقت چون مشمول هدایت شوند بایستی مشمول هم نزول و هم عروج روح گردند به همین دلیل ذکر مؤمنان امّت در آخرالزمان «یا محمد یا علی» است که نزول روح را از محمد(ص) درمی یابند و عروجش را با علی(ع).

۹۱۱- بدان که روح شناسی عالی ترین و لطیف ترین و سحرآمیزترین علمهاست و لذا بحث درباره فعل و انفعالات روح در نزول و عروجش مطلقاً نمی تواند بحثی علیّتی و چندان منطقی باشد. همانطور که در قرآن کریم آمده: «و از علم روح به شما داده نمی شود مگر اندکی».

۹۱۲- مجموعه آثار ما به لحاظی چیزی جز روح شناسی نیست که آنهم فقط بقدرت روحی که خداوند به ما اعطا فرموده، این آثار پدید آمده اند که به اقرار بسیاری از خوانندگان ما حامل روحی حیّ و حاضر است و به همین دلیل برپا کننده قیامت نفوس این خوانندگان بوده است و نیز شفابخش بسیاری از دردهای بی درمان و رنجهای بی پایان. و بدان که این مجموعه آثار جملگی ذکر است که محصول عروج روح می باشد، زیرا در واقعه نزول روح آدمی غرق در مستی آن است از شراب سلسبیلی و زنجبیلی و کافوری و طهوری که غایت این مستی جان که همان حیات روحانی است، منجر به عروج می شود که به مثابه پرواز روح است که در این عروج انواع و درجات شهود الهی رخ می دهد و این رسیدن به محضر پروردگار است، ولی از کسانی که به این مقام می رسند بسیار اندکند که سیر از حق به سوی خلق را آغاز کنند و برای رسالت به نزد مردم آیند که گزارش سفر بدهند و مردم را به این راه دعوت کنند که در این رجعت در اوج عروج است که ذکر و تبیین اسرار و معارف الهی و نیز تبیین سرگذشت مردمان و آنچه که در واقعه این نزول و عروج بر آنان نیز نازل شده، ممکن می شود که این بازگشت از حق به سوی خلق و تبیین ها سراسر خماری و بیماری و بلا و محنت و تهمت و عداوت خلق

است و این مقام خلافت است یعنی خلافت خدا در میان خلق. و چنین انسانی جامع کل اسرار نزول و عروج روح است و حضورش در میان خلق در آن واحد هم محل نزول روح برای مردمان است و هم سکوی عروج روح برای مؤمنان است.

۹۱۳- و اما این واقعه نزول و عروج روح و بازگشت عارف از خدا بسوی خلق هر یک برای مردمان موجب وضعیتهای ویژه است. یعنی وقتی عارفی مشمول نزول روح است به همراه او همه مردمان مست می شوند که البته درجه این مستی مردم و نیز وسعت سرایت این مستی به مردم بستگی به درجه و وسعت محبت عارف به مردم است، یعنی اگر او فقط قوم خود را دوست بدارد این روح فقط به قوم خودش سرایت می کند و اگر همه مردم جهان را دوست بدارد سرایت این روح و مستی تبدیل به امری جهانی می شود که در این مستی حاصل از نزول روح هر فرد و گروهی بسته به ماهیت و اعتقادش دریافتهائی متفاوت دارد یعنی مؤمنان به اشد ایمان می رسند و کافران به اشد کفرشان و منافقان همه به غایت نفاقشان. و این مستی روح موجب شده که همه کوس اناالحق زنند. و اما در عروج روح که عارف به آستانه لقاء الله می رسد که دیدار با جمال ذات خویشتن است که اوج عشق و پرستش است، گروههای مردمی نیز به سمت رهبران و امامانشان گرایشی حیرت آور و عاشقانه پیدا می کنند، امامان کفر و دین و فسق و هدایت و شقاوت و جنون و جنایت. و لذا در این عرصه شاهد ظهور اشد فرقه گرایی ها و حزب پرستی ها و کیش شخصیت در همه عرصه ها می باشیم که مختص این دو دهه اخیر است. که این همان برپایی قیامت عصری می باشد و حشر مردمان بر محور امامانشان، همانطور که درباره قیامت کبرٰی نیز در قرآن آمده است.

۹۱۴- و اما مرحله سوم این واقعه که رجعت عارف از حق بسوی خلق است به همراه بیّنات و کتابها و ذکر تا بیان کند برای مردمان آنچه را که در این دو مرحله نزول و عروج روح بر آنان نیز نازل شده است. و این همان کاری است که در مجموعه آثار ما و بخصوص در همین رساله در حال انجام است. به همین دلیل این آثار چیزی جز تبیین قرآنی جهان مدرن و انسان مدرن نیست که نزول دگرباره آن است و احیاء و تصدیق قرآن در ظرف زمان: تأویل جهان در قرآن و تعیّن قرآن در جهان و تبیین قرآنی انسان مدرن که تبیین قیامت آخرالزمان است برای مؤمنان و کافران و منافقان!

۹۱۵- پس آنانکه قیامت خود را در آثار ما درک می کنند دو دسته اند: اهل صدق و توبه که به اصلاح اعمال و سرنوشت خود می پردازند و مشمول مغفرت و رحمت و سعادت و نجات می شوند. و اهل کذب و انکار که به شقاوت دچار شده و به عداوت با حقایق زندگی خود می پردازند و مشمول عذاب می شوند و بواسطه عذابها بالاخره ایمان می آورند ولی این ایمان از عذابشان نمی کاهد ولی موجب تزکیه جبری نفس می شود. آدمی یا به نور صدق و عدل و عرفان نفس پاک و بخشوده می شود و یا به نار کفر و عداوت و انکار و عذاب!

۹۱۶- خداوند بسیاری از وقایع مربوط به قیامت و معراج رسول خدا(ص) را بر این بنده نازل فرمود و یا علائمش را بر من آشکار ساخت تا قرآن را با جان و دل و عقل و تجربه ام درک و تصدیق کنم و به یقین برسم تا در تبیین قیامت دوران تردیدی نکنم.

۹۱۷- خداوند با نزول متافیزیک در فیزیک و آسمان بر زمین مرا شاهد بر حقانیت همه معارف و حوادث و وعده های پیامبران الهی قرار داد و وجود مرا کانون این نزولات و مکاشفات خود ساخت تا هیچ جای تردید نباشد. بدینگونه تدریجاً خود را مخاطب مستقیم قرآن یافتم و برخی از سوره ها مثل نجم، واقعه، قیامت، انشقاق، قمر، ضحیٰ و امثالهم را عین زندگینامه عرفانی و ماورای طبیعی خود یافتم. و این جریان قرآنی شدن تدریجی هویت و زندگیم بود. این قرآنی شدن در جریان ذکر تدریجی و بلاانقطاع شبانه روزی رخ نموده است. و بتدریج همه آدمهای زندگی و همه مردمان جهان و سرنوشت ها را قرآنی یافتم و با جهان قرآنی و قرآن واقعی روبرو گشتم و این کلام خدا که: براستی که دین هر آن واقع است!

۹۱۸- به زبان ساده هر کسی اگر بقدرت معرفت نفس (ذکر) زندگیش را به یاد آورد و فهم نماید آنرا قرآنی می یابد پس حضور خداوند را در همه احوالات و حوادث زندگیش درک می کند: هر که خود را شناخت خدای را شناخته است! «قرآن را برای ذکر آسان و رمزگشائی کردیم.» قمر- یعنی قرآن را کسی درمی یابد و اسرارش را کشف می کند که زندگیش را

مستمراً مرور و یاد کند و درباره مسائل و حوادث آن تفکر نماید به صدق و عدل و تحت الشعاع نگاه انسانی صدیق و باطن بین! یعنی خودشناسی که به خداشناسی و قرآن فهمی منجر می شود جز به یاری امام هدایت و پیرطریقت ممکن نمی شود زیرا بدون آن ذهن آدمی واژگونسالار و خودفریب است و در زندگیش از خودش موجودی بزرگوار و عاشق و خردمند و مؤمن و نیکوکار می سازد و از دیگران هم دیو!

۹۱۹- اهل معرفت و ذکر انسانی است که مستمراً در حال منقلب ینقلبون است و توبه ای بی پایان و رشدی روزافزون در سمت لقای الهی! و بدون شوق دیدار با خدا چنین انقلابی توان استمرار ندارد.

۹۲۰- و این باور و شوق به دیدار خدا اگر به قصد وصال در حیات دنیا نباشد قوت و اراده ای پدید نمی آورد که انسان را به قلمرو اخلاص و توحید برساند. چون لقاء الله پس از مرگ و قیامت کبرٰی امری جبری است برای کافر و مؤمن، پس انگیزه و حرکت ویژه ای در حیات دنیا پدید نمی آورد که انسان اسیر و بی اراده آخرالزمانی را منقلب سازد و به جنبش آورد.

۹۲۱- در سوره قیامت که سخن از جمع شدن ماه و خورشید و مقام شهود الهی در جمال خویشتن است بلافاصله می فرماید که «در بیان حقایق این واقعه شتاب مکن و بگذار که ما آنرا بر تو آشکار کنیم و بخوانیم... و آنگاه دو گروه پدید می آیند که عده ای مشتاق دیدار خدا می شوند و گروهی روسیاه و کافر می گردند و مشمول عذاب...» پس این واقعه ای در حیات دنیاست و نه قیامت کبرٰی و پس از مرگ و پایان جهان. پس درمی یابیم که چنین وقایعی در حیات دنیا برپا کننده قیامت دورانهاست که اجل تمدن را بسر می رساند و تمدن برتری را بنا می نهد. امر به سکوت و تأمل حدود ده سال بر قلبم حاکم بود تا بناگاه با نگارش زندگینامه ام بیانش به یاری حق آغاز شد که تا به امروز ادامه یافته است و اسرارش مرحله به مرحله بر خود بنده نیز آشکار و آشکارتر می گردد که همه این بینات به مثابه تأویل و تعین قرآن است که به قدرت ذکر رازگشائی می گردد. «قرآن را برای ذکر رازگشائی کردیم».

۹۲۲- و هر قیامتی سرآغاز خلقتی جدید است و آفرینش آدم جدیدی همچون خلقت قدیم و ازلی. و نیز همه آن وقایع ابلیس و انکار و سجده و تصدیق آدم. و نیز خلق حوا از بطن آدم! و همه اینها بیان کل زندگی ماورای طبیعی من است که در واقعه جمع شدن ماه و خورشید خلقت آدمیت من کامل شد که جمال این خلقت را دیدم که پاهایم بر زمین و سرم به خورشید و ماه می سائید که مطابق روایات اسلامی ما در باب خلقت آدم است. که این خلقت در وقایع نزول روح و مشاهدات غیبی و شهود الهی که شرحش رفت آغاز شده بود که یک شهود خورشیدی (محمدی) و دیگری ماهوی (علوی) بود و سومی هم این دو جمع آمدند و خلقت من کامل شد که خلقت محمدی- علوی بود و کمال آدمیت رخ نمود. و من وارث آدم در این دوران شدم و بانی تمدنی که بر خرابات مدرنیزم پدید می آید.

۹۲۳- در حقیقت مجموعه حوادث ماوراءالطبیعی زندگیم چیزی جز مراحل خلقت جدید من نبود که همان خلقت دگرباره حضرت آدم است و حتی دو مرحله لقاء الهی هم اساس خلقت جدیدم در محضر خدا و به نگاه او بود، همانطور که کل وقایع نزولی و عروجی پیامبر اسلام هم چیزی جز خلقت جدید و ظهور آدمیّت و انسان کامل نبود، همانطور که همه امامان و اولیای الهی را وارث آدم نامیده اند. از این منظر کتاب «هستی بایستی» سرآغاز دعوی آدمیّت بود که من خودم را ظهور «انسان» نامیدم. «و می گویند آیا انسان چون در زمین گم شد خلقت جدیدی خواهد داشت.» سجده-

۹۲۴- «خدای رحمان آفرید انسان را و تعلیمش داد قرآن و بیان را. و ماه و خورشید درکارند و ستاره و درختان سجده می کنند.» سوره رحمن- و این سخن از خلق جدید است که خلق دگرباره حضرت آدم است که دیگر نامش آدم نیست بلکه انسان است زیرا سخن از قرآن است و قرآن پدیده آخرالزمانی است پس این آفرینش عرفانی می باشد. همانطور که شرحش رفت در شب چهلم نزول روح بود که روح به جمال تمام و در هویت حوائی در لحظه طلوع آفتاب از آسمان بسویم آمد و مرا در آغوش کشید و در حقیقت بر من وارد شد و در ذاتم مستقر گردید که به قدرت حضور و نور محمدی بود که پس از این واقعه چند بار ستارگان متفاوتی از جمله ماه بر من فرود آمدند و من اینک طبق همین آیات مذکور درک می کنم که این همان سجده ستارگان بود که متعاقب آن بارها شاهد سجده درختان بوده ام که بناگاه بر من فرود می آمدند و من از هراس

می رمیدم، و اینک حدود بیست سال است که در هر ذکری و بواسطه کشف قرآنی آن وقایع می گویم: صدق الله العلی العظیم.

۹۲۵- در حقیقت مجموعه آثار بنده چیزی جز شرح گام به گام و مرحله به مرحله خلق جدیدم نبوده است همانطور که کل حوادث زندگانیم، و نشان دادن این حقیقت که چگونه کسی که بر روی زمین گم شده بود یکبار دیگر از نو آفریده شد. و اینست که مجموعه آثارم در یک کلام دعوت به خلق جدید است پس از گم شدگی و واژگونی و هلاکت. و از این منظر این مجموعه آثار در کل تاریخ بشری بی سابقه و بی نظیر است.

۹۲۶- در این آثار نشان داده شده است که چگونه انسان همان می شود که باید باشد و کل این آفرینش جدید دو مرحله بوده است، مرحله نخست همان وقایع وجودی خلقت و ابداع است و مرحله دوم قلمرو بیان و قرآن که مرحله کشف و دریافت مرحله اول است که بدون آن چه بسا همه آن وقایع آفریننده دچار نسیان و نابودی می شد.

۹۲۷- و بدان که این خلقت جدید در عالم ارض و در حیات دنیا فقط و فقط بقدرت رحمت مطلقه محمدی و برکت عرفان علوی ممکن می باشد و بنده بر این حقایق در طی حدود بیست سال پس از آفرینش جدیدم آگاهی و علم یافتم که این علم و آگاهی مطلقاً نه موروثی بوده و نه تاریخی و نه کتابی، بلکه سراسر مکاشفه ای و خودی بوده است.

۹۲۸- همانطور که می فرماید: «چون یک نفر به حق زنده شد کل بشریت زنده می شوند.» این خلقت جدید هم سرآغاز پیدایش انسانی جدید و تمدنی کاملاً متفاوت می باشد و لذا مجموعه آثارم به یک لحاظ اجل این تمدن چند هزار ساله را بسر آورده است که تمدنی تماماً مادی و کافرانه و منافقانه و ضد بشری است که بزرگترین ارزشهایش شقی ترین دشمنان حیات و هستی بشر بر روی زمین هستند.

۹۲۹- به زبانی دیگر همه وقایعی که موجب آفرینش جدید من گردیده، قرآنی است. یعنی کتاب خلق جدید جز قرآن نیست و تلاش من برای انطباق و تبیین قرآنی خلقت جدیدم نیز تدریجاً و خود به خود و به یاری خداوند رخ نموده است، یعنی در حقیقت خداوند بنده را بواسطه کتابش از نو آفرید و خود او نیز قرآن را به من تعلیم نمود و بیانش را به من آموخت: «خدای رحمان تعلیم داد قرآن را آموخت بیان را و آفرید انسان را. و ماه و خورشید در این کار دخیل بوده اند و ستاره و درختان نیز سجده می کنند.» رحمن-

۹۳۰- پس اینک باید گفت که بنده در نخستین چلّه نزول روح مشمول نزول و دریافت جمال روح از آسمان قبله شدم بوقت طلوع خورشید، به قوّت و حمایت رحمت و نور محمدی و این غایت و کمال نزول روح و دریافت روح بود که چند ماه بعد در شب قدر ماه رمضان عروج روح به کمالش رخ نمود که شرح کاملش در سوره نجم گذشت که دیدار با جمال علوی روح بود، همانطور که رسول خدا(ص) نیز در معراجش به آسمان هفتم با هویت علوی پروردگارش دیدار کرد و به روایتی خداوند با صدای علی سخن گفت. بنده نیز در این عروج در دو قدمی سدرةالمنتهی علی مرتضی(ع) را دیدم که به من قوتی شدید بخشید و نگاهش را به من داد تا از چشم او جلوه ای از پروردگارش را از آن کوهی که در نزدیکی جنت الماویم بود، دیدار کنم. زیرا او عین الله است و حدود دو سال بعد بود که در آن کسوف بزرگ در مشهد مقدس، خلقت انسانیم کامل شد و هیبت آدمیم را رؤیت کردم. که اجر چهل شبانه روز رنج من برای بیدار کردن وجدان خاندانی هلاک شده بود.

۹۳۱- و بدان که امروزه در فتنه های آخرالزمان و سیطره جهانی شیاطین و غوغای خودپرستی و نژادپرستی ها و عصر افتخار به کفر و فسق و جنون و جنایت، آدم شدن یعنی احیای ارزشهای الهی انسان، چه واقعه کبیری است که عظمتش از همه معجزات عیسی و موسی بیشتر است. زیرا بقول حضرت ابراهیم جز خدا همه دشمن آدمیّت هستند. و شعار و باور «خدا کافیست» فقط در چنین دورانی مفهوم و کارساز است. یعنی امروزه اراده به آدم شدن هزاران بار برتر از پیغمبر مرسل شدن است.

۹۳۲- باز هم به بیانی دگر کل زندگیم چیزی جز نزول و تعلیم قرآن بواسطه خداوند نبوده است که این نزول در مرحله نخست بصورت وقایع و سپس بیان بوده است: قرآن عملی و قرآن نظری: عرفان عملی و عرفان نظری: خلقت عملی و خلقت نظری!

۹۳۳- بستر و زمینه کل این وقایع و معارف در کل زندگیم همانا درد خودشناسی و حق جوئی بوده که در کل عمرم بطور روزافزونی با من همراه بوده است. پس می توانم اقرار کنم: هر که خود را بشناسد قرآن را شناخته و خداوند را درک و دیدار کرده است. براستی که قرآن کتاب وجود و آفرینش نو است: بخوان کتاب وجودت را که برای خواندنش کافی هستی! قرآن-

۹۳۴- خداوند مرا از نو آفرید و آفرینش مرا تعلیم نمود و بیانم بخشید تا علم آفرینش و راه و رسمش را برای دیگران بازگو کنم و بگویم که: آری! براستی که آدمی پس از نابود شدنش در جهان دوباره امکان آفرینش جدیدی را داراست.

۹۳۵- اینست که مجموعه آثارمان اسرار نابود شدن و بوجود آمدن انسان است که خودم و کل زندگیم حجت و تبیین این هر دو اسرار است که فشرده اش قرآن است. و انسان بمیزانی که از این گم شدگی و نابودگی خارج می شود خودش را در قرآن می یابد و قرآنی می شود و اسرار قرآن را می یابد.

۹۳۶- در اینجا یک مسئله بسیار مهم پیش روی قرار می گیرد و آن اینکه آیا هر کسی که زین پس بخواهد از ضلالت و مرگ و نیستی نجات یابد بایستی همین راه و روش و وقایعی را که بنده گذرانیده ام طی کند؟! هرگز! ابداً! برای سائرین این نجات بسیار بسیار آسانتر و سریعتر است و آن درک و تصدیق این معارف و حقایق و بینات است و سپس توبه و انابه و اصلاح اعمال و مسیر زندگی و اطاعت از حقوق و قوانین و معارفی که در این آثار در جریان زندگی مدرن درک می شود که هجرت از جمله آنهاست و دوری گزیدن از ارزشهای واژگون کننده و لعنت کردن شیاطین و دجالان شناخته شده و پرهیز از تکنولوژی پرستی و دوری از زندگی صنعتی در حد امکان و گام به گام رعایت ولایت و حقوق و وظایف زناشوئی و پرهیز از طاغوت دوران و مظالم رایج آنگونه که شرحشان در آثارمان آمده است.

۹۳۷- و اما درباره زنان مسئله خلقت جدید جریانی کاملاً متفاوت از مردان است و تقلید زن از سیر و سلوک عرفانی مرد، به غایت واژگونی و مالیخولیا و شیطنت محض منجر می شود. خلقت جدید در زن جز از طریق پذیرش ولایت همسری مؤمن و یا امامی حیّ و اطاعت بی چون و چرا بر موازین و حقوق الهی، ممکن نمی باشد، چرا که خلقت ازلی زن نیز از بطن مرد است. حقانیت این ادعا زنانی هستند که به تقلید از عرفان مردانه یا تبدیل به روسپی شده اند و یا سر از دیوانه خانه درآورده و یا به خودکشی رسیده اند.

۹۳۸- اگر دو صورت یکسان نیست دو خلقت هم همسان نیست و چه شباهتی است بین مرد و زن در صورت و سیرت! خاصه خلقت جدید که وادی به محضر خداوند رسیدن است و زیر نگاه او و به دست او آفریده شدن. «و به خدا نمی رسید مگر اینکه یگانه شده باشید.» قرآن- تقلید زن از مرد در هر موضوعی جز خسران و فلاکتش را بهمراه نداشته است بخصوص که این تقلید در امر آفرینش جدید باشد که آدمی بایستی به پوچی و عدمیت خود رسیده باشد تا مستحق و طالب خلق جدید شود. و آدمی از طریق تقلید نمی تواند عدمیت خود را دریابد زیرا تقلید به نیّت چیزی شدن و برتر شدن است. درک عدمیت، درک شباهت زدائی و بی همتائی است. چیزی که نیست چه شباهتی دارد به چیزهائی که هستند؟ و اینست راه رسیدن به آستانه احدیت و بی تائی که آستانه خلقت جدید است.

۹۳۹- دو مسئله و معمای بزرگ در کتب آسمانی و مخصوصاً قرآن کریم وجود دارد که اگر درک نشود کل دین و کلام خدا درک نشده است یکی مسئله رسالت انبیای الهی و سرگذشت پیامبران سلف است و دیگری مسئله قیامت! در قرآن کریم شاید حدود نود درصد آیات مربوط به این دو امر است که یکی امری گذشته است و دیگری هم امری نیامده است و هرگز هم نخواهد آمد الا پس از مرگ و پایان جهان!؟ پس کتاب خدا به چه درد انسانهای این دوران می خورد که عصر ختم نبوت است و برزخ قبل از قیامت؟

۹۴۰- اگر فهم ما از سرگذشت انبیای سلف و قیامت همانگونه ای باشد که در اکثر مذاهب رایج است پس کتابهای آسمانی و قرآن، چیزی جز قصه های قدیمی و افسانه های مابعد از عالم نیست. «کافران گویند که اینها جز قصه های قدیمی و افسانه نیست.» قرآن- پس معلوم است که این استنباط حاکم بر پیروان اکثر مذاهب و از جمله مسلمانان، استنباطی کافرانه است.

۹۴۱- و اما استنباط مؤمنانه و قرآنی از سرگذشت انبیای الهی و امر قیامت همانست که در مجموعه آثار ما به تفصیل آمده است. یعنی ما در قیامت بسر می بریم قیامتی پنجاه هزار ساله! پس دوران رجعت انبیای سلف است و اقوام کهن که منقرض شده اند و لذا در قرآن و خطبه های علی(ع) سخن از قوم عاد و لوط و ثمود اول است و آخر. سخن از نوح و طوفان نوح اول است و آخر. سخن از اولین و آخرین در قرآن است. وقایع قیامت هم تدریجاً در حال رخ نمودن است «می گویند پس کی قیامت می شود؟ در حالیکه بسیاری از شرایط و نشانه هایش آشکار شده است.» قرآن- «قیامت هر آن جاریست و در حال آمدن است.» قرآن-

۹۴۲- پس سرگذشت همه انبیاء و اقوام کهن بشری در قرآن کریم، هم وجهی از تاریخ گذشته است و هم صورتی از تاریخ جاری و پیش روی است.

۹۴۳- در بسیاری از روایات مذهبی در مذاهب گوناگون سخن از رجعت انبیاء و اولیاء است: رجعت بودا و زردتشت و مسیح و رجعت ائمه اطهار(ع)! پس آدم اول داریم و آدم آخرالزمان، نوح اول داریم و نوح آخرالزمان، مسیح اول داریم و مسیح آخرالزمان، علی اول داریم و علی آخرالزمان، مهدی اول داریم و مهدی آخرالزمان. و فقط در اینصورت است که قرآن کریم کتابی زنده و جاری مربوط به همه اعصار و قرون در آخرالزمان است.

۹۴۴- در آخرالزمان یعنی عصری که زندگی می کنیم، گذشته و آینده توأمان جاریست و این یعنی الساعه یا واقعه! کل ذکر وقایع پیامبران و اقوام گذشته و حوادث قیامت، ذکر همه وقایع جاری در آخرالزمان است وگرنه کتاب قرآن قصه و افسانه ای بیش نیست که فقط بدرد خواندن و ثواب بردن اخروی می خورد و دعانویسی و رمالی! یعنی همین جریانی که به اسم اسلام در جهان حکمفرماست!

۹۴۵- کل زندگی اینجانب حجتی کامل و محسوس از این ادعاست و دلیل نقل حوادث زندگیم آنهم به کرات، برای اثبات همین ادعائی است که قلب دین و اسلام و قرآن است و این اثبات خودم نیست بلکه اثبات حقایق دین خداست و احیای معارف قرآنی!

۹۴۶- مثلاً سوره های مزمل و مدثر مخاطبش شخص رسول خدا محمد مصطفی(ص) است ولی کل آیات این دو سوره بیانگر مراحل زندگی اینجانب بوده است آنهم با نشانه هائی حیرت آور. سوره نجم نیز چنین است. وگرنه این سوره ها به چه درد انسانهای آخرالزمان می خورد.

۹۴۷- سوره قیامت نیز بیان کامل و دقیقی از حوادثی است که در برپا شدن قیامت اینجانب رخ نموده است که جمله حاصل نزول و عروج روح و سپس رجعت بسوی خلق بوده است پس از تکمیل خلقت جدیدم! به یاد می آورم که صبح سحری که آخرین مرحله نزول روح بصورت جمال حقیقت محمدی بر من فرود آمد و در من دمیده و وارد شد چنان هراسی بمن دست داده بود که قصد فرار از محل آن واقعه را داشتم و احساس کرده بودم که واقعه ای عظیم در حال روی دادن است. «و گمان کند که بلائی نابود کننده در راه است.» قیامت۲۵- ولی نیروئی از بیرون مرا به بند می کشید و پاهایم را بهم می پیچید تا فرار نکنم: «پیچیده شود ساق به ساق و بسوی پروردگارت رانده می شوی.» قیامت۳۰-۲۹- «و در آن حال صورتهائی که از شوق برافروخته شده و بسوی پروردگارش نظر می کنند.» قیامت۲۳-۲۲- و به یاد دارم که پس از دیدار چنان احساس حزن فراقی بمن دست داد که گفتم این فراقی ابدی است: «و گمان کند که این همان فراق است.» قیامت۲۸- ولی پس از واقعه دیدم که مرده بودم و زنده شدم: «آیا خداوند قادر نیست که مرده را زنده کند.» قیامت۴۰- و هراس من از زنده شدن و خلقت جدید بود. و من بیش از ده سال در میان آنهمه وقایع عظیم حیران و مردد بودم که چه بگویم و چگونه بگویم: «در بیانش شتاب مکن براستی که جمع آوردن و خواندنش بر ماست و بیانش از ماست و چون بر تو خواندیم تو هم از آن

پیروی کن.» قیامت۱۹-۱۶- و بتدریج حوادث با هم جمع آمد و در اندیشه ام زنده شد و ارتباطش معلوم شد و در قرآن خوانده شد و بنده هم نوشتم و بر شما می خوانم. و بدان آنچه که بر رسول خدا چهارده قرن پیش از این واقع شد همین بود منتهی با عظمت و کمالی بسیار واضح تر و برتر چرا که او خاتم و اکمل بود و پس از او این واقعه بر مؤمنان امتش در درجات نازل می شود منتهی مؤمنان اهل معرفت نفس (ذکر): زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من می رسند و آنرا تصدیق می کنند.» رسول اکرم(ص)- جاوید بودن دین محمد اینست که نزولش بی پایان است: نزّلناه تنزیلا!

۹۴۸- و یا سوره مزمل که به لحاظی سرگذشت شب زنده داریهای من است که مستمراً با گردش ماه، تغییر می کند که برخی از شبها را تماماً بیدارم و برخی شبها نیمه اش را و برخی دگر ثلث آنرا: «ای در خود پیچیده شده برخیز و بیدار بمان مگر اندکی از آنرا بخواب. و یا نصف آنرا و یا اندکی کمتر از آن. و یا اندکی بر آن بیفزا. و قرآن را تدریجاً در خود دریاب و ما سخنی بس عظیم را بر تو نازل خواهیم کرد و بی شک در شب زنده داری سخن حق قیامت انگیز است.» مزمّل۶-۱- که این شب زنده داریها بالاخره آسمان شب را به وقت سحر شکافت و جمال پروردگارم را دیدار کردم «و آسمان شکافته شود و وعده خدا محقق گردد.» مزمّل۱۸- که سالها بطول کشید که با به یاد آوردنهای مکرر به حقانیت قرآنی آن پی بردم و راهم را بسوی خدا و یقین یافتم: «و این بواسطه یاد کردن خواهد بود که بسوی خداوند راه می یابید.» مزمّل۱۹- و به حکم الهی نعمات هدایت بخش خدا را بازگو نمودیم «پس بازگو کن نعمات پروردگارت را.» قرآن- «ولی جز انکار و تمسخر ننمودند.» قرآن- «پس تصدیق نکردند و تکذیب نموده و روی گرداندند و بسوی اهل خانه شان روانه شدند تمسخرکنان پس وای بر شما و هزاران وای بر شما.» قیامت۳۵-۳۱- پس معلوم می شود که این قیامتی در حیات دنیاست که هنوز اهل خانه ای وجود دارند و جای انکار و تمسخر است. «پس صبور باش بر آنچه می گویند و کناره گزین با صلح. و تکذیب کنندگان را بمن واگذار که صاحبان نعمت را تکذیب کردند و آنان را اندکی مهلت ده که در نزد ماست عذابها و آتش سوزان و غذاهای گلوگیر و عذابهای دردناک و زلزله های پیاپی...» مزمّل۱۴-۱۰- و ما هم کناره گزیدیم و صبور ماندیم پس از آنهمه تکذیب و تمسخر و محاکمه و تهمت ناحق و آزار مدام.

۹۴۹- و اما این حقایق و معارفی که در مجموعه آثارمان همه ابعاد و اجزای زندگی مؤمنان و کافران و فاسقان و مشرکان را در برمی گیرد فقط برای کسانی بیدار کننده و به یاد آورنده است که اهل تقوا و مغفرت و پوزش طلبی هستند نه کسانی که هیچ عیب و خطا و گناه و ظلمی را در خود نمی بینند. «و به یاد نمی آورند جز کسانی که خدا بخواهد. کسانی که خودپرست نیستند و اهل مغفرت و ندامت هستند.» مدثر۵۵-

۹۵۰- آیا براستی امروزه چند نفر را می شناسید که اصلاً برای خودشان در زندگی خطا و ظلمی سراغ داشته باشند جز بدشانسی و کم پولی! اگر هم به خطائی اقرار می کنند بدین معناست که چرا مکر و ظلم به اندازه کافی و حساب شده تر نبوده و لذا به رسوائی و شکست انجامیده است.

۹۵۱- روح نازل شده بر رسول اکرم(ص) روح القدس بوده ولی روح نازله بر مؤمنان و عارفان آخرالزمان روح محمدی و علوی و عیسوی است که نعمتی برتر و کامله است. و لذا این ارواح نازله آخرالزمانی اگر به تبیین و تصدیق دین خدا منجر نشود روحی جنی و شیطانی و دجالی است. و کمال دین هم اسلام است «و امروز دین بر شما کامل و نعمت تمام شده است و خدا راضی شد که اسلام تا قیامت دین شما باشد.» قرآن- ولی نتایج حاصل از روح، یکسان است و آن تبیین و تصدیق و تأویل و تعیّن قرآن است. «آنانکه کافر شدند نزدیک بود که تو را با نگاهشان بزنند چون ذکر را شنیدند و می گویند که او واقعاً دیوانه است. و نیست مگر به یاد آوردن جهانیان.» قلم۵۲-۵۱- «سوگند به قلم و آنچه می نویسد که تو به نعمت پروردگارت دیوانه نشده ای و اجری بی حساب داری و براستی که بر خلقت و منشی بزرگ قرار داری و بزودی ببینی و ببینند که چه کسی مفتون شده است و... و آرزو کردند که ای کاش کوتاه بیائی. پس اطاعت مکن سوگندخوران بی مقدار را که عیبجو و سخن چین هستند که از نیکی بازمی دارند و تجاوزگرند و بی مهر و حرامزاده. که به مال و فرزندان غرّه شده اند و چون نشانه های ما بیان شود گویند افسانه های قدیمی است.» قلم۱۵-۱-

۹۵۲- فقط در خلقت جدید است که قرآن هم جدید و حیّ و حاضر و جاری و ابدیست و نزولش بی پایان! و برای کسانی که از این خلقت بیگانه و منکرند قرآن چیزی جز قصه های قدیمی نیست که حداکثر خاصیتش اینست که از این قصه ها بعنوان داستانهای اخلاقی استفاده شود. تأویل قرآن و درک حکمت ها و اسرارش هم جز در جریان خلقت جدید ممکن نیست و مابقی تفاسیر به رأی است و یا تبدیل آیات طبق منافع دنیوی! فرق قرآن زنده و قرآن مرده، دین زنده و دین مرده و دین فطری و دین تاریخی از همین خلق جدید و خلق قدیم است. کل دعوای حامیان و پیروان دین مرده و قرآن تاریخی با عارفان از همین جاست.

۹۵۳- ولی خلق جدید برای کسانی که آنرا در حیات دنیا درنیافته اند پس از مرگ آغاز می شود که بسیار شاقه است که بایستی مراحل برزخ و دوزخ را طی کنند.

۹۵۴- عشق به خلق که حاصل خیرخواهی و همدردی با مردم و تلاش برای یاری رسانیدن و نجات مردم است همان سیر از خود گذشتن ها یعنی تقواست و سیر نزول در اعماق بدبختی های مردم است و این همان سیر نزول روح است بر فرد عاشق که چون به غایت این همدردی با بدبخت ترین و ناتوانترین مردم رسد نزول روح هم به کمال رسد. و این سیر از خود تا خلق است که مرحله نخست سیر و سلوک الی الله است. این همان سیر فطری نبوّت است. و چون فرد عاشق، روحانی شد عروجش آغاز می شود که سیر از خلق بسوی حق است. چون می بیند که جهل و جنون و کفر و شقاوت مردم علاج ناپذیر است و لذا دست بسوی خدا می برد و خدا هم روحش را بسوی خود بالا می برد و این معراج روح و لقاء الله است در کمال عروج! و از اینجا به بعد مرحله جهاد فی الله است تا فنای فی الله و رسیدن به امّ و امامت وجود و مقام توحید است و وجودیابی کامل و مقام انسان کامل! و مرحله چهارم هم رجعت از حق بسوی خلق است که در میان خلق خلیفه خداست و حضور حق در خلق! و این رجعت بسوی خلق موجب انشقاق انسان کامل است به دو جلوه آدمی و حوائی! زیرا مردم دو دسته مرد و زن هستند پس خلیفه بایستی در عرصه ظهورش در خلق دارای این هر دو تجلی باشد مگر اینکه هنوز هنگام ظهورش در خلق فرا نرسیده باشد! و این کل مراحل خلقت جدید است از خود تا خوداً! این همان راهی است که صد و بیست و چهار هزار پیامبر از آدم تا خاتم طی کرده اند که انسان آخرالزمانی بایستی یک تنه کل این راه را طی نماید به نور پیامبران سلف! و امامان معصوم نخستین کسانی هستند که این راه را به تمام و کمال طی کردند و نور هدایت این راه برای بشر آخرالزمان شدند یعنی پیشوایان هدایت بسوی خدا و راهنمایان خلقت جدید!

۹۵۵- و بدان که جز اهالی خلقت جدید و تصدیق کنندگان قیامتهای آخرالزمان مابقی مردمان دچار حیات و هستی و ارزشهای واژگونه اند و در دو دنیا در انواع دوزخها زیست می کنند. یا بایستی خود اهل خلقت جدید عرفانی بود و یا تصدیق کننده کسانی که اولیای این خلقت هستند و از قوانین آن پیروی می کنند و از سیطره دجالان و واژگونسالاری خارج می شوند و هجرت می کنند و طاغوت را اطاعت نمی کنند و از مظالم نژاد خروج می نمایند و سیطره تکنولوژیزم و مدرنیزم را نمی پذیرند. که این خروج ها خود از ارکان خلقت جدید است.

۹۵۶- «این هشدار دهنده ای از جنس هشدار دهندگان نخستین است نزدیک شد آن نزدیک شونده (قیامت) و جز خدا برای او هیچ حامی و کاشفی نیست. پس آیا از این سخن تعجب می کنید و می خندید بجای گریه؟ پس بسیار غافلید...» سوره نجم- در اینجا نیز همچون معراجهای آخرالزمانی سخن از رسولان آخرالزمانی در عصر ختم نبوت است که از علائم قیامت است که مورد حیرت و تمسخر اکثر مردمان است بخصوص علمای تاریخ گرا و اخباری که همه امور را قدیمی و مرده می پسندند مخصوصاً دین و رسولان الهی را. این آیات نیز در این دوران جز بنده مخاطبی ندارد زیرا براستی جز خدا هیچ حامی و کاشفی ندارم و بزرگترین حجت حقانیت من همین است که تاکنون زنده مانده ام، زیرا «جز خدا همه دشمنان منند.» قرآن-

۹۵۷- می دانیم که اسلام و قرآن، دین و کتاب هدایت آخرالزمان است ولی اگر منظور همان اسلام و قرآن عربی باشد در اینصورت فقط اعراب و اساتید زبان عرب لایق هدایت و نجات هستند و لاغیر! ولی اسلام و قرآن و هدایت و نجاتی که ما معرفی و تجربه و درک کرده و در آثارمان نمایانده ایم امری جهانی و فوق نژادی و فطری است و حیّ و حاضر که فقط اهل

تقوا و مغفرت لایقش هستند بهر زبان و با هر درجه ای از سواد و کتاب! زیرا راه هدایت آخرالزمانی ذکر (معرفت نفس) است: «و اهل ذکر نخواهند بود مگر اینکه خدا خواهد و آنان اهل تقوا و مغفرت هستند.» مدثر۵۵-

۹۵۸- یعنی فقط انسانهائی که از خود- محوری و خودپرستی برحذر هستند امکان ذکر و معرفت نفس و به یاد آوردن حقایق زندگی و نفس خود را دارا هستند. یعنی بولهوسان و پیروان مذهب اصالت حال از هر معرفت و عرفانی بیگانه اند و آنچه را که عرفان می نامند القائات شیطان و نجواهای ابلیس است. و این حادترین و مهلکترین نوع واژگونسالاری در عصر جدید است که قلمرو دجالیت می باشد و مصداق عرفان ضد عرفان!

۹۵۹- و اما بزرگترین حجاب بین هر خواننده ای با حقایق این کتاب همانا بشریت و معمولی و عادی بودن بنده است و این حجاب ضخیم تر می شود آنگاه که غایت استضعافهای من نیز شامل گردد. که اتفاقاً تنها و تنها دلیل برتری من است. زیرا به همین واسطه توانسته ام اینهمه حقایق و اسرار الهی و بشری را به زبان و منطق همه گروههای بشری تبیین کنم که تاکنون در هزاره اخیر جهان بی سابقه بوده است در حالیکه این سخن را از دور و نزدیک از زبان بسیاری از خوانندگان آثارم که مرا دیدار کرده اند شنیده ام که: «افسوس که شما بشری همچون ما هستید.» که اگر مثل آنها نمی بودم آنگاه برای انکار دلیلی کاملاً متضاد اقامه می کردند که: «افسوس که همچون ما نیستی.» طبق تجربه تاریخی بشر در عرصه دین و اعتقادات بشری و نیز طبق منطق قرآن کریم، انسان برای کفر و ایمانش دلیلی نمی خواهد و دلایلی هم که بیان می دارد، ثانویه و یا اصلاً غیرحقیقی هستند و می توان برای ردشان دلایلی بسیار اقامه نمود. ولی خود خداوند در کتابش عشق به دیدار پروردگار را تنها دلیل قطعی دین مؤمنانه و هدایت بخش معرفی کرده است که این دلیل ویژه قرآن و اسلام بعنوان دین قیامت و آخرالزمان است چرا که دین عرصه ظهور حق است. و اینست که همه دلایل کافرانه و مشرکانه دین خواهی بشر در تاریخ در این دوران منتفی و باطل است. زیرا تقریباً همه آن دلایل در این دوران بواسطه تکنولوژی و مدرنیزم یا باطل و یا اجابت گشته است از جمله بهشت پرستی بشر. پس برای دین خواهی جز عشق الهی دلیلی باقی نمی ماند که ویژگی مجموعه آثار ما نیز همین مذهب اصالت عشق است. و خداوند بواسطه روحی که از خودش در ما القاء نموده، ما را مأمور تبیین این مذهبش در آخرالزمان نموده است. «ما روحی از خود را به هر یک از بندگانمان که بخواهیم القاء می کنیم تا دیدار با پروردگار را به مردمان هشدار و بشارت دهند.» قرآن- و این بود که خداوند ما را امر فرمود تا حتی به لحاظ ظواهر دینی و شرعی همچون عامه مردمان، اهل عرف باشیم تا هیچ بهانه ای برای انکار باقی نماند، زیرا همه آداب و اطوار تخصصی در همه شریعت ها برای طی طریق الی الله بوده است، یعنی رسیدن به حضور حضرت حق. ولی اینک حضرت حق حاضر و عیان است بواسطه رحمت مطلقه محمدی که دلایل گوناگونش سابقاً به تفصیل بحث شده است. پس بشر آخرالزمانی فقط کافیست که شوق دیدار با پروردگار در دلش پدید آید و اینست رستگاری و نجات و صراط المستقیم: آفتاب آمد دلیل آفتاب! و مجموعه آثارمان در یک کلام رسالتی جز خلق این شوق در قلوب بشر مدرن ندارد. پس این یک دروغ مصلحتی یا تعارف و یا شکسته نفسی نیست که در جای جای آثارم اقرار نموده ام که بارها پروردگارم را در تجلیات و آیاتش دیدار کردم بی آنکه پیغمبر یا امام و یا امام زاده و سیّد یا ملّا بوده باشم و این غایت رحمت مطلق خداوند بر این بنده سراپا گناه و تقصیر بوده که از این طریق شامل حال کل بشریت گردیده است. بشرط آنکه حقایق و معارف این رحمت کبیر در این آثار که جملگی معقول و محسوس هستند تصدیق گردند که این تصدیق همان و خلق عشق الهی در دل همان! و اینست تنها راه نجات و رستگاری انسان آخرالزمانی. و چون این عشق جهانی شد، آن رخ نیز عیان خواهد گشت: «و در آن روز روی هائی از شوق برافروخته و بسوی پروردگارش نظر می کنند و روی هائی سیاه که احساس نابودی می کنند.» قیامت۲۵-۲۲-

۹۶۰- روح نازل شده بر بنده در طی این بیست سال اخیر موجب شده که همه ارزش ها و مفاهیم مشرکانه و منافقانه و کافرانه و همه فعالیت های ظالمانه بشری در سراسر جهان به سرعت با خودش به بن بست رسیده و فروپاشد و به خودبراندازی دچار شود و همه انسانهای خودپرست با تمامیت خودشان به بن بست و عذاب می رسند که یا توبه می کنند و یا هلاک می گردند. حوادث و بلایای طبیعی نیز در همین راستا عمل می کنند و قدرتهای ستمگر در نبردهای داخلی و بین المللی به اشد نزاع رسیده و به هلاکت دچار می شوند.

۹۶۱- اگر دین، اسلام و قرآن در آخرالزمان به نور فطرت و خلقت جدید احیاء و جاری نگردد و تبدیل به فرهنگ نشود تنها راه و روش بقا و استمرار دین و اسلام در جهان همان سلفی گری و ارتجاع و طالبان و تروریزم و سنت پرستی عربی و آدم کشی و خودبراندازی و انهدام است همانطور که در سراسر جهان شاهدیم. این مسئله شامل سائر مذاهب از جمله مسیحیت و یهود هم می شود همانطور که شاهد پیدایش تروریزم و سلفی گری مسیحی- یهودی در غرب هم بوده ایم که با سلفی های اسلامی وصل شده اند. خود موجودیت اسرائیل نمادی از این امر است و پیدایش صهیونیزم هم ریشه در این معضله دارد. تروریزم خانگی در میان مسلمانان مقیم اروپا و آمریکا آخرین تلاش برای مسلمان باقی ماندن است.

۹۶۲- در عصر سلطه مطلقه تکنولوژیزم و مدرنیزم و حاکمیت واژگونسالاری ارزشها در این دوران، تنها راه مسلمان و مؤمن باقی ماندن افسردگی و خودکشی و نفرت و تروریزم است اگر به روح خلقت جدید عرفانی نرسد و فطرت دینی احیاء نشود. و معارف و روح موجود در آثار ما تنها راه حفظ ایمان و فطرت دینی و حیات اسلامی است.

۹۶۳- اگر معارف ما مترادف و از نوع اندیشه های سلفی گری و بازگشت به سنت های گذشته زندگی و اسلام عربی تلقی شود مطلقاً درک نشده و بلکه دچار استنباطی واژگونه شده است.

۹۶۴- «براستی که بسیاری از جنیان و آدمیان را برای جهنم آفریدیم که آنها را دلهائی است که نمی فهمند و چشمهائی که نمی بینند و گوشهائی که نمی شنوند بواسطه آن. اینان چهارپایانند و بلکه گمراه تر و ایشان از احوال خود کاملاً غافلند. و اما از آنان گروهی را برای هدایت حق آفریدیم که به عدالت برسند.» اعراف۱۸۰ و ۱۷۸- که این گروه دوم مشمول خلقت جدید شده اند، همانطور که در قرآن کریم مکرراً آمده که کل مردمان به رهبری شیطان بر جهنم وارد می شوند که فقط آنان که ایمان می آورند و خالص می گردند از جهنم خارج می شوند که این خروج نیز بیان خلقت جدید است. زیرا در جهنم همه همطراز مردگان قبرستان هستند که نه می فهمند، نه می بینند و نه می شنوند. «مردگانند مپندار که زندگانند.» قرآن- در اینجا مسئله اینست که آیا براستی گوشها و چشمها و اذهان این دوزخیان چگونه فعالیتی دارد، یعنی آنچه که می بینند و می شنوند و به گمان خود درک می کنند چیست؟ بدان که این دریافتها جز القائات و نجواهای شیطان نیست که هیچ ربطی به واقعیت زندگیشان ندارد مگر آنکه بواسطه روحی که خداوند در بنده ای القاء نموده زنده شوند و برای نخستین بار شنوا و بینا و صاحب عقل گردند و با واقعیت زندگی روبرو شوند که این همان خلقت جدید و قیامت است که در قرآن کریم «واقعه» نیز نامیده شده است. که امروزه محل نزول و انتشار این روح حیات بخش و برپا کننده قیامت و بیان کننده واقعیت کسی جز ما و آثار ما نیست. و آنان که این روح و آیات و بیّنات الهی را انکار می کنند پس از زنده شدنشان و پایان مهلت در درک اسفل السافلین که جایگاهی زیر دوزخ است ساقط می گردند که در آنجا: «نه مرده اند و نه زنده، نه می مانند و نه می روند.» قرآن- «و آنان که نشانه های ما را تکذیب کردند بزودی پله پله ایشان را ساقط می کنیم بگونه ای که نمی فهمند و مهلت می دهیم ایشان را و آنگاه آنان را به سختی به بند می کشیم. آیا تفکر نمی کنند کسی که به آنان سخن می گوید دیوانه نیست بلکه هشدار دهنده ای بیانگر است.» اعراف۱۸۴-۱۸۱-

۹۶۵- انسان بمیزانی که بر نفس خود و امیال و اعمالش احاطه و نظارت و شهادت دارد صاحب روح است، زیرا روح امر و اراده پروردگار است که در نقطه مقابل اراده نفسانی بشر قرار دارد و اینست که یک انسان صاحب روح موجودی شدیداً دیالکتیکی است، یعنی همواره در جدال بین باید و نباید در هر کاری قرار دارد که این دو موتور محرکه رشد و هدایت اوست. ولی انسان فاقد روح در درستی هر آنچه که می اندیشد و می کند تردیدی ندارد مگر اینکه تردیدی فنی و روشی باشد.

۹۶۶- به خاطر روحی که از ما و آثارمان در این زمانه دمیده شده است اهل تقوا و ایمان به اشد تردید و دیالکتیک بین ذهن و دل و جدال بین امیال و کردار می رسند، ولی اهل کفر و انکار و نیز منافقان در رویاروئی با این جدال ناشی از بیداری وجدان دچار اشد ظلم و شقاوت شده و به هولناکترین تبهکاری ها دست می زنند تا بتوانند این روح را از خود دفع کنند و برای دفع کامل روح و نابودی وجدان خود متوسل به هر شیطانی می شوند از جن و انس. و بدینگونه جامعه بشری به دو قطب کفر محض و ایمان خالص تقسیم می شود و منافقان در این بین به غایت رسوائی می رسند که نهایتاً به دست

صاحبان قدرتهای کافرانه از میان برمی افتند. ولی جنگ نهائی بین کفر محض و ایمان خالص خواهد بود که با ظهور ناجی موعود به مثابه جمال روح خدا پیروزی از آن مخلصان خواهد شد و جامعه مبتنی بر صدق و عدل و عشق و عرفان بنا خواهد شد که تعین جنات نعیم در عالم ارض است: «در آنروز زمین به نور پروردگارش منور شده و همه نعماتش را آشکار کرده و در خدمت متقین قرار خواهد داد.» قرآن-

۹۶۷- نشانه دیگر حضور روح در انسان همانا اراده به دوست داشتن مردمان است که در نقطه مقابل اراده به دوست داشته شدن قرار دارد. یعنی در حقیقت روح همان جوهر عشق الهی است که منشأ خلقت و مقام خلافت اللهی انسان است و لذا در یک جمع صاحب روح تنها رقابت و سبقتی که وجود دارد همانا محبت کردن و خدمت نمودن و از خود گذشتن است. انسان صاحب روح انسانی است که با خدا زندگی می کند: «براستی که خدا با صادقان است، با متقیان است، با صابران است و...» قرآن-

۹۶۸- می توان گفت که شدیدترین و عمیق ترین بی ارادگی بشر در عشق جنسی مبتلا به رابطه نامشروع رخ می دهد. که نشانه بارزی از سلطه شیطان بر نفس فرد مبتلا می باشد تا آنجا که ترک چنین روابطی حتی از ترک اعتیاد هم شاقه تر است. زیرا این عین غارت شدگی اراده فرد است. بسیاری از کسانی که فقط آثار ما را مطالعه کرده اند اقرار نموده اند که بقدرت معجزه آسائی این اراده را پیدا کرده و توانسته به آنی این نوع رابطه را برای همیشه ترک کنند. که این امر حجتی آشکار بر حضور روح است که جوهره اراده الهی در بشر است. در حالیکه همه این افرادی که موفق به ترک این گناه کبیره شده اند به لحاظ عقیدتی و نیز عقلانی بر معصیت و فساد و عظمت گناه این نوع رابطه آگاهی داشته اند ولی این آگاهی به آنان کمترین قدرت اراده را جهت ترک این گناه بزرگ نمی بخشیده است. این مسئله درباره ترک اعتیاد بسیاری از معتادان به هروئین هم به کرات گزارش شده است.

۹۶۹- اصلاً یکی از اساسی ترین علل اراده به واژگونسازی مفاهیم و ارزشها در بشر مدرن همین بی ارادگی مطلق او در قبال حکم عقل و دین و وجدان خویشتن است. یعنی چون تحت سیطره شیطان آریل اراده از کف داده، مجبور است که برای توجیه و تصدیق اعمال ضد عقلی و دینی اش اصلاً مفاهیم عقلی و دینی را در خود وارونه سازد که نهایتاً اصلاً بی ارادگی اش را در ذهن خود عین اراده می نماید تا آنجا که این سلطه شیطان را مفتخرانه مریدی می کند. گوئی که این اراده خود اوست و این وقوع خلافت انسان و شیطان است که در اینجا انسان جانشین شیطان و مظهر اراده او شده تا آنجا که از اولیای شیطان می شود. که در محور موضوعات این بی ارادگی بشر مدرن ابتلای جنسی قرار دارد که بتدریج تبدیل به عورت پرستی آشکار می شود: «و آنان که به جای خدا مادینگی را می پرستند شیطان را مریدی می کنند.» قرآن- پس بدان که این نوع از واژگونی و واژگونسالاری که برخاسته از بی ارادگی است که به سرعت بر سلطه شیطان بر بشر می انجامد، فصل مشترک همه آحاد و گروههای بشری در آخرالزمان می باشد که جز به یاری روحی از خداوند از وجود انسانهای صاحب روح، راه نجاتی نیست.

۹۷۰- و بدان که اصلاً مسئله نجات و ظهور ناجی آخرالزمان اساساً مربوط به نجات از انواع واژگونی ها و رهایی از انواع شیاطین است. یعنی رهایی از شیطان بی ارادگی و بی ارادگی شیطانی بشر که کوس انالحق می زند و این بی ارادگی محض را مکتب عشق و حال می نامد و نجواهای شیطان را هم الهامات الهی می خواند که امروزه اکثر این عرفانهای موجود در بازار و فضاهای مجازی پیرو این مکتب می باشند.

۹۷۱- بدان که قرآن از ذکر جداست همانطور که امام باقر(ع) فرموده است. قرآن همان ذکر نیست بلکه بواسطه ذکر دریافت و خوانده و فهم و مشاهده می شود. قرآن جادوی ذکر و به یاد آوردن زمان از دست رفته است. زیرا انسان قادر به حضور در اکنونیت هستی خود نیست و همواره از الساعه عقب می ماند و این همان نسیان دهرزدگی و خسران عصر است که علت العلل کفر و غفلت و بدبختی و جهل بشر است. و جز شخص امام کامل مقیم در اکنونیت هستی نیست و لذا او را امام زمان نامند که عین زمان و پیشوای زمانیت و تاریخ است و لذا برپا کننده قیامت که همان الساعه و اکنونیت است. اگر این راز را دریابی به سرّالاسرار عالم وجود و عرفان راه یافته ای!

۹۷۲- همانطور که سوره دهر می فرماید «در دهر دوره ای است که انسان چیزی را به یاد نمی آورد» و این دوره از دهر و زمانیت چون از ذهن و روح آدمی برداشته و پاک شود انسان در الساعه و حضور خداست. و چنین واقعه عظیمی جز با ذکر ممکن نمی شود آنهم تدریجاً و بطور نسبی و نه مطلق! این همان مسئله موسوم به جبر زمان است که ما همه عمر به آن اندیشیده ایم و هر چه یافته ایم از این تأملات است.

۹۷۳- پس آنچه بین انسان و خدا حائل است دهر یا زمان است که در بیرون تاریخ است و در درون همان من و منیت بشر است. این راز را در کتاب «عرفان تاریخ» گشوده ایم!

۹۷۴- درست به دلیل حضور دهر یا جبر زمان باطنی بود که رسول خدا هم بیست و سه سال طول کشید تا قرآن را به یاد آورد و بازخوانی کند که قرآن عربی حاصل این بازخوانی کلام الله است پس قرآن عربی همان ذکر است ولی قرآن اصلی یا امّ الکتاب چیز دیگری است. خلقت جدید هم مخلوق ذکر است که بمعنای بازیافت هستی است. و آنچه که موجب می شود خلقت شش روزه خدا برای بشر میلیاردها سال بطول انجامد همین دهر و نسیان حاصل از آن است.

۹۷۵- کل این سیر و سلوک عرفانی چیزی جز تلاش برای فائق آمدن به جبر زمان و نسیان دهر نیست تا رسیدن به الساعه که قیامت است. و اینست که قیامت جاریست و انسان مبتلا به دهر از آن غافل است. زیرا قیامت همان واقعیت حیات و هستی حی و حاضر است که دهر باطنی بشر که همان منیّت اوست حجاب بین او و قیامت است که حجاب بین او و خداست. و لذا برخاستن من از میان، همان انهدام دهر در باطن انسان است.

۹۷۶- کل مجموعه آثارمان در طول عمرمان نیز سیر تدریجی فائق آمدن بر دهر و رسیدن به قیامت و حضور خداست. کار امامان ما نیز جز این نبوده است که بر دهر بطور کامل فائق آمده بودند و لذا برپا کننده قیامت و خود قامت قیامت بودند. مقام عصمت هم مقام پاک شدگی از دهر و نسیان آن است. ناپاکی جز حاصل این نسیان و غفلت نیست و کفری هم جز این نیست. این بزرگترین رازی است که برای نخستین بار بواسطه اینجانب کشف و بیان شده است که حاصل کل مجاهدتهای مادام العمر بوده است.

۹۷۷- قیامت نیز یک روز است که برای بشر پنجاه هزار سال طول می کشد که دریابدش. ولی انسان اهل ذکر آنرا در محدوده عمر دنیویش به درجه ای درمی یابد.

۹۷۸- قیامت همان واقعه انهدام دهر در انسان است که چشم انسان را به واقعیت هستی می گشاید. و فقط بقدرت ذکر می توان از این جبر و ظلمات خارج شد که همان واقعه خروج از تاریکی و ورود به عرصه روشنائی است. اگر واژگونی بشر نمی بود قیامت هم معنائی نمی داشت. زیرا همه در همه حال در قیامت بسر می بردند و شاهد بر قامت یار می بودند در هر چیزی! پس قیامت یعنی بر پای خود ایستادن!

۹۷۹- ظلمت دهر همان ژنتیک و تاریخ و نژادپرستی حاکم بر نفس بشر است و نبرد با نژادپرستی در خویشتن همان نبرد با دهر و ظلمت و نسیان آن است که جز به نور معرفت نفس و ذکر ممکن نمی شود و توبه از ظلمات و کفر و ستمی که در این شناخت نفس، حاصل می آید که عین توبه از دهر و تاریخی گری نفس است و نجات از خلقت قدیم و رسیدن به اکنونیت و الساعه و قیامت نفس که آغاز بیداری و بینائی نسبت به واقعیت حیّ و حاضر است. «آیا کسی که با قامتی راست راه می رود و کسی که واژگونه است یکسان است، هرگز!» قرآن-

۹۸۰- این گذشته تاریخی نفس همان عنصر منیت و شیطان زدگی است یعنی این خودپرستی همان دهرپرستی و گذشته پرستی و نژادپرستی آگاه و ناآگاه است. «و انسان به یاد نمی آورد مگر اینکه خدا بخواهد و خدا هم اهل تقوا و معرفت را اهل ذکر می سازد.» قرآن-

۹۸۱- و مجموعه آثارمان یک ذکر سه گانه است: یاد خود، یاد خدا و یاد خلق! و در این رساله کمال و غایت خودشناسی، خداشناسی و مردم شناسی رخ نموده است و نیز جهان شناسی که وجه دیگری از خلق است. و این حاصل روحی است که

حدود بیست سال پیش بهمراه صیحه آسمانی و دیدار با امام زمان، نازل شد که نخستین مهبط و شأن نزولش بنده بودم و لذا رسالت یافتم تا این روح را که همان نزول قرآن بود بتدریج بواسطه ذکر، تبیین نمایم. از خود امام دوازدهم نقل است که: در آخرالزمان هر کسی که دعوی دیدار مرا نمود تکذیبش کنید مگر اینکه بهمراه صیحه آسمانی باشد که این آستانه ظهور است.

۹۸۲- همچون سنگی که بر دریائی فرود آید که امواجش از همه سو تا کرانه ها منتقل شود. من آن نقطه ای از دریای عالم وجودم که آن روح بر آن نقطه فرود آمد بهمراه نعره ای از آسمان که گوئی آسمان شکافته شده باشد که قلبم گوئی پاره شد و موتی حاصل گردید و من مدهوش افتادم و دیدم که بکلی دگرم و در حال انتقال از جهانی به جهان دیگرم که نیمه شبش دیدار با امام زمان حاصل شد در اوج بیداری و هوشیاری که بهمراه زلزله های پیاپی بود و صفوف بهم فشرده هزاران تن از انبیاء و اولیای الهی که روی به محل اقامتم و بسوی ما سجده می کردند. «حق از جانب پروردگارت نازل شده پس هرگز شک نکن هر صورتی را مولائی است و اوست مولای هر وجهی که همه بسوی او روی آرند پس سبقت جویند در این امر بزرگ. و هر کجا که باشید شما را جمع آورد که خدا بر هر کاری تواناست... پس رویتان را بسویش بگردانید تا نعمتم را بر شما کامل گردانم تا هدایت شوید همچنانکه پیامبری از خودتان به میان شما فرستادم که آیات ما را بر شما بخواند و پاکتان سازد و به شما کتاب و حکمت آموزد و آنچه نمی دانستید به شما تعلیم دهد...» بقره۱۵۱-۱۴۷-

۹۸۳- در حقیقت آن روحی که حدود بیست سال پیش نازل شد حامل امر خدا به ظهور امامش بود که مرا مأمور تبیین احکام و آیات این امر از کتابش فرمود تا همه شرایط و نشانه های این قیامت را در درون و برون بشر مدرن آشکار سازم، به مصداق این آیات: «بزودی نشانه های خود را در بیرون و درونشان به ایشان بنمایانیم تا بر آنان آشکار شود که او حق است، پس آیا کافی نیست که پروردگارت گواه بر همه چیز است ولی بدانید که ایشان از دیدار پروردگارشان در تردیدند ولی او بر هر چیزی محیط است.» فصّلت۵۴-۵۳- یعنی اصل انکار مردمان درباره نشانه های قیامت و ظهور امام زمان مربوط به تردیدشان درباره دیدار با خدا در این جهان است. زیرا ظهور امام عین ظهور تجلیّات خداوند است در عالم ارض. و این علم قیامت است که پس از قرنها فراموشی دوباره بواسطه ما و آن روح و به یاری امام بسوی مردم آمده است: «و علم قیات به او بازمی گردد... و آنچه در گذشته می خواندند و می پرستیدند در نظرشان پوچ و بیهوده می گردد و درمی یابند که جای هیچ گریز و انکاری نیست.» فصّلت۴۸-۴۷- پس این روح حامل علم قیامت (علم الساعه) نیز بوده است که برای اولین بار در تاریخ بواسطه ما تبیین شده است.

۹۸۴- ما برای نخستین بار اسرار کثیری از حیات باطنی نفوس بشری را عیان و بیان نموده ایم بهمراه دریائی از حقایقی که بر جوامع بشری واقع شده است تا بدانند آنچه که می گوئیم حق است ولی آنچه که آنان را به انکار می کشاند ماجرای دیدار ما با تجلیات حق است: «بزودی نشانه هائی از پروردگار را بر آنان در درون و برون آشکار می کنیم تا بدانند که او حق است... ولی بدانید که در دیدار با پروردگارشان تردید دارند در حالیکه خداوند بر هر چیزی محیط و مماس است.» فصّلت۵۴-۵۳- بخش عظیمی از مجموعه آثارمان همانا تبیین همان نشانه هائی است که خداوند در درون و برون مردم برایشان عیان کرده است بهمراه وقایع لقای الهی. در این باب بسیار تأمل کنید! «و ما ذکر را بر تو نازل می کنیم تا آنچه که بر مردم نازل کرده ایم را برایشان بیان کنی.» قرآن- ولی آنچه که مردم را درباره علم قیامت و علائم ظهور به تردید می اندازد وقایع دیدار با تجلیات حق است در حیات دنیا! چرا؟ «زیرا اکثر مردمان شوق به دیدار با خدا ندارند.» قرآن- پس این انکارها و عداوتها حاصل بی میلی به خود خداوند است و دیدارش!

۹۸۵- برای بنده هیچیک از مکاشفات قرآنی ام در سیر و سلوک عرفانی ام شادی بخش تر از کشف سوره نجم نبود که عیناً منطبق بر معراج خود من گردید با همه نشانه های جزئی و جغرافیای کیهانی در عالم ارض. زیرا محمدی بودن زندگانیم بیش از هر زمانی بر من یقین گردید و این از برای من بزرگترین پیروزی و شکرم در زندگی معنوی است که خود برترین حجت بر درستی راهم و معارف و آثارم می باشد.

۹۸۶- طبق سخن رسول خدا چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خداوند دیدار می شود. بخصوص اگر این مؤمنی که دیدار می شود خودش جلوه ای از پروردگارش را دیدار کرده باشد. و آن ناباوری نسبت به دیدار پروردگار که در قرآن کریم علت العلل همه کفرها و انکارهای نشانه های الهی است مربوط به دیدار با خدا در ملاقات یکی از اولیای اوست که خدای را دیدار کرده است. و بنده شخصاً با بسیاری از این نوع منکران حقایق آثارم درست به همین دلیل مذکور روبرو بوده ام که پس از ملاقات با بنده ادعا کردند که این آثار که قبلاً خوانده بودند از آن بنده نیست. و خداوند در کتابش بدینگونه این جماعت را معرفی کرده است و انکارشان را. این افراد بدلیل انکار دیداری که در رابطه با ما داشتند مجبور شدند دریائی از معارف آثار ما را هم انکار کنند و بدینگونه کل عقل و ادراک معنوی خود را انکار کردند و این نیز راز دیگری از واژگونسازی و واژگونسالاری در رابطه با خود ما می باشد: «آنان که پس از دیدن نشانه های هدایت الهی از میانه راه به وسوسه شیطان گمراه شدند خداوند بر دلهایشان مهر باطل می زند وزان پس کور و کر و لال می شوند و این عذاب عظیم خداست.» قرآن-

۹۸۷- پس اینک بهتر درک می شود که چرا آنهائی که آثار ما را می خوانند و نجات می یابند پس از دیدار با ما بسیاری از آنان واژگون می گردند، زیرا شوقی به لقای الهی ندارند و بلکه عداوت می ورزند. چرا که در محور و کمال رسالت و آثار ما همین باور به دیدار با خداوند در حیات دنیا در آخرالزمان قرار دارد. چرا که اساس حرکت و بیداری و رسالت ما نیز با همین دیدار آغاز شده است. «ما روحی از خود را به هر یک از بندگان که بخواهیم القاء می کنیم تا مردم را برای این دیدار هشدار و بشارت دهد.» قرآن- که این هشدار و بشارت فقط امری کلامی نیست، بلکه شهودی است. همانطور که برخی از منکران وجود امام زمان در حضورمان و از وجودمان آن حضرت را به آنی دیدار کرده اند که اندکی این دیدار را اعتراف و تصدیق نمودند و نجات یافتند و برخی هم انکار کردند و هلاک شدند. «چون حق آمد با اینکه آن را شناختند ولی انکار کردند.» قرآن-

۹۸۸- و اینک بهتر این ماجرا را در رابطه با امامان معصوم درک می کنیم که روزی یکی از شیعیان به نزد امام صادق(ع) آمد و پرسید: آیا خداوند قابل رؤیت است؟ امام فرمودند: مگر نمی بینی! و اینک بهتر این آیه را درک می کنیم که «هر کسی را وجهی (جمالی) است که او مولای آن وجه است که از این وجه بسویش می روند.» بقره ۱۴۸- یعنی هر کسی که از منظر وجه الهی خویش بسوی مؤمن یا امامش رود حتماً وجه الله را دیدار می کند اگر مشتاق دیدار خدا باشد. «و مشتاق دیدار خدا نیست کسی که تقوا ندارد.» قرآن- و نیز همه امامان ما ادعا کردند که: «هر کس ما را دیدار کرد خدای را دیدار کرده است.» و این نه به فرض که به عین حقیقت است و بدان که شیعیان مخلص که نوری از امام دارند مشمول همین امر می شوند. همانطور که رسول خدا فرموده است، زیرا مؤمن کسی را گویند که در ولایت و اطاعت امامی زنده باشد.

۹۸۹- اینک یکبار دیگر بهتر درمی یابیم که چرا در صدر اسلام و در حریم رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(س) آنقدر آدمهای شقی و واژگونسالار و دیوانه وجود داشتند که قاتلان امامان بودند تا جمال خدا را نبینند. این ماجرا درباره تقریباً همه خلفای عباسی که همعصر ائمه بودند مصداق دارد. یعنی فقط امامان را به این دلیل می کشتند که خداوند را از جمالشان دیدار نکنند به همین دلیل حتی در حبس هم تحملشان نمی کردند و امامان عملاً بارها ثابت کرده بودند که مطلقاً خواستار حکومت نیستند که این مسئله در مورد امام صادق(ع) مطلقاً به اثبات رسید زیرا ابومسلم خراسانی پس از نابودی امویان فرماندهی سپاهش را به امام سپرد تا حکومت کند و امام نپذیرفت که ابومسلم آنرا به عباسیان عرضه کرد که پذیرفتند و در نخستین فرصت ابومسلم را به قتل رسانیدند و سپس خود امام را. پس راز شهادت امامان و مردان خدای را دریاب! «زیرا از دیدار پروردگارشان بیزارند.» قرآن- بخصوص اگر از وجود انسانی باشد! و این سنت بنی اسرائیلی است زیرا بنی اسرائیل خداوند را از وجود درختی قبول کردند ولی از وجود عیسی مسیح قبول نکردند و مصلوبش ساختند! بدان که عداوت با تفکرات عرفانی در اسلام هم شعبه بنی اسرائیلی در اسلام است. و نخستین تحریف و تبدیل در شخصیت و آرای رسول خدا و ائمه اطهار(ع) و معارف قرآنی بواسطه علمای یهود در دربارهای بنی امیه و بنی عباس و عثمان پدید آمد که مشاوران عقیدتی خلفا بودند!

۹۹۰- دیدار جمال اعلی پروردگار چه در آسمان و چه بر زمین و چه از وجود اولیای الهی که خود وجه الله هستند مشاهده ای ذاتی و با چشم دل و جان است و بلکه دیداری با همه ذرات وجود است که گوئی هر ذره ای چشمی می شود و انسان با بی نهایت چشم او را دیدار می کند. پس این دیداری قابل انکار نیست مگر اینکه انسان به یاری شیاطین چشم ذات خویش را کور کند و همه ذرات وجودش را واژگون سازد. که چنین نسیان و خود دیوانه سازی ممکن نمی شود الا اینکه انسان شیطان را بر ارکان جانش مستقر سازد جاودانه و جانشین شیطان شود.

۹۹۱- در حقیقت واقعه خلافت اللهی انسان چیزی جز حاصل دیدار با جلوه ای از لقای او نیست و اینست که فرد در همان نخستین دیدارش با یکی از اولیای الهی که مظهری از وجه الله است خودش را او می یابد یعنی خلیفه امامش می شود زیرا این جمال رؤیت شده، نور مطلق است که مصداق درجه ای از نور علی نور است پس این نور در ذرات وجودش مستقر می شود اینست که یک مرید به آنی خود را مرادش می یابد. این همان واقعه القاء روح نیز می باشد. حال اگر فرد روح یافته در اطاعت از مرادش زیست نکند کل این روح را در خدمت خودپرستی و کفر و جاهلیت گذشته اش درآورده و به یاری شیطان آنچه را هم که از مرادش دیده و یافته انکار می کند و خلیفه شیطان می شود. این همان واقعه خلقت آدم بعنوان خلیفه است و ماجرای انکار و کفر ابلیس در قبال این واقعه که همان خلقت جدید عرفانی- روحانی است و وقوع «الست بربکم قالوا بلی» و بلی گفتن ظالمانه- جاهلانه به ربوبیّت حضرت حق از وجود مراد عرفانی!

۹۹۲- پس بدان که واقعه دمیده شدن روح در آدم همان وقوع عشق جمالی محض است که اساس عشق عرفانی و ذکر می باشد که این جمال که عصاره علم و ام الکتاب است بتدریج در قلمرو ذکر منجر به حرکت جوهری و رشد و تعالی معنوی و پیدایش کتاب و حکمت و عرفان می شود در جریان به یاد آوردن مکرر و مستمر آن جمال در نخستین دیدار با امام حیّ!

۹۹۳- و تهدید ابلیس که همه مردمان را گمراه نموده و به جهنم می برد الا پرستندگان عاشق را، مربوط به ایجاد شک و انکار درباره ماهیت این دیدار با خداست و به نسیان سپردن آن جمال شهودی که همان جمال روح است که در آدم دمیده می شود. «مسئله اینست که درباره رؤیت پروردگارشان تردید می کنند.» قرآن- این تردید تا غایت انکار همان قلمرو نجوا و القاء و آموزه های ابلیس است در جهت منی کردن آن روح دریافت شده که همان واقعه واژگونی است.

۹۹۴- در سوره فصّلت می خوانیم که «بزودی نشانه های خود را در باطن و جهان برونتان عیان می سازیم تا بر شما آشکار شود که او حق است آیا این دلیل کفایت نمی کند که خداوند در هر چیزی شهید است و از هر چیزی مشهود است؟ ولی بدانید که ایشان از ملاقات پروردگارشان در تردیدند در حالیکه خداوند بر هر چیزی محیط و مماس است.» این او کیست که حق است و همه این آیات الهی برای اثبات حقانیت اوست. او خلیفه و حجت خدا و وجه الله است یعنی محل حضور و ظهور اوست. در اینجا سخن بر سر نشانه های شهودی خداست که از «هو» آشکار می شود که همان صفات و افعال الهی متجلی از اسمای اوست. و چون مردم دیدار خدا در حیات دنیا را ناممکن می دانند پس همه این نشانه ها و آیات و بینات را منکر می شوند و یا وارونه می سازند و منی می کنند و بخدمت استکبار شیطانی خود می گیرند و بدینگونه عمرعاص و ابن ملجم و امثالهم پدید می آیند.

۹۹۵- آیا براستی آیات و بینات الهی چیستند که حقانیت اولیای الهی را تصدیق می کنند ولی چون لقای الهی مورد تردید مردمان است لذا این آیات هم انکار می شوند؟ هر چیزی در جهان یک نشانه و بینه الهی است بشرط آنکه فردی که شاهد آن است حضور خدا را با تمام هوش و حواس خود درک و تصدیق نماید. بسیاری از کسانی که برای نخستین بار به دیدار ما آمده اند اقرار کرده اند که حضور خداوند را در دل و جان خویش و در هر چیزی در پیرامون و جغرافیای محیط زیست من احساس می کرده اند و همه چیز الهی و بهشتی بوده است. ولی بسیاری از این آدمها در دیدارهای بعدی چنین احساسی را نداشته اند علتش هم شک و شبهه درباره دیدار با خدا در رابطه با بنده بوده است. چون دیدار خدا در رابطه با انسانی صاحب روح، انکار می شود پس همه آن نشانه های الهی دریافت شده تبدیل به غرور و منیت می شود و اطاعت رخ نمی دهد و فرد با روحی که یافته به خودپرستی های ظالمانه گذشته اش می پردازد و تبدیل به غولی از کبر و فریب می شود و رهزن دیگران می گردد.

۹۹۶- همه انسانهائی که با ما ارتباطی برقرار می کنند برای نخستین بار در خود احساس قدرت اراده ای می یابند که به اعتراف خودشان معجزه آساست که این همان دریافت روح است که گوهره اراده خدا در بشر است. ولی این قدرت اراده را اکثراً به خدمت آرزوهای جاهلانه و استکباری خود می گیرند و لذا به قدرت این روح ره صد ساله کفر و ظلم را یکشبه طی می کنند و در این مسیر قدرت اراده و روح خود را بتدریج به شیطان واگذار می کنند از طریق القاء غرور و ایده های شیطانی. و آنگاه که همه چیز را باختند تازه آن ایام نخستین دریافت روح را بیاد می آورند و همچون بهشت گمشده به حسرت می نشینند. برخی ها هم آن اقدامات بزرگی که بقدرت آن روح انجام داده بودند را به حساب طلسم شدگی خود می گذارند. وقتی اراده الهی در بشر بخدمت امیال شیطانی درآید، حاصلش واژگونی است.

۹۹۷- پس از دریافت روح نوبت طلب و درخواست وجود است که بصورت مطالبات و دعاها به درگاه خدا که محضر پیر و امام زنده است رخ می دهد که متأسفانه بسیار بندرت کسی وارد این نخستین مرحله حیات روحانی و خلقت جدید می شود که وادی طلب است. یعنی کسی طلب ایمان و علم و معرفت و محبت و کرامت و... نمی کند که عناصر وجودند. و لذا اراده الهی را بخدمت امیال حیوانی و آرمانهای شیطانی می گیرند بهمراه ادا و اطوار مقلدانه از امام! و این عدمیت است که پروار و مخرّب می شود.

۹۹۸- این دریافت روح بواسطه مطالعه آثارمان نیز به درجه ای حاصل می شود که اگر منجر به اراده دیدار با پروردگار نشود و شوق دیدار با دوست کتمان شود و در جهتش گامی برداشته نشود بتدریج همان فاجعه واژگونی رخ می دهد که قیامت حیات کافرانه فرد را برپا می کند و این بزرگترین خیر و نعمتی است که حاصل می شود که اگر فرد در این قیامت به صدق و عدل و تقوا و مغفرت و توبه نرسد مبتلای به عذابی عظیم می گردد و به اشقیاء می پیوندد و ملحق به طاغوت می شود و اگر توبه کند سعادتمند می گردد.

۹۹۹- «براستی که خداوند نیافریده زمین و هفت آسمان و هر آنچه که بین آنهاست الا به حق تا اجر و جزا دهد اعمال مردمان را.» قرآن- این آیه که یکی دیگر از ترجیع بندهای کتاب خداست به مثابه حکمتی است که مهد همه حکمتهاست و اینست که بعد این آیه بلافاصله می فرماید که: «و اما اکثر مردم در این باره شعور ندارند.» نخستین معنای صادره از این آیه آن است که کل جهان هستی برای بشر و در خدمت بشر آفریده شده است که این معنا هم در قرآن آشکار است. از همین نکته درمی یابیم که این حق یک حقیقت بشری است که جهان هستی بر آن بنا شده است. ولی آیا برترین حق مشترک مردمان جهان چیست؟ بی تردید دو ارزش و حقیقت برای همه انسانها در رأس حقوق است که ظاهر و باطن حق واحدی است: محبت و جاودانگی! که همه انسانها از هر مذهب و مکتبی ذاتاً در جستجوی این دو حق هستند و همه ارزش ها و حقوق دیگر به این دو حق منتهی می شود، زیرا در محبت است که انسان احساس وجود جاودانه دارد و نیز اینکه بدون محبت لحظه ای از زندگی قابل تحمل نیست. پس محبت همان جاودانگی حیات و هستی است که آن را عشق نیز نامیده ایم. و اینست که بقول علی(ع) آخرین میزان در قیامت کبرٰی همان محبت است. اینست که جهان هستی مرید اهل محبت است و خصم دشمنان محبت است. زیرا ذات هستی عالم همان محبت است و اولیاء الهی مظاهر این محبت بر روی زمین هستند و لذا خداوند همه نشانه هایش را، یعنی همه علائم حیات جاودانه را از وجود محبّانش برای مردم آشکار می سازد تا بدانند که او حق است. ولی چون میلی به دیدارش ندارند انکارش می کنند: «هر گاه که حق آمد کافران و آنان که دلشان مریض است می گویند این طلسمی قدیمی است.» قرآن- یعنی محبت را سحر و جادو می دانند. و بدان که در هر عصری بایستی مظهری از محبت خدا در میان بشر باشد تا نوری از حیات جاودانه را بر بشریت بتاباند و او همان محل نزول روحی از آسمان است بر زمین که از این منشأ در کالبد بشریت دمیده می شود هر هزار سال یکبار به مصداق آیاتی که از سوره سجده ذکر گردید. این همان روح الله است که فرمود: «ای مؤمنان هرگز از روح الله مأیوس نباشید.» که از عروج عیسی مسیح(ع) تا قرن پنجم بعد از هجرت حدود هزار سال است که این هزاره مسیحی در جهان اسلام مصادف با دو واقعه بسیار بزرگ است یکی ظهور منصور حلاج و اندکی بعد ابن عربی. که ماسینیون نخستین محققی است که ظهور حلاج را همان رجعت مسیح می داند، طبق یک باور بنیادین در مسیحیت که مسیح هر هزار سال یکبار بازمی گردد. که در جهان اسلام نیز ابن عربی نخستین عالم شریعت و طریقت است که حقانیت حلاج را به ثبوت رسانیده است و اصلاً این حقیقت را نشان داده که عرفان اسلامی و هدایت امامی بدون حمایت روح عیسوی ممکن نیست. بنده نیز این حقیقت را در سلوک عرفانی خویش کشف

نمودم و مدتی طول کشید که حقیقت قرآنی اش را دریافتم و اصلاً هیچ مسلمان مؤمنی بدون ایمان عیسوی نمی تواند به دین محمد ایمان آورد که در اینجا سخن از ایمان است و نه اسلام. و اسلام بدون حمایت روح الله بر دل نمی نشیند و ایمان نمی گردد. یعنی مسلمان بودن غیر از مؤمن بودن است. و ایمان حاصل دریافت روح الله از آسمان یا وجود اولیای الهی است. و اینست که قرآن کریم می فرماید که بهترین یاران مؤمنین برخی از نصارا هستند که ایمان دارند، همانطور که در عصر ما شاید هیچ عالم و محقق دینی به ایمان و عرفان اسلامی و شیعی به اندازه ماسینیون و کوربن خدمت نکرده باشد که پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز شدیداً از طریق دکتر شریعتی به این دو مرد بزرگ مدیون است و این معنای رسوخ روح عیسوی در کالبد ملت ایران است، همانطور که حتی ظهور مهدی موعود و پیروزی اش بر جهان بدون عیسی روح الله ممکن نیست، زیرا طبق روایات مسلم کشنده دجال کسی جز روح الله نیست که بزرگترین دشمن مهدی را نابود می کند. که معارف این نابودی دجال در مجموعه آثارمان مهیا شده است که به مثابه آن شمشیری است که دجالیت دوران را گردن می زند که این نیز بواسطه روح عیسوی نازل شده بر اینجانب است که انتقال زمینی اش از طریق دکتر شریعتی بوده است که بواسطه نزول آسمانی اش کامل گشته و به روح محمدی ام پیوسته است. زیرا همه انبیاء روح واحدی هستند در درجات نزول و تجلی.

۱۰۰۰- البته رجعت روح الله در وجودم از سال ۱۳۶۵ هجری شمسی در شهر مونیخ آغاز گردید که به یاد می آورم که در اوج حزن و اندوه حاصل از مصائب آن سال در کشورمان مشغول کشیدن تمثالی از مسیح بر صلیب بودم که به محض اتمام این تابلو احساس موت نمودم و فوراً خود را به تختخواب رسانده و برای مرگ آماده شدم و براستی مردم و خود را دیدم که با سرعت نور در اعماق آسمان فرو می رفتم که کل بشریت در صفوفی فشرده در دو طرف من قرار داشتند و گوئی از یک تونل انسانی بالا می رفتم که از هر دو سو چنان ناله و ضجه ای برخاست که من خود را مخاطبشان یافتم که مرا از رفتن ملتمسانه منع می کردند ولی ضجه هایشان دلم را به رحم آورد ولی با خود گفتم که دیگر دیر شده است که بناگاه کسی به من گفت که بگو «یاهو» و من نیز اجابت کردم که بناگاه ابری سفید و بالدار مرا در آسمان در آغوش کشید و من بناگاه خود را بر روی تخت یافتم و چون چشم گشودم دوستان آلمانی ام را بالای سرم در حال گریه و شیون دیدم. آنها به تشخیص پزشکی که در میانشان بود مرگم را قطعی یافته بودند و این آغاز دریافت روحی از او بود که بی تردید عیسوی بود. در حقیقت این حیات مجدد را من از خود روح الله یافته بودم و حجتی واضح تر از این، آنکه این دوستان آلمانی ام زان پس مرا رجعت مسیح می دانستند و به تازگی ایمان آورده بودند در حالیکه تا قبل از این واقعه روشنفکرانی نیهیلیست بودند و این را نجواکنان به دیگران گوشزد می کردند. این روح عیسوی در سال ۷۲ در زادگاهم دازگاره، در من به روح محمدی پیوست و مرا به دیدار امام زمان رسانید. و اما خود من بتدریج به حقیقت این وقایع می رسیدم از جمله اینکه پس از آن واقعه آلمان که به ایران بازگشتم، عشق درمان امراض مردم در من پدید آمده بود که مطلقاً بی سابقه بود و طبابت یکی از علوم و حرفه هائی بود که من همواره از آن بیزار بودم. و مهمتر از آن اینکه دستم و زبانم شفابخش شده بود و من این را به تجربه دریافتم. و اتفاقی نبود که نام همه دوستان آلمانی ام نامهای حواریون مسیح بود: پیتر، لوک، دیوید، مریم مجدلیه (Mary Magdolina). که زندگی و سرنوشت جمله آنان دگرگون گشت.

۱۰۰۱- «و در آنروز هر کسی بر خودش بینا می شود.» قرآن- روح آئینه جان است. در میان مردمی که انسان صاحب روحی زیست کند همه مردمان با خود روبرو می شوند و بر باطن اعمال و ماهیات خود بینا می گردند. این روح مسیحائی در دازگاره با وقوع صیحه ای آسمانی که چون انفجاری اتمی بود با روح محمدی ملحق شد که همان نزول امام زمان در آسمان دنیا بود. همانطور که در روایات اسلامی آمده مسیح یا روح الله موجب نابودی دجال می شود که مقدمه ظهور امام زمان است که عین این واقعه بر بنده رخ نمود یعنی دجالیت دوران از وجودم رخت بربست و بلکه خود دجال شناسی بزرگ شدم و بخش عمده ای از آثارم به همین امر اختصاص دارد که به قدرت روح الله دجالان نو به نو به ذوالفقار قلمم به قتل می رسند. و چندسال بعد با وقوع صیحه آسمانی امام زمان را درک و دیدار نمودم پس خود نخستین نجات یافته محسوب می شوم که مأمور به تبیین نجات آخرالزمانی بشر گشته ام.

۱۰۰۲- «هر گاه که هدایتی بسوی مردم آمد چیزی آنان را از ایمان آوردن منع نکرد مگر سنت ها و آداب کهن...» کهف۵۳- و لذا نخستین تهمتی که به اهل هدایت زدند بدعت بود و «گفتند ما از سنت پدران خود پیروی می کنیم.» قرآن-

«اگر مشتاق دیدار پروردگارتان هستید پس اعمال خود را اصلاح کنید و کسی را در پرستش خداوند شریک مسازید.» کهف۱۱۰- یعنی تنها مانع ایمان و هدایت پس از نزول هر حقی، همانا نژادپرستی است و بزرگترین شریکی هم که آدمی برای خدا قرار می دهد افراد خاندان هستند اعم از همسر و فرزند و والدین. در قبال نزول روح و نشانه های قیامت و امر حق در این واقعه و شرایط ظهور موعود هم، همان کفر و بهانه ها و شرک همیشگی به میدان می آید که شدیدترین این شرکها و سنت پرستی ها و نژادپرستی ها از نوع مذهبی است و از جانب سردمداران سنت ها و وارثان نژادی مذاهب که خود را از نسل انبیاء و امامان می دانند که خدا و رسول و دین و مقدسات را تبدیل به مایملک نژادی خود ساخته اند و لذا در میان این نوع مردم شاهد اشد واژگونی ارزشها هستیم و آشکارا ضد ارزش را می پرستند در عمل زندگیشان! نبردهای خونین آخرالزمان بین فرقه های مذهبی و خاصه اسلامی تماماً نبرد بر سر تملک خدا و دین و ناجی موعود است.

۱۰۰۳- حق هر گاه که آشکار شود و هدایت و نجات الهی فرا رسد دارای آیات و بینات کاملاً جدیدی است زیرا خداوند همواره دارای تجلیات بدیع و غیرتکراری است و لذا دین زنده همواره تازه و بکر است و بی تا! یعنی خداوند هرگز قدیمی و تکراری نیست زیرا تجلیات حق هرگز دو بار تکرار نمی شود و معجزات و حجتهای الهی همواره بی سابقه هستند. و این بزرگترین مشکل نژادپرستان و سنت پرستان و تاریخ پرستان است که با هر امر الهی نبرد و انکار دارند و دین و هدایت را امری قدیمی و باستانی می دانند و گویا که خدا موجودی قدیمی و پیر است و هدایت هم مترادف با تاریخ گرائی و احیای سنن کهن است و بازگشت به عصر حجر و خشونت و حقارت و جان کندن برای زیستن!

۱۰۰۴- این امری طبیعی و رایج است که همه آدمهائی که دارای طبع لطیف و صدیق و مهربان و با عزت نفس هستند و از ستم کردن و ستم بردن بیزارند از زندگی صنعتی و شهری بیزارند و به زندگی طبیعی تر روی می آورند و از ازدحام و زندگی مصنوعی فراری هستند. این همان استحقاق و گرایش نفس بشر عادل و رئوف و صادق به زندگی بهشتی است که همان طبیعت است. خود امام زمان هم طبق روایات مقیم در جزیره ای است و یک حیات کاملاً طبیعی (بهشتی) دارد. همه امامان و اولیای الهی مقیم جنات خدا هستند در حیات دنیا. زیرا طبیعت و صنعت صور دنیوی بهشت و دوزخ هستند. وصف خداوند از بهشت در قرآن کریم، بیان یک زندگی کاملاً مدرن و پیشرفته و مرفه در آغوش طبیعت است بهمراه تخت و مبل و لباسهای حریر و الوان و جواهرآلات و کباب و شراب و یاران پاک و باوفا و عاشق، مقیم قصرها و ایوانهای مجلل! یعنی توصیف بهشت و اهلش در قرآن در حقیقت رهنمودی بسوی جامعه و زندگی ایده آل مؤمنانه و خداپسندانه است و زندگی و جامعه ای منزه از فساد و دود و آتش و جنگ و بخل و عداوت و دروغ و ظلم و کفر که قرین عزت و آسایش و محبت و اتحاد و ایمان و پاکی و صدق و وفاست. و این نوع زندگی حاصل لقای الهی است: «آنانکه به دیدار ما میل و باوری ندارند به زندگانی مادی دنیا راضی شدند و از نشانه های ما غافل گشتند و آنها جایگاهشان آتش است. ولی کسانی که ایمان آورده و خود را اصلاح کردند پروردگارشان هدایتشان کند به قلمروئی که می رود از زیرشان نهرها در جنات نعیم... و آنانکه امیدی به دیدار ما ندارند وامی گذاریمشان تا در طغیانهایشان سرگشته بمانند. و هلاک کردیم اهل زمانه را که رسولان و معجزات را انکار کردند... آنانکه به دیدار ما امیدی ندارند نشانه های آشکار ما را انکار می کنند و قرآنی غیر از این می خواهند... و آنانکه دیدار با خدا را تکذیب کردند هدایت نمی یابند.» یونس- در حقیقت فقط کسانی می توانند در آغوش طبیعت با عزت و آرامش و قناعت و سادگی و محبت و شکر زندگی کنند که جلوه ای از پروردگارشان را دیدار کرده باشند و یا مشتاق این دیدار باشند در جهانی که زیست می کنند. زندگی بهشتی در حیات دنیا حاصل حیات روحانی است که به لقای الهی منجر شده باشد و حضور خداوند را در زندگی و طبیعت درک کند. نجات آخرالزمانی نیز جز این نیست. انسانی که روح یافت اولین کسی را که دیدار می کند خداست. ولی بسیاری این دیدار را انکار می کنند همانطور که در آیات مذکور دیدیم. زیرا آنکه یک مؤمن صاحب روحی را دیدار می کند در این دیدار خداوند دیدار می شود که دیداری غیرقابل وصف است که کل روان و اندیشه و سرنوشت فرد را دگرگون می سازد که نخستین نشانه آنست که فرد برای نخستین بار در خود احساس اراده ای معجزه آسا می کند و بدان واسطه دست به اقداماتی بزرگ و سرنوشت ساز می زند. ولی اگر حقیقت این دیدار را انکار کند این تغییر سرنوشت موجب هدایتش نمی شود و بلکه موجب واژگونی می گردد.

۱۰۰۵- انکار حقیقت دو صورت دارد: کافرانه و منافقانه! انکار منافقانه حقیقت بغایت مهلکتر و واژگونسازتر است که مهلکترین نوع آن هم انکار عارف مشربانه و شاعرانه حقیقت است که یکی به میخ می زند و یکی به نعل! امروزه کم

نیستند کسانی که با توسل به اشعار و امثال و حکم و کنایات عارفانه همه مقدسات را به بازی می گیرند و لوث می کنند! یکی از این عارفان مشهور در خطاب به آثار ما گفت: «این آقا امثال و تشبیهات عرفانی را واقعیت پنداشته اند در حالیکه همه معارف عرفانی مثال هستند نه حقیقت!!؟» در حقیقت می گوید که: «این آقا چرا اینقدر معارف توحیدی و قرآنی را جدی گرفته اند...!!» اینست درد همه اهل نفاق از بابت نثرنویسی و امّی گوئی و به زبان زندگی روزمره بیان نمودن معارف عرفانی و اسرار قرآنی در آثار ما که نه به زبان شعر و استعاره سخن می گوئیم و نه حکایت و فلسفه و نه عربی و غربی! که این را به حساب بیسوادی و ساده لوحی ما گذاشته اند ولی آنگاه که با آثار روحی آن مواجه می شوند ما را جادوگر می خوانند و این اتهامات تا بوده، بوده است و قرآن کریم ما را دعوت به صبر می کند که: بزودی معلوم می شود که چه کسی عالم یا جاهل است و چه کسی عاقل یا مجنون است و چه کسی جادوگر یا جادو شده و چه کسی اهل هدایت یا ضلالت است، صبر کن صبر جمیل! لبیک یا ربّی!

۱۰۰۶- و اما به تازگی مشغول تحقیق هستند که این مجموعه آثارمان را چه کسی یا کسانی برای ما نوشته و یا بما یاد داده اند و یا از کجا دزدیده ایم؟! این هم داستانی قدیمی است: «می گویند یک فرد بیگانه این حرفها را به او تلقین می کند و از جادوگری کهنه کار این کارها را می آموزد و... و یا فردی طلسم شده است و یا از فرط بدبختی دیوانه شده است...» قرآن- تا بوده انبیاء و اولیاء را افرادی جادوگر و مؤمنانشان را افرادی طلسم شده و مجنون می خوانده اند!

۱۰۰۷- بدان که امروزه در آخرالزمان هر مؤمن حقیقی صاحب روحی، یک انسان مسیحائی- مهدوی است در درجات ظهور و بروز و نزول و عروج! و اینانند یاران امام زمان در هر عصر و ظهوری!

۱۰۰۸- و نیز بدان که هر انقلاب حقیقی و آزادیبخش و عدالت خواهی در هر جامعه ای هم بیانگر درجه ای از ظهور امام زمان و نفخه روح مسیحائی در آن جامعه است که بواسطه مستقیم یا غیرمستقیم انسانهائی مسیحائی- مهدوی در درجه ای از ظهور و بروز رخ نموده است که مصداقی از نزول و عروج درجه ای از روح الله و نعمت الله است (مسیح و مهدی) که کل جامعه بشری را برای آن نزول و عروج مسیح و مهدی و ظهور کامل روح مهیا می سازد.

۱۰۰۹- بدان که روح الله (عیسی مسیح) به وقت آن نجات بزرگ از آسمان دوم بر زمین فرود می آید و بشریت را به روحش زنده و روحانی می سازد و دجالان را نابود می کند و بشریت را برای پذیرش ولایت و عدالت مهدی مهیا می نماید. و اگر عصر ما عصر انقلابات است عصر قیامتهای صغیر است که جامعه بشری را برای ظهور حق و انسان کامل که وجه الله است آماده می سازد.

۱۰۱۰- این مؤمنان مسیحائی- مهدوی در آخرالزمان همان مؤمنان امّت محمدی هستند که بقول خود رسول خدا(ص)، انبیای سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند و علی(ع) در فراقشان اشک می ریزد در نهج البلاغه! زیرا اینان آن انگشت شمار مؤمنانی هستند که در قلب دوزخ و درک اسفل السافلین نور ایمان و معرفت و شرف و توحید را روشن نگه می دارند. اینان همانهائی هستند که خداوند در وصفشان می فرماید «بزودی گروهی را پدید می آورم که عاشق بر من هستند و من عاشق بر ایشانم.» قرآن- و این حاصل لقاء الله است زیرا عشق بی لقای جمال امری موهوم و خیالی است.

۱۰۱۱- و اگر این قیامتهای آخرالزمان در افراد و جوامع بشری تا این حد انقلابی و خونین و پرهزینه است بدلیل غایت بازیگری و بازیچگی بشر مدرن است که در بازیهای خود گم شده است. امروزه همه آدمها هنرپیشه هائی حرفه ای هستند که گوئی عمری را مشغول تحصیل و تمرین این هنر بوده اند.

۱۰۱۲- «بدینگونه با تو گفتیم که پروردگارت بر همه مردمان احاطه دارد و رؤیائی را که بر تو نمایاندیم (رؤیت پروردگارت در معراج) و داستان آن شجره ملعونه در قرآن را موجب آزمون مردمان قرار دادیم و آنان را بیم می دهیم ولی جز به طغیان شدید آنان نمی افزاید. و به فرشتگان گفتیم که بر آدم سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که گفت آیا به کسی سجده کنم که او را از گِل آفریده ای؟» اسراء۶۱-۶۰- روح کلی و محور اساسی مجموعه آثارمان دو امر است: مسئله دیدار با خدا و درک و شهود آیات الهی (واقعه معراج محمدی) و مسئله شجره ممنوعه در بهشت که اساس نژاد و

نژادپرستی و شرک و هبوط و سقوط زناشوئی هاست. و لذا مجموعه آثارمان برای عامه مردم آزمون بزرگی است که متأسفانه در مورد اکثرشان جز بر کفر و انکار و عداوت شدیدشان نمی افزاید. و با اینحال خداوند بر مردمان کاملاً احاطه دارد. سجده نکردن ابلیس بر آدم همان انکار مردمان نسبت به معراج محمدی و مقام انسان کامل بود که: او هم بشری مثل ماست و از جنس گِل است پس چرا باید او را تصدیق کنیم! «هر گاه که حق نازل شد و هدایت آشکار گردید مردمان کفر نورزیدند الا بواسطه این نجوا که او هم بشری مثل ماست پس چرا او را پیروی کنیم.» قرآن- و بدان که ظهور آدمیت و انسان صاحب روح و لقای الهی در هر عصری میزان و امتحان کفر و ایمان مردمان است و درست تکرار خلقت آدم است که صاحب روح الهی و اسماء الله است و ماجرای سجده کردن یا نکردن و تقسیم مردم به دو جناح کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و رحمت و غضب و بهشت و دوزخ! و مردم در دو جناح متضاد قرار می گیرند: آدم و ابلیس! یعنی در هر زمین و زمانی یکی آدم می شود و یکی هم ابلیس می گردد و مابقی یا در صف آدم شدن قرار می گیرند و یا در صف شیطنت که انکار آدمیت و دعوی پرستش مستقیم خدا بدون آدم و انسان کامل است. داستان خلقت آدم نیز چون سائر وقایع قرآنی، امری جاری در زمین و زمان است: براستی که دین هر آن واقع است. قرآن- ماجرای نزول روح و لقاء الله و نیز شجره ممنوعه که در حقیقت واقعه خلقت آدم و انسان کامل است و راز هبوط و سقوطش بواسطه شجره پرستی همواره مهمترین قلمرو و موضوع امتحان مردم در دین و انتخاب بین کفر و ایمان بوده است و لذا در هر عصری چنین واقعه ای در جریان بوده است ولی معارف این امتحان و انتخاب سرنوشت ساز هرگز این چنین که در آثار ما تبیین شده، سابقه نداشته است و این بدلیل نزدیک شدن روزافزون قیامت و ظهور روح مطلق و ولی مطلق خدا یعنی روح الله و نعمت الله است. اصلاً مسئله امام شناسی و جناح بندی و قضاوت در قبال موجودیت امامان و عارفان بزرگ در طول تاریخ در هر عصری برای مردمان، موضوع امتحان و انتخاب سرنوشت بین کفر و ایمان بوده است. و مجموعه آثارمان به یک لحاظ سراسر امام شناسی و شناخت آدمیت است. هر گاه که انسان صاحب روح و مکاشفه و شهود الهی پدید می آید مردمان دچار طغیان شدید می شوند همانطور که آیات مذکور می فرمایند. همانطور که مسئله شجره پرستی و اسرار زناشوئی هم در آثارمان، از جنجال برانگیزترین مباحث گردیده است. و سخت ترین جنبه از آثارمان برای خود ما اینست که خود ما موضوع محوری و حجت آشکار همه معارف خود هستیم و این امر برای خود ما بزرگترین امتحان بوده است که سالها از نگارش این حقایق به بهانه های کثیری سر باز زدیم تا بالاخره ترس از غضب خدا ما را واداشت تا حق همه حوادث زندگیمان را تبیین و اسرار را آشکار سازیم و خود را در میان خلق خدا به امتحان الهی بگذاریم و به او توکل کنیم و پناه ببریم به خود او از اینهمه طغیان و کفران و عداوت ها! و این شعار ابراهیم خلیل را سرلوحه زندگی سازیم که: همه جز خدا دشمنند و خدا مرا کافی است! قرآن- و اگر قرآن کریم به دادم نرسیده بود خدا می داند که چه بر سرم می آمد. الحمدلله رب العالمین! خداوند با قرآنش مرا تصدیق و تأئید فرمود و چه تصدیقی برتر از این! یعنی خودش مرا تصدیق نمود: صدق الله العلی العظیم!

۱۰۱۳- در طی این سالیان هر کسی از ظن خود شد یار من که محور آنچه که اکثر آدمها در رابطه با من یافتند هویت برتر و معجزه آسای روحی بود که زندگیشان را منقلب ساخت ولی بسیاری از آنان بدلیل عدم رعایت تقوای لازم و حقوق الهی، این هویت روحی موجب واژگونیشان گردید و در دنیاپرستی و ریاست و جلوه گری البته به موفقیت های بزرگی دست یافتند بخصوص که اکثرشان از ناتوانترین افراد جامعه بودند. هر چند که اینها از نظر خودشان پیروزی بزرگی یافتند ولی از نظر من، خود را هلاک کردند و حقوق اخروی را باختند. اینها از همان آغاز هم هرگز حیات معنوی نمی خواستند و برای دنیا آمده بودند و به دنیای برتری دست یافتند. و اندکی هم طبق سنت خدا در کتابش به راه هدایت رفتند! ولی آنانکه با مکر و بازی و تجسس آمدند دچار بحرانهای عجیبی در زندگی شدند و رسوا گردیدند که این رسوائی حاصل مکر خداست که مکری خیر است. برخی هم به سودای دستیابی به فوت و فنی عرفانی آمدند که بواسطه آن به اهدافی نفسانی و دنیوی برسند که چه بسا رسیدند ولی کل عزت و شرف خود را از دست دادند. بسیاری هم از فرط استضعاف آمدند که با تمام وجود از آنان حمایت کردیم و هزینه هائی گزاف پرداختیم و ملامت ها بجان خریدیم. برخی هم برای رهائی از مظالم خانوادگی بما پناه آوردند و نجات یافتند ولی کل خاندانشان به عداوت با ما پرداختند و هر چه توانسته کردند. و در این عرصه جز خدا هیچ حامی و پناهی نداشته ایم. و اما این نکته را نیز بدان که همه اذکار و آیاتی که از جانب حق از سلسله مراتب مقامات ولایت او در عالم ارض که انبیاء و اولیای معصوم اویند بر این بنده نازل و تبیین گردیده است مطلقاً عاری از خطا و نقص مفهومی نیست زیرا نه نبی مرسل و نه امام معصوم هستم که خداوند بواسطه فرشتگانش مرا از هر خطائی در تبیین آیاتش

مصون فرموده باشد. و اما میزان همان محکمات دین و اصول و ارکان شریعت و اخلاق محمدی است. یعنی هر بیانی که موجب فهمی شود که آن فهم موجب ابطال یکی از این محکمات و اصول و حدود الهی گردد آن فهم و یا آن بیان دارای عیب و ایراد است. ولی الحمدلله تا به امروز هرگز موردی ندیده و نشنیده ام که کسی بواسطه بنده و معارف اینجانب دچار گمراهی و فسق و تجاوز از حدود الهی شده باشد و بلکه از قلمرو فسق و کفر و ستم و شرک خارج شده است مگر پس از کفر دوباره اش و انکار این معارف و عداوت با اینجانب. و این از ویژگیهای ایمان و رسالت مؤمنان در آخرالزمان است خاصه علمای امت که وارثان انبیاء هستند که تمامی بار مسئولیت این رسالت را بدوش گیرند که این مستلزم قماری عظیم در عشق با حق است. اینست که این مؤمنان در نزد خداوند از انبیای سلف برترند.

۱۰۱۴- و کلام آخر اینکه بارها گفته ام و بار دگر می گویم که کل آنچه که از ما و آثارمان تاکنون به عرصه ظهور رسیده است حاصل فقط شمّه ای از رایحه گل محمدی بوده که به مشام ما رسیده و شعاعی از نور ولایت مهدوی که بر جانمان تابیده و نفخه ای از روح مسیحائی که در قلبمان دمیده و خطی از عدالت علوی که بر قامتمان کشیده و نقطه ای از خدّ جمال فطرت الهی فاطمه اطهر که در ذاتمان آتش افکنده و قطره ای از خون دل ابراهیم، از حلقوم اسماعیل که بر دستمان چکیده و پرتوئی از جمال جمیل قیامت کربلا که خرقه زهدمان سوخته است. بدینگونه بیندیش که عظمت و کبریائی و خلاقیت ظهور عیسی مسیح و امام مهدی(عج) چه اندازه است که بهمراه همه انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و صالحین می باشد. پس آنچه که ما دعوی کرده ایم را بزرگ مشمار تا کوچک نمانی و خدای ناکرده به آتش بخل درنیفتی که عین آتش دوزخ است که بقول رسول اکرم(ص)، بخل علما بزرگترین فتنه امّت است. «حجت بالغه از آن خداوند است واگر می خواست همگی شما را هدایت می کرد» انعام ۱۴۹- «و خداست که سخن حق می گوید و همو براه راست هدایت می کند» احزاب ۴ – پروردگارا جز تو شاهد و مولا و یاوری ندارم پس مرا کافی و وافی باش و در این قمار عشقت مرا راضی به رضایت فرما و به درگاهت روسیاه مساز و مرا با ظهور امام مطلقت محشور و یاری فرما و از تقصیرات و شرکهای جاهلانه ام درگذر و مرا از دسیسه های شیاطین انس و جن مصون فرما که جز تو پناهی ندارم. آمین یا رب العالمین. والسلام.

علی اکبر خانجانی

۱۳۹۲/۳/۲۵ – مشهد مقدس



چشمی که از دماوند گشوده شد در آخرین دیدارم در اواسط خرداد سال ۹۲ که خود بیّنه ای حیرت آور در دوران ماست.



عکسی از جغرافیای زمینی وقوع معراج محمدی بر اینجانب در نزدیکی زادگاهم که به مصداق آیه « و دل آنچه را که دید تکذیب نکرد» با برجای نهادن نقش خود در محل تجلّی یک بیّنه عظیم در آخرالزمان برجای نهاد که در عکس با فلش نشان داده شده است.